نشر گستره

مجموعه پژوهش‌های تاریخ
تاریخ ایران : ۱۶

نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی

پروفسور فاروق سومر

مترجمین
دکتر احسان اشراقی / دکتر محمد تقی امامی

مجموعهٔ پژوهش‌های تاریخ

تاریخ ایران: ۱۶

نشر گستره

۶۸

کتاب حاضر، ازمتن ذیل به فارسی ترجمه شده است:

Selçuklu Tarih ve Medeniyeti Enstitüsü Yayınları

Tarih Dizisi No. 2

Minyatürler British Museum deki (Or. 3248) Anonim Târih-i Şah İsmail'den alınmıştır.

Prof. Dr. Faruk SÜMER

SAFEVÎ DEVLETİNİN KURULUSU VE GELİSMESİNDE ANADOLU TÜRKLERİNİN ROLÜ

(Şah İsmail ile Halefleri ve Anadolu Türkleri)

Güven Matbaası
Ankara — 1976

نقش ترکان آناطولی
در
تشکیل و توسعه دولت صفوی

پروفسور فاروق سومر

مترجمین

دکتر احسان اشراقی / دکتر محمد تقی امامی

ویراستار

عبدالله نقیهی

پروفسور فاروق سومر

نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعهٔ دولت صفوی

مترجمین: دکتر احسان اشراقی ــ دکتر محمدتقی امامی

ویراستار: عبدالله فقیهی

چاپ اول، زمستان ۱۳۷۱ شمسی

تعداد ۳۳۰۰ نسخه

حروفچینی قیام ـ شرکت قلم، لیتوگرافی: نقش، چاپ: چاپخانه حبیبی

ایران: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوچه پورجوادی، شماره ۱۳

تلفن ۶۶۰۳۸۸ ۹۰۰۰ تومان

بنام خداوند جان و خرد

منظور از نشر «مجموعهٔ پژوهش‌های تاریخ» این است که آثار برگزیده‌ای که در زمینهٔ تاریخ ایران و تاریخ جهان نوشته شده در دسترس خوانندگان، خاصه علاقمندان به تاریخ و دانش‌های انسانی و علوم اجتماعی، قرار گیرد.

این مجموعه پژوهشها، گذشته از آثار پژوهندگان ایرانی، نوشتارهای سایر پژوهشگران را نیز شامل است. کمبود آثاری از این دست، عدم انطباق تعداد کثیری از پژوهش‌های موجود با موازین علمی و واقعیات و نیز اهمیتی که شناخت تحلیلی و تعلیلی تاریخ در آگاهی بر احوال جوامع بشری و کمیت و کیفیت رشد و انحطاط آنها دارد، وجوب نشر این مجموعه را فراهم آورده است.

بخش «تاریخ ایران» هر آن نوشتاری را که در شناخت گذشته و حال جامعهٔ ایران بتواند مفید افتد، شامل خواهد شد: اعم از سفرنامه، روزنامهٔ خاطرات... و بطور اعم، اسناد و مدارک و فاکتوگرافی ها (به مثابه مادهٔ خام این شناخت) تا مکاتب تاریخی و شیوه‌های پژوهش (به عنوان راهنما) و آثار پژوهندگان (به جهت ارائه داده‌ها و یافته‌ها).

بخش «تاریخ جهان» نیز غایتی جز آنچه رفت نخواهد داشت، ولو قالب آثار آن به گونه ای دیگر باشد و اغلب، نوشتارهای پژوهشگران بیگانه را شامل شود. که در نهایت، این نیز کمکی خواهد بود در شناخت علمی گذشته و حال این دیار. باشد که به مدد آگاهی بر آنچه که بوده و هستیم، و بر آنچه که بر ما رفته است و می‌رود، اساس بودن و شدنمان را پی افکنیم. انشاءالله.

نشر گستره

فهرست مطالب

بخش دوم

بخش سوم
دوران شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده
(۹۸٤-۹۹۵ هـ. ق. / ۱۵۷٦-۱۵۸۷ م.) / ۱۳۵-۱۷۵

بخش چهارم
دوران شاه عباس (۹۹۵-۱۰۳۷ هـ. ق. / ۱۵۸۷-۱٦۲۸ م.) / ۱۷۷-۲۳۹

بنام خدا

مقدمهٔ مترجمین

کتاب حاضر تحت عنوان «نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعهٔ دولت صفوی»، اثری است از پروفسور فاروق سومر استاد تاریخ دانشگاه استانبول که یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران تاریخ و فرهنگ ترکان آسیای صغیر به‌شمار می‌رود. مؤلف در سال ۱۹۲٤ م. در قونیه تولد یافت و پس از گذراندن دوره‌های ابتدایی و متوسطه، تحصیلات عالی خود را در دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول دنبال کرد و در سال ۱۹٤۸ م. از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۹۵۰ م. به اخذ درجهٔ دکتری تاریخ از دانشگاه آنکارا توفیق یافت و سپس به استخدام این دانشگاه درآمد و در بخش تاریخ آن، تدریس «تاریخ قرون وسطی» را برعهده گرفت. وی در سال ۱۹۶۳ م. به مقام استادی دانشکده ادبیات دانشگاه آنکارا نایل شد و در طی این مدت در بخش تاریخ قرون وسطی به پژوهش در تاریخ تمدن ترکان در دوره اسلامی پرداخت؛ از سال ۱۹۷۱ م. به سمت ریاست «گروه تاریخ قرون وسطی» در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه آنکارا منصوب و تا سال ۱۹۸۲ م. که بازنشسته گردید در این سمت اشتغال داشت.

پروفسور فاروق سومر در مدتی که به تدریس می‌پرداخت و یا در سمت اجرایی انجام وظیفه می‌کرد، هیچگاه از مطالعه و تحقیق در تاریخ ترک بویژه دوران اسلامی آن باز نماند؛ و نتیجهٔ این فعالیت، انتشار بیش از هفتاد مقاله و کتاب است که از آن جمله‌اند: اوغوزها (ترکمن ها)؛ نبرد ملازگرد؛ قراقویونلوها، مغولان آناطولی؛ قرامانها؛

قاجارها؛ افشارها؛ تاتارها؛ قره گزها؛ دوقوز اوغوز؛ ایلات آناطولی؛ بیگدلی ها؛ بیات ها؛ بایندرها؛ ترک شدن آناطولی؛ ترکان عراق، سوریه، آناطولی و مانند آن.

کتاب حاضر در واقع ثمره سالیانی دراز مطالعه و تحقیق مؤلف در تاریخ اجتماعی ایلات و عشایر ترک آناطولی است. وی کوشیده است نقش این عشایر را در آغاز قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری قمری) در تشکیل دولت صفوی و توسعهٔ آن نشان دهد؛ و اگر از پاره‌ای موارد تعصب‌آلود این تحقیق صرفنظر کنیم، کمتر اثری را سراغ داریم که با این وسعت و دقت از ترکان آناطولی ـــ که در آستانهٔ تشکیل دولت صفوی و پس از آن به ایران مهاجرت کردند ـــ سخن گفته باشد.

این کتاب شامل مقدمه و پیش گفتار و چهار بخش به شرح زیر است:

بخش اول: دوران شاه اسمعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ هـ. ق.)؛

بخش دوم: دوران شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸٤ هـ. ق.)؛

بخش سوم: دوران شاه اسمعیل دوم و محمد خدابنده (۹۸٤-۹۹۶ هـ. ق.)؛

بخش چهارم: دوران شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ هـ. ق.).

مؤلف در هریک از این بخشها ـــ پس از ذکر مقدمه‌ای در تاریخ سیاسی و رویدادهای زمان ـــ به نام و نشان و محل سکونت و محدودهٔ جغرافیایی و ساختار اجتماعی هریک از ایلات و عشایر پرداخته، اطلاعات جامعی از مشخصات اجتماعی آنها داده است و در پایان کتاب برای حسن ختام، ابیاتی چند از دیوان شاه اسمعیل که محتوایی عارفانه و عاشقانه دارد آورده است.

دربارهٔ نقش ترکان آناطولی در نهضت صفویان، تاکنون بحث جامعی که روشنگر ابهامات این بخش از تاریخ ایران باشد، انجام نگرفته است. تحقیقاتی از این دست، برای پژوهشگران و علاقه‌مندان تاریخ صفویه بسیار مفید و ارزشمند است؛ اما از آنجا که اظهار

نظرهای افراط گرایانهٔ مؤلف محترم در مورد نقش انحصاری ترکان آناطولی درجنبش صفویان وتوجه بیش از اندازه به نقش فرهنگی آنان در ساختار حکومت و جامعهٔ صفوی ممکن است نتیجه گیری نادرستی را به ذهن خواننده القاء کند، به ذکرنکاتی هرچند به اختصار مبادرت می‌گردد.

مؤلف در پیش گفتار خود که در واقع محور تحقیقات اوست، برای مهاجرت ترکان به ایران که از قرن چهاردهم میلادی تا عصر صفوی ادامه داشته، اهمیتی همه جانبه و تاریخساز قائل شده و پیامد این مهاجرتها را علاوه بر اثرات سیاسی و نظامی آن، به قلمرو فرهنگ و سنن قومی کشورمیزبان نیز کشانده است. وی نظریه «ملی بودن دولت صفوی» و «سیادت و تشیع دودمان صفوی» را قطعاً مردود شناخته و دولت صفوی را دنبالهٔ حکومت ترکان، وسازمانهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی این دولت را نیز دنبالهٔ سنتهای ترکان آناطولی و جغتایی می‌داند؛ که به نظرما، درهیچ یک ازموارد یاد شده به صورت قطعی نمی‌توان اظهار نظر کرد. امروز مسائل تاریخی را با سلیقه های شخصی و تعصبات قومی نمی‌توان بررسی کرد؛ و نتایجی که از این قبیل بررسیها عرضه شود، برای دوستداران تاریخ زیان‌آور است. مهاجرتهای اقوام و ملل بخش مهمی از زندگانی بشر را تشکیل داده و حاصل این جابجا شدنها، انتقال تمدنها و فرهنگها از سویی به سویی و کلاً تکوین تمدنهای گوناگون است.

تشکیل دولت صفوی در عرصهٔ تاریخ ایران، از یکسو به نهضتهای مذهبی و سیاسی و فکری ایران در ادوار بعد از اسلام و در رویارویی با دستگاه خلافت و حکومتهای همسوی آن در ایران و از سوی دیگر به نیروی ایلات و عشایر آناطولی که مریدان و پیروان خانقاه اردبیل بودند ارتباط می‌یابد؛ و در بررسی ماهیت نهضت صفویان، سیر شریعت و طریقت وتأثیرگذاری جریانات فکری و حرکتهای مردمی در برابر مظالم حاکمیت های وقت جای مشخصی دارد. جنبشهای موالی و قیام ابومسلم و زیدیان و علویان وتشکیل دولت شیعهٔ آل بویه

و ظهور اسمعیلیان و تشکیل دولت فاطمی و قیام سربداران و سادات قوامی مازندران، پیدایش فرقه های بکتاشیه و حروفیه، اهل فتوت و عیاران و جوانمردان نشانه های بارزی از عکس العملهای مردم این مرزوبوم در برابر سیاستهای سختگیرانهٔ دستگاه خلافت بغداد و حکومتهای همسوی آن در ایران بوده است.

سقوط بغداد در سال ۶۵۶ هجری قمری توسط هلاکوخان مغول و از بین رفتن کانون تحریکات ضد آزاد اندیشیهای زمان و سیاست تسامح ایلخانان در برابر مذاهب و نحله های فکری، زمینهٔ رشد آنها را در ایران و خارج از ایران فراهم ساخت. تشیع که بعد از زمان کوتاهی در دورهٔ آل‌بویه، مجالی برای عرض وجود و تبلیغات نیافته بود، میدانی برای نشر و گسترش به دست آورد. در دوره حکومت ایلخانان، سلطان تگودار ملقب به احمد و غازان‌خان که محمود نام گرفت اسلام را پذیرفتند. الجایتو(محمد خدابنده) نیز در اوایل حکومت مذهب شیعه اختیار کرد و به ترویج آن همت گماشت؛ از این زمان به بعد زمینه های مناسبی برای رشد تشیع پیدا شد: **ابن المطهر الحلی** ــ یکی از پیشوایان تشیع اثنی عشری ــ الجایتو را به شیعه متمایل ساخت؛ **محمدبن مکی العاملی**، علی مؤید سربداری را مورد تایید قرار داد و کتاب «لمعهٔ دمشقیه» را برای او فرستاد و **ابن فهد الحلی** در زمان حکومت جلایریان و قراقویونلوها در جلب رؤسای ترکمن به مذهب شیعه کوشید؛ که این مجموع به توسعه و پیشرفت تشیع کمک کرد. ظهور دولت شیعی سربداران و حکومت سادات مرعشی مازندران و سادات کیا در گیلان و توجهی که حکام قراقویونلو به مذهب شیعه نشان دادند، دلایلی بر این توسعه و پیشرفت است.

همراه با این دگرگونیها، طریقت های صوفیانه نیز به فرهنگ ایران رنگ‌وروی تازه‌ای بخشیدند. **تصوف**، که در قرون اولیه اسلامی از عرفان و محبت الهی مایه گرفته بود، رفته رفته دامنهٔ وسیع‌تری یافت و سیروسلوک و ریاضت نفس و مبارزه با تعلقات دنیوی برای وصول به خداوند و رهایی از قیدوبندهای جهان مادی، به مثابهٔ نوعی مبارزه

منفی با بی‌عدالتی های اجتماعی و فساد و مظالم حکومتها، در فرهنگ ایرانی جای گرفت و در عصر مغول و تیمور خانقاهها به پناهگاه فکری انسانهای تحت ستم و روشن‌بین تبدیل شد. وجوه اشتراک تشیع و تصوف و جمعیت های اهل فتوت و جوانمردان و عیاران و اخی ها در ستیز و آویز با ستمگری ها و بویژه فصل مشترک آنان در محبت نسبت به حضرت علی (ع) که مقتدای اهل طریقت و پیشوای شیعیان است، به تدریج این مکتبها را بهم نزدیک کرد. در قرن هشتم و نهم فرقه بکتاشیه و حروفیه که دو جریان منشعب از تشیع بودند، به طریقت های متمایل به شیعه افزوده شدند. پیروان حاجی بکتاش ولی که به بکتاشیه معروف شدند و خود را دوستدار حضرت علی (ع) می‌دانستند، به علت نامساعد بودن اوضاع ایران به آناطولی مهاجرت کردند و رهبرانشان در آن سامان به ایجاد تشکیلات مخفی پرداختند. فرقه حروفیه نیز در دوره تیمور به شکل یک اندیشهٔ عرفانی و ملهم از بعضی اعتقادات شیعه، علیه حاکمیت تیمور به مبارزه فکری برخاست؛ امّا قتل فضل‌الله استرآبادی رهبر این فرقه به فرمان تیمور سبب شد تا پیروان او نیز به آسیای صغیر مهاجرت کنند و در آن جا بود که به تشکیلات بکتاشیه پیوسته و با نفوذ در این فرقه به انتشار اندیشه های خود پرداختند. از سوی دیگر، سرزمین آسیای صغیر نیز که از عصر سلاجقه به صورت منطقه‌ای مهاجر پذیر درآمده بود، به غلبه های فکری کمک کرد. در زمانی که طغرل سلجوقی نیروهای بیزانس را در ملازگرد درهم شکست، آسیای صغیر به تدریج از مهاجرین مسلمان پر شد. اکثر این مهاجرین ایرانی بودند و با استقرار آنان راه نفوذ زبان و فرهنگ ایرانی نیز به آن سامان گشوده شد. در دوران سلجوقیان روم، به علت پشتیبانی آنان از فرهنگ ایرانی، زبان فارسی تبدیل به زبان حاکمیت شد و بهمین دلیل رشد و گسترش یافت و به تدریج فضای فرهنگی و ادبی و دیوانی آسیای صغیر را در دوران سلاجقه و ایلخانان مغول و امپراطوری عثمانی تحت سیطره خود گرفت.

همگام با مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر، به تدریج دستجات مهاجر ترک آسیای میانه نیز در آناطولی ساکن شدند؛ و برخلاف ایرانیان که در شهرهای این سامان سکنی گزیدند، به اقتضای کوچ‌نشینی و زندگی دامداری، درمناطق کوهستانی و مراتع جایگزین شدند. در طبیعت متنوعی چون آسیای صغیر که مأمن مهاجرین و اقوامی بود که به حکم اضطرار و رهایی از چنگ یغماگران گریخته بودند، یونانیان مسیحی و ارامنه و آشوریان و اعراب و یهود و ملتهای دیگر نیز زندگی می‌کردند. با افزایش ایلات و عشایر ترک و اسکان آنها در مناطق روستایی و مرغزارها، به تدریج دو نوع معیشت و بالمآل دو نوع فرهنگ در این سرزمین به وجود آمد: فرهنگ شهری و فرهنگ روستایی ـ عشیره‌ای. سلاجقهٔ روم به تقلید از سلاجقهٔ بزرگ نظام دیوانی خود را بر پایه استفاده از دیوانسالاران ایرانی قرار دادند و مذهب تسنن به عنوان مذهب حاکمیت، با سیاست اداری و اجتماعی توام گردید. در این شرایط، یک دوگانگی مذهبی و سیاسی بین شهر و روستا پدید آمد و فقر و تهیدستی ایلات و عشایر کوچ‌نشین رویاروی غنا و حاکمیت طبقات شهری قرار گرفت و نارضایی روستانشینان، زمینهٔ مساعدی برای تبلیغات اهل طریقت و صوفیان و شعارهای آرمانی و رهایی‌بخش فرقه های «تشیع» بویژه «تشیع غالی» فراهم ساخت. رؤسا و پیشوایان عشایر که در لباس «بابا»های آسیای صغیر ظاهر شدند، در واقع ادامه‌دهندگان راه و روش «شَمَن»های آسیای میانه بودند که عشایر اطاعتشان را واجب می‌دانستند؛ و اینان بودند که به صورت رهبران دینی و سیاسی درآمدند و قیام و جنبش بابائیان در قرن هفتم به دست همین رهبران و با کمک ایلات و عشایر ناراضی بر پا شد. بابا اسحاق چهرهٔ شناخته شده‌ای از رهبری قیام بابائیان علیه مظالمی است که بر کوچ‌نشینان و روستائیان آسیای صغیر رفته است. گرچه این نوع جنبشهای اجتماعی به دست سلاجقه و خانان مغول از میان رفت، امّا خاطره و اثرات آنها در اذهان ایلات و عشایر باقی ماند و الهام‌بخش مبارزات

بعدی آنان گردید. نفوذ فرقهٔ بکتاشیه و غلاة شیعه در میان کوچ نشینان، رفته رفته آنها را به تشیع و طریقت های همسوی آن متمایل ساخت. نگاهی ساده به معتقدات ترکان آناطولی، نشان می‌دهد که تا چه اندازه این اعتقادات از منابع مذهبی و فکری ایران الهام گرفته است.

در سال ۷۰۰ هجری قمری شیخ صفی الدین اردبیلی نیای بزرگ صفویان و جانشین شیخ زاهد گیلانی خانقاه خود را در اردبیل بر پا کرد؛ و این امر مقارن بود با اواخر حکومت الجایتو.

مکتب شیخ صفی الدین که باید آنرا «طریقت صفوی» نامید، بر اثر ارشادات او که از زهد و عرفان سر چشمه گرفته بود، و اراده و تصمیم او در تربیت مریدان سرسپرده و صاحبدل، دامنهٔ نفوذ خانقاه اردبیل را در ایران و خارج از ایران گسترده ساخت و فراوانی مریدان او احترام حکام ایلخانی و دولتمداران روزگار را نسبت به وی برانگیخت. در مکاتبات رشیدی موردی هست که به ارسال مال و هدایا از سوی خواجه رشید به خانقاه شیخ حکایت دارد؛ خواجه غیاث الدین محمد ــ فرزند خواجه رشید ــ با خضوع آمیخته با احتیاط به حضور شیخ می‌رسید و ایلخانان ملاقات با او را ارج می‌نهادند.

در دوران حیات شیخ و بازماندگانش اشخاصی از مبلغان خانقاه تحت عناوین «خلیفه»، «بابا»، «پیره» و «اخی» درمیان عشایرترک و ترکمن آناطولی به تبلیغ پرداختند. هنگامی که مسند ارشاد خانقاده در ۸۵۱ هـ. ق به شیخ جنید فرزند شیخ صدرالدین ابراهیم رسید، تشیع اثنی عشری در خانقاه اردبیل پایگاه مستحکمی یافته بود. تبلیغات طریقت صفوی در قفقاز و آذربایجان و آناطولی همراه با تبلیغات تشیع شدت یافت و فرستادگان طریقت صفوی، سرزمینهای عشیره‌نشین آناطولی را به پایگاه رهبران خانقاه اردبیل تبدیل کردند. خط مشی این طریقت با ورود شیخ جنید به عرصهٔ رقابتهای سیاسی موجود آن زمان ــ بویژه رقابتی که بین اوزون حسن آق‌قویونلو و جهانشاه قراقویونلو وجود داشت ــ جنبهٔ سیاسی و نظامی به خود گرفت و جانشین او شیخ

حیدر، با تشکیل نیروی قزلباش به جنبش صفویان چهره‌ای نظامی بخشید. از همین دوران است که خانقاه اردبیل به تدریج وارد میدان سیاست و حرکتهای جنگی می‌شود.

اسماعیل پسر حیدر که به صورت پناهنده در گیلان می‌زیست، در سال ۹۰۶ هـ.ق با کمک عده‌ای از خواص و سرسپردگان خود قیام کرد و پس از خروج از گیلان و رسیدن به ناحیهٔ «ارجوان»، هزاران قزلباش از جان گذشته از آناطولی و دیگر مناطق نفوذ خانقاه اردبیل به گرد او فراهم آمده و آمادهٔ اجرای فرامین او شدند. به کمک همین نیروها بود که وی موفق شد پس از شکست شروانشاه و آق‌قویونلوها در سال ۹۰۷ هـ.ق دولت صفویه را زیر لوای مذهب تشیع و با مرکزیت سیاسی ـ اداری واحد ایجاد کند.

براساس اطلاعات «صفوةالصفا» نوشتهٔ ابن بزار، «کرد» بودن اسماعیل بر «ترک» بودن وی می‌چربد؛ وحقیقت این است که دولت صفوی که شاه اسماعیل آنرا بنیان نهاد، در سراسر حیات خود با ترکان عثمانی و یا طوایف ترک اوزبک در جنگ بوده است. استفاده از میراثهای دیوانی حکومتهای ترکمن و پیوستن عشایر ترکمن قزلباش به صفویان، «ترک» بودن این دولت را مدلل نمی‌سازد.

مسئلهٔ سیادت و یا تشیع نیاکان شاه اسمعیل نیز چیزی از اهمیت مسئله نمی‌کاهد، زیرا نفی و اثبات این انتسابات خود مستلزم پژوهشهای بیشتری است؛ زیرا به همان نسبت که اثبات این سیادت و قبول آن خالی از اشکال نیست، رد آن نیز با شواهد تاریخی اشکالاتی را مطرح می‌سازد. اما در ورای نسب‌سازیهای شاهان صفوی بعد از تشکیل این دولت و رد این ادعاها از سوی دشمنان سرسخت آنان چون عثمانیان و اوزبکان، یک حقیقت تاریخی وجود دارد که ظهور حکومت صفوی در صحنهٔ تاریخ ایران ــ پس از قرنها گسیختگی قومی و فرهنگی و اداری ــ باید حادثهٔ تاریخی با اهمیتی تلقی شود. صفویان بنیانگذار دولت مستقلی شدند که پس از دوره‌های طولانی حکومت ترکان سلجوقی، ایلخانان، تیموریان،

حکومتهای ترکمانان و دولتهای کوچک و بزرگ محلی، در چارچوب مرزهای شناخته شده تاریخی پدیدار شد. این دولت در عین حال که از میراثهای حکومتهای ترک بهره گرفت، در محدودهٔ جغرافیایی حاکمیت خود نیز با برقراری مذهب رسمی و ایجاد یک نظام اداری و سیاسی متمرکز امکاناتی را فراهم ساخت تا ابتکارات و خلاقیتهای هنری و فرهنگی و استعدادهای ساکنین این سرزمین دراختیار یک نظام نوین قرار گرفته و هویت خود را باز یابند. تلاش بی امان دولتهای عثمانی و اوزبک برای انهدام حکومت نوپای صفوی، دلیلی بر حساسیت آنها نسبت به موجودیت مستقل آن محسوب می‌شود. پیدایش دولت صفوی آغاز عصری است که ایران به عنوان یک قدرت مستقل در روابط بین‌المللی ظاهر شد و بازرگانی گسترده خارجی بر شکوفائی اقتصاد داخلی آن افزود. حکومت صفوی را باید سرآغاز دورانی دانست که بنیادهای مذهبی، سیاسی و دیوانی آن حتی پس از سقوط نیز همچنان ادامه یافت و به صورت الگوئی برای دولتهای بعدی باقی ماند.

در خاتمه باید متذکر شویم که با تمام دقت علمی که در شناخت ساختار ایلات ترک آناطولی در این اثر استثنایی بکار رفته است، پذیرش نقش انحصاری ایلات ترک در استقرار و گسترش دولت صفوی به منزلهٔ نفی تمامی نهضتهای فکری، سیاسی و مذهبی ایران و تأثیر تعیین کنندهٔ آنان در این رویداد تاریخی است. گذشته از آن، چگونه می‌توان تناقض آشکار بین ارزش‌دادن به نقش انحصاری این ایلات شیعی مذهب در نهضت صفویه و ناسزاگوئیهای واقعه‌نویسانی چون مؤلف *تاج التواریخ* را علیه اعتقادات مردم آن ایلات ـ که مورد استناد مکرر مؤلف محترم قرار گرفته ـ توجیه کرد؟ و در نهایت باید گفت که، اگر یک پژوهش تاریخی به دور از گرایشهای غیرعلمی و تحریف و توهین در حق اقوام و ملتها نباشد، منصفانه نیست.

پیشگفتار

روشن نمودن نقش «ترکان آناطولی» در تشکیل دولت صفوی، از مسایلی بود که توجه مرا از آغاز انتخاب حرفه‌ای که اینك بدان اشتغال دارم بخود معطوف داشته بود. بنابراین در آثار مختلف خود به بحث و بررسی مختصری در پیرامون این موضوع پرداختم، لکن بررسی اساسی آن را به آینده موکول کردم. در این مدت به علت اشتغال به مباحث دیگر، انجام این مهم بعهدهٔ تعویق افتاد و این امر جداً مرا ناراحت کرده بود. بالاخره در سال ۱۹۷۱م. کار بررسی منابع به اتمام رسید و نوشتن راآغاز کردم ودر ماه شباط ۱۹۷۳ م. کتاب برای چاپ تحویل ناشر گردید. درآنجا نیز به علل مختلف، که از ذکر آنها صرف‌نظر می‌کنم، چاپ و نشر کتاب به تعویق افتاد.

تاریخ دولت صفوی برای ما اهمیتی خاص دارد، مخصوصاً که عناصر تشکیل دهنده وگسترش دهندهٔ این دولت از «آناطولی» بوده‌اند؛ و نیز مهاجرت بیش از حد دهقانان و چادرنشینان صفحات شرق و جنوبشرقی آناطولی به ایران، باعث تضعیف نفوس این مناطق گردیده است.

در این رساله برای جدا کردن سایر جمعیت‌های شیعی از عناصر تشکیل دهندهٔ دولت صفوی، در بسیاری از موارد به‌آنها لقب قزلباش داده شده است. این عناصر لقب «قزلباش» را با مباهات تمام بکار می‌بردند، بطوریکه دولت خود را «دولت قزلباش» وحکام خود را «پادشاه قزلباش» ومناطق خود را «سرزمین قزلباش» می‌نامیدند. در قرن سیزدهم وچهاردهم میلادی استعمال «کلاه سرخ» در میان ترکان

چادرنشین آناطولی بطورقطعی روشن است، وبدون شك گسترش این روش درقرنهای بعدی نیز کماکان ادامه داشته است. بدین سبب می‌توان حدس زدکه استعمال کلاه یا «تاج سرخ» بوسیلهٔ مریدان و نظامیان دولت صفوی، با الهام از این رسوم باشد.

سیاست خشن و هجوم دولت عثمانی بـه جمعیت‌های علوی تابع خود نمی‌توانست سیاست درستی باشد، زیرا ادامه این روش می‌توانست بسیاری از ایالات آناطولی را از نظر اقتصادی و نظامی بمناطقی مرده و خالی از سکنه تبدیل کند. از طرفی می‌دانیم بسیاری از این عناصر در استخدام ارتش عثمانی بـودند، بطوری که شکل‌گیری بعضی از شورشهای قرن شانزدهم میلادی عثمانی ناشی ازسیاست دولت نبوده است؛ بلکه عـدم رضایت از بی‌عدالتی حاکم بسر جامعه بودکه اهل سنت را نیز درکنار شیعیان به‌ایجاد شورش و مهاجرت به ایـران وادار نمود. دولت عثمانی، ترکان قزلباش را به‌علت فعالیت سیاسی آنها مجازات‌می‌کرد.

کمال پاشازاده، در شعری‌که بمناسبت مهاجرت ترکان چادرنشین آناطولی و تشکیل دولت صفوی سروده، می‌گوید:

تـرکلر ترك ائـدیلر دیـارلرین یـوق باهایا ساتدیلر داوارلرین

یعنی: «ترکان، احشام خود را به بهایی نـاچیز فروختند و دیار خودرا ترك‌کردند».

ترکان شیعی مذهب، با وابستگی تام به فرهنگ ترکی خود، درتمامی صحنه‌ها خدمتگزار صدیق ملت و وطـن خویش بـوده و توانسته‌اند با شایستگی فـرهنگ دیرین خود را تا امروز حفظ کنند.

درمقدمه این بحث پس ازذکر فعالیتهای شیخ جنید و شیخ حیدر، نحوهٔ جمع شدن مریدان به دورپدروجدشاه اسماعیل وتشکیل دولت صفوی ذکرشده است. سپس در ادامهٔ بحث، موقعیت قبایل ترك و امرای منتسب به‌آنها بـه شکل وسیعی از زمان شاه طهماسب وسه جانشین بلافصل اوشاه اسماعیـل دوم، سلطان محمد و شاه‌عباس اول، مورد بـررسی قـرارگرفته است. در مـورد نقش این امراء در بـه سلطنت رسانیدن شاهزادهٔ اصیل صفوی می‌توان یك‌کتاب «انساب» نگاشت، مانند نقش امرای‌عرب در زمان بنی‌امیه و نویانهای مغول در دوران ایلخانیان.

در خاتمه لازم است از کمك و همکاری همسرم در تدوین فهرست کتاب، از آقای اورحان دوبران مدیـر انتشارات جوون به خاطر چاپ خـوب کتاب، ازآقای نائیل اتاار به پاس نظارت برامور چاپ و از آسیستانهای گروه خود به جهت ماشین کردن و بررسی مجدد مطالب، تشکر و قدردانی کنم.

فاروق سومر
سی‌ام حزیران ۱۹۷۵م.

مقدمه

تشکیل دولت صفوی یکی از حوادث مهم تاریخ اسلام و ترکیه است. نتیجه مهم این حادثه به وجود آمدن یك مرکز جدید در عالم اسلامی است. این مرکزیت که تا امروز نیز ادامه یافته است، در سرزمین ایران و با نام مذهب تشیع اعلام حضور کرد. نکتهٔ اصلی و مهم این موضوع، آمدن شیعیان از آناطولی به ایران می‌باشد. **عناصر تعمیم دهندهٔ مذهب شیعه در ایران، همان عناصر تشکیل دهندهٔ دولت شیعی صفوی در بین ترکان قزلباش آناطولی بوده‌اند.** فعالیت و تأثیر ترکان آناطولی در تشکیل دولت صفوی و گسترش مذهب شیعه به صورت یك مذهب بی‌رقیب در ایران، از مطالبی است که تا به امروز از طرف مورخین بطور کامل روشن نشده و امید می‌رود که در بررسی حاضر این امر مهم تا حدودی روشن شود.

امروز از طرفداران نظریه «ملی بودن دولت صفوی»، در میان دانشمندان مشهور کسی باقی نمانده است. هنگامیکه دولت صفوی دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد، حقیقت امر به سادگی برای ما آشکار می‌شود. در واقع این خاندان هیچگونه وابستگی به «سادات» نداشته و انتساب این خاندان به کردی از «سینجار» بنام فیروزشاه را باید بدون شك پذیرفت[1]. در اینجا می‌توان حدس زد که فیروزشاه جد صفی‌الدین اسحاق در قرن دهم میلادی به هنگام پراکنده شدن کردها در آذربایجان و اران، به اردبیل آمده و در نزدیکی این شهر سکونت گزیده است. در نیمهٔ دوم قرن یازدهم هنگامیکه

۱) احمد کسروی، شیخ صفی و تبارش، تهران، ۱۳۳۲ش؛ و نیز رجوع شود به: زکی ولیدی طغان، Sur l'origine des Safavides, Mèlanges,Massignon, Damas ۱۹۵۷ م، ج ۳، ص ۳۵۷-۳۴۵.

سلجوقیان در مناطق آذربایجان، کردستان، اران وشرق آناطولی جایگزین شدند؛ با بسیاری از حکومت‌های محلی کرد مانند روادی، شدادی، مروانی و آناز اوغوللری مواجه شدند. از اینان، روادیان ادارهٔ آذربایجان را در دست داشتند؛ احمدیل نیز از این خاندان در شهرهای تبریز و اردبیل حکومت می کرد. شهرهای تحت حاکمیت احمدیل، احتمالاً دراواخر قرن یازدهم میلادی به وسیلهٔ آق‌سنغر و فرزندانش که از غلامان ترك بودند اداره می‌شد.[۲] در زمان قراقویونلوها، منطقهٔ وسیع اردبیل تا مغان مسکن قبیلهٔ چاکرلو بوده است؛ وبراساس نوشتهٔ ابن عربشاه، این قبیله منشاء کردی داشته است.[۳]

خاندان صفوی، احتمالاً، از شیخ‌جنید به این‌طرف ادعای «سیادت» کردند و خود را از اولاد حضرت علی(ع) بشمار آوردند. با منابع مختلفی که در دست داریم، روشن می‌شود که در زمان شیخ جنید و شیخ‌حیدر ـ یعنی نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی ـ اکثریت ایرانیان مذهب تسنن داشتند[۴].

---

۲) احمد کسروی، شهریاران گمنام، تهران، ۱۳۰۸ ش: کسروی با نوشتن آق‌سنغر پسر احمدیل، اشتباه بزرگی کرده است (ص ۱۱۹–۱۱۵). در حالیکه آق‌سنغر پسر احمدیل نبوده و یك بردهٔ ترك بوده است. بررسی مجدد آق‌سنغر و فرزندانش خالی از فایده نمی باشد.

۳) فاروق سومر در کتاب Kara-Koyunlular، مؤسسه تاریخ ترك، آنکارا، ۱۹۶۷م. ج ۱، ص ۲۹: ترك شدن تمام قبیله چاکرلو را در قرن پانزدهم میلادی می‌نویسد.

۴) حمدالله مستوفی قزوینی در نزهةالقلوب (تألیف ۷۳۹ ه.ق / ۴۰–۱۳۳۹م.) می‌نویسد: «در آن زمان اکثر اهالی ایران ـ گذشته از اردبیل ـ سنی بودند و در آغاز فعالیتهای شیوخ اردبیل نیز وضع مذهبی ایران به همین منوال بود». از طرفی بر اساس گفتهٔ حسن‌جان که پدرش ایرانی بوده، در هنگام تشکیل دولت صفوی اکثریت جمعیت ایران سنی بودند؛ و نیز گفته خواجه سعدالدین (تاج‌التواریخ، استانبول، ۱۲۸۰ م. ،ص ۲۸۰)، تردیدی راجع به گفته «حسن‌جان» باقی نمی گذارد. در این خصوص رجوع شود به: محمد فؤاد کوپرولوزاده، مقاله «Anadolu'da Islamiyet»، نشریهٔ دانشکده ادبیات، شمارهٔ ۵، ص۲۹۷، حاشیه۲.

درو اقع تشیع زمان شاه اسماعیل نیزبا معتقدات شیعی ایرانیان فرق بسیاری داشت[۵].

دیگر ازدلایلی که معتقدان‌نظریه «ملی‌بودن دولت صفوی» ذکرمی‌کنند، همسان بودن حدود وثغور دولت صفوی بادولت ملی ساسانیان است[۶]؛ در حالیکه می‌دانیم مرزهای دول دائما در حال تغییر است وحدود جغـرافیایی یك دولت دلیلی بر ملی بودن‌آن دولت نیست. از طرفی حدود ومرزهای دولت‌های سلجوقی و ایلخانی نیز زیاد فرقی با دولت صفوی نداشت.

بطوریکه قبلاً اشاره شد، عناصر تشکیل‌دهندهٔ دولت صفوی ازترکان‌آناطولی بودند. این عناصر بـه هیچوجه مناسبتی با ترکان آق‌قویونلو نداشتند، بلکه جمعیتی تازه از ترکان مرکز و جنوب‌آناطولی بودند که با اسم قزلباش و با معتقدات شیعی، از عناصر اولیهٔ تشکیل‌دهندهٔ دولت صفوی بشمار می‌رفتند.

دیگر ازمسایلی که دررابطه با این دولت باید بطور اساسی مورد بررسی قرار گیرد، تشکیلات اداری و نظامی صفویان است. گرچه زنده یـاد مینورسکی با نشر «تذکرة‌الملوك» و ترجمهٔ‌آن به انگلیسی تحقیقات باارزشی در این زمینه ارائه داده است؛ ولی این‌کار، ما را ازخواست خود منصرف نمی‌کند. اساس تشکیلات دولت صفوی با الهام ازآق‌قـویونلوها نهاده شده و در بسیاری از مسایل نیز از جغتایی‌ها

---

۵) سیاست مذهبی صفویان، به‌طور مختصر و مفید توسط ژان‌اوبـن روشن شده است. مقالـه: «La politique religieuse des Safavides» در Le Shi'isme Imämite Bibliothéque des centres d'ètudes superieures spécialisés. s. 235–243

۶) ادوارد گ. براون، A Literary history of Persia، کمبریج، ۱۹۵۳م (چاپ جـدیـد)، ص ۴–۳ و ۱۵–۱۲؛ والترهینتس، Irans aufstieg zum nationalstaat im funfzehnten Jahrhundert برلین ـ لایپزیگ، ۱۹۳۶ م.؛ ترجمهٔ تـرکی همان مأخذ به وسیلهٔ ت. بییکلی‌اوغلو تحت‌عنوان، اوزون حسن وشیخ جنید، موسسه تاریخ ترك، آنـکارا، ۱۹۴۹ م.: بنظر می‌آیـد در این‌کتاب جنبه‌هـای علمی فدای جنبه‌های سیاسی گردیـده است، در اینجا دیگر لزومی بـه بحث دربارهٔ سایر مؤلفین‌که دولت صفوی را یك «دولت ملی» ذکر کرده‌اند نمی‌بینیم، چون تمامی‌آنها تحت تأثیرعقاید براون‌وهینتس قرار گرفته‌اند.

استفاده کرده‌اند؛ مثلاً تقویم «دوازده حیوانی» ترکان، و مخصوصاً در تشکیلات نظامی، یعنی اصطلاحات: «قورچیان»، «اون‌باشی»،یوزباشی»، «مین‌باشی» و بسیاری از تعبیرات دیگر که ما آنها را در آق‌قویونلو هم نمی‌بینیم. شکی نیست که صفویان این اصطلاحات را از جغتایی‌ها گرفته‌اند، و اگر رواج ادبیات جغتایی را در زمان صفویان بر این امر اضافه کرده و دولت صفوی را احیاءکننده امپراتوری ایلخانی بدانیم سخنی به‌گزاف نگفته‌ایم. بطوریکه می‌دانیم، هیچ نوشته و سندی به زبان ترکی از دیوان سلجوقیان ایران (حتی از سلجوقیان آناطولی) در دست نیست. در مورد قراقویونلوها نیز وضع به همین منوال است، ولی ارسال مکاتبات ترکی بوسیلهٔ چند نفر از بیگ‌های آق‌قویونلو به ترکیه [عثمانی] را می‌دانیم. در مورد صفویان نیز، از دوران شاه اسماعیل شاهد مکاتبات بسیاری به زبان ترکی در دیوان رسایل صفوی هستیم؛ ومتأسفانه درآرشیو ترکیه ما به هیچ نوشته‌ای به زبان ترکی، که از طرف خان‌های اوزبك مقیم ترکستان به دربار عثمانی فرستاده شده باشد، برخورد نمی‌کنیم.

ترکان ایرانی زمان صفویه، نسبت به‌گذشته، با تراکم بسیار زیاد جمعیت در یك منطقه سکونت‌گزیدند. علت این امر نیز تشکیل دولت صفوی و مهاجرت دسته‌جمعی ترکان از [آسیای صغیر] به ایران می‌باشد. این مهاجرت‌ها بیش از یك قرن طول کشید، حتی تا اوایل قرن هیجدهم میلادی نیز ما اسناد و مدارکی از مهاجرت این قبایل به ایران در دست داریم.[۷] مهاجرت ترکان‌آناطولی به ایران، بنابر دلایل سیاسی، از قرن چهاردهم میلادی آغازگردید. حتی بعضی از قبایل ترك در قرن نوزدهم نیز مهاجرت خود را ازآناطولی (روم) بخاطر می‌آوردند. اولین مهاجرت در سال ۱۳۳۶ م. با حملهٔ حاکم مغولی دیار بکر بنام علی پادشاه از قبیلهٔ «اویرات» به آرپاغون (ارپا) حاکم ایلخانی‌آن ناحیه‌آغازگردید؛ با پیروزی علی

---

۷) رجوع‌شود به: «Azerbaycan'in Türklesmesi tarihine umumi»، بولتن، ۱۹۵۷ م.، شماره۸۳،ص ۴۲۷—۴۲۹؛مقاله «Anadolu'da Mogollar»، نشریهٔ تحقیقات سلجوقیان، ج ۱، ص ۱۱۰—۹۶؛کتاب Oguzlar، چاپ دوم، آنکارا، ۱۹۷۲ م.، ص ۱۴۵—۱۵۴.

پادشاه بر آرپاغون و حاکمیت او در نواحی شرق و جنوب‌شرقی آناطولی، جماعت زیادی از مغولان و ترکان این نواحی به ایـران مهاجرت کردند. در همان سال، در زمان حاکمیت شیخ حسن جلایر والی کل آناطولی از سوی مغولان، جمعیت زیـادی از ترک و مغول از آنـاطولی مرکزی ایـن مهاجرتها را پـی گرفتند. مهاجرتی که با سفر شیخ حسن چوپانی ودمیرتاش دروغین از آناطولی مرکزی به‌ایران صورت گرفت، از دو مهاجرت قبلی اساسی‌تر بوده است. در قرن پانزدهم نیز مهاجرت قراقویونلو و آق‌قویونلوها را به ایران می‌دانیم. در این مهاجرتها بسیاری از جمعیتهای نواحی شرقی و جنوب‌شرقی آناطولی به ایران کوچ کردند، و درعین حال موجب مهاجرت بعضی از قبایل ترک آناطولی مرکزی نیزگردیدند. مثلاً قراقویونلوها سبب کوچاندن شاخه‌ای از قبیلهٔ آغاج اریلر ساکن نـواحی «ماراش» و «البستان» گردیدند، که این قبیله موجودیت خود را تا به امروز حفظ کرده است. ولـی بر اساس اطلاعاتی که در دست داریم، مهاجرتهایی که در زمـان تشکیل دولت صفوی صورت گرفته است، از نظر تعداد جمعیت و استمرار آن، با مهاجـرت‌های قبلی قابل مقایسه نیست. حتی پس از تشکیل دولت صفوی، باز این دولت مــدتهای مدیدی نیروی انسانی مـورد نیاز خود را از این نواحی تأمین می‌کرد. بهـر صورت دو دشمن سرسخت، یعنـی عثمانیهـا و صفویـان، مدت یک قرن مشترکاً از نیروی انسانی این نواحی استفاده کردند.

در زمان صفویان جمعیت‌های ترک با نام «ترک» از فارسها و دیگر عناصر جدا می‌شدند. در کتابها در برابر لفظ «ترک»، مثل سابق از لغت «تاجیک» (جمع: تاجیکان و تاجیکیه) استفاده می‌شد؛ ولی ترکان در بین خـود لغت متــداول «تـات» را به‌کار می‌بردند. تاجیک‌ها مانند سابق تشکیلات اداری دولت را در دست داشتند؛ ولی در قرن شانزدهم آنها ــ مانند دوران سلجوقیان ــ صاحب نفوذ وقدرت زیادی در دستگاه نبودنـد و در ادارهٔ دولت، قدرت بیشتر در دست ترکان بود. با توجه بـه نمونه‌هایی که درآینده به‌آن بر خواهیم خورد، آنها حـاضر نبودند به غیر از امور مالـی سایر امـور مملکت را بدست تـاجیک‌ها بسپارند. ترکان غیر از حـاکمیت بر سرنوشت

دولت، صاحب یك فرهنگ قومی قوی نیز بودند؛ و درکنار ادبیات شفاهی، ادبیات منظوم نیز داشتند. در این مورد تذکره نویسانی مانند سام‌میرزا و صادقی، در کتابهای خود یك بخش را اختصاص به ذکر اشعار بیگ‌های ترك داده‌اند. مخصوصاً در دربار صفویه درکنار آوازهای محلی «چخور اووا»، اشعار شعرای بزرگ ترك چون علیشیر نوائی و فضولی نیز خوانده می‌شد. بر خلاف پیش‌بینی‌ها، انتقال مرکز دولت به اصفهان نیز تغییری در رویهٔ دربار ایجاد نکرد و زبان ترکی، زبان رسمی دربار بود و حاکمیت خود را در دربار صفوی تا زمان شاه‌عباس [اول] و جانشینان وی حفظ نمود. دراین شهرشعرای بسیاری پیدا شدند و به زبان ترکی شعرسرودند، چون این زبان نه تنها زبان امرا و سرکردگان بلکه زبان مادری خاندان صفوی نیز محسوب می‌شد. اشعار ترکی شاه‌اسماعیل بیشتر از اشعار فارسی او می‌باشد،[8] دلیل علاقه او به آثار علیشیرنوائی نیز داشتن زبان مادری ترکی بوده است. علی‌رغم دشمنی و نفرت شدید میان صفویان و عثمانیها، مناسبات فرهنگی ترکان این دو منطقه کماکان ادامه داشت. در این خصوص، بدون شك، عامل ترکان قزلباش آناطولی بودند. بهر حال، در سایهٔ این افراد بوده که با متداول شدن داستان «کوراوغلی» بوسیلهٔ عاشق‌ها در اوایل قرن هفدهم، بلافاصله این داستان در بین ترکان ایران نیز منتشر گردید و در ردیف داستانهای ملی آنها درآمد. در همان زمان، ترکان ایران داستان «دده قورقود» را نیز می‌دانستند و به آن عشق می‌ورزیدند. داستان کوراوغلی بوسیلهٔ ترکان ایران، در بین ترکان آن سوی خزر نیز منتشر شده و جزو داستانهای ملی آنها نیز درآمده است. بدین‌صورت داستانهای «کوراوغلی» و «دده‌قورقود» از جیحون تا تونای،* در بین تمام ترکمانان غرب یعنی اوغوزها (یا: اولاد ترکمن) بصورت داستانی مشترك وملی درآمد. چنین است داستانهای «اصلی و کرم»، «عاشق غریب» و «آرزو و قنبر» که اکثراً در ایران شکل گرفته است. این داستانهای مردمی در ترکیه، ایران و ترکمنستان تا به امروزمشتاقانه خوانده می‌شود. بدین‌ترتیب مشخص و آشکار می‌گردد

---

۸) دیوان قابل اطمینان شاه‌اسماعیل بوسیلهٔ تورخان گنجه‌ای منتشر گردیده است:
Il ganzoniere di Săh Isma'il Hata -i,, Napoli,1959.

* رودخانه دانوب.

که دولت صفوی از نظر دیدگاه و تکیه‌گاه اولیه و همچنین فرهنگ و تشکیلات نظامی، با دولت ترک قبلی این منطقه فرق اساسی نداشته و در بعضی موارد نسبت به‌آنها اوصاف ترکی بیشتری حمل می‌کرد.

مورخین قدیمی ایران عقیده داشتند که منسوبان طریقت صفوی را تیمورلنگ ازآناطولی به اسارت آورده و به احترام تقاضای خواجه علی‌شاه شیخ صفوی، آنها را آزاد نموده است؛ و بیشتر مریدان صفوی ازنسل آن افراد می‌باشند. اگرچه بسیاری از مورخین معاصر شرق وغرب نیز این موضوع را تکرارکرده‌اند، ولی این مطلب عاری از حقیقت است. تیمورلنگ تاتارهای ترکمن ساکن آناطولی مرکزی را به زور به ترکستان کوچاند، و از طرفی قصد کوچاندن ده‌هزار خانوار ازآذربایجان را نیز داشته.[۱۰] ما منابعی از دوران تیمور در مورد وساطت خواجه علی‌شاه دایر بر آزادی تمامی یا قسمتی ازآنها را در دست نداریم. بدین سبب این خبر نادرست تا قرن‌گذشته در ایران جز خاطره فراموش نشدنی مهاجرین ازآناطولی روم به ایران، خبر دیگری نمی‌تواند باشد.

یکی از مهمترین عوامل وابستگی ترکان آناطولی به طریقت صفوی، شیخ جنید بود (وفات: ۱۴۶۰ م.) شیخ‌جنید برای تصاحب مقام شیخی با عموی خود شیخ جعفر به مجادله برخاست، ولی به‌علت عدم موفقیت مجبوربه ترک اردبیل‌گردید و مانند بسیاری از ایرانیان به‌آناطولی رفت. شیخ‌جعفر، مقام شیخی خود را مدیون

---

۹) تاریخ شاه‌اسماعیل، 16a–b، دنیسون راس، ص۲۵۰؛ اریکا گلاسن، Die Frühen Safawiden nach Qazi Ahmed Qumi، فریبورگ، ۱۹۰م.، متن، ص ۵۲–۵۱د؛ اسکندر بیگ منشی، ص ۱۶–۱۵؛ شیخ‌حسین، سلسلةالنسب صفویه، برلین، ۱۳۴۳ ه.ق / ۱۹۲۴ م، ص۴۸؛ رضاقلی‌خان، روضةالصفای ناصری، تهران، ۱۳۳۹ ش، ج۸، ص۹؛ H. Sohrweide, Der Sieg der Safaviden in Persien und seine ruckwirkungen(Der ,Islam ,1965 ,Band. 41,s.95–223) مؤلف دراین اثر پرارزش خود، روی این مسئله نیز تکیه‌کرده است (ص۱۳۱– ۱۲۵). نظریهٔ مؤلفین قدیمی ایرانی، مبنی بر بخشیدن این اسیران به وسیلهٔ تیمور و به درخواست خواجه علی یا شیخ صدرالدین، درست به نظر نمی‌آید.

۱۰) فاروق سومر، Anadolu,da Mogollar، ص۱۳۱–۱۲۸.

حمایت جهانشاه قراقویونلو حاکم با قدرت آن زمان بوده است.

ما از معتقدات دینی دهقانان و چادرنشینان آناطولی در اواسط قرن پانزدهم میلادی اطلاعی در دست نداریم. از قرار معلوم بخش مهمی ازدهقانان وچادرنشینان با آشنایی مختصر وسطحی با اسلام و به علت فقدان علم و دانش، تحت تأثیر معتقدات قبلی خودکه از آسیای مرکزی آورده بودند به زندگی ادامه می‌دادند و اشخاصی به‌اسم «دده» برحیات دینی آنها حاکم بودند. پس از تشکیل دولت صفوی نیز دده‌ها مانند قام‌ها و شمن‌های مغولان ایران، نزد خانواده دارای ارزش و اعتبار بودند. فرزندان شاه‌اسماعیل و شاه طهماسب، هرکدام در عین داشتن لله (اتابك، اتالیق) یك دده نیز داشتند؛ این دده‌ها ادامه‌دهنده وظایف قامان و یا شمن‌های دوران مغول بودند. ترکان به شخصیت‌های سیاسی خود بستگی خاص داشته و احترام عمیقی نسبت به‌آنها قائل بودند؛ به طوری که در مرگ گول‌تکین قهرمان افسانه‌ای «اورحون»، با ریختن موها به سر و صورت خود و ریختن اشك خونین مدتها به عزاداری می‌پرداختند، نظیر این مراسم در اصفهان نیز در مرگ داود فرزند ملکشاه سلجوقی از طرف ترکان اجرا شد.[۱۱] این مراسم ترکان، با مراسم دهم محرم شیعیان که به مناسبت شهادت حضرت امام حسین(ع) برگزار می‌کنند شباهت‌هایی دارد. ترکان برای شخصیت‌های مذهبی نیز احترام خاصی قائل بودند. به نوشتهٔ «حدود العالم»، او غوزها در سال ۹۵۸ م. دارای «طبیب» بودند و برای آنها احترام زیادی قائل می‌شدند وبه هنگام برخورد با آنها سجده می‌کردند (نمازمی‌بردند)؛ این‌طبیبان بر جان و مال اوغوزها حاکم بودند. در اینجا شبهه‌ای نیست که هدف نویسنده از «طبیبان»،همان«قامان» می‌باشد. به هرحال این افراد برای ترکان عنوان«آتا» داشتند. برای روشن شدن موضوع به مثال دیگری می‌پردازیم: در جنگ طغرل و چغری‌بیگ سلجوقی با مسعود غزنوی، منجم ایرانی برادران سلجوقی به‌آنان ـ درصورت اندکی صبر ـ وعده پیروزی داده بود؛ حکام سلجوقی نیز پس از پیروزی در جنگ، در

۱۱) راجع به‌مراسم سوگواری ترکان در دوران مختلف تاریخی و نیز مثال‌های قابل ذکر در این موضوع، رجوع شود به فاروق سومر، مقاله «Oguzlar'a ait destani mahiyette eserler» نشریه دانشکده زبان و تاریخ‌وجغرافیا، شماره ۱۷، ص۴۴۸ـ۴۴۴.

برابر منجم از اسب پیاده شده و نسبت به او مراسم احترام بجای آوردند.[۱۲] این عمل را در زبان ترکی «تعظیم کردن» می‌گویند. در سال ۱۲۴۰ م. که ترکمانها به رهبری بابا اسحق عصیان کرده ودرمقابل حکام سلجوقی بپاخواستند، به‌رهبرخودعنوان «بابا رسول» یا «بابا رسول‌الله» دادند. یعنی نسبت به وی به‌چشم پیامبرمی‌نگریستند و حتی پس از کشته‌شدنش، مریدان چنین عقیده داشتند که برای آوردن کمك به آسمان رفته است؛ و بدین‌ترتیب به عصیانهای خود ادامه می‌دادند. بابا اسحاق نیز عناوینی را که در زمان حیاتش به‌وسیلهٔ مریدان به او داده شده بود قبول کرده بود.[۱۳] این مثال‌ها می‌رساند که ترکان قزلباش آناطولی شیخ‌جنید و جانشینانش را به چشم پیغمبر(ص) یا حضرت مهدی موعود (ع) و یا حتی خدا می‌نگریستند، و حاضر به هرگونه فداکاری واز جان‌گذشتگی برای شیوخ وشاهان خود بودندکه این موضوع در تشکیل و گسترش دولت صفوی یکی از عوامل مهم بشمار می‌رفت. بنابراین، نتایج مهمی که از مثال‌های بالا بدست می‌آید اینست که: با اینکه دهقانان وچادرنشینان ترك آناطولی مدت مدیدی بود که به اسلام‌گرویده بودند، ولی در حیات دینی آنها در مناطقی مشخص و مهم هنوز پیشرفتی حاصل نگردیده بود. در رأس این نوع طرز تفکر، احترام فراوان نسبت به شخصیت‌ها در صحنه‌های سیاسی و دینی، از مشخصات بارز و تغییرناپذیر می‌باشد. اثر«فخرکائنات حضرت محمد مصطفی(ص)» به نام مولود، بیش از همه در میان ترکان محترم و مقدس شمرده می‌شود.[۱۴]

راجع به ماهیت وموقعیت مذهب تشیع دربین دهقانان وچادرنشینان آناطولی درقرن۱۵م. هیچگونه‌اطلاعی در دست نیست. کتب تاریخی وسایرمنابع‌موجود نیزتا

---

۱۲) رجوع شود به‌کتاب Oguzlar، ص ۴۴.

۱۳) راجع به عصیان بابااسحق، رجوع شود به: تووران عثمان، در Islam Ansiklopedisi ج ۶، ص۶۲۴–۶۲۳، ماده «غیاث‌الدین کیخسرو دوم»؛ ونیز: کلود کاهن، در Encyclopaedia of Islâm، ج ۱، ص۸۴۴–۸۴۳، ماده «بابایی».

۱۴) وابستگی شدید ترکان به شخصیت‌های سیاسی و مذهبی خود، دلیل بر ضعف آنها نیست؛ بلکه در ایجاد همبستگی و تشکیل دولتهای آنان نقش مهمی داشته است. این طرز تفکر و داشتن زندگی‌جمعی، امکان تشکیل دولت را درهرمکان برای آنها میسر می‌ساخت.

قرن ۱۶ م.، به علت کمی مطالب، ما را در روشن شدن این امـر یاری نمی کنند.[۱۵] ازطرفی به وضوح می‌توان بکتاشیه را به عنوان گسترش دهندهٔ معتقدات شیعی قبول کرد. این نظر را در مورد «اسماعیل حـاجی اوغوللر»، دده غارقین و دیگران مثل خاندان شیوخ نیز می‌توان ابراز داشت. قبول مذهب «شیعه دوازده امامی» از طرف الجایتوی مغول (وفات:۱۳۱۶م.)، ازسوی دهقانان چادرنشینان شیعه مذهب ایالت‌های مغولی بااستقبال‌مواجه گردید. پس ازقبول‌مذهب‌شیعه ازطرف الجایتوذکر نام ابوبکر، عمر و عثمان درآناطولی قدغن گردید. ترکان آناطولی به الجایتو غیر از «خربنده»، بسیاری از القاب مصطلح در بین مغولان را نیز اطلاق مـی کردند. بـا قبول مذهب شیعه به وسیلهٔ الجایتو، حـرکت جدیـدی در بین ترکان و مغولان بـوجود آمـد. قراقویونلوهاگرچه رسماً شیعه نبودنـد، ولی نسبت بـه حضرت علی(ع) و اولاد او علاقه‌ای خاص داشتند و این مسئله در نام‌گذاریهای آنـان کاملاً آشکار است؛ حتی در بین آنها «اصفهان میرزا» حاکم بغداد (وفات: ۱۴۴۴ م.) دستور داد بـه اسم دوازده امام خطبه خواندند و سکه زدند.

شیخ‌جنید درآناطولی زمینهٔ بسیار مساعد و دور از انتظاری یافت، وی هنگام گردش در میان چادرنشینان و دهقانان با بسیاری از افراد شیعه و یـا مستعد و متمایل برای قبول مذهب تشیع روبروگردیـد. در اینجا طرح ایـن سؤال بجا است که آیا

---

۱۵) مقالـه فوأدکوپرولو تحـت عنوان Anadolu'da Islamiyet»، نشریه دانشکده، شمارهٔ ۴، ص۳۱۱ـ۲۸۱ و شماره ۵، ص ۴۸۶ـ۳۸۵)، با وجود گذشت زمـان ارزش و اعتبار خود را در این زمینه حفظ کرده است. تحقیقات گولپینارلی نیز شایان توجه است، مقالهٔ وی درباره قزلباشان (Islam Ansiclopaedia، ج ۶، ص ۷۹۵ـ۷۸۹)، بویژه در مورد ماهیت قزلباشان آناطولی، پژوهشی با ارزش است. کلودکاهن نیز راجع به موقعیت «شیعـه» در دوره سلجـوقیـان و اتـابکان تحقیقـاتـی کـرده است: Le probléme du Shi'isme dans l' Asie mineure Turque prê Ottoman (115–129)؛ وی در مقالهٔ «شیعهٔ امامیه» حرکت شیعیان آناطولی را در قرن ۱۶ م. بررسی کرده است. با این حال، تحقیقات و بررسی‌هایی که در اینجا نام برده شد کمبود پژوهش‌های دینی راجع به آناطولی قبل از قرن شانزدهم را جبران نمی‌کند؛ و متأسفانه تاکنون حتی یك متخصص ـ در این بخش از تاریخ ـ در ترکیه پرورش نیافته است.

شیخ جنید قبل از آمدن به آناطولی «شیعه» بوده و یا بعد از آمدن به آناطولی مذهب تشیع را پذیرفته است؟ پاسخ به این سؤال آسان نخواهد بود. احتمال دارد که جنید در آناطولی نه تنها به عنوان فردی منتسب به خاندان یك «شیخ طریقت» شهرت یافته، بلکه این نیز محتمل است که به عنوان یك نفر «سید» تبلیغات خود را آغاز کرده باشد. حتی مساعد یافتن زمینهٔ مذهب تشیع، برای آدم حریصی چون او، طبیعی به نظر می‌رسد. راجع به فعالیت جنید در آناطولی اطلاعات کمی در دست داریم، بیشتر این اطلاعات را نیز مدیون عاشق پاشازاده هستیم. بدون شك سخنوری و شایستگی شیخ‌جنید باعث شد که در میان دهقانان و چادرنشینان آناطولی مریدان زیادی بدورخود جمع کند. حتی شیخ‌جنید موفق گردید ازمریدان خود سپاه پنج الی ده‌هزار نفری مسلح تشکیل دهد. وی در عین حال با ادعای اولاد حضرت علی (ع) بودن، جنبهٔ سیاسی فعالیت خود را آشکار ساخت. عدم رضایت دهقانان و چادر-نشینان ترك از خرابی اوضاع اقتصادی و سیاسی مملکت و همچنین زیرکی و هوشیاری جنید، انگیزه‌ای برای جلب توجه این افراد شد. شیخ‌جنید به اتفاق این پنج الی ده‌هزارنفر مریدان مسلح خود، به مرزهای طرابوزان دولت روم وارد شد و شروع به غارت کرد؛ وی حتی شهر طرابوزان را به محاصره درآورد، لکن پس از مأیوس شدن از فتح شهر از محاصره دست برداشت. در این موقع اوزون حسن ـحاکم آن قویونلوهاـ درمقام خود تثبیت شده‌بود (۱۴۵۲ م.)؛ جنید نزد او رفت و اوزون‌حسن نیز از شیخ صفوی بخوبی استقبال کرد و حتی خواهر خود خدیجه بیگم را به ازدواج او درآورد. این عمل حاکم آق قویونلو، با وجود وابستگی به مذهب تسنن، بیشتر بخاطرجلب حمایت طرفداران شیخ درمقابل دشمن اصلی وی جهانشاه میرزا قراقویونلو بوده‌است. ازطرف دیگراحتمال می‌رود که جنید در این زمان خود را یك شیعهٔ معتدل نشان داده باشد. به‌هرصورت شیخ صفوی پس ازمدتی اقامت در آناطولی، به اتفاق مریدان خویش به اردبیل بازگشت. مدت زیادی از آمدن جنید به اردبیل نگذشته بود که برای تأمین زندگی افراد خود به ناحیه چرکس حمله برد؛ وی در عین حال فکر می‌کرد که با موفقیت در این جنگها به نفوذ و اعتبار سیاسی

خود خواهد افزود. او در این حرکت نظامی خود، به نظر خلیل‌الله حاکم شیروان اهمیتی نداد و خود را برای نبرد با او ـ در صورت جلوگیری از عبور مریدانش ـ آماده ساخت. او با وجود کمی لشکریان، ولی به خاطر شجاعت و از جان‌گذشتگی مریدان، به پیروزی خویش در این نبرد امیدوار بود. اما با وجود شجاعت وفداکاری مریدان، شیخ جنید از شیروانشاه شکست خورد و در میدان نبرد باقی ماند (تولدش معلوم نیست؛ مرگ: ۱۴۶۰[۱۶] م.). اینکه جنید بر اثر فعالیت سیاسی تا چه اندازه نیروی انسانی فعال آناطولی را بدور خود جمع نمود، خود موضوعی قابل بحث است.

این شکست به هیچ‌وجه باعث دلسردی وضعف وپراکندگی مریدان طریقت صفوی نشد، زیرا شیخ فرزندانی داشت وبه موجب وصیت اومریدانش بدور حیدر فرزند خدیجه‌بیگم ـ خواهر اوزون‌حسن ـ که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود جمع شدند. البته انتخاب حیدر، با وجود داشتن برادر بزرگتر، بی‌دلیل نبوده است. او درعین حال که ازطرف مادر اصیل بود، درصورت لزوم ازحمایت سیاسی دایی‌خود اوزون‌حسن نیز برخوردار می‌شد. درحقیقت طولی نکشیدکه اوزون‌حسن، جهانشاه و فرزندش حسنعلی را شکست داد و دولت قراقویونلو را از میان برداشت و درمنطقهٔ وسیعی که از خراسان تا سیواس ادامه داشت امپراطوری وسیعی تشکیل داد (۱۴۶۸ م.). حیدر مقام شیخی اردبیل را به راحتی تصاحب کرد، وی با دختر دایی خود علمشاه و مشهور به حلیمه بیگم ازدواج کرد. ثمرهٔ این ازدواج،اسماعیل مؤسس سلسلهٔ صفویه وسه فرزندیگر بود. به نظر می‌رسد که سالهای اول عمرحیدر برای گسترش تشکیلات او درآناطولی و تبلیغ برای ازدیاد مریدان سپری گردید. بخشی ازمریدان با استعداد وی در آناطولی، پس ازگذراندن دوره‌های خصوصی و تکمیل اطلاعات، با عنوان خلیفه برای تبلیغ به‌ممالک‌دیگرفرستاده می‌شدند. وظیفهٔ «خلفاء» تبلیغ طریقت صفوی و جمع‌آوری مال برای شیوخ بود. یکی از این افرادکه از

---

۱۶) رجوع شود به: خلیل ینانچ، Islam Ansiklopedisi، ج۳، ص۲۴۲ــ۲۴۴، ماده «جنید»؛ در اینجا فهرست کتابشناسی لازم داده شده است.

منطقهٔ «آناتالیه» بود، حسن خلیفهٔ تکلو نام داشت. وی‌پدر شاهقلی است که در منابع عثمانی، برای تضعیف شخصیت، به او لقب شیطان قلی داده بودند. به این ترتیب معلوم می‌شود که «سر» این طریقت در اردبیل آذربایجان و بدنش درآناطولی بوده است. پیروان طریقت صفوی در ایران بسیارکم بوده‌اند و بیشترآنها از اردبیل، ترکان قراچه داغ،اهالی طالش وازچادرنشینان قبایل قاجار و قرامانلوی ساکن اران بشمار می‌رفته‌اند[۱۷]. وجود پیروان طریقت صفوی در دیگر نقاط ایران مشاهده نگردیده است.

شیخ حیدر در اثر تبلیغات مداوم وپیگیر، بر تعداد مریدان خویش درآناطولی افزود. این مریدان، همراه با نذور و هدایا، برای زیارت شیوخ خود در اردبیل، عازم‌آن شهر می‌شدند. در حالیکه همسایگان سنی مذهبشان به‌آنها توصیه می کردند که بهتر است بجای تحمل رنج این راه دور، به شهر مدینه برای زیارت تربت حضرت پیغمبر (ص) بروند؛آنها پاسخ می‌دادند که ما به زیارت زنده‌ها مـی‌رویم، نـه مردگان. در شهر اردبیل، محلهٔ مخصوصی به نام «آناطولی‌ها» بوجودآمد.[۱۸] بنا به روایت فضل‌اللهبن روزبهان مورخ معاصر[۱۹] بایزید دوم، امپراتور عثمانی با وجود وسعت امپراتوری و داشتن سپاه قدرتمند، از نفوذ و قدرت حیدر و از ناراحتی‌های مریدانش در محدودهٔ امپراتوری خود نگران بود. در حقیقت عامل گسترش بیش از حد طریقت صفوی درآناطولی، بی‌توجهی و سستی بایزید در ادارهٔ مملکت خویش بود. در زمان او،گذشته ازرونق وگسترش تشیع درآناطولی،

---

۱۷) «قراچه داغ» در شمال تبریز بین تبریز، و رودخانه ارس واقع شده است و در آن زمان تمام ساکنینش ترك بوده‌اند؛ «طالش» در بخش جنوب غربی خزر است و اهالیش نیز به این اسم نامیده می‌شدند؛ «اران» با نقشه امروزی درآذربایجان [شوروی] و قسمتی از ارمنستان بوده است؛ «گنجه»، «بردعه»، «شمکور» و «دبیل» از شهرهای مهم اران بوده است.

۱۸) حسن‌روملو، ص۵: به نقل از تاریخ شاه اسماعیل، a ۳۰.

۱۹) تاریخ عالم‌آرای امینی، کتابخانه فاتح، نمره ۴۴۳۱، ص۱۳۲؛ ترجمهٔ مختصر انگلیسی توسط و. مینورسکی، «Persia in A. D., 1478–1490»، لندن، ۱۹۵۷ م.، ص ۶۹.

هجوم به اهـل تسنن نیز آغاز گردیـد. بطور خلاصه، درگسترش طریقت صفوی در آناطولی وشکل گیری دولت صفوی، بایزید دوم پاسخگوی سؤالات بسیاری است.

ازدیاد روزافزون مریدان، شیخ حیدر را مجبور به حرکت می کرد وجلوگیری از ایـن حرکت حتی بـه خواست او نیز ممکن نبود؛ زیـرا بطور معمول صوفیان آناطولی (مریدان) با اعتقادات عمیق خود به حضرت محمد (ص) و با وابستگی به شیوخ طریقت، انتظار انجام کارهـای بزرگتری را از آنها داشتند.[۲۰] اساساً اکثر این مریدان از طبقات فقیر و محروم آنـاطولی بودند و فقط چند نفر از طبقه «بیگ» در بیـن آنها دیـده می‌شد؛ بطـوریکه در حملهٔ شیخ حیـدر بـه اقوام قفقازی آن سوی دمیرقـاپـو (در بند) در سال ۸۹۱ هـ.ق./۱۴۸۶م.، بیشتر سپاهیانش را افراد فقیری

۲۰) فضل‌الله‌بن روزبهان، مرتباً دربارهٔ مریدان اهل آناطولی شیخ‌جنید و پسرش شیخ حیدر بحث می کند. این مؤلف از افراد دیوانه وسبك مغزی بحث می کند که به شیخ‌جنید مقام خدایی داده... و به‌پسرش‌حیدر لقب «پسرخدا» می‌دادند؛ مبلغین آنها نیز باسیر وسیاحت در شهرهای آناطولی در جهت تبلیغ طریقت صفوی، حیدر را بمقام الـوهیت رساندند. باز به نظر همین مؤلف، بعضی از اعمال غیـر منطقی و افراط کاری‌های شیخ حیدر باعث وابستگی بیش از حد اهالی آناطولی نسبت به او می‌شد. ابن روزبهان در جـای دیگر می‌نویسد که حیدر به‌کمك بت‌پرستان آناطولی وارد شیروان می‌شود. درجای دیگری نیز می‌نویسد بسیاری ازاهالی آناطولی، قراچه داغ وطالش با ترك نماز و روزهٔ خود، حیدر را قبله و مسجـد خـود ساخته و او را معبود خـود می‌پنداشتند. در بـرگشت از سفر دوم حیدر از شیروان، مقامات دولتی آق‌قویونلو خطر جدی شیخ حیدر را احساس نمودنـد، حتی اطرافیان سلطان یعقوب آق قویونلو برای جداکردن حیدر ازمـریدانش در اردبیل تدابیری اندیشیده بودند، ولی سلطان یعقـوب بـه هشدار اطرافیانش زیاد تـوجه نکرد (تاریخ عالم‌آرای امینی، a ۱۳۲، b ۱۳۳، a ۱۳۴، b ۱۳۵، a ۱۳۶، b ۱۳۷، a–b ۱۳۹، a–b ۱۴۰، b ۱۴۲، a ۱۴۳، و b ۱۵۵؛ ترجمهٔ انگلیسی، ص ۷۰–۶۱ و ۸۰). در اینجا گفتار مؤلف بالا دربارهٔ اعتقاد مریدان به شیخ جنید و پسرش حیدر در حد خدایی، مبالغه تلقی نمی‌شود. زیرا غیر از مؤلفین عثمانی (دراین مورد رجوع شود به بعضی ازمثالهای م.ش. تکین داغ، «منابع و اسناد جدید سفر یاوز سلیم به ایـران»، تحقیقات تاریخی، ج ۱۷، ش ۲۲، ص ۵۵–۵۳ و ۷۸؛ س، تـانسل، «یـاوزسلطان سلیم»، استانبول، ۱۹۶۹ م. سند ۱۴)، سیاحان ایتالیایی نیز گفته‌های فضل‌الله را تـأئید می کنند: A Narrative of Italian travels in Persia، ترجمهٔ انگلیسی، لندن، ۱۸۷۳م، ص ۴۳، ۱۱۱۵ و ۲۰۶).

تشکیل می‌دادند که بعضی بی‌سلاح و بعضی بی‌لباس بودند. با وجود این، جنگ با موفقیت به پایان رسید و با غنیمت زیاد برگشتند. سفرجنگی سال بعد نیز با همین نتیجه به پایان رسید. بی‌شك این موفقیت‌های پی‌درپی، در شهرت و ازدیاد نفوذ حیدر تأثیر فراوان داشت.

شیخ‌حیدر درسال ۸۹۳ه‍.ق./۱۴۸۸م. برای بارسوم وارد شیروان‌گردید، از قرار معلوم هدف وی از این سفر نابودی شیروانشاه بوده است. فرخ یسار با وجود کثرت و مجهز بودن سپاهیانش، با احساس عدم توانایی در مقابل حیدر به قلعه‌ای پناه برد و از داماد خود یعقوب‌بیگ آق‌قویونلو تقاضای کمك فوری نمود. شیخ اردبیل با اعتماد به مریدان ازجان‌گذشته خود، بلافاصله باگرفتن تصمیم شجاعانه‌ای خود را برای جنگ با سپاهیان پسردایی خود به فرماندهی سلیمان‌بیگ بیژن‌اوغلی آماده ساخت. صوفیان‌گرچه‌آخرین حد فداکاری خود را بخرج دادند، ولی باکشته شدن شیخ‌حیدرشکست خوردند (شعبان ۸۹۳ه‍.ق./تموز-اغوستوس ۱۴۸۸م.).[۲۱]

مریدان پس از تحمل دومین ضربهٔ شدید نیز متلاشی نگردیدند و در اطراف سلطان‌علی از فرزندان حیدر جمع شدند. سلطان یعقوب با احساس این خطر، سه خواهرزاده خود (علی، اسماعیل و ابراهیم) را با مادرشان در قلعهٔ «استخر» فارس زندانی ساخت و آنها در حدود چهار سال ونیم در این قلعه بسر بردند. در این مدت سلطان یعقوب وفات یافت، ودرمیان خاندان آق‌قویونلو نبرد مهلکی بر سر جانشینی سلطنت آغاز شد. درسال ۱۴۹۲ م.، رستم‌بیگ فرزند مقصود بیگ و نوهٔ اوزون‌حسن سلطنت را به دست‌گرفت. وی برای مقابله با بایسنغر فرزند یعقوب‌بیگ و به منظور استفاده از نفوذ مریدان سلطان علی و برادرانش، آنها را از زندان‌آزاد ساخت.

رستم‌بیگ دشمن‌خود بایسنغررا شکست‌داد، ولی دراواخرشوال ۸۹۸ه‍.ق./ سیزدهم آغوستوس ۱۴۹۳ م.گرفتار خطری جدی‌تر از او یعنی سلطان‌علی فرزند حیدرگردید. رستم‌بیگ در سایه فرماندهی یکی از امیران‌کاردان خاندان خود به نام

---

۲۱) فضل‌الله‌بن روزبهان، a ۱۴۳ و b ۱۵۵؛ ترجمهٔ انگلیسی، ص۸۰.

آیبه سلطان[۲۲] توانست بـه راحتی شیخ جوان صفوی را به سرنوشت بایسنغر دچـار سازد. (۸۹۸ه.ق./۱۴۹۳م.).

۲۲) کمال پاشازاده، تواریخ آل‌عثمان، کتابخانهٔ ملت، نمره ۳۲، a ۷۱، b ۷۲، a ۷۳ و a ۷۴: به خاطر «ابه» بودن اینطور خوانـده شد؛ تاریخ شاه‌اسماعیل، a ۳۹ و غفاری ص ۲۵۵: به‌شکل «ایبه» درآمده است؛ بطوریکه می‌دانیم، به‌شکل «ibe» مـی‌شود خواند. در اینجا فرض اینکه «AyBa» کوتاه شده کلمه «Ayaba» است نیز ممکن نیست. به نظر مـن منشأ و مبـدأ «ابه» مجهول است. اسم ابه‌سلطان، ابراهیم و از خانـدان آق‌قویونلو بوده است؛ وی فرزند دانا خلیل‌بیگ (بن‌محمدبن قرایولوق عثمان) بود.

بخش اول

دوران شاه اسماعیل

(۹۳۰ – ۹۰۷ هـ. ق./ ۱۵۲۴ – ۱۵۰۱ م.)

کشته شدن سومین شیخ صفوی در میدان نبرد نه تنها معنویات مریـدان را متزلزل نکرد، بلکه برعکس روح مبارزه‌جویی آنها را تشدید نمود و بدین سبب اسماعیل و ابراهیم را درجای امنی محافظت کردند. دراین زمان ازعمر اسماعیل ـ مؤسس آینده سلسله صفوی ـ فقط شش سال وچند ماه می گذشت (تولد: ۲۵رجب ۸۹۲ه.ق./۱۷ تموز ۱۴۸۷م.).

در این موقع اسماعیل در شهر اردبیـل و در محلهٔ آناطولیها (روم) در منزل زنی به‌نام ویا با لقب «ابا» یا «ابه» (؟) از قبیلهٔ ذوالقدر مخفی شده‌بود؛ ابه سلطان آق‌قویونلو نیز در شهر اردبیل سخت در جستجوی فرزندان حیدر بود. در این شرایط تنی چند از مریدان نزدیک این خـاندان مـانند حسین بیگ للهٔ شاملو و ابدال بیگ‌دده ذوالقدر و گوک‌علـی اهل آناطولی ازترس دستگیر شدن آنها را به‌گیلان فراری دادند (آخر سال ۸۹۸ یا اول سال ۸۹۹ ه.ق./۱۴۹۳م.). اسماعیـل بیش از شش سال و چند ماه در گیلان ماند و بیشتر این مدت را در شهر لاهیجان گذراند. در این مدت طولانی وی هیچ وقت از سوی صوفیان فراموش نشد و حتی مریدان بسیاری خصوصاً ازآناطولی (روم)، قراچه داغ، اهر و غیره با هدایا و نذورات به زیـارت مرشد خود می‌رفتند.[1] چرخ زمان نیز به نفع اسماعیل در حرکت بود، نزاع خونین بـرای تصاحب سلطنت در میان فرزندان آق‌قویونلوها از نو شروع شده و همچنان

---

۱) «در خلال این حال، ارباب ارادات و صوفیان یک جهت از اطراف و جـوانب خصوصاً دیار روم و قراچه داغ و اهـر و غیرذلک با نذر و نیاز، در لاهیجان به خدمت مرشد کامل رسیده...»: تاریخ شاه‌اسماعیل، b ۳۲.

ادامه داشت. درچنین اوضاعی گوده احمدبیگ فرزند اوغورلو محمد بن اوزون‌حسن که در دربارعثمانی بزرگ شده‌بود، به‌درخواست بعضی ازبیگ‌های آق‌قویونلو و به منظور تشکیل دولت آق‌قویونلو از استانبول به‌آذربایجان حرکت کرد و پس ازجنگ با رستم بیگ آق‌قویونلو و قتل او، به تخت سلطنت آق‌قویونلوها نشست (ذی‌القعده ۹۰۲ ه.ق./تموز۱۴۹۷م.). اما طولی نکشید واو نیز درجنگی که درحوالی اصفهان در محلی به نام «حاجی حسن‌ماضی» باآیبه سلطان وپرناك بیگ والی فارس نمود، به قتل رسید (ربیع‌الآخر ۹۰۳ ه.ق./ آرالیك ۱۴۹۷ م.). آیبه سلطان، الوند فرزند یوسف‌بیگ از نوادگان حسن‌بیگ را در تبریز به تخت سلطنت آق‌قویونلوها نشاند (۹۰۳ ه.ق./۱۴۹۸م.). سال بعد محمدی، فرزند دیگر یوسف‌بیگ، درجنگی که در ده «عزیز کندی» با الوند نمود اورا شکست داد (شوال۹۰۴ه.ق./مائیس ـ حزیران ۱۴۹۹ م.) وآیبه سلطان نیز به قتل رسید. بدین‌ترتیب آخرین شخصیت با قدرت این خاندان از بین رفت. محمدی در مقابله با لشکریانی که الوندبیگ از نواحی دیار بکر فراهم کرده بود، به سلطانیه عقب‌نشینی کرد؛ وی سپس به طرف اصفهان رفت و درجنگی که درآن حوالی با مراد فرزند یعقوب بیگ نمود، به قتل رسید (۹۰۵ه.ق./ ۱۵۰۰ م.). دیری نگذشت که الوندبیگ وسلطان مراد درحوالی ابهر در مقابل یکدیگر قرارگرفتند، اما با وساطت درویشی بنام باباخیرالله باهم صلح نمودند. به موجب این صلح ادارهٔ منطقه عراقین، فارس و کرمان در دست مراد قرارگرفت؛ و آذربایجان، اران و متصرفات آق‌قویونلوها درشرق وجنوب شرقی آناطولی به‌دست الوند افتاد و.رودخانه «قزل اوزن» به عنوان مرز بین آن دو تعیین شد. (۹۰۶ ه.ق./ ۱۵۰۰ م.).[۲] هنوز این کشمکش‌ها ادامه داشت که اسماعیل گیلان را ترك نمود (اواسط محرم ۹۰۵ ه.ق./اواسط آغوستوس ۱۴۹۹ م.، سال میمون) در این زمان اسماعیل دوازده سالگی راپشت سرگذاشته بود، ولی حکام آق‌قویونلو نیز بزرگتر از اسماعیل نبودند. از این حکام، سلطان مراد فقط ده سال داشت (تولد: ۱۳ رمضان ۸۹۵ ه.ق.). خارج شدن اسماعیل ازگیلان، با موقعیت سیاسی زمان متناسب بود.

۲) راجع به‌آق‌قویونلوها مشغول آماده کردن یك کتاب هستیم.

اسماعیل از منطقهٔ دیلم واقع در غرب دریای خزر به طارم آمد. در اینجا بنابر روایتی درحدود ۱۵۰۰ نفر از اهالی آناطولی و شاملوها بدور او جمع شدند، ولی به دلایل مختلف، صحت این رقم قابل قبول نیست. درحقیقت، در کنار اسماعیل روی هم‌رفته چندصد نفر که تمامی یاقسمت بیشتر آنان از اهالی آناطولی وشاملوها تشکیل شده‌بود جمع بودند. اسماعیل از طارم به خلخال و از آنجا به اردبیل آمد، ولی براثر اخطار سلطانعلی‌بیگ جاکیرلو حاکم اردبیل به طرف طالش رفت و در کنار دریای خزر ــ در حوالی آستارا ــ در محلی به نام «ارجوان» قشلاق کرد. در مدت اقامت اسماعیل در این نواحی، بــه او خبر رسید که محمدبیگ طالش قصــد دستگیری وی را دارد. اسماعیل سعی کرد تا مریدانی را که از طوایف روملو و شاملو بــرای زیارت مزار شیوخ اردبیل آمده بودند، به نواحی محل اقامت خود در ارجوان جلب کند. این مطلب، خود دلیلی است بر تعداد اندك همراهان اسماعیل. زیرا بــر اساس گفته یکی از منابع،[۳] اگر به همراه اسماعیل هزار و پانصد مــرد جنگی وجــود داشت، دیگر لزومی برای گرفتن چنین تصمیمی نبود و حتی او می‌توانست بــه اخطار سلطان علی جاکیرلو حاکم اردبیل نیز اهمیتی ندهد. زمستان سال ۹۰۵ ه. ق. بــا سرمای شدید سپری شد، سرمــایی که حتی پرندگان را از پرواز باز می‌داشت. اسماعیل بــا کمك مریدانش یك «قلعهٔ برفی» ایجادکرد و باگماردن محافظین در قلعه و هجوم نمایشی به‌آن و فتح قلعه، افراد خویش را سرگرم می کرد. در بهار سال ۹۰۵ ه./۱۵۰۰م.، پس از زیــارت [خانقاه] اردبیل عــازم اطــراف دریاچه «گوکچه‌گول» شد. ظاهراً مقصود وی از این کار اتحاد با سلطان حسین بارانی بوده، در حــالیکه قصد اصلی او رفتن به‌آنــاطولی بــود. وی هنگام اقامت در قشلاق، قاصــدانی را بــرای احضار مریدانی که درآناطولی بودند اعــزام کرد.[۴] یکی از این قــاصدان، حمزه‌بیگ قیچ‌

۳) در بازگشت اسماعیل از لاهیجان، هفت نفر همراه او بودند. آنان عبارت بودند از: حسین بیگ شاملو، «لله» اسماعیل؛ ابدال بیگ ذوالقدر، «دده» او؛ خادم‌بیگ، رستم‌بیگ، بیرام‌بیگ، قراپیری و ایغوت‌بیگ (تاریخ شاه اسماعیل، b ۴۴ و a ۴۵). و نیز حسن روملــو در احسن‌التواریخ (ص۲۶) گوید: «...نظر در احوال عساکر نصرت مآثر کرده، موازی هزارو پانصدکس از صوفیان روم و شام ملازم رکاب ظفر انتساب یافت».

۴) «... و آن‌حضرت از بیم ظلم‌عدوان مصلحت در توقف‌اردبیل ندیده، مشورت با ارباب ←

اوغلی بود که بـه سوی قبیلهٔ خـود استاجلو روانه گردید. در اینجا اگـر راجـع به ادعـای حسین بارانی که خـود را از نسل جهانشاه قراقویـونلو می‌دانست تـردید کنیم، بیجا نیست. به طوری که گفته شد،[5] در این زمان در اطراف اسماعیل یك‌هزار مرد گردآمده بودند؛ ولی شیخ صفوی از ترس گرفتار شدنش به وسیله حسین بیگ، به اتفاق مریدان خود شبانه از آن محل گریخت و به نواحی «چخور سعد» واقـع در جنوب ایران آمد. در اینجا نه‌گروه (دوقوز اولام) بـه او ملحق گردیدند. قراجه‌الیاس بایبوردلو ازصوفیان آناطولی نیز با افراد زیرفرمان خود به‌حضورشیخ خود رسیدند، اسماعیل در ادامهٔ راه خود وعبور از قلغزمان، ارزروم و ترجان، درناحیهٔ «ساروقیه» واقع در جنوب این منطقه قشلاق نمود[6] (۹۰۵ ه.ق./۱۵۰۰م.). اسماعیل در اینجا نیز از طرف استاجلوها مورد استقبال واقع شد. شیخ صفوی دراینجا مورد پذیرایی اوغـلان امت پدر بابا سلیمان از تیرهٔ چـاوشلوی قبیلهٔ استاجلو قرارگرفت. اسماعیل بیش از دو ماه در ساروقیه اقامت‌گزید، در این مدت اوخرس بزرگی را که در غاری زندگی می کرد و آسایش ساکنان آن منطقه را سلب کرده بـود با تیری از پـای در آورد و باعث حیرت مریدان شد؛ وی سپس بـه ارزنجان رفت. بـر اساس منابـع عثمانی، اردبیل‌اوغلی (= شیخ صفوی) بدون داشتن تجهیزات به راحتی از طالش به ارزنجان آمد. این مطلب، ازهم پاشیدگی سخت آق‌قویونلوها را در آن زمان نشان

←هدایت فرمودند که به‌کدام جانب اراده نماییم. امرا همگی متفق به‌عرض رسانیدند که چون از یورت قشلاق، قبل از این ارقام مطاع با قـاصدان قمر مسیربه‌اطراف ولایـت روم و شام از عقب صوفیان اخـلاص کیش ارسال فرموده‌اند که اگر بسر حـد ارزنجان از راه گوگجـه دنکیز تشریف برند که درآنجا هواخواهان این دودمان ولایت نشان نزدیکند و جمعیت ایشان از خبر ورود موکب مسعود زودتر خواهد شد، به صواب اقرب بست. بعد از اجتماع عساکر ظفر مآثر، بهر جانب که رأی عالی قرار گیرد بدان‌صوب در حرکت آمده، تکیه بعون عنایات الهی و امدادحضرات ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام نموده متوجـه مقصد گردیدن‌به‌صلاح انسب خواهد بود (تاریخ شاه اسماعیل، b ۴۹ و a ۵۰).

۵) تاریخ شاه اسماعیل، ص b ۵۱؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۷.

۶) غفاری، تاریخ جهان‌آرا، ص۲۶۲، همچنین، تکملةالاخبار(افندیف، Obrazovoni Azerbaydzhanskoga Gsudartsva Sefevidovu nachle, XVI.، باکو، ۱۹۶۱م.، فتوکپی b ۲۴۲) ورود اسماعیل را به «بین گول» و یا «مین گول» نیز می نویسد.

می‌دهد. آمدن اسماعیل به آناطولی، خوشحالی عمیقی را در بین مریدان او در این منطقه برانگیخت. این خوشحالی به حدی بود که یکی از جوانان ذوالقدر بمحض شنیدن دعوت شاه اسماعیل، از رفتن به حجلهٔ عروسی خود منصرف گردیده و عازم ارزنجان شد.

ترکان به صورت دسته دسته از قبایل مختلف استاجلو، شاملو، روملو (در رأس همهٔ آنها ترکان ساکن نواحی سیواس، آماسیه و توقات)، تکلو (ناحیه آنتالیه)، ذوالقدرها و مردم ناحیه قرامان واقع در آناطولی (در رأس آنها تورغودها) وورساق‌ها (ترکمانان ناحیه طرسوس) به‌او ملحق‌شدند. از بیگ‌ها نیزمحمدبیگ فرزند میرزا بیگ استاجلو و عبدی‌بیك شاملو با تعداد بسیاری ازافراد زیرفرمان خود در زمرهٔ طرفداران شاه اسماعیل قرار گرفتند.[۷] پس ترکان تشکیل دهنده وتقویت کنندهٔ دولت صفوی این افراد و طوایف بودند؛ و در اینجا روشن می‌شود که اکثریت و یا تمامی این ترکان ازآناطولی مرکزی ویا جنوبی بودند. اسماعیل دراین دوران به هیچ‌وجه به موانع جدی داخلی برخورد نکرد، وی درتمام ایالات دولت آق‌قویونلو بلامنازعه به سیرو سفر پرداخت و درشهر ارزنجان ازمناطق آق‌قویونلوها مریدان را بدورخویش جمع کرد. در این هنگام بایزید دوم امپراتور عثمانی نیز مشغول فتح شهرهای «مدن» و «کرن» بود و بدین سبب هزاران نفر از اتباع عثمانی بدون زحمت خود را به شهر ارزنجان (نزدیك مرز عثمانی) و به نزد مرشد خود اسماعیل می‌رساندند. اسماعیل قبل از حرکت از ارزنجان نامه‌ای به بایزید نوشت و خارج شدن شاخه‌ای از قبیلهٔ استاجلو را ــ همراه با اموال وخانوادهٔ آنان ــ از محدوده عثمانی درخواست کرد.[۸]

---

۷) «و بعد از وصول بەارزنجان، سرخیلان و ریش‌سفیدان صوفیان خاندان امامت و خلافت از شام و روم و قرامان و حدود ارزنجان، به درگاه فلك سپاه فوج‌فوج متعاقب می‌رسیدند. و روزبروز جمعیت غازیان زیاده می‌شد... بعد از رسیدن صوفیان از اطراف ممالك از طوائف شاملو و استاجلو و روملو و تکلو و ذوالقدر و افشار و قاجار و ورساق...» (تاریخ شاه اسماعیل، 53 a–b).

۸) «مقدمان اویماق استاجلو از حضرت شاه غفران پناه استدعا نمودند که خانه کوچ و پسران خود را به جانب روم فرستاده و خود دررکاب ظفرانتساب باشند» (غفاری، تاریخ جهان‌آرا، ص۲۶۵ــ۲۶۴). و نیز تکملة‌الاخبار (متن فارسی)، 8 ۲۴۳.

علاءالدوله ذوالقدر به سبب مهاجرت عده زیادی از افراد ایل تکلوی منطقهٔ تحت حاکمیت او به نزد اسماعیل، سر درگم شده بود. غیر از مناطق ماراش، البستان و خرپوت، منطقه «پنارباشی» و از اینها مهمتر بوزوق واقع در ایالت یوزغات امروزی و بعضی مناطق وابسته به نواحی شمال سیواس و قیصریه تحت حاکمیت علاءالدوله بود. جدا از تاتارهای سیاه، گامهای اولیه به سوی زندگی «یکجانشینی» در زمان او و پسرش شاهرخ بیگ و از منطقه بوزوق برداشته شد. گذشته از این، اکثر همراهان اسماعیل را از اهالی منطقهٔ بوزوق می‌بینیم؛ مهاجرت‌های بعدی نیز از این منطقه بوده است.

بعد ازاین، با جمع شدن مریدان به دورشیخ صفوی درارزنجان تحت عنوان قزلباش (که قبلاً نیز بدان اشاره کردیم)، شرایط لازمهٔ حرکت آنها فراهم گردید.

اسماعیل دراوایل سال ۹۰۶ه‍.ق./تموز ـ آغوستوس ۱۵۰۱م. (سال گوسفند) ارزنجان را ترك نمود؛ در این زمان افراد زیر فرمان او در حدود هفت‌هزار نفر بودند.[۹] اولین هدف اسماعیل شیروان بود، تا هم انتقام پدروپدربزرگش را ازحاکم شیروان بگیرد و هم با فتح منطقهٔ ثروتمند شیروان، نیاز اقتصادی اطرافیان خود را تأمین کند. تجربه نشان داده بود که در اردوی شیروانشاه چیزی برای ترس شاه اسماعیل وجود نداشت. در بازگشت به جلگهٔ «پاسین»، سپاهی به فرماندهی خادم بیگ به نواحی گرجستان گسیل شد و منتش صاحب قلعهٔ «شوره گل» راکه قبلا اموال قراجه الیاس بایبوردلو و همراهانش را به یغما برده بود گوشمالی داد. وی پس از گذراندن مرگ و میرمشهور گوسفندان درآن سال، وارد منطقه شیروان گردید. فرخ‌یسار حاکم شیروان، به محض شنیدن حرکت مریدان اسماعیل به جمع‌آوری نیروی خود پرداخت. نیروی شیروان عبارت بود از ۲۰۰۰۰ سوار و تقریباً ۶۰۰۰ پیاده و سلاح و تجهیزات کافی. اما برتری نیروی قزلباش درداشتن ایمان بسیار قوی بود؛ زیراآنان مقام شیخ خود را تا حد خدایی بالا برده و در راه او مرگ را با آغوش باز استقبال می کردند. در جنگی که درحوالی قلاع «گلستان» و «بیقرد» و در

۹) تکملةالاخبار (ص a ۲۴۲) همراهان اسماعیل را دوازده هزار نفر نوشته که این رقم تا حدودی قابل قبول است.

محلی به نام «جبانی» اتفاق افتاد، نیروی شیروانشاه شکست سختی خورد. فرخ‌یسار حاکم شیروان، در حین فرار بوسیله یك سرباز قزلباش که او را نمی‌شناخت به قتل رسید و پس از شناسایی جسدش را آتش زدند. پس از اتمام جنگ، افراد قزلباش که بطور دستجمعی خورجین و بقچه‌های خود را در زیر یك درخت گذاشته بودند، بدون کم و کاست آنها را پیدا کردند.[۱۰]

اسماعیل پس از این پیروزی وارد شماخی شد. در این زمان باخبر شد که قسمت مهمی از سپاه شیروان زیر فرمان شیخ شاه (= شیخ ابراهیم) فرزند فرخ‌یسار، درکنار دریا در «شهر نو» گردآمده‌اند. اسماعیل بلافاصله سپاهی به فرماندهی خادم بیگ طالش به‌آن نواحی فرستاد و خود نیز به دنبال سپاه عازم‌گردید. لکن شیخ شاه بلافاصله سوار کشتی شده به‌گیلان فرار کرد وسپاهیانش نیزپراکنده شدند. اسماعیل برای‌گذراندن زمستان به شهر محمودآباد که در دهانهٔ رودکر قرار داشت رفت و از آنجا محمد استاجلو و الیاس بیگ ایغوت‌اوغلی خنیسلو را برای فتح باکو فرستاد؛ این امراء نیز مأموریت خود را با موفقیت انجام دادند. اسماعیل مشغول گذراندن زمستان سال ۹۰۶ ه.ق./۱۵۰۱-۱۵۰۰م. بود که امیر زکریا از تبریز آمد و اسماعیل‌با دادن‌لقب «کلیدآذربایجان» اورا وزیرخود نمود. امیرزکریا ازخانواده‌های مشهور تبریز، یعنی خانواده محمدکججی‌جی که مدت زیادی وزارت آق‌قویونلوها را به عهده داشت، بود. باآمدن بهارسال ۹۰۶ ه.ق./۱۵۰۱م. اسماعیل از قشلاق خود

---

۱۰) تاریخ شاه اسماعیل، a ۶۰ - b ۵۳؛ حسن روملو، ص۴۷-۴۱؛ خواندمیر، ص ۳۱-۲۹؛ یحیی قزوینی، ص۲۵۳-۲۴۱؛ غفاری، ص۲۶۶؛ تکملةالاخبار b ۲۴۳؛ خلاصة التواریخ، متن فارسی [تألیف قاضی احمدقمی]، ص۱۰۲-۹۹؛ این اثر آخری، وقایع را از زبان یوزباشی محمد روملو که خود در جنگ شرکت داشت نقل می‌کند (ص۱۰۲) که به دستور اسماعیل، تمام غنایم بدست آمده از شیروانشاه اعم از اسب و قاطر در آب انداخته شد. محمد روملو نیز برای اجرای دستور اسماعیل یك کیسه ازجواهرات پرقیمت بدست آمده‌ازاین جنگ را، باوجودآگاهی‌ازارزش‌آنها، به‌آب‌انداخت. دراینکه دستور اسماعیل به وسیلهٔ مریدان از جان گذشته‌اش بدون تردید اجرا می‌گردید شکی نیست.

در این جنگ جناح راست در دست شاملوها و جناح چپ در دست استاجلوها بوده است (تاریخ شاه اسماعیل، a ۶۰).

خارج و عازم فتح قلعهٔ گلستان شد. ولی در این زمان آوازه آمدن الوند آق‌قویونلو را به‌سوی خود شنید و برای مقابله با او، به‌سویش شتافت. اسماعیل و الوند درحوالی نخجوان درمحلی به‌نام «شرور» باهم به‌نبرد پرداختند (۹۰۷ه.ق./ تموز یا آغوستوس ۱۵۰۱م.). گرچه الوند ازنظر تعدادنفرات وتجهیزات قشون براسماعیل برتری داشت، ولی ازشیخ صفوی شکست خورد و اکثر امرای سپاه آق‌قویونلو کشته شدند. مهمترین امراء ومریدان قدیمی اسماعیل دراین جنگ عبارت بودنداز: حسین بیگ‌لله شاملو، ابدال بیگ‌دده ذوالقدر (در رأس همهٔ امراء)، محمد بیگ‌استاجلو، عبدی (عابدین) بیگ‌شاملو، قراجه‌الیاس با بیوردلو، ساروعلی بیگ تکلو، علی‌بیگ روملو (بعدها بنام دیوسلطان)، الیاس‌بیگ حلواچی‌اوغلی تکلو، کچل‌بیگ ذوالقدر (اسم اصلیش الیاس)، بیرام‌بیگ قرامانلو، پیری‌بیگ قاجار، خادم ببگ طالش و دیگران.[۱۱] بطوریکه ملاحظه می‌شود، از این افراد فقط سه نفر آخر اهل آناطولی نبودند. از میان ایشان، بیرام‌بیگ قرامانلو هنگام برگشتن از ارزروم فرمانده قسمتی از نیروی ذوالقدر و تکلوها بوده است. غیر ازخادم‌بیگ، بنام امیردیگری ازطالش‌ها برخورد نمی‌کنیم؛ این معنی می‌رساندکه او بـا افرادکمی از قبیلهٔ خـود در تشکیل دولت صفوی شرکت داشته است. این نکته در مورد قرامانلوها وقاجارها نیزصادق است.

پیروزی در جنگ شرور، آذربایجان را در اختیار اسماعیل قرار داد. شیخ صفوی به راحتی در تبریزبه تخت سلطنت نشست، به اسم دوازده امام خطبه خوانده شد و سکه ضرب گردید و دولت صفوی رسماً اعلام موجودیت کرد (۹۰۷ ه. ق./ ۱۵۰۱م.). مورخ مشهور عثمانی خواجه سعدالدین (فرزند «حسن‌جان» ایرانی) در تاج‌التواریخ، در این باره می‌گوید:

باشینا تاج آلدی، چیخدی اول پلید
ایتدی بی‌ادراك اتراكی مرید

۱۱) تاریخ شاه اسماعیل، a ۷۲ـa ۶۸؛ خواندمیر، ۳۳ـ۳۲؛ یحیی قزوینی، ۲۳۹ ۲۴۲؛ ـ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۶۶؛ تکملة‌الاخبار، a ۲۴۴ـ b ۲۴۳؛ خلاصة‌التواریخ (گلاسن)، ص۱۲۱ـ۱۱۹. براساس نوشته آخرین مورخ: برای اولین بار در ایران در این جنگ از تفنگ استفاده شده است (ص۱۲۱).

یعنی: «آن پلید تاج (کلاه مخصوص قزلباشان) بر سر نهاد و خروج کرد و ترکان بی‌ادراك را مرید خود ساخت»؛ و با این بیت، منظومهٔ خود آغاز می‌کند. اسماعیل در این زمان پانزده ساله بود. در کتاب مناقب‌نامه ابراهیم گلشنی می‌توان راجع به اوضاع واحوال ترسناك تبریز وسایر نواحی مطالبی پیدا کرد. از امرایی که اسامی آنها را قبلاً ذکر کردیم، حسین بیگ‌لله شاملو به سمت امیرالامرایی، یعنی بیگلربیگی؛ ابدال بیگ‌دده ذوالقدر، قورچی‌باشی؛ ساری علی‌بیگ تکلو، مهردار؛ عبدی بیگ شاملو، تواجی‌باشی؛ الیاس‌بیگ حلواچی اوغلی اوجی‌باشی؛ دیوعلی بیگ روملو و دیگران نیز به سمت حکام ولایات تعیین شدند.

غیرت وفداکاری‌های بی‌حد جنید وخلف او، فکری راکه امکان عملی شدنش هرگز نمی‌رفت ممکن ساخت. اگر ترکان قزلباش آناطولی نبودند، شکل‌گیری و فکر مداخله در سیاست در افکار شیوخ اردبیل خطور نمی‌کرد. حتی براساس اظهار صریح منابع، ترکان قزلباش افراطی آناطولی یا قسمتی از آنها برای قبولاندن اعتقادات افراطی خود به شیوخ و یا شاهان خودکوشش‌های زیادی نموده‌اند.

اسماعیل دربهارسال۹۰۷ه‍.ق./۱۶۰۲م. دوباره عازم حوالی‌ارزنجان‌گردید. علت این حرکت، شنیدن خبر جمع‌آوری لشکر به وسیلهٔ الوند درحوالی ارزنجان بعد از شکست مشهور شرور و فرار او به طرف دیاربکر بود. ازطرف دیگر، الوند با توقف خود در ارزنجان راه عبور مهاجرین و زوار قزلباش راکه می‌خواستند از آناطولی به سوی اسماعیل بیایند سدکرده بود. اسماعیل دراین زمان به منبع اصلی نیروی انسانی خود، یعنی مریدان‌آناطولی، احتیاج زیادی داشت. درغیر این‌صورت او نمی‌توانست با تقریباً ده‌هزار جنگجو به موفقیت‌های بعدی خود ادامه دهد. اسماعیل ابتدا به «آلاداغ» در شمال شرق دریاچهٔ وان که ییلاق ایلخانیان بودآمد؛ پس از مدتی اقامت درآلاداغ، به محض شنیدن حضور الوند در «ساروقیه» واقع در جنوب «ترجان»، بلافاصله به‌آن‌سوی‌حرکت کرد. الوند نیز با بجای‌گذاشتن وسایل سنگین خود به طرف تبریز فرارکرد. اسماعیل پس از شنیدن خبر ورود الوند به تبریز، به سرعت خود را از طریق ماکو به تبریز رساند (اوایل سال ۹۰۸ ه‍.ق./ تموز ـ آغوستوس ۱۵۰۲م.). در این موقع الوند در جنوب شرقی تبریز در

ناحیه «اوجان» که بیش از دو منزل با تبریز فاصله نداشت اقـامت کرده بود؛ و بـه محض اطلاع از حرکت اسماعیل به سوی خود، ازطریق همدان به بغداد فرار کرد. بر اساس منابع معتبر تـاریخی، سفر اسماعیل بـه خاطر علاءالدوله ذوالقدر بـوده است. در این بـاره احتمال فرستادن سپاه بـه وسیله اسماعیل از ساروقیه به طـرف علاءالدوله وجود دارد، و علت ایـن کار هم مانع شدن علاءالدولـه از رفتن افـراد قزلباش مقیم مناطق تحت نفوذ او به ایران بوده است.[۱۲]

بـرای تثبیت حـاکمیت قطعی اسماعیل در ایران، برخورد او با سلطان‌مـراد آق‌قویونلو حاکم عراقین (عراق عجم و عراق عرب)، فارس و کرمان الزام‌آور بود که بالاخره نیز عملی گردید. اسماعیل درسال ۹۰۹ه.ق./۱۵۰۳م. (سال‌خوك) در نزدیکی همدان و در محلی بنام «آلماقولاغی»، در مقابل سلطان‌مرادآق‌قویونلو بـه موفقیت درخشانی دست یافت (۲۴ ذی‌الحجه/۲۱حزیران). اگرچه دراین جنگ سلطان‌مراد پس از شکست موفق به فـرار گردید، لکن بیگلربیگی او گوزل احمد و دوتـن از خویشاوندانش به‌نامهای اسلمس و علی‌بیگ و نیزامرای بزرگ وهزاران‌سرباز درمیدان نبرد باقی‌ماندند. **این پیروزی عراق‌عجم، فارس و کرمان رانصیب اسماعیل ساخت.**[۱۳]

---

۱۲) تاریخ شاه اسماعیل، a ۸۱–b ۷۹؛ حسن روملو، ص۶۴–۶۳ (بـه نقل از همان مأخذ)؛ خواندمیر، ص ۳۶–۳۴؛ یحیی‌قزوینی، ص۲۳۵؛ غفاری، ص۲۶۷؛ تکملةالاخبار، b ۲۴۴؛ قـاضی احمدقمـی، ص۱۲۵–۱۲۴؛ مناقب‌نامه ابراهیم‌گلشنی، ص۱۵۱و۲۵۵–۲۵۴. در عین حال، دلیل سفر شاه‌اسماعیل جمع‌آوری لشکر ازآناطولی بود. زیرا وی درسال ۹۰۸ه.ق./۳–۱۵۰۲م. طی نامه‌ای از بایزیددوم درخواست کرده‌بودکه با آمدن مریدان خانقاه اردبیل به ایران موافقت کند؛ اما امپراتورعثمانی به این درخواست پاسخ منفی داده بود (خواجه سعدالدین، ص۱۲۷–۱۲۶).

۱۳) تاریخ شاه اسماعیل، b ۸۷–b ۸۴؛ حسن روملو، ص ۶۹–۶۴؛ خـواندمیر، ص ۳۷،۳۶؛ یحیی قزوینی، ۲۴۳؛ غفاری، ص ۲۶۸–۲۶۷؛ تکملةالاخبار، a ۲۴۵. بطوریکه می‌بینیم، برای اولین‌بار روز و ماه در این جنگ روشن گردیده است؛ و ایـن‌که اولین مسافرت اسماعیل بـه ارزنجان و رسیدن و خـارج‌شدن ازآنجا، همچنین جنگ گلستان و شرور درکدام ماه و روز اتفاق افتاده در هیچ منبع ذکر نگردیده است. این امر به علت ذکر حوادث بعد از وقـوع آنها بوسیلهٔ مورخین بوجود می‌آید، و ما در **تشکیل دولت صفوی** به نوشته یحیی قزوینی اعتماد کردیم.

او حاکمیت کرمان را به محمدخان استاجلو،[۱۴] فارس را به‌کچل بیگ ذوالقدر مشهور به‌الیاس، و ری را به الیاس خنیسلو فرزند ایغوت داد. بعضی‌ازامرای آق‌قویونلو مانند منصور بیگ‌افشار نیز با اطاعت از اسماعیل، تاج قزلباشی را بر سر نهادند.

شاه‌اسماعیل، در جنگهای پیاپی بـا موفقیت به پیش می‌تاخت و هر مقاومتی را بـا اعمال خشونت درهـم می‌شکست. بـه طوریکه قبلاً نیز اشاره شد، در ایـن زمان اکثریت ایرانیان سنی‌مذهب بودند. اهالی‌ساکن شهرهای اصفهان، فارس، یزد کرمان، رستمدار و یا اهالی سایر مناطق‌که مختصر مقاومتی نشان دادند، بلافـاصله سرکوب شدند.[۱۵] بدین‌ترتیب اسماعیل معتقدات خود را به اهالی فارس زبان ایران

---

۱۴) غفاری (ص۲۶۸) و همچنین خـواندمیر (ص۷۴)، بخشیدن عناوین خان و یـا امیر را بوسیلهٔ شاه‌اسماعیل به‌امرای خود، درسال ۹۱۹ه.ق./۱۵۱۳م. و به هنگام اقامتش در خراسان می‌نویسند. بدون شك استعمال این عناوین به وسیلهٔ دولت صفوی، به تقلید از اوزبکها می‌باشد. قبل از این به تمام امـراء مانند زمان اقامتشان درآناطولـی، تنها بیگ خطاب می‌کردند.

۱۵) حتی بعضی‌ازاین افراد به‌اتفاق همراهان آنان برای زهرچشم‌گرفتن ازسفیرعثمانی، که برای تبریك به حضوراسماعیل‌آمده‌بود، درحضوراو کشته شدند (تاریخ شاه‌اسماعیل، a ۱۱۳؛ خواندمیر، ص۴۱). درتبریز افرادی راکه درجنگ باسلطان حیدرشرکت داشتند شناسایی وقتل‌عام کردند. نظیراین قتل‌عام، پس‌ازفتح خراسان نیز انجام شد. ازنمونه‌های فراوان، به‌این منابع نگاه‌کنید: یحیی قزوینی، ص۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹ و ۲۵۰؛ غفاری، ص۲۶۹؛ خواندمیر، ۴۱ـ۳۹ و ۷۵؛ حسن روملو، ص۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۸، ۱۳۸ و ۱۳۹؛ کمال پاشازاده، ۳۲a ـ ۳۰a؛ منجم‌باشی، صحایف‌الاخبار، استانبول، ۱۲۸۵م.، ج۳، ص۱۸۵ـ ۱۸۳ و۱۸۷. آنجیللومی‌نویسدکه اسماعیل‌موقع واردشدن به‌تبریز، بسیاری‌ازافراد مذهبی اعم ازمرد و زن وبچه را به قتل رساند. او درجنگ وبه‌هنگام ورود به‌تبریز بیش‌از بیست هزار نفر را نابود ساخت وحتی به زندگی مادر خود نیز پایـان داد (A Narrative of Italian travels in Persia ص۱۰۵، ۱۹۰ و ۱۹۱). کمال‌پاشازاده گفتارآنجیللو راتأیید کرده ومی‌نویسدکه شاه اسماعیل درتبریز بیش از چهل الی پنجاه هزار نفر از افراد قبیلهٔ آق‌قویونلو را از دم تیغ گذراند، ومادرش نیزکه به‌این قتل‌عام‌های نادرست او اعتراض می‌کرد به‌قتل رسید (b‌ـa ۳۰). راجع به قتل‌عام‌های شاه‌اسماعیل نگاه‌کنید به: ژان‌اوبن، «Sah Isma'il et les notables de l'Iraq Persan»، در Journal of economic and social history of the Orient, II, I، ص۸۱ـ۳۷، خصوصاً ص۶۰ـ۵۷.

قبولاند. بررسی منابع، شبهه‌ای در این مورد بر جای نمی‌گذارد. بر اساس نوشته‌های منابع عثمانی، اردبیل‌اوغلی (= شاه اسماعیل) برای تقویت لشکریان و ادامهٔ فتوحات خود، روابط صمیمی خود را مانندگذشته با آناطولی سرزمین مادری مریدانش حفظ نمود؛ زیرا اوهنوز درایران خوب شناخته نشده‌بود و گاهی به‌او مانند یك حاکم غاصب با نفرت می‌نگریستند. اسماعیل با قدرت وسخت‌گیری حکومت می‌کرد و به خوبی می‌دانست که چنانچه تکیه‌گاه نظامی و نیروی انسانی خود را درآناطولی از دست بدهد، مانند بسیاری از قزلباشان، موجودیت حکومتش را سریعاً از دست خواهد داد.

بعد ازعلاءالدوله ذوالقدر، دولت عثمانی تدابیری برای جلوگیری ازمهاجرت اتباع خود به ایران اتخاذکرد. اتخاذ این تصمیم از ضروریات بود، زیرا مالیات مهاجرین به دوش افراد ماندگار ویا مؤسسات دینی سنگینی می‌کرد. ازطرف دیگر، مهاجرت این افراد زیان بزرگی به صاحبان املاك و اراضی وارد می‌ساخت که حل این مسئله برای دولت مشکل بزرگی شده بود. شاه اسماعیل دراین خصوص نامه‌ای به بایزید نوشت و از او درخواست نمود که مشتاقان زیارت آرامگاه اجدادش را از آمدن به‌ایران محروم‌نکنند؛ بایزید نیز درپاسخ به‌اسماعیل قول‌داد که درمورد کسانی که تعهد بسپارند پس از زیارت به‌وطن خود بازگردند، مشکلی ایجاد نکنند.[۱۶] این

---

۱۶) «...بر رای عالم‌آرا پوشیده نیست که از قدیم‌الایام الی‌الان، به خاندان ما نسبت ارادت و اعتقاد و سمت محبت و اعتضاد اهالی ممالك عالم خصوصاً اهل دیار روم ثابت و محقق است و همواره ازآنجا ارباب‌طلب و سلوك متوجه این خاندان هدایت‌آشیان و حظایر مقدسهٔ مشایخ جنت مکان قدس‌الله‌تعالی ارواحهم می‌شده‌اند» (فریدون‌بیگ، منشآت سلاطین، ج ۱، ص۳۴۵).

بایزید دوم در پاسخ نامهٔ اسماعیل نوشته بود:

«اکثر رعایای غزاة مجاهدین‌به‌بهانهٔ زیارت ترك این سرزمین کرده طریق عطالت سلوك می‌داشته‌اند و از این جهت نقصان کلی به محصول سپاهی روی نموده و هرگه که یکی از غازیان عظام‌به‌رعیت قدیمی خود می‌رسیده، به‌موجب رسم قدیم و دیدن مستقیم گرفته به وطن اصل و خویشتن می‌آورده‌اند» (همان مأخذ، ج۱، ص۳۴۶).

تمام مورخین عثمانی، طرفداری قسمت مهمی ازترکان‌آناطولی را از دولت‌صفوی می‌دانستند. دراینجا ذکرچند مثال خالی ازفایده نخواهد بود. علی‌بن‌عبداله، در عریضه‌ای ←

جمله‌آخری برای تأمین نظر اسماعیل نوشته شده بود. بـه هر حال، با حوادثـی که

←ـ که به خدمت سلیم تقدیم می‌کند مـی‌نویسد: «روزگاری مـی‌رسد که اکثر اهالـی روم، اردبیلی شده و کافر خواهند شد» (تانسل، یاوزسلیم، ص۲۸، سند ۱۱).

از مورخین معاصر، لطفی پاشا در این مورد می‌نویسد: «در ایـن فترت عجم، شاه اسماعیل پسر شیخ‌حیدر از گیلان خروج‌کرده بـه ارزنجان‌آمد و مسکن‌گزید. مـریدان و محبان بی‌شمار پدر و اجـدادش از ولایت روم، به‌گرد او اجتماع‌کردند؛ برخی اسب و برخی یراق آوردند. شاه‌اسماعیل به‌آنان‌گفت: آیا در بین شما دوستدار ما پیدا می‌شود و به ماکمك مـی‌کنید؟ حـاضران‌که بیش از دو، سه هزار نفر بودند جواب دادنـد: شما فرزند شیخ ما هستید و ما با سروجان‌آماده خـدمتگزاری هستیم» (تاریخ آل عثمان، نشر عالی، استانبول، ۱۳۴۱، ص۱۹۸). در غزوات سلطان‌سلیم، این ابیات دیده می‌شود:

باشا تاج آلدی و چیخدی اول فرید　　عالم اهلین سربسر ائیتدی مرید
شیمدی‌روم ایچره مریدی چوخ درور　　آنا میلتمز ولایت یوخ دو رور

آن یگانه، تاج بر سرنهاد و خروج کرد　　وتمـامـی مـردم را مـریـد خـود سـاخـت
اکـنـون در روم مـریـدان زیـادی دارد　　و ولایتـی نیسـت که به اومایل نـباشد

همچنین در: تانسل، حیات سیاسی سلطان بایزید دوم، استانبـول، ۱۹۶۶م.، ص ۲۳۷، حاشیه ۵۰ و خواجه سعدالدین، تاج‌التواریخ، ص۲۴۲ مشاهده می‌کنیم:

باشینا تاج آلـدی چیخدی اول پلید　　ایتدی بی‌ادراك اتراکی مریـد

که اخذ اصل این بیت از غزوات‌نامه به خوبـی روشن است. خـواجه سعدالدین، نـوهٔ شخصی فارسی زبان بنام خواجه‌کمال اصفهانی، ازنوشتن جملاتی نظیر«اتراك بی‌ادراك» و «ترکان ناپاك» مضایقه نمی‌کند (ج۲، ص۱۶۵، ۱۸۹، ۲۴۲). درمورد اینکه جملهٔ مشهور اتراك بـی‌ادراك اولین بـار به‌وسیلهٔخواجه سعدالدین متداول شده و یا قبل از او نیز متداول بوده، نوشته‌ای در دست نداریم. به‌هر حال بیش از این حق مؤاخذه‌کردن خواجه سعدالدین را نداریم، زیرا بعضی از مورخین ترك‌نژاد و یا منتسب به ترك قبل از خواجه سعدالدین نیز در مورد اقوام خود حرفهای تحقیرآمیز بـه‌کار برده‌اند. درکتاب خـواجه سعدالدین راجع به این موضوع ایـن نوشته‌هـا موجـود است: «ترکان بـی‌ادراك ساکن آناطولی باآن‌گروه مکروه (یعنی شیوخ اردبیـل) یکی شده، غایبانه بـه او اقتدأ نموده (یعنی به اسماعیل) و مال و منال و اهل عیال خود را در راه او فدا می‌کنند. قـدرتمندان با نذورات وهدایای فراوان به زیارت آنها می‌روند وهرساله با راهنمایی خلفاء نذورات بی‌شمار ارسال می‌دارند؛ درگاه تباهی پناه‌آن مباح‌کنندگان مناهی را قبلهٔ حاجات وکعبهٔ مناجات می‌دانند و دختران وخواهران خود را بـه‌خدمت آنان می‌گمارند و با شنیدن نامشان ـ→

پیش‌آمد موفقیتی درکار حاصل نگردید و مهاجرت‌ها کماکان ادامه داشت. اسماعیل نیز در آن موقع نمی‌خواست برخوردی با امپراتوری عثمانی داشته باشد، وی در نامه‌هایش نهایت احترام را در مورد امپراتور به جای می‌آورد وحتی اورا به عنوان «بابا» خطاب می‌کرد.

شاه اسماعیل درسال ۹۱۳ه‍.ق./۱۵۰۸م. (سال گاو) به علاءالدوله حمله کرد. به نوشتهٔ کمال پاشازاده، علت این کار «توبیخ و به نمایش گذاردن سفیر اسماعیل» به وسیلهٔ علاءالدوله بود. در واقع علاءالدوله، سفیر اسماعیل اوغلان امت استاجلو را

← به سجده می‌افتند» (ص۲۴۲). وی همچنین در مورد تشکیل دولت صفوی می‌گوید:

«بقایای اشقیای حیدریه، اجتماعی از ترکان ملحد مشرب و رافضی مذهب تشکیل داده و در سنهٔ خمس و تسعمائهٔ [۹۰۵ه‍.ق.] فرخ‌یسار حاکم شیروان را به قتل رسانیده و درسنهٔ سبع وتسعمائهٔ[۹۰۷ه‍.ق.] با الوندمیرزامحاربه‌نموده وممکلت اورا متصرف‌شدند. خلفای اجدادش در دیار روم پراکنده شدند و با توزیع نامه‌هایی از شمار و حساب افزون و از حد و عدد بیرون، مریدان و احباب را به همکاری دعوت‌کردند. عدهٔ بسیاری از مردم دیار روم دعوت را پذیرفته و تابع امر شدند. شاه ضلالت پناه‌که هدفش از آمدن به حدود ارزنجان روم جمع‌آوری سپاه و غلبه بر دشمن بود، باگردآوری این چند هزار گمراه، جنگ با بایندرها (آق‌قویونلوها) راآغاز کرد» (ص۱۲۷-۱۲۶).

کمال پاشازاده در تاریخ‌آل‌عثمان، در مورد رفتن شاهزاده قورقود از «تکه» به نزد ساروخان می‌گوید:

«مردانی گستاخ و بی‌باك از دیار تکه،که سردسته اعوان و انصار شاه‌اسماعیل بودند، ازآشفتگی زمان استفاده‌کرده و با ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفر از یاران خود خروج کردند.آنان‌که در دیار خود رعیت بودند، به شاه‌اسماعیل پیوسته و شوکت اورا افزون کرده و خود نیز صاحب خدم و حشم شدند. افراد دیگر نیز مردگان را بر زندگان یار کرده و دیار خود را ترك‌کردند. مؤلف گوید:

ترکلر ترك ادیپ دیارلرین ساتدیلر یوق بساهایه داوارلرین

یعنی: «ترکان، احشام خود را به بهایی ناچیز فروختند و دیار خود را ترك‌کردند».

بازهمین مؤلف درمورد شکل گیری قیام شاهقلی این مطلب را می‌نویسد: «هنگامیکه شاه‌اسماعیل گمراه مانند جغدی شوم درگوشه‌ای از ولایت گیلان نشسته بود، ازآشفتگی زمان بیگ‌های بایندر استفاده نموده به‌آناطولی‌آمدو به خلفاء و دوستداران خود ←

در دریاچه‌ای به‌نام «کوزگول» (Közgöl)؟حبس نموده بود.[۱۷] بعضی دیگرازمورخین

← پیغام فرستاد و ترکان «تکه» خودخواه و فرصت‌طلب را جمع نمود. این افراد در نزد او تقدم و تقرب یافتند و در بین قزلباشان به مردانگی و رفاقت مشهورشدند. افراد بی‌کار و بی‌عار در نزد او فرمانده «تومان» شده و عزت وحرمتی بدست‌آوردند. کسانی‌که این را شنیدند، مزرعهٔ خود را فروخته و خانه وکاشانه خود را خراب‌کرده و رفتند. اگر افراد مفید دیگری ازاین‌طایفه وجود داشتند، به فکر انتقام افتادند» (علی‌امیری، نمره۲۹۰، a ۸).

کمال پاشازاده در موردآمدن شاه اسماعیل به‌آناطولی می‌نویسد: «در آن اثناء شاه اسماعیل فرزندکوچك حیدر موقعیتی به دست‌آورده خروج‌کرد و با لشکری در حدود ۳۰۰نفر به ارزنجان‌آمده. خلفای بد رأی وطرفداران اجداد بدنهاد او دراکثرنقاط آناطولی وجود داشتند؛ و هرکس‌که‌آمدن وی را شنید،کارش را رهاکرد و به نزد او رفت. درآن زمان سلطان بایزید دوم در تلاش فتح شهرهای مدن وکرن بود وآن نواحی از مأموران وی خالی مانده بود. بدین سبب اسماعیل مدتی درآن ناحیه اقامت‌کرد و جماعتی از طرفدارانش به‌گرد او اجتماع‌کرده و شهرتش عالمگیر شد؛ بیت:

هر نه یرده وار ایسه بیر بد نهاد	مفسد و ملحد مباحی اعتقاد
واردی اول بدکیشه ایتدی اتباع	اولدو ارزنجاندا خیلی اجتماع

یعنی: (در هر جاکه شخص مفسد، ملحد و مباحی مذهبی بود؛ همگی مریدآن بد کیش شدند و در ارزنجان اجتماع‌کردند).

سپاهیان خونخوار اومانند سیل به هرطرف جاری شدند، مانندحباب پرنوری درخشیدند و اقبال و بخت‌آن بدفعال یك مرتبه بر[خاست]» (a ۳۰–b ۲۹).

تاجر ایتالیایی، درکتاب A Narrative of Italian travels in Persia، راجع به طرفداران اسماعیل‌که اکثراً ازآناطولی بودند می‌گوید:

«...و درمدت توقف من در تبریز، مردم از تمام نقاط به طور مداوم به‌گرد پرچم او اجتماع می‌کردند. اسماعیل نیزدرخورشأن ومقامشان به‌آنان هدایایی می‌داد» (ص۱۹۴).

در جای دیگر نیز دربارهٔ انتساب محمدخان استاجلو به‌آناطولی می‌گوید:

«محمدخان استاجلو یکی دیگر از رؤسای قبایل‌آناطولی بودکه به اتفاق هفت برادر خود،که همگی مردانی دلیر بودند، به‌کمك اسماعیل‌آمده بود» (۱۹۴). تاجر ایتالیایی این مطلب را در جای دیگری از سیاحتنامه خود نیز ذکرمی‌کند (ص۱۵۲)؛ وی همچنین در مورد انتساب بخش مهمی از مریدان شیخ حیدر به‌آناطولی و قرامان، مطالبی ذکر می‌کند (ص۱۸۴).

جلال‌زاده در مورد توقیف تجار ایرانی می‌گوید:

«حیات و شوکت قزلباشان از دیار روم بود و تمام وسایل، تجهیزات و نیروهای‌آنان←

عثمانی،[۱۸] علت حملهٔ شاه‌اسماعیل را موافقت نکردن علاءالدوله با ازدواج دختر زیبایش بنلوخاتون با اسماعیل می‌دانند. ولی چون این مطلب قانع کننده به نظر نمی‌رسد، باید درجستجوی دلایل دیگری باشیم. درواقع علاءالدوله درفکر تصاحب متصرفات آق‌قویونلوها در جنوب شرقی آناطولی بوده است؛ و بدین سبب در سال ۹۱۱ه‍.ق./۶-۱۵۰۵م. با مرگ الوندآق‌قویونلو، زینل فرزند اغورلومحمد آق‌قویونلو را به اتفاق احمد بیگ وشاهرخ بیگ فرزندان برادر خویش عبدالرزاق به منطقهٔ دیار بکر فرستاد. زینل نیز پس از تسخیر «آمد»، «ماردین» و بعضی ولایات دیگر، در «آمد» برتخت آق‌قویونلوها نشست. ولی طولی نکشید که امیر بیگ موصللو بیگلربیگی الوند، زینل و ذوالقدرها را به عقب‌نشینی مجبور ساخت. با وجود این، علاءالدوله برای قبولاندن حاکمیت خود امیر بیگ را تحت فشار گذاشت. امیر بیگ برای نجات از فشار علاءالدوله و اطمینان یافتن از طرف اسماعیل، مجبور به قبول تابعیت قزلباشها گردید. می‌توان حدس زد که این حملهٔ شاه اسماعیل، برای خاتمه دادن به حاکمیت ذوالقدرها در منطقهٔ آق‌قویونلوها بوده باشد. در مورد مانع شدن علاءالدوله از رفتن قزلباش‌های منطقهٔ خودش به ایران نمی‌توان تردید کرد. این کار او نیز می‌تواند یکی از عوامل حملهٔ اسماعیل باشد.

شاه اسماعیل برای حمله به‌منطقهٔ ذوالقدرها راه ارزروم وارزنجان را انتخاب کرد؛ وشاهزاده احمد والی «آماسیه»، پدرش را از این عمل آگاه ساخت. علت انتخاب این راه از طرف اسماعیل، اتخاذ تصمیمات جدی ازطرف دولت استانبول در مورد مانع شدن از پیوستن قزلباشان آناطولی به او بوده است. به گفته کمال پاشازاده:[۱۹] بدین سبب مدتی در مرزعثمانی توقف نمود، ولی بسیاری از مریدانش

← از اینجا رفته؛ به طوری که اگر این راه مسدود شود ــ تا قطع نیروی مادی ــ بزودی ضعف آنها آشکار شده و شرو فسادآنها رفع می‌شود» (طبقات‌الممالك، کتابخانهٔ فاتح، نمره ۴۴۲۳، ص a-b ۲۱).

۱۷) نمی‌دانم این محل درکجا بوده.

۱۸) به عنوان مثال: عالی، کنه‌الاخبار، ج۳، ص۴۳.

۱۹) «اگر از راه دیاربکرمی‌رفت به مقصدش می‌رسید. اما او با حرکت ازمحل اقامت ←

نتوانستند به‌او ملحق شوند. حاکم صفوی برای رفتن به منطقهٔ ذوالقدرها، از بایزید دوم امپراتوری عثمانی تقاضای اجازه نمود. بایزید دوم با درخواست اسماعیل موافقت کرد، به شرط اینکه دقت کند تا به هنگام عبور از خاك عثمانی زیانی به کسی نرسد. اسماعیل با عبور از خاك عثمانی، از راه «ساریز» به البستان رفت. علاءالدوله سعی کرد منطقهٔ خود را در مقابل سپاهیان شاه اسماعیل حفظ کند و با پناه گرفتن در مناطق صعب‌العبور کوه «درنا»، از مملوکان و عثمانی‌ها تقاضای کمك کرد. قزلباشان تمام مناطق را تخریب و غارت کردند وذوالقدرها با وضع پریشانی به اطراف پراکنده شدند. بازبراساس گفتهٔ مورخ عثمانی، علاءالدوله کمکی ازمملوکان دریافت نکرد. بایزید گرچه سپاهی به فرماندهی یحیی‌پاشا برای کمك به او فرستاد، ولی این سپاه از آنکارا [آنقره] جلوتر نرفت. شاه‌اسماعیل نیز به‌علت‌فرارسیدن‌زمستان منطقهٔ ذوالقدرها راترك کرد[۲۰] ودربرگشت،ناحیهٔ خربوت‌متعلق‌به‌ذوالقدرهافتح گردید. امیربیگ موصللوحاکم دیاربکر، براساس دعوت شاه‌اسماعیل به‌اتفاق قبیله و عده‌ای ازنزدیکان خود به‌حضورشاه‌اسماعیل رسید. شاه‌اسماعیل شغل مهرداری راکه یکی‌از مشاغل‌مهم دولتی‌بود به‌او واگذار کرد؛ واو با انداختن مهرجواهرنشان به‌گردن‌خود، شروع به‌امضای فرامین شاه‌اسماعیل کرد. امیربیگ، فرزندگلابی‌بیگ از امرای زمان سلطان یعقوب و نوهٔ یکی از امرای اوزون‌حسن مقلب به همین نام بود. او در عین

← خود، خواست با یك تیر دو نشان بزند. او به این بهانه می‌خواست مدتی در سرحد روم توقف‌کند تاقزلباشان آناطولی وسایر اوباش، با اطلاع از اقامت او درآن ناحیه، بدور او جمع شوند واز سوار وپیاده و بنده وآزاده از هر قصبه وده با سلاح خود به‌اوپیوسته و شوکت و عظمت او را بیشتر کنند. اما خواستش تأمین نگردید و تمام نواحی قزلباش تحت‌کنترل درآمده و امکان عبور ومرور به افراد داده نمی‌شد وتمام مسالك وممالك تحت انضباط درآمده بود» (b ۱۱۶).

۲۰) تاریخ شاه‌اسماعیل، b ۱۲۳ــa ۱۲۲؛ خواندمیر،ص۴۶ـ۴۴؛ غفاری، ص۲۷۰؛ کمال‌پاشازاده، b ۱۱۸ــa ۱۱۵؛ خواجه سعدالدین، ص۱۳۱ــ۱۳۰؛ سولاق‌زاده، تاریخ استانبول، ص۳۲۰ـ۳۱۹؛ A Narrative of Italian travels in Persia، ص۱۱۰ـ۱۰۸ (آنجیللو)،ص۱۹۷ــ۱۹۵؛ (تاجرایتالیایی).ابن‌ایاس، بدایع‌الظهور، قاهره۱۳۷۹م.، ج۴، ص۱۱۸، ۱۲۱ و۱۲۳؛ ابن‌طولون، مفاکهته‌الخلان، نشرم. مصطفی، قاهره، ۱۳۸۱م.، ص ۳۱۶، ۳۱۷ و ۳۱۸. اطلاعات داده شده دوکتاب اخیر دارای ارزش زیادی نیستند.

حال یکی از امرای بادرایت زمان خود بوده است.[۲۱] با پیوستن امیربیگ به شاه اسماعیل، قبیلهٔ بزرگ و مشهور موصللو به قزلباشان ملحق شدند و منطقهٔ وسیع دیار بکر که فتح آن به آسانی میسر نبود به زیر فرمان صفوی‌ها درآمد.[۲۲]

شاه‌اسماعیل، محمدخان استاجلو را به سمت والی دیاربکر تعیین کرد.[۲۳] محمدخان یکی از امرای جسور و با درایت زمان خود بود. وی با وجود تعدادکم افراد زیر فرمان خود، بعضی از امرای کرد را دستگیر و به تبریز فرستاد؛ از طرفی دیگر نیز سپاه علاءالدوله راکه به فرماندهی پسرانش قاسم ملقب به ساروقپلان و اردوانه بود مغلوب ساخت وبسیاری‌از امرای ذوالقدر در میدان نبرد کشته شدند. ساروقپلان و اردوانه نیز پس از اسیر شدن به قتل رسیدند (۹۱۴ ه.ق./۱۵۰۸م.). سال بعد، شاه‌اسماعیل بغداد را ضبط کرد (۹۱۵ ه.ق./۱۰-۱۵۰۹م.). محمدخان استاجلو دومین موفقیت خود را در مقابل نیروی ذوالقدرها کسب نمود؛ در رأس سپاه ذوالقدر فرزندان دیگر علاءالدوله، شاهرخ والی بوزوق و احمدبیگ قرار داشتند. آنان نیز مانند برادرانشان به قتل رسیدند. محمدبیگ و علی‌بیگ، فرزندان شاهرخ نیز به نزد اسماعیل فرستاده شدند.[۲۴] سلطان صفوی فرزندان شاهرخ را آزاد کرد و بعدها به‌آنها مقام امیری داد، اینان در سفر عراقین به سال ۱۵۳۵م. از صفوی‌ها روی‌گردانده و به خدمت عثمانی‌ها درآمدند، که درآینده راجع به این موضوع اشاره خواهد شد.

درسال ۹۱۶ه.ق./۱۱-۱۵۱۰م. دوحادثهٔ مهم رخ داد. اولین واقعه، شکست

---

۲۱) امیربیگ پس از مرگ الوند (۹۰۴ ه.ق./۱۵۰۴م.) حاکم دیار بکر گردید: تاریخ شاه‌اسماعیل، b ۱۲۹؛ غفاری، ص ۲۷۰؛ خواندمیر، ص ۴۶؛ A Narrative of Italian travels in Persia ص۱۰۸، ۱۰۹ (آنجیللو)، ص۱۹۷، ۱۹۸ (تاجر ایتالیایی)؛ محمدمحیی‌الدین، مناقب ابراهیم‌گلشنی، نشر ت. یازیجی (تحقیقات تاریخی ترک)، استانبول، ۱۹۷۵م.، ص ۲۹۱-۲۸۹، ۲۹۸، ۳۰۳ و ۳۰۵.

۲۴) تاریخ شاه‌اسماعیل، a ۱۳۰؛ خواندمیر، ص ۴۶-۴۷؛ غفاری. ص۲۷۰؛ مناقب ابراهیم‌گلشنی، ۳۰۳؛ ۳۰۴.

۲۳) تاریخ شاه‌اسماعیل، b ۱۳۱ و ادامهٔ آن؛ خواندمیر، ص ۴۴؛ غفاری، ص ۲۷۱.

۲۴) تاریخ شاه‌اسماعیل، a ۱۳۹-b ۱۳۷؛ خواندمیر، ص ۴۶-۴۷؛ غفاری، ص۲۷۱.

و کشته شدن محمد شیبانی‌خان (شیبک‌خان) حاکم ترکستان (ماوراالنهر) و خراسان توسط قوای شاه‌اسماعیل بود. در این موفقیت، بورون سلطان‌تکلو از امرای ناحیهٔ آنتالیه وهمراهانش نقش مهمی داشتند.[۲۵] شیبک‌خان در مقابل تاج‌سرخ شاه‌اسماعیل تاج‌سبز به‌سر می‌گذاشت، لذا به‌آنها لقب یشیل‌باش (سبزکلاه) داده شده بود.[۲۶] در نتیجه این پیروزیها، تمام منطقه خراسان جزو متصرفات صفوی گردیدو قلمرو دولت صفوی از فرات تاجیحون گسترش یافت.

دومین واقعهٔ مهم، عصیان باباشاه‌قلی تکلو درآناطولی می‌باشد. ناحیهٔ آنتالیه امروزی را در قدیم ولایت «تکه» می‌گفتند و این کلمه از اسم یکی از سران خاندان حمیدگرفته شده است. بطوریکه قبلاً ذکر شد، در تشکیل دولت صفوی بسیاری از تکلوها به صف یاران دولت صفوی پیوستند. ازتکلوهای موجود دردستگاه صفوی، دراین تاریخ ما به اسامی افرادی نظیر ساروعلی، چوهه (چوقا) سلطان، یگن‌سلطان و بورون‌سلطان برخورد می‌کنیم. از اینها، ساروعلی شغل مهرداری را در تشکیل دولت صفوی عهده‌داربود. ساروعلی درسال ۹۱۲هـ.ق./۱۵۰۷ - ۱۵۰۶م. به اتفاق عبدی‌بیگ شاملو، که او نیز مانند خودش در تشکیل دولت صفوی نقش داشته، در جنگ با یکی از امرای کرد بنام صاریم به قتل رسیدند.[۲۷]

شاهقلی فرزند حسن‌خلیفه از اهالی ده «قزل‌قیه» و یا «یالـونلوی» منطقه تکه بود. او نیز در همان ده‌به‌دنیا آمده و بزرگ شده بود و مردی بسیار بالیاقت وجسور و فعال بود. شاهقلی با مشاهدهٔ شکل‌گیری دولت صفوی و موفقیت‌های پی‌درپی اسماعیل، وهمچنین عجز نهایی بایزید دوم امپراتوری عثمانی وضعف وبی‌عدالتی

۲۵) تاریخ شاه اسماعیل، a ۲۳۶ - a ۱۹۵؛ خواندمیر، ص۶۳-۵۶؛ غفاری، ۲۷۳، ۲۷۴؛ A narrative of Italian travels in Persia ص ۵۶،۵۵ (کاترینو زنو)، ص ۱۱۸-۱۱۵ (آنجیللو)، ص ۱۰۰ (تاجر ایتالیایی).

۲۶) محمدشیبانی‌خان حاکم اوزبك، در مقابل تاج‌سرخ شاه اسماعیل عمامه سبز بسر می‌گذاشت و روی این اصل آنها را «یشیل‌باش» می‌گفتند. در منابع ایتالیایی نیز این لقب ذکر شده (۱۱۵،۵۵ و ۲۰۱)؛ فریدون بیگ، ج۱، ص۳۷۲؛ لطفی پاشا، ص۲۳۶؛ خواجه سعدالدین، ص۲۲۶.

۲۷) تاریخ شاه اسماعیل، b ۱۲۱؛ غفاری، ص۲۷۰؛ حسن‌روملو، ص۹۰.

حاکم بر دستگاه حاکمه، استفاده کرده و نهضت خود را آغاز کرد. یك قسمت از سپاهیان او تا حدودی خالی از نقص بودند، بسیاری از افراد از هستی ساقط شده نیز جزو سپاهیان او بودند. اولامه مشهور دورهٔ شاه طهماسب نیز یکی از سپاهیان شاهقلی بود، بقیهٔ سپاهیان او را افراد فقیر و بی‌چیز و دهقانان کوهستانهای «تکه» تشکیل می‌دادند. مریدان شاهقلی، او را «بابا» خطاب می‌کردند.[۲۸] شاهقلی نیروهای عثمانی را رویهم رفته شکست داد و این موفقیت در ازدیاد مریدانش موثر افتاد، مخصوصاً پیروزی او بر قره‌گز پاشا بیگلربیگی آناطولی در شهرت و از دیاد مریدانش خیلی تأثیرگذاشت. شاهقلی و طرفدارانش[۲۹] که جماعتی از ترکان چارق به پای آناطولی بودند، پس از کسب بعضی موفقیت‌های بزرگ به منطقه تکه عقب‌نشینی کردند. آنان در حالی که از طرف نیروی برتر وزیر اعظم خادم‌علی‌پاشا در محاصره بودند، حلقه محاصره را شکافته و به طرف منطقهٔ قرامان حرکت کردند؛ لکن با نیروی حیدر پاشا بیگلربیگی این منطقه مواجه شدند که او را نیز شکست داده و به سوی ایران رهسپار شدند. نیروی وزیر اعظم در محلی بنام «چوبوق‌اووا» واقع درمیان سیواس و قیصریه با نیروی شاهقلی برخورد کرد، ودر جنگی که اتفاق افتاد علی‌پاشا به قتل رسید و نیروهایش نیز منهدم شدند (پنجم ربیع‌الآخر ۹۱۷ه.ق./دوم تموز ۱۵۱۱م.). شاهقلی در این جنگ به سختی زخمی شد و طولی نکشید که وفات نمود، ولی قبلاً یکی از نزدیکانش را به جانشینی خود انتخاب کرده بود و او توانست تکلوها را سالم به ایران برساند.[۳۰] تعداد این افراد درحدود

---

۲۸) بابا، یك عنوان بزرگ دینی بود که در زمان سلجوقیان نیز متداول بوده: «بابا رسول»؛ قبلاً بجای این کلمه، آتا متداول بوده است؛ کلمه «بابا»، شخصی را که در رأس «دده‌ها» بود معرفی می‌کرد.

۲۹) «این در اثر بی‌لیاقتی بیگلربیگی‌ها است که از عهدهٔ یك مشت ترکان تکه بر نمی‌آیند» (خواجه سعدالدین، تاج‌التواریخ، ص۱۶۵). «یك مشت ترکان چارق به پای آناطولی، در میان مملکت با ایجاد فتنه و فساد به هتك شرف بزرگان، اشراف وسادات مشغول هستند» (همان مأخذ، ص۱۸۹).

۳۰) راجع به‌عصیان شاهقلی رجوع کنید به: تاریخ شاه اسماعیل، b ۴۲ و a ۲۰۴ - b ۲۰۲؛ حسن روملو، ص۱۲۵، ۱۲۶ و ۱۲۸؛ غفاری، ص۲۷۴؛ کمال پاشازاده، نمره ۲۹، ←

پانزده هزار نفر بود.[۳۱] بهظن قوی می‌توان گفت که هدف شاهقلی از این عصیان ایجاد شورش به نفع شاه اسماعیل و یا رفتن به ایران نبود، بلکه او می‌خواست به موجودیت امپراتوری عثمانی خاتمه دهد. بر این اساس پس از موفقیت‌های اولیه، یکی از افراد مطمئن را به جانشینی خود تعیین نمود و دیگران را نیز با سمت بیگلربیگی و یا سنجاق‌بیگی (والی) به ولایات فرستاد. بزرگ بودن هدف شاهقلی، با تعمق در این امر به خوبی روشن می‌شود. او به خلفای ناحیهٔ روم نامه نوشته و عصیان آنها را بر علیه امپراتوری خواسته بود.[۳۲] شاهقلی پس از موفقیت‌های خود، چنان تأثیر عمیقی در آن ناحیه به جای گذارده بود که شهنشاه فرزند بایزید که حاکم قرامان بود در زمرهٔ قزلباشان درآمد.[۳۳] بعدها نیز در آناطولی شورشهای بسیاری با همین هدف علیه عثمانی شکل گرفت که مشکلات جدی برای امپراطوری ایجاد نمود.. علت اساسی و یا یکی از علل مهم این شورشها، بی‌عدالتی‌های حاکم بر جامعه بود.[۳۴] قیام شاهقلی باعث مرگ بسیاری از انسانها و تخریب و غارت

← b ۱۰ ـ b ۷ مؤلف مذکور، درمیان سران شورشی **غزال اوغلی، اولامه** فرزند **چاقیت‌وقرا محمد** را ذکر می‌کند)؛ خواجه‌سعدالدین، ص۱۸۱ـ۱۶۲؛ چ.اولوچای، «یاوزسلیم چگونه پادشاه شد»، تحقیقات تاریخی، ج۴، شماره ۹، ص۷۳ـ۶۱. تکیه‌گاه اصلی این مقاله منابع موجود در سرای توپ قاپو می‌باشد.

۳۱) «چون درآن ایام قریب پانزده هزار تکلو در روم خروج نموده و با امرای روم مکرراً جنگ کرده، در حدود ارزنجان قافلهٔ را تالان کرده اهل آنرا که قریب پانصدکس بودند به قتل آورده، دیگرحرکات ناهنجارایشان بذروهٔ عرض رسیده بود، درشهریار ری فرمان قضا جریان به سیاست سرداران ایشان واقع شده، سائر را برامراء قسمت فرمودند (غفاری، ص۲۷۴)؛ نقل از او بهوسیلهٔ منجم باشی، صحایف‌الاخبار، ج۳، ص۱۸۵؛ خواجه سعدالدین نیز، شمار زیاد تکلوها را می‌نویسد (ص۱۸۰ـ۱۷۹)؛ یکی از افرادی که در رأس تکلوها به ایران آمد، **صوفیان‌خلیفه** بود (تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۰۳).

۳۲) «گاه ادعای مهدویت می‌کند؛ گاه می‌گوید که پس از مرگ شاه، مملکت از آن من است» (چ.اولوچای، «یاوزسلیم چگونه پادشاه شد»، ص۶۲، حاشیه نمره ۱۲، ص۶۳، حاشیه سند ۱۳ و ص۶۷).

۳۳) همان مقاله، ص۶۹ (نامهٔ حیدرپاشا بیگلربیگی قرامان).

۳۴) «این کارها به وسیله ترکانی انجام می‌شود که از دست چند بیگلربیگی دل خون دارند» (چ. اولوچای، همان مقاله، ص۷۳ـ۷۲، سند شماره ۲۶). «حضرت خداوندگاری، ←

وحشتناك بسیاری از مناطق گردید. بـا نگاهی به معتقدات دینی و نفوذ بـی‌حد در مریدان و نیز ترس نیروهای عثمانی از قدرت معنوی این افراد، مـی‌توانیم شورش شاهقلی را با عصیان باباسحاق در سال ۱۲۴۰م. در زمان سلجوقیان مقایسه کنیم.

باجلوس سلطان‌سلیم به تخت سلطنت عثمانی در سال ۱۵۱۲م.، شاه اسماعیل **نورعلی‌خلیفهٔ روملـو** را به آناطولی فرستاد و بـه او دستور داد که تمام صوفیان ایـن مناطق را جمع آوری کند.[۳۵] حـاکم صفوی از عکس‌العمل سلطان‌سلیم در مورد مأموریت نورعلی خلیفه در محدوده عثمانی در تشویش و نگرانـی بـود، و در این مورد نیز حق با او بود. درمدت اقامت نورعلی‌خلیفه در قراحصار (شبین)، درحدود سه الی چهارهزار خانوار ترکان سیواس، آمـاسیه و منطقه توقات بـه دور او جمع شدند. در این زمان سلطان‌احمد برادرسلیم، درقونیه، پادشاهی[برادر] راقبول نکرده و خود را برای مقابله بـا او آماده می کرد. این کار در پیشرفت کار نورعلی‌خلیفهٔ روملو بسیار موثر افتاده باعث تشکیل و قیـام ترکان قـزلباش نواحی سیواس، تـوقات، آماسیه و چوروم گردید. کم کم ایـن افراد باعث اضطراب و نگرانـی ساکنان آن نواحی گردیدنـد. سلطان‌مراد از فرزندان سلطان احمد، ساکن آمـاسیه، بـه منظور استفاده از نفوذ این افراد به کسوت قزلباشان درآمد و طی مراسمی تاج قزلباشی بر

→ کنج‌زهد و صلاح را گنج پادشاهی دانسته و گوشه‌نشین و عزلت گزین شد و عنان اختیار خـود را به‌دست وزراء تسلیم کرد و در جهت مـزید اعتماد آنان از احوال دنیا غـافل گردید. نابسامانی‌های مملکت ظهور و بروزکرده و بـا چنین بی‌خبری، قبض و بسط امور مملکت از دست اوخارج گردید و دست وزراء برای اخاذی دراز و دروازه رشوت‌ستانی باز گردید. بسیاری از دردمندان از نبود تیمارخـوار بیمار شدند و از مـداخلات بی‌جا فرسوده گشته، از جان خود بیزار و برای بدست‌آوردن سدرمقی به انواع زشتی‌هـا دچار وناچارشدند. گروهی از این رهگذر به‌آن منحرف ره گم کرده همراه شده و با ورودآنان ماده فساد روزافزون گردیـد» (خواجـه سعدالدین، ص۱۶۳). موقعی‌که شاه اسماعیل از تکلوهایی‌که به ایران‌آمده بودند علت شورش آنها را سؤال کرد، آنها در جواب گفتند که: «سلطان بایزید پیر شده و اختلال مزاجش بـاعث اختلال مملکت گشته و از رسیدگـی و تدبیر امرآه‌دست کشیده و وزراء با گردنکشی ظلم زیادی به مردم می‌کنند، مـا نیز نتوانستیم مظالم‌آنها راتحمل کنیم و این راه را انتخاب نمودیم» (همان مأخذ، ص۱۸۱).

۳۵) تاریخ شاه اسماعیل، ص237 a–b.

سرگذاشت. فایق بیگ فرمانده عثمانی، با مشاهده آمدن نورعلی‌خلیفه به اطراف توقات و استقبال اهالی از او و خواندن خطبه به اسم شاه‌اسماعیل، وارد شهر نشد و در نواحی قازچایر (قاز اووا) با سلطان‌مراد که در حدود ده هزار قزلباش درزیر فرمان داشت متحد شد. لکن پس از مدت کمی، به محض مخالفت اهالی توقات، شهر سوزانده شد. در خواست قزلباش شدن پسر احمد نیز در قرامان تصویب نگردید و به درخواست اهالی آماسیه، نیرویی به فرماندهی صدراعظم عثمانی، یولر قسطی‌سنان بیگ (یا: سنان‌پاشا) از قراه‌ان‌گسیل شد. در این موقع سلطان‌مراد به نزد شاه ایران رفته بود و نورعلی نیز برای مراجعت به ارزنجان به راه افتاده بود. یولر قسطی درنواحی «قویول‌حصار» به‌نورعلی رسید، و درجنگی که رخ داد ازاوشکست خورد و به قتل رسید (۹۱۲ه.ق./۱۵۱۲م.). نورعلی‌خلیفه، ازاهالی سیواس، که وظیفه خود را با موفقیت انجام داده بود به ارزنجان بازگشت.[۳۶]

احمد به محض شنیدن حرکت سلیم به سوی خود، به طرف شرق عقب‌نشینی کرد. وی در «دیوریگی» بود که ازپسرش سلطان‌مراد نامه‌ای دریافت کرد، دایر به کمک شاه‌اسماعیل وارسال یک نیروی بیست‌هزارنفری به فرماندهی دیوعلی روملو. مراد در این نامه پدرش را به ارزنجان دعوت می‌کند و می‌نویسد که با این نیرو، او می‌تواند تا «اسکودار» پیشروی کند. در این زمان سلطان‌احمد به علت نفرت از قزلباشان در موقعیت بسیار حساسی قرار گرفت، ولی بالاخره اودرخواست فرزندش را قبول نکرد و از شدت تأثر نامه را پاره کرد.[۳۷] مدت زیادی نگذشت که احمد و

۳۶) جنگ در محلی بنام آیویازی (یا: ایویازی) اتفاق افتاد، درکنار سنان بیگ امرای دیگری مانند حسین بیگ و تاج‌الدین بیگ وجود داشتند (تاریخ شاه اسماعیل، a ۲۴۰–a ۲۳۸)؛ به‌نقل ازاو، حسن‌روملو، ص۱۳۵–۱۳۴؛ ج. اولوچای، «یاوزسلیم چگونه پادشاه شد»، شماره ۱۰، ص ۱۳۰، سند۲۷. شماره۲۸ (ص۱۳۱–۱۳۰) مربوط به زمانهای بعد از جنگ چالدران می‌باشد. راجع به فعالیت امرای قزلباش همراه سلطان مراد فرزند احمد(خالدکرد، زینل، شاه‌علی، قرااسکندر، یحیی پهلوان و شاهقلی)، به همان مقاله نگاه کنید (ص۱۳۰–۱۲۷).

۳۷) ج. اولوچای، همان‌مأخذ، ص۱۴۰–۱۳۹، حاشیه سند۴۹. سلطان‌مراد به‌سال۹۱۸ یا ۹۱۹ه.ق./۱۵۱۲ یا ۱۵۱۳م. به ایران آمد. حاکم صفوی بعضی ازآبادیهای ایالت←

فرزندانش نابود شدند و سلطان‌سلیم، امپراتور بلامنازع عثمانی شد.

یاوزسلیم قبل از حرکت به سفر جنگی مشهورش، با احساس خطر از وجود چهل هزار قزلباش در خاطر خود، تعدادی از آنها را به قتل رساند و تعدادی را نیز زندانی ساخت. دراین‌جا مبالغه بودن نوشتجات مورخین عثمانی محقق است، زیرا کشتن ویا زندانی کردن این‌همه‌آدم می‌توانست مسئله مهم زمان خود شود. بطوریکه اسناد بعدی نشان می‌دهد، افراد فعال راکشته و یا زندانی و در صورت لزوم تبعید می‌کردند. بطوریکه می‌دانیم، بایزید دوم بعد از حادثهٔ شاهقلی، قزلباشان باقی مانده از ایل تکه و یا تعدادی از آنها را به جزایر تازه فتح شده «مورا» یعنی به نواحی «مدن» و «کرن» تبعید کرد.

سپاهیان عثمانی و صفوی در محلی بنام چالدران که در شمال غربی شهر خوی قرار دارد باهم مواجه شدند. سپاهیان هر دو طرف به زبان ترکی سخن می‌گفتند و بسیاری از هر دو سپاه فرزندان یك مملکت، یك منطقه، یك ناحیه و یك قبیله بودند؛ و هر دو با گفتن کلمه «الله‌الله»، با شجاعت نبرد می‌کردند. به نظر می‌رسد تعداد سپاهیان شاه اسماعیل کمتر از نیروی سلطان سلیم بود؛ ازطرف دیگر، نیروی صفوی از وجود اسلحه‌آتشین نیز بی‌بهره بود. در مقابل، سپاه عثمانی مدت سه ماه بودکه در راه بود و در زیرگرمای شدید ماه تموز در اراضی خشك و سایر مدتها راه پیموده بود. در این جنگ بسیاری از امرای با ارزش شاه اسماعیل در میدان نبردکشته شدند، در رأس آنها فرمانده جناح چپ سپاه صفوی محمدخان استاجلو دیده می‌شود. دیگر امرای بزرگ که به قتل رسیدند عبارتنداز: سارو پیره قورچی‌باشی استاجلو (فرمانده‌گارد مخصوص)، پیره بیگ (یا: پیر) شیره‌چی‌باشی، حسین بیگ‌لله شاملو، سلطانعلی‌میرزا افشار، ولیجان‌بیگ ترکمن (ازتیره: قزاقلو)، میرزاعبدالباقی، میرسید شریف و سیدمحمد کمونه. دیگرامرای شاه اسماعیل مانند:

← فارس را برای گذراندن زندگی به او داد، ولی سلطان‌مراد موقع عزیمت به محل زندگی خود فوت نمود (۹۱۹ ه.ق./۱۵۱۲م.) و در مرقد شیخ‌علی‌سهل اصفهانی به خاك سپرده شد (خواندمیر ص۶۴-۷۰).

دورمیش‌خان شاملو، نورعلی خلیفهٔ روملو، چایــان سلطان (محمد) سفره‌چی‌بـاشی استاجلو،قرابیگ واولاش‌بیگ (برادران محمدخان استاجلو) وخلیل‌سلطان ذوالقدر (امت)[۳۸] از میدان نبرد جان سالم دربردند.[۳۹]

هدف یاوزسلیم از جنگ چالـداران، تنها واردکـردن ضربـه‌ای مهلك بـه اسماعیل نبود؛ بلکه هدف وی از بین بردن‌کامل دولت صفوی بود که در این میان با مقاومت اطرافیان خود مخصوصاً ینی‌چـریها مواجه شد. متأسفانه اطلاعاتی در مورد حمایت‌کامل علمای باغیرت از سلیم در دست نـداریم،که این خود بـاعث شگفتی است. این حاکم بزرگ و صاحب فکر، قبل از رسیدن به مقاصد خود وفات یافت.

قهرمان ما شاه اسماعیل، به علت مطمئن نبودن از غلبه خود نمی‌خواست بـا

---

۳۸) ما این اسم را امت (Ummet) قبول نکرده و امت (Emet) بـودنش را ترجیح می‌دهیم، چون در دهـات آناطولی این اسم مرسوم است. قصبه امت (Emet) در حوالی «کوتاهیه» نیز از همین اسم می‌باشد، در «اودمیش» نیـز دهی بنام امت مـوجـود است (وزارت امور خارجه، «راهنمای نقاط مسکونـی»، آنکارا، ۱۹۴۸م.، ص۳۵۰). وابستگی نام دهی بنام «امت‌جی» از دهات‌تریپولی را با این‌کلمه به درستی نمی‌دانیم (همان‌جا).

۳۹) بر اساس نظریه حیدرچلبی، در میان اسامی امرایی‌که در جنگ چالدران شرکت داشته یاکشته شدند این امرانیزوجود داشتند: فرزند یگن‌بیگ (یکان) تکلوحاکم همدان؛ کوسه حمزه‌بیگ، برادرآغزیوار شاملو حاکم مغان و سرداربیگ (قاجار؟) والی گنجه و بردعه (روزنامه فریدون‌بیگ، ۴۶۲). کمال پاشازاده در این میان اسامی‌کاهی بیگ والی همدان، پیربوداق‌بیگ والـی عراق عجم و قراسنان والـی قزوین و سلطانیه را نیز ذکر می‌کند (a .۴۰)؛ ولی این اسامی درمنابع‌صفوی به چشم نمی‌خورد. دراین جا منابع مهمی راکه راجع به جنگ چالدران اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد ذکرمی‌کنیم: تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۵۳ـa ۲۴۴؛ خوانـدمیر، ص۷۹ـ۷۶؛ یحیی قزوینی، ۲۵۶،۲۵۵؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، b ۴۴ـb ۴۳؛ غفاری، ص۲۷۷؛ حسن روملو، ص۱۵۸،۱۵۷؛ شرف‌خان، ۱۵۸،۱۵۷ فریـدون‌بیگ، ص ۳۸۸ـ۳۸۶،۳۹۶ـ۳۹۴،۴۰۲،۴۰۳،۴۶۱ و ۶۳۲؛ کمال‌پاشازاده، b ۴۶ـa ۳۲؛ شکری، سلیم‌نامه، کتابخانه مرکزتحقیقات تاریخ ترك، نمره ۲۸۳، a ۹۴ـb ۵۴؛ لطفی‌پاشا، ص۲۴۰ـ۲۰۶؛ خواجه سعدالدین، ص۲۸۰ـ۲۲۶؛ بررسی م.ش. تکین‌داغ، «منابع و اسناد جدید سفر یاوزسلیم به ایران»، مرکز تحقیقات تاریخی، ۱۷، شماره ۲۲، ص۷۸ـ۴۹؛ س. تانسل، «یاوزسلیم»، ص۷۲ـ۳۱.

سلیم بجنگد؛ بدین سبب نامه‌های سرد و تند سلیم را با نرمش پاسخ می‌داد.[۴۰] در جواب یکی از نامه‌های او، برای حرکت خود به سوی آناطولی دو علت ذکر می‌کند، الف: ارادت و سرسپردگی بسیاری از اهالی آناطولی نسبت به اجدادش؛ ب: علاقه به دوام و بنای خاندان «غازی» عثمانی.[۴۱]

شکست چالدران تأثیر عمیقی در روحیه شاه‌اسماعیل، که تا آن روز شاهد پیروزیهای پی‌درپی بود، ایجاد کرد. حتی در اثر تلخی این شکست، مدت زیادی از رفتن به نزد «دده» خود حسن بیگ امتناع کرد. خواجه سعدالدین ـ بر اساس صحبت‌هایی که میان سلیمان قانونی، ابراهیم پاشاوزیراعظم وی و پدر خواجه‌سعدالدین انجام شده ـ می‌نویسد که شاه اسماعیل بعد از این شکست تمام روزهای خود را به میگساری می‌گذراند.[۴۲] بر اساس تصاویر مینیاتورها، میخواری شبانه روزی شاه اسماعیل با بیگ‌های ترکمان ـ که صورت را اصلاح نموده و سبیل دراز داشتند ـ مشخص می‌باشد.

شاه‌اسماعیل بعد از شکست چالدران کار مهمی انجام نداد و به علت نگرانی از سفر دوم سلیم در فکر چاره‌جویی برای صلح بود. معذالك فرماندهان او در مقابل سپاهیان عثمانی که برای فتح مناطق شرق آناطولی حرکت کرده بودند، از هیچ مقاومتی خودداری نکردند. قبل ازجنگ چالدران، مرز بین عثمانی‌ها وصفویان از محلی بنام «سوشهری» از توابع سیواس می‌گذشت؛ وبعد از آن درتعقیب فرات، مرزصفوی با مملوکان شروع می‌شد. شهرهای دیوریگی، دارند (Darende)، ملطیه، عینتاب وقلعهٔ مستحکم آن «کماخ»، خرپوت وارفه شهرهای‌مرزی صفویان وممالوکان را تشکیل می‌داد. مملوکان با وجود اینکه مرزهای طولانی با صفویان داشتند و

۴۰) فریدون بیگ، ص۳۸۱–۳۷۹ و ۳۸۶ – ۳۸۲.

۴۱) «غرض ما از تغافل آن صوب دو چیز بود: یکی آنکه اکثر سکنه آن دیار مریدان اجداد عالی‌تبار ما اند، رحمهم‌الله‌الملك الغفار؛ دوم آنکه محبت ما باآن خاندان غزا عنوان قدیمیست و نمی‌خواستیم که شورشی چون عهد تیمور به‌آن سرزمین طاری شود» (فریدون بیگ، ص۳۸۵).

۴۲) خواجه سعدالدین، ص۲۷۶–۲۷۴.

اکثریت جمعیت سوریه و مصر را نیز سنیان متعصب تشکیل می‌دادند، نسبت به فعالیت شاه اسماعیل و همچنین ملحق شدن بسیاری از افراد ترکمن به شاه اسماعیل بی‌تفاوتی نشان دادند.[۴۳]

یاوز سلیم در مراجعت خود از جنگ چالدران، قلعهٔ مستحکم کماخ را که کلید آناطولی بود فتح کرد. فرمانده قلعه شخصی بود بنام محمدبیگ‌ورساق که درمقابل سپاه عثمانی تسلیم نشد و با سیصدتن افراد تحت فرمان خود تا دم مرگ از قلعه دفاع نمود.[۴۴] پس از فتح قلعهٔ کماخ، سلطان‌سلیم یکی از میرآخورهای قدیم خود به نام بییقلی محمد از ترکان آق‌قویونلو را مأمور فتح آناطولی شرقی نمود. اوموفق شد نورعلی‌خلیفهٔ روملو نمایندهٔ شاه اسماعیل درشهر ارزنجان را درناحیه «اواجیق» از توابع «تونجلی» (دریلاق تکیر) شکست سختی بدهد (جمادی‌الاول ۹۲۱هـ.ق./ حزیران ۱۵۱۵م.). در این نبردنورعلی و دو نفر از یاران وی به نامهای اولاش‌بیگ و یاراش‌بیگ به قتل رسیدند؛ یوسف ورساق فرمانده قدیمی قلعهٔ کماخ و ایغوت‌اوغلی نیز فرار کردند.[۴۵] درگیریهای سلیم با سلطان‌احمد و فرزندانش و استفادهٔ نورعلی

---

۴۳) منابع مملوك با دادن عنوان «الصوفی» و «الخارجی» به شاه اسماعیل، راجع به فعالیت او اطلاعات بسیارکوتاه و بی‌اهمیتی داده است. این موضوع به علت نبودن مورخین بزرگ در محدودهٔ مملوکان دراین زمان بوده‌است. ابن‌ایاس نیزبا داشتن صفات سادگی، با سایر مورخین قدیمی قابل مقایسه نیست.

۴۴) فریدون بیگ، ص۴۰۷–۴۱۱، ۴۶۴، ۴۶۵؛ تاریخ شاه اسماعیل، a–b ۲۵۷؛ به‌نقل از او، حسن روملو، ص۱۵۳، ۱۶۴.

۴۵) اصل نامه مربوط به این حادثه که از سوی بییقلی محمدپاشا برای سلطان‌سلیم فرستاده شده، در سرای توپ قاپو موجود است. این نامه توسط ج. اولوچای منتشر شده است («یاوزسلیم چگونه پادشاه شد»، تحقیقات تاریخی، شماره ۷، ص ۱۳۰، ۱۳۱، سند ۲۸). مرحوم اولوچای وقوع این حادثه را قبل از جنگ چالدران حدس زده است، در حالی که پس از جنگ چالدران ودرآخر جمادی‌الاول ۹۲۱هـ.ق./حزیران۱۵۱۵م. اتفاق افتاده (حیدرچلبی، روزنامه فریدون بیگ، ص۴۶۵). تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۵۹؛ به‌نقل از او،حسن روملو، ص۱۵۴؛ شکری، سلیم‌نامه، ص a ۱۱۷–b ۱۷۰، b ۱۱۳ و ۱۱۵a؛ لطفی‌پاشا (ص۲۱۱) راجع به‌این جنگ اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد، تنها در چاپ تاریخ لطفی پاشا به‌جای نورعلی اشتباهاً «تورعلی» نوشته شده است.

خلیفه را از این موقعیت برای تشکیل قزلباش‌های سیواس، توقات، آماسیه و انتقال قسمت مهمی از این افراد را به متصرفات صفویان قبلاً شرح دادیم.

بعضی از مورخین صفوی و همچنین از مورخین عثمانی لطفی‌پاشا و خواجه سعدالدین روایت می‌کنند که محمدخان استاجلو حاکم دیار بکر با نوشتن نامه‌های بی‌پروا به سلاطین عثمانی، آنها را به جنگ دعوت می‌کرد و شاه‌اسماعیل را نیز برای جنگ با سلیم تشویق می‌کرد.[۴۶] درمورد درستی این موضوع نمی‌توان نظر قطعی داد. تنها موقعی که سپاه عثمانی وارد جلگهٔ چالدران گردید، در مجلس مشاوره‌ای که برای جنگ با عثمانی‌ها تشکیل شده بود، محمدخان استاجلو پیشنهاد کرد که، قبل از آسودن و استقرار کامل نیروهای عثمانی باید با آنها مقابله شود. ولی دورمیش‌خان شاملو که در نزد شاه اسماعیل از موقعیت بهتری برخوردار بود، با این جمله که: «شیپور شما فقط در دیار بکر صدا می‌دهد» (یعنی: فرمان تو فقط در دیار بکر جاری است) نظر او را رد می‌کند.[۴۷] شاه اسماعیل پس از کشته شدن محمدخان، برادرش قرابیگ را با عنوان خانی حاکم دیار بکر نمود. قراخان با خواهر شاه اسماعیل نیز ازدواج کرده‌بود. او به اتفاق برادران خود اولاش بیگ و سلیمان بیگ، برای استحکام موقعیت خود در دیار بکر کوشش زیادی کردند. وی در جنگی که در محل «دده قارقین» نزدیك ماردین اتفاق افتاد، از سپاهیان بییقلی محمدپاشا که مجهز به اسلحهٔ آتشین بودند شکست خورد و دراثر اصابت گلوله کشته شد. درنتیجه این شکست، دده قارقین و تمام نواحی جنوب شرقی آناطولی به دست عثمانی‌ها افتاد و بدین‌ترتیب متصرفات عثمانی در این منطقه تکمیل شد.[۴۸]

---

۴۶) تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۴۴؛ حسن روملو، ص۱۴۳،۱۴۲؛ لطفی‌پاشا، ص۲۲۵؛ خواجه سعدالدین، ص۲۷۱. شاه‌طهماسب دورمیش‌خان را به تحریك کردن پدرش به جنگ متهم می‌کند (تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۲۹). طهماسب از پدرش و امرای قشون و حتی تمامی سپاهیان، به علت مست‌بودن آنها در روز جنگ، انتقاد می‌کند (همان مأخذ).

۴۷) نورعلی خلیفه و بعضی دیگر از امرا نیز نظر محمدخان را تأیید نمودند (تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۴۶)؛ غفاری، ص۲۷۷؛ حسن روملو، ص ۱۴۵.

۴۸) تاریخ شاه اسماعیل، b ۲۶۷ ــ b ۲۶۴؛ حسن روملو، ص۱۵۹ــ۱۵۶؛ فریدون بیگ، ص۴۱۹،۴۱۸ (گفتار بییقلی‌محمدپاشا) وهمچنین صفحات ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۷۲ــ←

یاوزسلیم در سال ۱۵۲۰م. وفات یافت، اسم اودر رأس امپراتوران با ارزش عثمانی ذکر می‌شود. سلیم تمام زندگی خود را با تواضع و فروتنی سپری کرد و حاکم مغرور مملوکان را، که سپاهیان پدرش را شکست داده بود، تنها با یك جنگ شکست داد و از میان برداشت. وی بعضی نواحی آناطولی مانند چخوراووا، دیوربگی، ملطیه، عینتاب و انتاکیه را با سوریه، مصر وحجاز متصل ساخت وحدود امپراتوری را از طرف جنوب شرقی به عراق متصل ساخت. شاه اسماعیل با قبول متصرفات عثمانی، ایلچیانی برای صلح به دربار سلیم فرستاد؛ ولی هیچ یك از این کارها سلطان عثمانی را ازمقصود اصلی‌خودکه ازبین‌بردن دولت‌قزلباش بودمنصرف نکرد. سلیم درجهت دست‌یافتن به‌این هدف، تجارعجم واموال‌آنان را توقیف کرد. زیرا این تجار فلزات آهن، مس، طلا، نقره و سلاحهای‌آتشین را به همراه افراد متخصصی که با ساختن و به کار بردن آن سلاحها آشنا بودند به ایران برده و از آنها استفاده می‌کردند؛ بطوریکه تجارت با عثمانی‌ها یکی از مهمترین عواید دولت صفوی بود. لکن تدبیرصحیح سلیم درموردکشتار ایلچیان ازطرف فرزندش سلیمان و وزیر او ابراهیم پاشا انتقادگردیده است؛ بطوریکه به محض جلوس سلیمان به تخت سلطنت، آرزوی تجار ایرانی برآورده گردید.[۴۹] مرگ ناگهانی سلیم، او را در انجام خواسته‌هایش ناکام‌گذاشت. افکار و اندیشه او، نه درامراء و علماء و نه در فرزندش، تأثیری نبخشید.[۵۰]

← ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۶ و ۴۷۷؛ شکری، a ۱۲۳ـa ۱۱۵؛ خواجه سعدالدین، ص۳۱۶-۲۹۹.

۴۹) فریدون‌بیگ، ص۴۹۸؛ جلال‌زاده: طبقات‌الممالك، a ۲۱؛ خواجه سعدالدین، ص۲۷۵.

۵۰) چنانکه می‌دانیم، ینی‌چریها با آمدن به‌دشت «الشگرد»، مدت سه‌ماه درکوه‌وکمر به سر می‌بردند وخسته شده بودند. بدین‌سبب ونیز به‌علت عدم برخورد با دشمن، خواستار بازگشت شدند. یاوزسلیم در پاسخ‌آنها گفت:

«ملحدی ناپاك (شاه اسماعیل) سپاه خود را به ورطهٔ هلاك سوق می‌دهد وآنان با صفای خاطر و مانند سیل روان و آتش سوزان به‌کام خطر می‌روند وبا شوق جان می‌بازند و به دست خویش اولاد خود را در راه شاه خود ذبح می‌کنند. اما اینان (ینی‌چریها) نه تنها زمام اختیار خود را به قبضهٔ اقتدار تسلیم نمی‌کنند، بلکه عنان عزم ما را نیزکج می‌کنند. آیا رسم بندگی این است؟آیا ادعای اطاعت تنها حرف است؟آنانکه پای‌بند زن و ←

حاکم صفوی پس از مرگ سلیم نفس راحتی کشید، زیرا بزرگترین عامل تهدیدکنندهٔ خود و مملکتش از میان رفته بود. شاه اسماعیل بعلت داشتن مریدان فداکار و از جان‌گذشته و موقعیت سیاسی مناسب، موفق به تشکیل دولت در ۱۳ سالگی و گسترش مذهبی شد که از هر طرف احتمال عکس‌العملی نسبت بدان می‌رفت؛ و این برای نشاندادن شخصیت بزرگ او کافی است. اوانسانی بسیار جسور، مقتدر، با انضباط و در عین حال فرمانروایی مدیر و عالم بود. هنگامی که در میدان شهر تبریز به اتفاق امرای خود مشغول تیراندازی بود، شاعران با سازهای خود ـ مانند داستان «قانتورانی» از داستانهای «دده قورقود» ـ در وصف مردانگی او مدایحی به ترکی می‌سرودند.[۵۱] بنا به روایت یك شاهد ایتالیایی،[۵۲] اسماعیل از افراط مریدانش دربارهٔ خود و رساندن اوتا مرزخدایی، خشنود نبود. شاه‌اسماعیل پس از نبرد چالدران، محمدبیگ استاجلو سفره‌چی‌باشی خود را بیگلربیگی کرد و به‌او لقب چایان‌سلطان داد. چایان‌سلطان به سال ۹۲۹ ه.ق./۲۳ ـ ۱۵۲۲م. وفات کرد[۵۳] و مقامش به پسرش بایزید داده شد. او نیز سال بعد (۹۳۰ ه.ق./۲۴-۱۵۲۳م.) وفات

← بچه وآرزومند بستر و استراحت هستند بروند و در جایگاه فراغت آسوده بنشینند. ما این راه را برای بازگشتن نیامده‌ایم» (خواجه سعدالدین، ص ۲۵۸).

سلطان سلیم پس از فتح سوریه و مصر خیال بازگشت به سوی شاه اسماعیل را داشت؛ لذا به خاطر این موضوع مجلس مشورتی تشکیل داد:

«باموالی عظام و صلحای فخام و سایر ارکان سلطنت و اعیان دولت مشاوره کرد و گفت که اتمام امر شاه اسماعیل، اهم و اقدم بر فتح هر قلعهٔ منیعی است. عقلاء و سران فتوی دادند و ضرورت این عزیمت را درآن موسم صواب ندیدند و لذا به استراحت پرداختند. لاجرم اوبااضطراب به دارالخلافهٔ ادرنه بازگشت و به تدارك پرداخت» (حیدر چلبی، روزنامه فریدون بیگ،ص۴۹۹).

۵۱) «هنگامی که اومشغول ورزش بود،آنان با نواختن وخواندن سرود وی را ستایش می‌کردند»، (آنجیللو، A Narrative of Italian travels in Persia، ص۱۱۱).

۵۲) همان مأخذ، ص۱۱۵ (آنجیللو)، ص۲۰۶ (تاجر ونیزی).

۵۳) «...وچایان سلطان اشراوی استاجلو که وکیل السلطنه بود به‌اجل طبیعی در گذشت و نعش او را نیز به بغداد بردند» (غفاری، ص ۲۱۰). اسم چابان سلطان در منابع ما نیز هست (فریدون بیگ، ۴۵۶،۴۶۹،۴۷۳؛ لطفی‌پاشا، ص۲۲۸).

کرد و دیوسلطان روملو به مقام امیرالامرایی رسید.[۵۴] از این تاریخ در مورد ایلات تشکیل دهندهٔ دولت صفوی و مقام آنها در تشکیلات این دولت صحبت گردیده و اطلاعات مفصل نیز در صفحات آینده داده خواهد شد.

---

۵۴) غفاری، ص۲۷۱.

منع عبور عساکر ظفر مآثر داشتند بیرام بیک بحسب فرمان واجب الاذعان بجانب کر رفته چون
بکنار آب رسید هر چند ملاحظه نمود که از کدام جانب لشکر از آن آب عبور نمایند هیچ یک از آن



دو معبر را قابل عبور سپاه ندانست بعد از اندیشه بسیار عذر بازار دو قسمت کرده قسمتی را در یکی از دو جانب
ارس و آب کر که در آن موضع اتصال می یابد فرستاد که جمعی اقامت نموده بسرانجام اسباب

عبور لشکریان صفوی از رود کُر

قبایلی که در تشکیل دولت صفوی دارای نقش بودند

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

این قبیله ابتدا از اهالی قزلباش دهات قویول‌حصار (قویلاحصار) وقراحصار (شبین) بخش سیواس وسایر مناطق وابسته به‌آن و همچنین توقات و آماسیه تشکیل شده بود.[۵۵] نقش مهم قبایل روملو را در تشکیل دولت صفوی قبلاً دیدیم. نورعلی خلیفه، پیری‌بیگ و دیوسلطان از امـرای شناخته شدهٔ ایـن قبیله هستند؛ اسم اصلی دیوسلطان، دیوعلی بیگ و ظاهراً از اهالی منطقهٔ توقات بود. بطوریکه دیدیم، دیو-سلطان جزو افراد تشکیل دهندهٔ دولت صفوی بود و املاکش در نـاحیهٔ چخورسعد ایروان واقع شده بود؛ وی در اثر لیاقت شخصی‌اش بـه مقام امیرالامرایـی رسیده بود.[۵۶] غیر از این فرد، از قبیلهٔ روملو افرادی نظیر بادنجان (پاتلی‌جان) سلطان والی اردبیل، قزاق‌سلطان، صوفیان خلیفه و ایقـودبیگ را می‌شناسیم.

---

۵۵) بطوریکه می‌دانیم، ولایات شبین، قراحصار، سیواس، توقات و مناطق متشکل از ولایات آماسیه، در تشکیلات اداری عثمانی، «ایالت روم» نامیده می‌شدند. برای متمایز کردن این مناطق از سایر قسمت‌های آناطولی که غالباً بـه ایالت روم مشهور بود، ایـن نواحی را «روم صغری» نیز می‌نامیدند.

۵۶) شاه اسماعیل به هنگام مرگ‌خود، اطاعت‌توأم با صداقت ازدیوسلطان را به امرای خویش وصیت کرده بود (خـورشاه‌بن قبادالحسینی، تاریخ ایلچی نظام شاه، b ۵۰). در سفرهای متعدد او ــ پس ازجنگ چالدران ــ به گرجستان، منابع عثمانی با نام «دیوعلی» و «دیوعلی بیگ» از دیوسلطان یاد می‌کنند (حیدرچلبی، روزنامه فریدون‌بیگ، ص ۴۷۳، ۴۷۴).

۲) استاجه‌لو (استاجلو)

استاجلوهـا در اصل از قبایـل سا کـن در سیواس، آمـاسیه و توقات و بـه جمعیت‌هـای بزرگ اولو یـوروک[۵۷] ـ که تـا حوالی «قیرشهر» منتشر شده بودند ـ منسوب بودند.[۵۸] قسمت مهم مریدان شیخ جنید و شیخ حیدر از این قبیله بودند.

انتساب اسم ایل استاجلو را به شخصی استاجا نام (مانند: استا و یا استاحاجی) نباید با شبهه تلقی کرد.[۵۹] محمدبیگ فرزند میرزابیگ که در سال ۹۰۶ه.ق./ ۱۵۰۰م.

---

۵۷) دربارهٔ اجتماع «اولو یوروک» نگاه کنید به: اوغوزها، ص ۱۷۸.

۵۸) در سال ۹۸۲ه.ق./۱۵۷۵ـ۱۵۷۴م، استاجلوهای ساکن اولـو یوروك به علت کوچ‌های متوالی بسیار ضعیف شده بودند. بر اساس آرشیو مدیریت عمومی (سال ۹۹۲ ه.ق./۱۴۷۵ـ۱۵۷۴م.، ثبت اسناد واملاك، نمره ۱۶، ص۹۸ a و ۹۸ b)، قبیلهٔ استاجلو از دو اوبهٔ کوچك تشکیل می‌شد.

«شاخه استاجلو تابع یوروکان بزرگ پاره اورتا:

۱ـ قشلاق «یاغلوجا»، قزل‌گنبد، کدخدا احمد ۶۳ نفر.

۲ـ قشلاق «قارینجا قشلا»، تابع استاجلو، ۳۱ نفر».

بازاز شاخهٔ اولو یوروك اورتا پاره، قبیلهٔ چاپانلو نیز وجـود داشت که شش منطقه قشلاقی در اختیار داشتند و جمعیتشان بسیار زیـاد بود (همان دفتـر، b ۹۴ـb ۹۱). در حال حاضر یکی از آنهادرنواحی سنغرلو (چوروم)، دوتای دیگر درفتحیه (مغلا) وسه ده بنام «چاپان» در نواحی مجیـد اوزون (چوروم) به نـام «چاپانلار»؛ و در منطقه پـاسین (ارزروم) نیز دهاتی به نام «بورد چاپان» وجود دارد (راهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص۲۴۶). ما با اسم استاجلو تنها به اسم دهی در منطقهٔ چهارشنبه (سامسون) برخورد می‌کنیم (همان مأخذ، ص۱۰۹)

۵۹) «موقعیت خراب بیگ‌های آق‌قویـونلو بـه اسماعیل فرصت داد که بـلافاصله از گیلان به عراق عجم و سپس از داخل آذربایجان به سوی ارمنستان وازآنجا به دیار روم حرکت کرده و در نزدیکی‌های شرق قراحصار درقریه‌ای مهمان شود. شخصی که اسماعیل درآن قریه مهمان او شد، مرد پیر فرصت‌طلبی بـود مشهور به اوستجه. درآنجا سی نفر از مریدان اجداد اسماعیل باوی هم رکاب‌شدند. اسماعیل تا انجام کارهایش درخانه پیرنابکار به اسم اوستجه مهمان ماند. دراین مدت اوستجه ازاسماعیل بهادر وصوفی‌های همراهش، بـه علت معتقداتش، بـا علاقه تمام پـذیرایی کرده (میرزا میرمحمد زعیم، جامع‌التواریخ، کتابخانه فاتح، نمره ۴۳۲۷، a ۲۸۸). اما این گفتارمیرزامحمد زعیم با شبهه تلقی می‌شود؛ زیرا زنده بودن اوستاجا را درآن زمان، دیگر منابع تأئید نمی‌کنند.

با دویست نفر از افراد تحت فرمان خود در ارزنجان به اسماعیل ملحق گردید، از نسل اوستاجلوها بوده است.[۶۰] این شخص، همان محمدخان استاجلو مشهور به استاجه اوغلی می‌باشد که در جنگ چالدران فرماندهی جناح چپ سپاهیان صفوی را به عهده داشت[۶۱]. ما در این تاریخ، از محمدخان فرزندی به اسم قلیچ‌خان می‌شناسیم. دیگر از استاجلوها محمدبیگ سفره‌چی‌باشی شاه اسماعیل می‌باشد که سال ۹۲۰ه.ق./۱۵۱۴م. با لقب چایان‌سلطان به مقام امیرالامرایی منصوب گردید و با مرگ او در سال ۹۲۹ ه. ق./۱۵۲۳م.، فرزندش بایزید سلطان به جای پدر منصوب گردید که این موضوع قبلاً نیز ذکر شده است.[۶۲] از

۶۰) محمدخان درمنابع عثمانی و حتی در سفرنامه‌های سیاحان ایتالیایی نیز فرزند استاجه‌اوغلی نامیده می‌شود؛ مثلاً فریدون‌بیگ در منشآت خود (ص۴۰۲، ۴۰۳ و ۴۶۲) استاجلو را «اوستاجه‌اوغلی» و «استاجه‌لواوغلی» ذکر می‌کند. شکری (a ۷۱، b ۷۷، b ۷۹ و a ۸۰): «اوستاجالو»، و«اوستاجالواوغلی»؛ کمال‌پاشازاده (b ۳۷، a ۳۸) و خواجه سعدالدین (ص۲۲۶، ۲۵۰، ۲۷۱، ۳۰۳ و ۳۱۹): «اوستاجه‌لواوغلی»؛ نشانجی محمدپاشا، تاریخ استانبول، ۱۲۹۰م. (ص۱۸۶): اسم قبیله را «اوستاجالو» ذکر می‌کند؛ صولاق‌زاده (ص ۴۴۶): «اوستجالو». در سفرنامه سیاحان ایتالیایی به ایران نیز به صورتهای مختلف ضبط شده است: «Custagialu Mahmut bec» (ص ۱۴۸)، «Custgiolu- Mahumut bec» (ص۱۵۲و۱۵۳)، «Ustagialu Maumud bec» (ص۱۹۴و۱۹۵). لطفی‌پاشا (ص۲۲۸ و ۲۲۹):«اوستجعللو»؛ سلانیقی، تاریخ استانبول، ۱۲۸۱م. (ص۱۷۷): «اوستاجاللو»؛ اینها صور مختلف ضبط نام قبیلهٔ مذکور است. بطوریکسه مشاهده می‌شود، در تلفظ نام قبیله (به احتمال زیاد) به صورت استاجلو (استاجه + لو) شبهه‌ای نمی‌توان داشت. در منابع ایرانی نیز عموماً به شکل استاجلو نوشته شده‌که امروز تغییر تلفظ آن را به صورت «استاج + لو» می‌دانیم.

۶۱) محمدخان فرزند میرزابیگ بود، لکن به درستی نمی‌توان اثبات کرد که وی نوهٔ اوستاجه بوده باشد، براساس سفرنامه سیاحان ایتالیایی در ایران (ص ۱۹۴)، محمدخان دارای هفت برادر بود؛ اما فقط نام بعضی از آنان مانند: قراخان، اولاش، سلیمان وعیوض قابل اثبات است. در منابع ترك از محمدخان به صورت «اوستاجه‌اوغلی» (فریدون‌بیگ، در همه‌جا) و یا «اوستاجه‌لواوغلی» (خواجه سعدالدین، ص۲۶۶ و ۲۷۱) یاد می‌شود که قبلاً ذکرشد. چنین‌معلوم می‌شود که‌او از نسل «اوستجه» که نامش را به‌قبیله‌اش داده،می‌باشد.

۶۲) یحیی‌قزوینی، ص۲۵۰، ۲۵۶ و ۲۵۷؛ غفاری، ص۲۷۷، ۲۸۰ و ۲۸۱. مؤلفین‌مذکور، دراین‌تاریخ چایان‌سلطان را درمقام امیرالامرایی نشان می‌دهند. حسن روملو (ص۱۱۰)، ←

استاجلوها، سارو پیره قورچی‌باشی را نیز مـی‌شناسیم که در جنگ چـالدران بـه قتل رسید. در این تاریخ برادر چایان‌سلطان بـه اسم کپک‌سلطان (که اسم اصلیش مصطفی بود)، قارینجه سلطان، منتش‌سلطان (از اوبهٔ شیخلو و برادر سارو پیره قورچی‌باشی)، بدر بیگ، کرد بیگ، عبدالله‌خان فرزند قراخان، قاضی‌بیگ، احمدسلطان صوفی اوغلی (والی کرمان)، حمزه‌سلطان ملقب‌به‌قازوق و تاج‌الدین بیگ (؟) از ایـن قبیله بودند. خضر آغا استاجلو نیز با دادن اسب خود به شاه اسماعیل در میدان نبرد، جـان او را نجات داد. بدین‌ترتیب استاجلوها در زمان شاه اسماعیل دررأس ایلاتی بودند که در تشکیل دولت صفوی نقش داشتند.

۳) تکلو

بطوریکه قبلاً ذکر شد، تکلوها از ولایـت «تکه» و یا بـه عبارت ساده‌تر از ترکان تکه ساکن منطقهٔ آنتالیه بـودند. در میان آنـان افرادی نیز از ولایت «حمید» (منطقه اسپارتا ـ بوردور) و همچنین ولایت «منتش» (در رأس آنان افرادی ازولایت مغله) دیده مـی‌شدند. عصیان شاهقلی‌بـابـا در سال ۹۱۶ه.ق./۱۵۱۱ ـ ۱۵۱۰م. و مهاجرت ۱۵۰۰۰ نفر از آنان به ایران ـ غیر از نقش مهم تکلوهـا در تشکیل دولت صفوی ـ قدرت تکلوها رابیش از پیش در ایران تثبیت کرد. ساروعلـی تکلو که در تشکیل دولت صفوی نقش ارزنده‌ای داشت و بـا احراز شغل مهـرداری در دستگاه انجام وظیفه می‌کرد، در سال ۹۱۲ه.ق./۱۵۰۶م. به اتفاق عبـدی‌بیگ شاملـو بـه

زنده بودن وی را در سال ۹۱۵ه.ق./۱۵۱۰م. می‌نویسد که درست نمی‌باشد؛ زیرا شاه اسماعیل در تاریخ مذکور (۹۱۵ه.ق./۱۵۱۰م.) حسین‌بیگ لله شاملو را از مقام دیـوان بیگی و امیرالامرایی عزل نمود. یحیی‌قـزوینی (ص۲۵۰) می‌نویسد: تمام املاك و قشون حسین بیگ به محمد بیگ واگذارگـردید و به او از طرف شاه لقب چایـان‌سلطان داده شد. غفاری (ص۲۸۰) چایان‌سلطان را منتسب به اوبهٔ «اشرلو» از قبیلهٔ استاجلو ذکر می‌کند، که ما به اسم این اوبه درمنابع دیگر برخورد نمی‌کنیم. اسم چایان سلطان درمنابع عثمانی نیز ذکر مـی‌شود، مثلاً فریدون بیگ، ص ۴۵۶، ۴۵۹ و ۴۷۳. در ترکیه امروز نیز به روستاهایی با نام **چایان** برخورد می‌کنیم که این موضوع را قبلاً نیز ذکر کردیم.

جنگ صاریم کرد فرستاده شد؛ ولی در جنگ با اوشکست خورد و کشته شد. دیگر از امرای صاحب نقش تکلو، بورون‌سلطان است که دراین تاریخ امیرمشهد بود. غیر ازامرایی که اسامی‌شان در بالا ذکر شد، یگن‌سلطان، چوهـه‌سلطان، رئیس‌بیگ و شرف‌الدین بیگ نیز از امرای تکلو بودند که قبل از مهاجرت تکلوهای شاهقلی به ایران، درخدمت شاه اسماعیل بودند. حتی‌شاه‌اسماعیل به محض واردشدن تکلوهای شاهقلی بـه ایران، برای پی‌بردن بـه ماهیت این افراد، چوهـه سلطان را پیش آنها فرستاد.[۶۳] در این تاریخ بورون سلطان، چوهه‌سلطان، قراجه‌سلطان (والـی همدان) اخی‌سلطان و چرکین‌حسن جزو امرای طراز اول تکلوها بودند؛ احتمال می‌رود که اینها قبل از تکلوهای شاهقلی وارد ایران شده باشند.

۴) شاملو

در زمان عثمانی‌ها، اسم عمومی قبایل تـرکمن‌های حلب، شاملو بـود. آنان تـابستان را در «اوزون‌یایلا» واقع در جنـوب سیواس و زمستـان را در نواحـی بین حلب وغازی عینتاب می‌گذراندند. این اسم شاملوها، خیلی جلوتر از صفوی‌ها درآنـاطولی معمول بوده است. شاملـوها، بعد از شیخ جنید در بین مریدان قدیمی طریقت اردبیل جای گرفته بودند. حسین‌بیگ از خلفـای طراز اول شیخ حیدر، از شاملـوها بـوده است. این شخص در تشکیل دولـت صفوی، بـا لقب لله، مقـام امیرالامـرایـی را کسب کـرد (۹۰۷ ه. ق./۱۵۰۲م.). شاه اسمـاعیل در سال ۹۱۴ ه. ق./۱۵۰۹م. وکالت سلطنت را به امیرنجم زرگررشتی (از تـاجیکان) سپرد؛ بدین ترتیب کارهای مالی را از دست امـرای ترك خـارج کرد.[۶۴] به هر صورت باگذشت زمان، توجه شاه اسماعیـل به بعضی از امـراکه در تشکیل دولـت او نقش مهمی داشتند کمتر گردید؛ بطوریکه یك سال بعد حسین‌بیگ‌لله را ازمقام امیرالامرایی عزل

---

۶۳) تاریخ ایلچی نظام‌شاه، a ۴۰.

۶۴) غفاری، ص ۲۷۱.

کرد و با سمت والی به یکی از شهرهـای اطراف شیروان فـرستاد و در سال ۹۱۶ ه.ق./۱۵۱۱ – ۱۵۱۰م. بـه هنگام فتح خراسان وی را والی هـرات کرد.[۶۵] او از طرفداران قدیمی طریقت و یکی از دو امیر نزدیك به شاه اسماعیل بود، و چنانکه می‌دانیم عاقبت در جنگ چالدران به قتل رسید.

دیگر از امرای بزرگ شاملوعبدی بیگ بود که ما قبلاً ملحق شدن او را با سیصد نفر سوار تحت فرمان خود در ارزنجان بـه شاه اسماعیل ذکر کردیم. وی که در تشکیل دولـت صفوی بـا مقام «تواجی‌باشی» انجام وظیفه مـی کرد،[۶۶] در سال ۹۱۲ه.ق./۱۵۰۷ – ۱۵۰۶م. در جنگی با صاریم کرد به قتل رسید. این را که او به کدام یك ازقبایل شاملو منتسب است، به درستی نمی‌دانیم. از اوفرزندانی به نامهای دورمیش و حسین می‌شناسیم که اولی در مدت کوتـاهی ترفیع مقام پیدا کرد و درمیان امرای بزرگ جای گرفت. ما قبلاً مخالفت دورمیش‌خان را بانظرمحمدخان استاجلو ــ که عقیده داشت نباید به سپاه عثمانی اجازه استراحت داد و باید بلافاصله بـه آنها حمله شود ــ ذکر نمودیم. دورمیش‌خـان در سال ۹۲۹ ه.ق./۱۵۲۳ – ۱۵۲۲م. به جای‌امیرخان موصللو به سمت والی هرات تعیین گردید و للهٔ سام‌میرزا شد.[۶۷] دیگراز امرای شاملو زینل‌خان بود که در این تاریخ در سمت والـی استرآبـاد انجام وظیفه می‌کرد. شاملوها بعد از این نیز اعتبار خود را در دستگاه حفظ نمودند.

۵) ذوالقدر

در منابع صفوی، جمعیت این قبیله را هشتادهزار خانواده و از قبایـل ساکن نواحی ماراش و بوزوق (بوزقات) ذکر کرده‌انـد؛ اکثریت این قبیله را شاخه‌هـای قبایل ساکـن بوزوق تشکیل می‌دادند. دده ابدال‌بیگ از مریدان بسیار نزدیك شیخ حیدر،پدر شاه اسماعیل، از این ایل بوده است. او نیز مانند حسین‌بیگ شاملو جزو

۶۵) خواندمیر، ص۵۴،۶۱ و ۶۳؛ غفاری، ص۲۷۴.
۶۶) خواندمیر، ص۴۱؛ نقل از او به وسیله حسن روملو، ص۷۸.
۶۷) خواندمیر، ص۱۰۰ و ۱۰۱.

نامزدهای عنوان بیگی* بود (گرچه مقامهای بعدی، او را از گرفتن این عنوان محروم کرد)، ولی او خود را مانند اصیل‌زادگان نشان می‌داد. بعد از تشکیل دولت صفوی او را در مقام قورچی‌باشی می‌بینیم و بعدها نیز به سمت والی نواحی ساوجبلاغ وری تعیین شد. وی در سال ۹۱۵ه.ق./۱۵۱۰ - ۱۵۰۹م. از مقام خود عزل شد، لکن در سال بعد به سمت والی شهر مرو ـ که از اوزبکان بازگرفته شده بود ـ تعیین گردید. وی درسال ۹۱۹ه. ق./۱۵۱۴ - ۱۵۱۳م، در اثر هجوم اوزبکان، مرو را رها و خود فرار کرد. پادشاه صفوی نیز دستور داد که به علت ارتکاب این خطا، بر تن وی لباس زنانه پوشانده و سوار بر خر در اردوگاه گرداندند؛ ولی به علت خدمات طولانی، او را نکشته و به شغل قبلی‌اش بازگرداند.[۶۸] پس از این حادثه، دیگر ذکری از ابدال بیگ دده به میان نیامده است.

یکی دیگر از امرای صاحب نقش ذوالقدر در تشکیل دولت صفوی، الیاس بیگ با لقب کچل بیگ بود. شاه اسماعیل در سال ۹۰۹ه.ق./۱۵۰۳م. (سال موش) به هنگام فتح ایالت فارس او را به سمت والی این منطقه بزرگ تعیین کرد؛ ولی در سال بعد به علت اینکه مرتکب خطایی شده بود او را به قتل رساند. سلیمان بیگ جانشین او نیز به همان سرنوشت دچار گردید، و منصور بیگ افشار به سمت والی شیراز تعیین شد. منصوربیگ از امرای نزدیك اوزون‌حسن آق‌قویونلو در دیار بکر بود که بعد از فتح ایران او را والی کهگیلویه نمود. منصور بیگ پس از مشاهدهٔ فتح ایالت فارس به وسیلهٔ شاه اسماعیل، تاج قزلباشی بر سر گذاشت و املاك خود را حفظ کرد. لکن اقامت او در شیراز به طول نیانجامید و امت‌بیگ از اوبهٔ شیخلوی ذوالقدر به جایش منصوب گردید. امت‌بیگ بعد از این تاریخ به خلیل سلطان مشهور شد، ولی به اتهام سستی در جنگ چالدران به دستور شاه اسماعیل به قتل رسید[۶۹] و به جایش عزالدین قورچی‌باشی از اوبهٔ چیچکلوی ذوالقدر به این مقام

---

۶۸) همان مأخذ، ص۷۴. * ظاهراً منظور مؤلف محترم، عنوان خان بوده.

۶۹) غفاری، ص۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۹؛ خواندمیر، ص۸۰، ۸۱؛ حسن‌روملو، ص۱۵۲. غفاری سال مرگ او را ۹۲۶ه.ق. نشان می‌دهد (ص۲۷۹).

منصوب شد.[۷۰] این شخص با لقب علی‌سلطان مشهور بود. ذوالقدرها تا زمان شاه عباس حاکمیت منطقهٔ فارس را در دست داشتند. چنانکه قبلاً ذکر شد، محمد و علی از نوادگان علاءالدوله ذوالقدر ــ که پدرشان شاهرخ در دیار بکر به قتل رسیده بود ــ نزد اسماعیل به سر می‌بردند. با انتخاب علی‌بیگ شهسوار اوغلی به سمت امیر ذوالقدر در سال ۱۵۱۵م.، بسیاری از افراد ذوالقدر به خدمت اسماعیل درآمدند.[۷۱]

ب: قبایل کوچك

۱) ورساق

ورساق اسم قبایل ترکمن ساکن منطقهٔ طرسوس می‌باشد.[۷۲] شیخ جنید مدتها در میان ورساق‌ها به سر برده و مریدانی برای خود پیدا کرده بود.[۷۳] به همین دلیل قسمتی از ورساق‌ها در فعالیت‌های سیاسی صفویان شرکت نمودند و در تشکیل دولت نقش داشتند. بطوریکه می‌دانیم، یوسف‌بیگ رئیس قلعهٔ کماخ و معاونش محمدبیگ و سپاهیانش از ورساق‌ها بودند. اکثر ورساق‌هایی که به خدمت صفویان وارد می‌شدند، در صف محافظین مخصوص (قورچیان) در می‌آمدند. شاه اسماعیل برای ارسال خبر بازگشت سلطان سلیم از ایران، قورچی قرا اویس ورساق را به خراسان فرستاد. در زمان سلیمان قانونی نیز بسیاری از قبایل ورساق ساکن منطقهٔ

---

۷۰) غفاری، ص۲۷۹: (جنجکلو). که جیجکلو بودنش واضح است. اسم (اصلی او عزالدین با لقب علی سلطان وقبل ازانتساب به حاکمیت شیراز، قورچی‌باشی بود.

۷۱) تاریخ شاه اسماعیل، a ۲۶۲؛ حسن‌روملو، ص۱۵۵.

۷۲) فاروق سومر، «تحقیقات مربوط به چخوراووا»، بررسیهای تاریخی، ۱۹۶۳م.، I ، شماره ۱، ص۹۸ـ۷۰.

۷۳) همان مأخذ، ص۸۰.

طرسوس و آدانا، با قزلباش‌شدن به ایران مهاجرت کردند و این موضوع در دفتر تحریر عثمانی با مرکب قرمز قید شده است. در زمان طهماسب جانشین اسماعیل، از ورساق‌ها قاسم‌خلیفه و مصطفی‌بیگ را می‌شناسیم.[۷۴] ورساق‌ها، اشعار و ترانه‌های مخصوص به خود دارند که به‌آنها «ورساقی» می‌گویند. این اشعار و ترانه‌ها در دربار صفوی و در میان امرای قزلباش با اشتیاق تمام خوانده می‌شد، خواندن این اشعار در استانبول نیز متداول بود. خواندن اشعار و ترانه‌های ورساقی به وسیلهٔ مراد چهارم، ناشی از اقبالی بود که در ایران به این اشعار نشان داده می‌شد. هنگام دیدار از منطقهٔ چخوراووا، از ورساق‌ها در مورد دانستن اشعار ورساقی پرسش به عمل آمد که جواب منفی بود

۲) چپنی

انتساب چپنی‌ها به ۲۴ قبیلهٔ اوغوز معلوم است. چپنی‌ها یکی از قبایلی هستند که در فتح و اسکان درآناطولی نقش مهمی بازی کردند. جمعیت زیادی از چپنی‌ها ازقدیم شیعی مذهب و یا متمایل به تشیع بودند. در قرن ۱۶ میلادی قسمتی از آنان، ترکمانان ساکن حلب بودند. جمعیت مهم دیگری ازآنها در «اولویوروك» مناطق سیواس، توقات و آماسیه به سر می‌بردند؛ و نیز دسته‌هایی منسوب به این قبیله در طرابوزان، بایبورد، گومش‌خانه، گیرسون جانیق (اردو و سامسون) ساکن بودند. چپنی‌های دربار صفویان، از قبایل و جمعیتهای مذکور تشکیل می‌شدند.[۷۵]

۳) عربگیرلو

چنانکه می‌دانیم، «عرب‌گیرلو» اسم یکی از بخش‌های امروزی ملطیه می-

۷۴) همان مأخذ، ص۸۶،۸۷.

۷۵) اوغوزها، ص۳۲۵ ـ ۳۲۷.

باشد؛ مهاجرت تعدادی‌ازقزلباشان این بخش رابه‌ایران، نیزمی‌دانیم. سال۹۲۹هـ.ق./ ۱۵۲۳م.، در رأس این قبیله شخصی بـه نام امیرعلیقلی بیگ وجود داشت؛ عـرب‌گیرلوها به شاملوها پیوستند و تیره‌ای از آنان شدند.[۷۶]

۴) تورغودلو

بر اساس منبع معتبر ومعاصر از مؤلف ناشناخته، درمیان مریدانی که در سال ۹۰۶هـ.ق./۱۵۰۱ ـ ۱۵۰۰م. در ارزنجان بـه اسماعیل پیوستند، افرادی از اهالی ولایت قرامان نیز وجود داشتند.[۷۷] در حقیقت، شاه‌اسماعیل با قـرامانـی‌هـا رابطهٔ خویشاوندی برقرارکرده بود. وی طی نامه‌ای به زبان ترکی که در سال ۹۱۸هـ.ق./ ۱۵۱۲م. برای موسی‌بیگ ـ معتبرترین بیگ قرامانی‌ها از خـاندان تورغود ـ ارسال داشت، به‌موسی‌بیگ توصیه کرد که درمسائل حکومتی با احمدآغا قراما نلو مشورت کند و ضمن بکاربستن نظریات وی، وقایع را به شاه اسماعیل گزارش دهند.[۷۸]

پنج سال بعد ازمرگ شاه اسماعیل (۹۳۵هـ.ق./ ۱۵۲۹ ـ ۱۵۲۸م.)، در میان امرای شاه طهماسب، حسن‌سلطان‌تورغوداوغلی را می‌بینیم. وی در حملهٔ شاه‌طهماسب به خراسان نیزشرکت داشت. شکاری در کتاب خود به نام تاریخ فرزندان‌قرامان می‌نویسدکه پیر بیـرام، چری‌باشی (فرمانده چریکها) قاسم‌بیگ قرامان‌اوغلی، بـه اتفاق یکی دیگر از امـرای بزرگ بـه اسم قوقزاوغلی به همراه ۶۰۰۰ مرد خود به خدمت شاه اسماعیل درآمدند و در بـاز پس‌گرفتن تبریـز نیز نقش مـؤثری داشتند. لکن

---

۷۶) غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۰.

۷۷) تاریخ شاه اسماعیل، حاشیه ۲۹.

۷۸) نامه شاه اسماعیل به موسی‌بیگ:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

فرمان ابوالمظفر اسماعیل بهادر

امیراعظم‌اکرم موسی دورغوت‌اوغلی پس ازامیدواری به عنایت و شفقت مـا، چنین بداندکه افتخارالاعاظم و الاعیان احمدآغاقراما نلو را به‌آن طرف فرستادیم و هر چه که او اختیارکند شفقت کنید. هیچ‌کس نباید ازسخن‌ومصلحت مشارالیه خارج‌شود ←

پیر بیرام وقوقز (شاید پسرقوقز) درجنگ خراسان دستگیر شدند و به قتل رسیدند.[۷۹] اطلاعات شکاری در خصوص شرکت بخشی از بیگ‌ها و امرای قرامان در تشکیل دولت صفوی، بدون شك دارای ارزش مـی‌باشد. غیـر از حسن‌سلطان،[۸۰] از دیگر فرزندان تـورغود، قاسم‌علی‌بیگ را نیز در خـدمت دولت صفوی می‌بینیم.[۸۱] باز از فرزندان تورغود، پیـرحسن‌بیگ از امرای درجه اول شاهـزاده بایزید فرزند سلیمان قانونی بود که به اتفاق او به ایران رفت؛ ولـی بعد از قتل بایزید زندگیش نجـات

← و از متابعت و یاری به او دریغ نکنید. انشاالله‌تعالی، هرکس هر خواسته ومرادی داشته باشد حاصل خواهد شد. وقایع را روز به روز به اتفاق احمدآقـا بردرگاه معلای ما گزارش دهید. تمام افراد تابع ما مجبور به اجرای دستورات هستند و از مراحم ما برخوردار خواهند شد. تحریرفی تاریخ ربیع‌الاولی سنه ۹۱۸».

فتوکپی این نامه درکتاب س. تانسل، یاوزسلیم، نمره ۱۳ موجـود است (اصل نـامه در آرشیوموزه «توپ‌قاپو» می‌باشد). موسی‌بیگ مذکوردراین نامه، امیرشاه‌بیگ یاپااوغلی و علی‌بیگ شیخی‌للهاوغلی نیز مـانند دیگر امرای قرامان از طرفداران شاهـزاده احمد بودند (چ. اولوچای، همان مقاله، صفحهٔ ۱۱۹، حاشیه ۵). احمد درجمادی‌الاول ۹۱۷هـ.ق. /اول آغوستوس ۱۵۱۱م. در نامه‌ای‌که از «اسکی شهر» به موسی و برادرش محمدبیگ نوشته،آمدن فـوری‌آنها را بـه اتفاق برادرزاده‌ها واقربا خواستار شده است (همانجا، حاشیه ۵). باز در نامهٔ دوم خود ازاسکی شهردر ۱۱ شعبان ۹۱۷هـ.ق./۳ کاسم۱۵۱۱م.، خواستار عمل‌کردن فوری به درخواستهای قبلی خود می‌باشد (همان مقالـه، صفحهٔ ۱۲۱، حاشیه ۹). درحقیقت، نامه‌های موجود درآرشیوتوپ‌قاپو، اجرای دستور احمد به وسیلهٔ فرزندان تورغود را نشان می‌دهد (همان مقاله، صفحهٔ ۱۳۲ و ۱۳۳، حـاشیه ۳۲ و ۳۴؛ صفحهٔ ۱۳۴، حاشیه ۳۷). پس از شکست سلطان‌احمد از سلیم وآمدنش به دیوریگی، در مجلس مشاوره‌ای‌که برای پیداکردن منطقه‌ای بـرای پنـاه بردن خود تشکیل داده بـود، فرزندان تورغود پناهندگـی او را بـه مصر پیشنهاد نمودنـد (همان مقاله، صفحهٔ ۱۳۹، حاشیه ۴۹). راجع به سرنوشت موسی‌بیگ تـورغود اوغلی، در حال حاضر اطلاعی در دست نداریم.

۷۹) شکاری، تاریخ قونیه، ۱۹۴۶م.، صفحه ۲۰۸ ـ ۲۰۶؛آیـا در اینجا مقصد شکاری از ذکر نام بیرام، همان بیرام‌بیگ قرامانلو است؟

۸۰) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۱۴ و ۲۱۶.

۸۱) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۳۰۲ و ۴۰۱،

یافت.[۸۲]

۵) بزجلو

بزجلو، یکی از قبایل منسوب به ترکمانان ناحیهٔ حلب می‌باشد.[۸۳]

۶) اجیرلو (؟)

انتساب این قبیله نیز به ترکمانان ناحیهٔ حلب روشن است. بنابه درخواست یکی از بیگ‌های این قبیله، از یکی از نسخه‌های قدیمی و معتبر دیوان فضولی نسخه‌برداری گردیده است.[۸۴]

۷) خنیسلو

از امراء نزدیک شیخ حیدر، **الیاس‌بیگ ایغوت‌اوغلی** منتسب به این قبیله می‌باشد. گفته می‌شود که این قبیله منشأ کردی دارد، ولی استعمال اسامی ترکی مانند ایغوت، قراگونه و دلی بوداق در میان بیگ‌های قبیله ـ در صورت ترک نبودن ـ دلیل بر نفوذ هر چه بیشتر ترکها در میان این قبیله است.

۸) چمیشکزک‌لو

اهالی این قبیله منتسب به قصبهٔ چمیشکزک از توابع تونجلی بودند. در منابع، ریشهٔ این قبیله کرد ذکر می‌شود. این قبیله نیز در شکل‌گیری دولت صفوی نقش کم اهمیتی داشته است.

ایلات مهمی راکه درتشکیل و بقاء دولت صفوی نقشی دارا بودند، در اینجا ذکر کردیم. دولت قزلباش‌صفوی، به‌صورت یک تشکل‌جدید، دست‌آورد این‌قبایل

۸۲) شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۱۵؛ منجم‌باشی، ج، ص۱۹۳. راجع به فرزندان تورغود، به دایرة‌المعارف اسلامی مراجعه شود.

۸۳) سر محمدشیبانی‌خان حاکم اوزبک را **عزیزآغا** بوزجلو بریده بود (اسکندربیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۳۸).

۸۴) دیوان فضولی، نشر عبدالباقی گلپینارلی، استانبول، ۱۹۶۱م.، ص Cx.

بوده‌است که هم ازنظرمذهبی وهم‌ازنظرسیاسی بادولت‌های آق‌قویونلو وقراقویونلو فرق دارد. پس‌ازاضمحلال دولت قراقویونلو، اکثر ویا همهٔ قبایل‌تحت نفوذآنها به خدمت دولت‌آق‌قویونلوها درآمدند. قسمتی ازآق‌قویونلوهـا و قبایـل قراقویونلو نیز بـه خدمت دولت صفوی وارد شده و پس از مدتـی از وجـودآنها در دستگاه دولت استفاده شد. ولکن اکثریت‌آنها، باوجود قبول قزلباشی، مناصب مهم ودرجهٔ یك را صاحب نشدند. از اینها، مهاجرت قاجارها را دراواخرقرن پانزدهم ازنواحی بوزوق (یوزقات) درآناطولی به منطقه‌گنجه می‌دانیم. در سال ۸۹۷ه‍.ق./۱۴۹۲م.، ایبه‌سلطان ازخاندان‌آق‌قویونلو با استفاده از لشکر قاجار و همچنین اتحاد با سیدعلی قزاق حـاکم قلعهٔ‌النجق، پس از شکست دادن بـایسنغروسلیمان بیگ بیژن‌اوغلـی، رستم‌بیگ فرزند مقصودبیگ و نوهٔ اوزون‌حسن را بـر تخت سلطنت‌آق‌قویـونلوها نشاند. ایبه‌سلطان سال بعد به اتفاق لشکریان‌قاجار واردگیلان شد و پس از غارت کـردن املاك میرزاعلی‌کارکیا، بسیاری از لشکریان‌گیلان را به قتل رساند. این‌کار به تلافی‌کشتارامرای‌بایندر درشهرهای ری وقزوین به دست میرزاعلی وهمچنین غارت سلطانیه بوده است.

رستم‌بیگ در سال ۹۰۲ه‍.ق./۹۷ ـ ۱۴۹۶م. با شکست ازگوده احمدبیگ، به بیگ‌قاجار پناهده شده و از او تقاضای‌کمك نمود. با وجودکمك بیگ‌قاجار، در جنگی که اتفاق افتاد رستم‌بیگ دستگیر وبه قتل رسید. دراین زمان دررأس قاجارها احتمالاً زیـادبیگ از امرای مسن ومشهور این خاندان قرار داشته است. ما در میان مریدان شیخ حیدر، از قاجارها پیری‌بیگ را مـی‌شناسیم. پیری‌بیگ در جنگهای شاه اسماعیل با فرخ‌یسار حاکم شیروان و الوند و سلطان‌مرادآق‌قویـونلو شرکت داشته و از خود شجاعـت زیادی نشان داده بود؛ حتی شاه‌اسماعیل به علت شجاعتش به او لقب توزقوپاران داده بـود. مـا از سال ۹۰۹ه‍.ق./۱۵۰۴ ـ ۱۵۰۳ ذکری از او در منابـع نمی‌بینیم. او از فـرزندان زیـاد بیگ نبوده و احتمالاً در رأس قبایـل دیگر قاجار قرار داشت.[۸۵] دیگر ازامرای قاجار، اچه‌سلطان حاکم اورفـه بود. اچه‌سلطان

۸۵) راجع به قبایل قاجار، نگاه‌کنید به: فـاروق‌سومر، دایرةالمعارف اسلامی، مـادهٔ «قاجار».

درسال ۹۲۱هـ.ق./۱۵۱۵م. با افراد اندکی که تحت فرمان خود داشت، سلطان مراد فرزند یعقوب‌بیگ را شکست داده بـه قتل رساند. لذا از طرف حاکم صفوی لقب قودورموش سلطان گرفت.[۸۶] در زمان شاه اسماعیل غیر ازاین دو امیر شخص دیگری را از قاجارها نمی‌شناسیم. هیچ یك از این دو نیز مقام‌های درجـهٔ یك را در دستگاه دولت صاحب نبودند. در این مورد می‌توان گفت که از ایـل پرجمعیت قاجـار، تنها قسمتی ازآنها با شاه اسماعیل همراهی کردند.

قرامانها، از زمان قراقویونلوها درحوالی اران زندگی می‌کردند. به نظرمی‌رسد این قبیله اسم خود را از اسم یك بیگ گرفته بـاشد.[۸۷] بدیـن‌سبب احتمال می‌رود این قبیله با ایل قرامان موجود درآناطولی هیچ نسبتی نداشته باشد. از منسوبان این قبیله، بیرام‌بیگ و رستم‌بیگ از نـزدیکان شیخ حیدر و اسماعیل بـودند. پس از تشکیل دولت صفوی، بیرام‌بیگ به مقام دیوان‌بیگی رسید و به هنگام فتح خـراسان والی مناطق وسیع تازه فتح شده بلخ، مرغاب و غرجستان‌گردیـد. او در سال ۹۱۸ هـ.ق./۱۵۱۲م. در جنگی با ازبکان بـه قتل رسید. ما از او فرزندی بـه اسم محمدی بیگ می‌شناسیم که در سال ۹۳۳هـ.ق./۱۵۲۷ ــ ۱۵۲۶م. در جنگی که میان تکلوها و استاجلوها اتفاق افتاد به قتل رسید. قرامانلوها در تمام دوران حکومت صفوی به صورت یك قبیلهٔ درجه دوم در دستگاه باقی ماندند.

ایل بـزرگ‌ آق‌قویونلو شامل دو قبیله بزرگ بنامهای موصللو و پرناك بـود. به طوریکه قبلاً نیز ذکر کردیم، هنگام‌حملهٔ شاه اسمعیل به منطقهٔ ذوالقدر، امیر بیگ پسرگلابی بیگ از منطقهٔ دیار بکر به او ملحق‌گردید و تاج قزلباشی به سر گذاشت. شاه اسماعیل از ایـن پیش‌آمـد بسیار خوشحال شد و مقام مهرداری را بـه او اعطاء کرد.بدین‌ترتیب در رأس قسمت مهمی ازقبیلهٔ موصللو، نواده یکی ازامرای مشهور اوزون‌حسن قرارگرفت وآنان به خدمت صفویان‌درآمدند. درمیان‌بیگ‌های موصللو

---

۸۶) تـاریخ شاه اسماعیل، ص‌ها ۲۵۶ و ۲۵۷ (در ایـن متن:آنچه)؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۱۵۱.

۸۷) فاروق سومر، قراقویونلوها، مرکز تحقیقات تاریخ تـرك،آنکارا، ۱۹۶۱م.، ص ۲۶ و ۲۷.

که به خدمت صفویان درآمدند، نوادهٔ صوفی‌خلیل بیگ نیز وجود داشت. شاه‌اسماعیل با دختر یکی از بیگ‌های موصللو ازدواج کرد[۸۸] که ثمره این ازدواج، طهماسب، بزرگترین فرزند او بود. شاه اسماعیل درسال ۹۲۱ه.ق. طهماسب را به سمت والی خراسان تعیین نمود و امیربیگ را نیزبا لقب «خان» به عنوان للهٔ طهماسب برگزید. امیرخان درسال ۹۲۸ه.ق./۱۵۲۲م. ازاین مقام‌معزول شدو درهمان سال نیز وفات کرد[۸۹] و مایملك او به برادرش ابراهیم‌خـان داده شدکه‌سپس به سمت والی بغداد تعیین گردید. فضولی شاعر مشهور از قبیلهٔ بیات، در بغداد از حمایت ابراهیم‌خان موصللو برخوردار بود.[۹۰] قبیلهٔ موصللو و پرناك به اتفاق بعضی دیگر از قبایل آق‌قویونلو (مثلاً قزاقان)، در منابع صفوی به نام قبیله ترکمن ذکرگردیده است. این قبیله از بقایای ایل آق‌قویونلو ساکن شرق‌آناطولی شکل‌گرفته است. این قبیله در زمان اسماعیل دوم و محمد خدابنده جزء قبایل درجه اول قزلباش درآمده بودند. اما از ایل افشار در زمان شاه اسماعیل‌دانه محمدبیگ، شاهرخ‌بیگ، سلطانعلی‌میرزا واخی‌بیگ‌سلطان را می‌شناسیم. از این امرای افشار، دانه‌محمدبیگ در جنگ شاه اسماعیل با شیبك‌خان در سال ۱۵۱۱م. به علت اصابت تیری به قتل رسید. شرکت شاهرخ‌بیگ، دومین امیر افشار، در حملهٔ دوم به خراسان ذکر می‌شود

---

۸۸) خورشاه در تاریخ ایلچی نظام شاه (صفحه b ۳۰) می‌نویسدکه: شاه اسماعیل به این دختر لقب تاجلوخانم داده بود. درجای دیگر (b ۴۴) می‌نویسد: تاجلوخانم، بعد ازجنگ چالدران به خانهٔ امیرشهرخوی‌پناهنده شده وبعدها به تبریزمی‌رود وشاه‌اسماعیل ازاین‌واقعه بسیارخوشحال‌می‌شود. براساس نظرکمال‌پاشازاده (b ۳۹ و a ۴۰): یکی از زنان شاه‌اسماعیل که درجنگ چالدران اسیرشد دختر خلفابیگ (خادم بیگ طالش) بود.

۸۹) خواندمیر در حبیب‌السیر (ص۵۰۱–۹۴) راجع به ولایت امیرخان در خراسان، معلومات وسیعی به دست می‌دهد. یحیی قزوینی در لب‌التواریخ (ص۲۵۸) می‌نویسد: برای‌کشتن امیرخان، داروی عوضی به‌زخم پای اومالیده بودند؛ امیرخان درسال ۱۵۱۱م. در جنگ با محمدشیبانی‌خان قابلیت خوبی از خود نشان داد ودر حکمرانی خراسان نیز درکارش موفق بود.

۹۰) «مولانا فضولی از ایل بیات بود. وی درزمان حکومت ابراهیم‌خان به بغدادآمد. لکن بعد ازآمدن سلطان‌سلیمان قانونی، او به حله رفت ودرآنجا سکونت گزید» (صادقی،←

(۹۱۹ه‍.ق./۱۵۱۳م.). سلطانعلی میرزا نیز درجنگ مشهور چالدران باگفتن جملهٔ «شاه مال من است»، مانع کشته شدن یا اسیر شدن شاه اسماعیل گردید. راجع به انتساب این امراء به خانوادهٔ منصوربیگ، چیزی نمی‌توان گفت.

← مجمع‌الخواص، نشرا. خیام‌پور. تبریز، ۱۳۲۷ش، ص۱۰۵ ــ ۱۰۲). راجع به نظر صادقی دایر بر انتساب فضولی به ایل بیات جای شبهه وجود ندارد. مرگ فضولی در صفر ۹۶۳ه‍.ق./۱۱ اوجاق ۱۵۵۶م. ؟. ــ اگر گفتار ندایی که آمدن اورا به بغداد روایت می‌کند و او را از ترکمن‌های آق‌قویونلو می‌داند (عبدالباقی گلپینارلی، دیوان فضولی، ص CVII) درست باشد ــ گفتار صادقی را رد نمی‌کند. زیرا می‌دانیم که تودهٔ عظیمی از بیات‌ها در معیت آق‌قویونلوها، بعد از فتح ایران به وسیله آق‌قویونلوها، به ایران رفتند (اوغوزها، ص۲۲۲ و ۲۳۷).

درباره آمدن فضولی به اتفاق ابراهیم‌خان به بغداد، می‌توان به گفته‌های صادقی تکیه کرد. زیرا فضولی دریك «ترجیع‌بند» ابراهیم‌خان را مدح می‌کند (گلپینارلی، همان اثر، ص۱۷۸). با توجه به گفته‌های صادقی و با در نظر گرفتن شرایط تاریخی، می‌توان راجع به زندگی فضولی درایران تعمق کرد. همچنین تأثیر سبك ادبی امیرعلیشیر نوایی بر کلام وی (گلپینارلی، همان اثر، ص ۲۸،۲۲ و ۳۶) بخوبی این امر را روشن می‌کند. شاه اسماعیل نیز مجذوب اشعار علیشیر نوایی بود، و حتی در انتخاب تخلص برای خود نیز احترام و علاقه او به نوایی تأثیر داشت که قبلاً در این مورد بحث کردیم، در اینجا می‌توان قبول کرد که به احتمال قوی، آمدن فضولی به بغداد در زمان والی بودن ابراهیم خان (۹۲۸ه‍.ق./۱۵۲۲ ــ ۱۵۲۱م.) برادر امیرخان‌موصللوی ترکمان بوده و بعد از کشته شدن ابراهیم‌خان، او درحله سکونت گزیده است. در ادامه این تحقیق، عراق عرب را در پروراندن فضولی در محدوده ادبیات ترك نمی‌توان نادیده گرفت. گفتهٔ قراخان، که ابراهیم‌خان را ازمنشأ کرد می‌داند، باعث حیرت است (شخصیت، محیط و زندگی فضولی، استانبول، ۱۹۴۹م.، ص۷۹). بعداز آمدن سلیمان قانونی به بغداد، بطوریکه صادقی نقل می‌کند حاکم بغداد ابراهیم‌خان نبوده بلکه محمدخان تکلو بوده است؛ ابراهیم‌خان در رمضان ۹۳۴ه‍.ق./مائیس ــ حزیران ۱۵۲۸م. به وسیله یکی از خویشاوندانش به نام نخود سلطان (ذوالفقار) به قتل رسید. آمدن قانونی به بغداد هفت سال بعد از کشته‌شدن ابراهیم‌خان (۹۴۱ه‍.ق./۱۵۳۵م.). بوده است، راجع به موضوع اخیر، در صفحات آینده نیز بحث خواهیم کرد.

بخش دوم

دوران شاه طهماسب

(۹۸۴ - ۹۳۰ه.ق./۱۵۷۶ - ۱۵۲۴م.)

مؤسس دولت صفوی در سال ۹۳۰ه.ق./۱۵۲۴م. (سال میمون) وفات کرد، او به هنگام مرگ سی وهشت سال داشت. علاقه بیش از حد او به می‌خوارگی، در مرگش تأثیر فراوان داشت. فرزند بزرگ او طهماسب که درآن موقع بیش از ۱۰ سال نداشت،به جای پدر به سلطنت نشست. کوچك بودن پادشاه جدید، امرای قبایل را به قدرت‌نمایی وادارساخت. هنگامی که طهماسب به سلطنت رسید، هر یك ازقبایل در نقطه‌ای از ایران دارای املاکی بودند. استاجلوها به علت داشتن امرای بیشتر و پست‌های مهم مملکتی، در رأس سایر قبایل قرار داشتند. املاك استاجلوها بیشتر در آذربایجان و قسمتی ازعراق عجم‌وکرمان بود؛ شاملوها در خراسان بودند وتکلوها غیر ازاصفهان وهمدان، عراق عجم را نیز در دست داشتند. فارس منحصراً دردست ذوالقدرها و بغداد نیز در دست موصللوهابوده است. روملوها بیشتر درآذربایجان واران به سرمی‌بردند. از قبایل قدیمی، قاجارها و قرامان‌ها مانند دوران آق‌قویونلوها در حوالی گنجه و بردعه سکونت داشتند و افشارها در مناطق کهگیلویه زندگی می‌کردند. شیروان،گیلان، مازندران و لرستان نیز مانند سابق در دست سلسله‌های محلی بوده است که خود را تابع حکومت مرکزی می‌دانستند.

هنگامی که طهماسب به تخت نشست، **دیوسلطان روملو** مقام بیگلربیگی (امیرالامرایی) را در دست داشت. بر اساس نوشتجات منابع، شاه اسماعیل به هنگام مرگ اطاعت از دیوسلطان را به امرای خود توصیه کرد. ولی با وجود این ــ در نتیجهٔ دخالت استاجلوها ــ **کپك‌سلطان استاجلو** (که اسم اصلیش مصطفی‌بود) خود را درمقام بیگلربیگی با دیوسلطان شریك کرد. دیوسلطان ازاین کاراستاجلوها ناراضی

شد و بــه اتفاق بیگ‌های تکلو، چوهه‌سلطان والــی اصفهان، بورون‌سلطان والــی مشهد، قراجه‌سلطان والی همدان وعلی سلطان‌ذوالقدر والی شیراز به جنگ استاجلوها حرکت کرد. از استاجلوهــا قارینجه‌سلطان بـه قتل رسید و کپك سلطان و دیگران را باگرفتن املاکشان، از مرکز به نقاط دور تبعید کردند. چــوهه سلطان تکلو درمقام امیرالامرایی با دیوسلطان شریك گردید. بعد ازسال ۹۳۱هـ.ق./۱۵۲۵م.[1] دورمیش‌خان شاملو فرزند عبدی‌بیگ در هرات وفات یافت و برادرش حسین‌خان بــه‌جایش تعیین گردید.[2] مصادرهٔ املاك وقطع درآمد عده‌ای از بیگ‌های استاجلو، آنها را به جنگ با تکلوها وادار کرد. ازبیگ‌های استاجلو، کپك‌سلطان، منتش سلطان، قلیچ‌خان، کرد (کردی)بیگ، بدربیگ قورچی‌بــاشی (هر دو از اوبهٔ شرفلو)، تقی‌بیگ[3] و قازوق سلطان برادر چایان‌سلطان با یکدیگرمتحد شدند و به جنگ دیوسلطان وچوهه‌سلطان شتافتند. گرچه امرای اخیرالذکردست ازمخالفت کشیده و قاسم خلیفهٔ ورساق رابرای وساطت فرستادند، ولی نتیجه‌ای ازاین‌کارحاصل نشد و دو لشکر درحوالی سلطانیه در محلی به نام «سکسن‌جفت»[4] به نبرد با یکدیگر پرداختند. در این جنگ خونین، با وجودکشته شدن بورون سلطان و قراجه سلطان‌تکلو، استاجلوها شکست خوردند

---

۱) تذکرهٔشاه طهماسب، ص ۶ــ۲؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۲ و ۲۸۳؛ حسن روملو: احسن‌التواریخ، ص۱۸۹ ــ ۱۸۷؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۶۹.

۲) تذکره شاه طهماسب، ص۳؛غفاری،جهان‌آرا،ص۲۸۳؛ حسن روملو،احسن‌التواریخ، ص۱۸۹. حسین خان فرزند مبارزالدین عبدی‌بیگ و پسرخاله طهماسب بود. شاه‌اسماعیل یکی ازخواهران خود را به محمد استاجلو ویکی دیگر را به عبدی‌بیگ‌شاملو داده بود. یکی دیگر از خواهران وی نیز به ازدواج قراخان برادر محمد استاجلو درآمده بــود. عبدالله خان فرزندقراخان‌ازاین زن بوده‌است. حسن‌روملو در احسن‌التواریخ (ص۱۸۹) حسین‌خان را برادرزادهٔ دورمیش‌خان ذکر می‌کندکه صحیح نیست.

۳) شرف‌خان در شرفنامه (ص۶): «تقی‌بیگ تمشلو برادرزاده سارو پیره‌قورچی‌باشی سابق» ذکر می‌کند؛ در منابع به این اسم از اوبه استاجلو برخورد نمی‌کنیم.

۴) تذکره شاه طهماسب، ص۶: «درمقام هشتاد جفت‌که ترکان سکسنجك (سکسن‌جفت) گویند». در قرن ۱۴م. به این اسم برخورد می‌کنیم (فاروق سومر، «نگاهــی عمومی بــه ترك‌شدن آذربایجان»، بولتن، ۲۰، ص۴۴۳؛ شرف‌خــان، شرفنامه، ص۱۷۱: بــه صورت «سکنجوك»آمده است.

(۴شعبان ۹۳۲ه‍.ق./۱۶مائیس ۱۵۲۶م.)، «سال‌سگ» و به نزد حاکم رشت درگیلان پناهنده شدند. با وجود این شکست،[5] استاجلوها با دریافت کمك از حاکم رشت دوباره به حرکت درآمدند. این بار غیر از امرای پیشین، عبدالله‌خان فرزند قراخان و احمد سلطان صوفی اوغلی حاکم کرمان نیز داخل نبرد شدند. تمام استاجلوها در یك نقطه جمع شدند، ولی در جنگی که اتفاق افتاد شکست سختی خورده و بار دیگر به گیلان پناهنده شدند. سال بعد بیگ‌های استاجلو از گیلان خارج شده و به اردبیل آمدند. بادنجان سلطان روملو، حاکم اردبیل، به علت پیری از ایغوت بیگ‌روملو و مقصودبیگ چپنی کمك خواست و به مقابله با استاجلوها پرداخت. ولی آنها در جنگی که رخ داد به قتل رسیدند.[6] امرای عاصی، پس از این پیروزی برای چپاول خانواده وقبایل دیوسلطان به طرف چخورسعد حرکت کردند. ولی در حوالی نخجوان در محلی به نام شرور، دیوسلطان و چوهه‌سلطان به‌آنها رسیدند.[7] در جنگ سومی که میان این دوگروه اتفاق افتاد، استاجلوها ــ با وجود ابراز شجاعت بسیار ــ بار دیگر شکست خوردند و حتی کپك‌سلطان، تاج‌الدین بیگ و درویش‌بیگ در میدان نبرد به هلاکت رسیدند و امرای دیگر مجدداً به گیلان‌گریختند (۹۳۳ه‍.ق./۱۵۲۷م.). دراین جنگ نهایی، قدرت استاجلوها درهم شکست. در این مورد نقش مهم را تکلوها ایفا کردند و غیر از روملوها، سایر قبایل تماشاچی این صحنه بودند. در همان سال اخی‌سلطان تکلو و دمیری سلطان شاملو در حوالی بسطام توسط عبیدخان ازبك به قتل رسیدند. سال بعد با کشته شدن

۵) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۶؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۳ (بعد از این بطوریکه می‌بینیم، در ذکر حوادث هر دو اثر به طور موازی حرکت می‌کنند)؛ تاریخ ایلچی نظام‌شاه؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۱۹۲ــ۱۹۱.

۶) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۶ و ۷؛ تاریخ ایلچی نظام‌شاه؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۱۹۸ و ۱۹۹؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، ۲۶ b.

۷) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۹؛ تاریخ ایلچی نظام‌شاه؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۳ و ۲۸۴؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۱۹۹ و ۲۰۰؛ فضلی‌اصفهانی، افضل‌التواریخ، a‒b ۲۷؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۷۲.

دیـو سلطان، تکلوها صاحب قدرت مطلق شدند و چوهه‌سلطان در مقام امیرالامرایی بی‌رقیب شد. چوهه‌سلطان، با خالی شدن مقامات مهـم مملکتی، افـراد تکلو را در راس کارها قرار داد. حاکمیت هرات به بهرام‌میرزا یکی از برادران پادشاه داده شد و غازی‌خان تکلو نیز به سمت للهٔ او انتخاب گـردید. پس از کشته شدن نخود سلطان در بغداد، حکومت آنجا با لقب خانی به محمد سلطان شرف‌الدین‌اوغلی والی قزوین واگذارشد. از تکلوها نیز اولامه به مقام امیری ترفیع یافت. اولامه از سپاهیان تکلو بود و براثر شجاعت بسیارش، بـه او لقب یاوزاوغلان داده بـودند. وی در عصیان شاهقلی همراه بـا پانزده هزار عصیانگر به ایران آمد و در زمـان اسماعیل ابتدا به مقام یساول (تشریفاتچی) و سپس به سمت اشیک‌آغاسی منصوب گردید. وی در زمان امیرالامرایی چوهه‌سلطان به مقام امیری تـرفیع یـافت و طولی نکشید که در ردیف امرای بزرگ درآمد. تکلوها غیر از مقام بیگلربیگی، سایـر مقامهای مهم مملکتی را نیز بـه دست‌گرفتند؛ این کارآنها حسادت سایر قبایل قزلباش را برانگیخت و با عکس‌العمل شدیدآنها مواجه‌گردید. به هر صورت در این زمان شاه طهماسب،که به سن هجده سالگی رسیده بـود، خواست تـا قدرت را شخصاً به دست گیرد. لذا به تأیید و یا تشویق او، حسین‌خان شاملو والی قدیمی هرات به اتفاق همراهانش برای از بین بردن چوهه‌سلطان، در قـزوین به خیمهٔ او هجوم بـرد. چوهه‌سلطان به اتفاق چند تـن از همراهـان خـود به نـزد شاه گـریخت و درآنجا بـه دست یکـی از کشیکچی‌های دربار از ایل ذوالقدر ــ که قبلاً بـا شاملوها تبانی‌کرده بود (و یـا از افراد مخفی شاه بود) ــ به‌قتل رسید (۳ ذیقعده ۹۳۷ه.ق./۱۸ حزیران ۱۵۳۱م.، «سال خرگوش»).[۸] چوهه‌سلطان با دادن املاك و گذران زندگی به بسیاری‌ازامرای استاجلو درگیلان ــ مانند منتش سلطان، بدرخان و حمزه‌سلطان ــ وسیلهٔ برگشت‌آنها را تأمین کـرده بود. جمعی از تکلوها با شنیدن خبر مرگ چوهه‌سلطان خود را بـا سرعت به قزوین رسانده و پس از مغلوب کردن شاملوها، حسین‌خان را مجبور به فرارنمودند. تکلوها در این نبرد، در حالیکه بعضی از امرای شاملو نیزدر بین‌آنها وجود داشتند،

۸) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۱۴؛ تاریخ ایلچی نظام شاه؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۵؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۵.

بسیاری از افراد را به قتل رساندند و شاه قباد پسر چوهه‌سلطان را به سمت امیرالا-امرایی گماشتند؛ ولی غائله ختم نشده و بالکه آتش بیش از پیش شعله‌ور گردید. در هر صورت باز به تشویق و یا موافقت شاه طهماسب، ایلات استاجلو، ذوالقدر، افشار و روملو متحد شده و در مقابل تکلوها جبهه گرفتند. جنگ بین طرفین آغاز گردید، ولی شاه‌طهماسب این بار دشمنی خود را با تکلوها آشکار و دستور قتل آنها را داد و قتل پروانه‌بیگ قورچی‌باشی تکلو، مهمترین عامل شکست تکلوها گردید. ابراهیم خان مهردار و بسیاری از بیگ‌زاده‌های تکلو نیز به قتل رسیدند. بقیه به نزد محمدخان شرف‌الدین اوغلی والی بغداد فرار کردند، ولی کمکی که از او انتظار داشتند به دست نیاوردند. حتی محمدخان برای حفظ خود، فرزند چوهه‌سلطان را ــ که پدرش عامل ترقی او بدین مقام بود ــ به اتفاق قودورموش سلطان به قتل رساند و سربریده آنها را به نزد طهماسب فرستاد؛ و بدین صورت توانست مقام خود را حفظ نماید.[۹] اولامه سلطان این کشتار فجیع را در حق ایل خود تحمل نکرد و برای انتقام به حرکت درآمد. ولی تکلوها در حقیقت دچار بدبختی بزرگی شده بودند، مخصوصاً پس از فرار اولامه‌سلطان به دربار عثمانی در ردیف ایلات درجهٔ دوم دستگاه صفوی درآمدند.

اولامه‌سلطان تکلو درسال ۹۳۸ه‍.ق./۱۵۳۲–۱۵۳۱م.(سال نهنگ)، بااستفاده از حرکت طهماسب به‌سوی خراسان، در آذربایجان علیه شاه‌طهماسب قیام کرد. او برای گرفتن انتقام خون خویشاوندان، حاضر به پرداخت هر نوع بهایی شده بود.

بر اساس گفتهٔ شاه طهماسب، اولامه‌سلطان برای جمع کردن افراد بیشتر به دور خود، حتی با افراد «زندیق و ملحد» و نیز سارولوها که «اشتراك زن را بین خود روا می داشتند» هم پیمان شده بود. در اینجا ما راجع به سارولوها هیچ اطلاعی در

---

۹) این حادثه (آفت تکلو) در سال ۹۳۷ه‍.ق./۱۵۳۱م. اتفاق افتاد، تذکرهٔ شاه-طهماسب، ص۱۵؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۵،۲۸۶؛ تاریخ ایلچی نظام شاه؛ حسن-روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۴۶.

دست نداریم.[۱۰] اولامه‌سلطان نتوانست نیرویی راکه بتواند بـا شاه طهماسب مقابله کند جمع‌آوری کنـد، لذا از مقابل لشکری که برای مقابله بـا او آمده بود به شهر وان عقب‌نشینی کرد و از آنجا عازم استانبول شد. ابـراهیم‌پاشا، وزیـراعظم سلیمان قانونی که‌گفتارش تأثیر فراوانی در سلیمان داشت، با استفاده از اوضاع امکان حملهٔ سپاه عثمانی را به عراقین فراهم‌کرد. طهماسب، مطالب مناسبی در این مـورد ذکر می‌کند.[۱۱] اولامه‌سلطان نیز با دادن نوید همکاری بسیاری ازٌامرای قزلباش این مناطق به ابراهیم‌پاشا، وی را به این حمله تشویق‌کرد. ابراهیم‌پاشا بـا سپاه فراوان خود به تبریز وارد شد (۹۴۱هـ.ق./۱۵۳۴م.) وبا احداث یك قلعه در آذربایجان، این مناطق به صورت مناطق تحت حاکمیت عثمانی سازمان یافت واولامه پاشا نیز به‌بیگلربیگی این‌نواحی تعیین‌گردید. ولـی‌بیگ برادر اولامه پاشا بـه حاکمیت نخجوان منصوب شد؛حکـومت شهرهای مراغه، اردبیل و سراب بـه ولی‌جان و مشکین‌شهر و حـومـه نیز به علی‌بیگ از دیگر امرای تکلو داده شد. حتی بـرای مناطق عراق عجم نیـز

---

۱۰) «...و به بعضی از مردم سارلـو که به الحاد وزندقه معروفند و از غایت وقاحت و ابـاحت مناکح خود را از یکدیگر دزیـغ نمی‌دارنـد...» (تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۱۷). شاه طهماسب در جای دیگر سارولوها را منتسب به تکلوها ذکر می‌کند (ص۳۳). در اینجا حمایت سارولوها از اولامه‌سلطان نیز مـی‌تواند در این کار موثر باشد. تاریخ ایلچی نظام شاه (ق ۴۴) می‌نویسد: «هنگامی‌کـه میرزا عبدالباقـی، از امرای معتبر شاه‌اسماعیل، درجنگ چالدران از میدان نبرد فرارمی‌کرد به دست سارولوها به قتل رسید». در زمان قراقویونلوها و دوران حاکمیت قـرایوسف، در شهر زور امیری به نـام محمد سارو وجـود داشته است (قراقویونلوها، ص ۹۳،۸۲،۷۱). احتمال دارد سارولموها اسم خود را ازاین امیر گرفته‌باشند؛ یعنی سارولوهای مورد بحث شاه‌طهماسب درآذربایجان، می‌توانند شاخه‌ای از سارولـوهای منطقه شهرزور باشند. زیرا ما زندگی سارولـوها را در قـرن ۱۷ هـ. در حوالی شهرزور مـی‌دانیم («دفتر نهم»،آرشیو نخست‌وزیـری، ج۱، حکم‌های شماره ۱۱۲۸،۱۱۲۶،۷۴۰). احتمال دارد سارولوهای‌آذربایجان اسم خود را از **ساروعلی** که در تشکیل دولت صفوی نقش داشته است‌گرفته باشند، در ایـن صورت می‌بایستی اسم خود را **سارو علی‌لو** می‌گذاشتند.

۱۱) «چون حضرت خواندگار از سخن ابراهیم‌پاشا تجاوز نمی‌کرد و اگر یك سخن او رد می‌شد البته‌دیگری درجه قبول می‌افتاد...» (تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۱۸،۱۷).

امرایی، احتمالاً، از بیگ‌های خاندان آق‌قویونلو تعیین گردید.[۱۲] ولی همان‌طور که انتظار می‌رفت، هیچ یك از امرای قزلباش به ابراهیم‌پاشا ملحق نگردیدند. سلیمان قانونی نیز در ذی‌الحجهٔ ۹۴۰ه‍.ق./ حزیران ۱۵۳۴م. از استانبول حرکت نمود و در ماه آغوستوس به «ترجان» رسید. دراین موقع سرما همه جا را فراگرفته و کوهها را برف پوشانده بود؛ قانونی پس از ۱۱۷ روز به شهر تبریز وارد شد.[۱۳] شاه طهماسب نیز پس از شنیدن خبر ورود ابراهیم‌پاشا به آذربایجان، برادرش سام میرزا را به اتفاق آغزیوارسلطان فرزند دمیرخان شاملو در هرات گذاشت و خود به طرف عراق‌عجم حرکت نمود. طهماسب قبلاً محمدخلیفهٔ قورچی‌باشی ومنتش‌سلطان استاجلو از امرای بزرگ خود را روانه کرده بود. شخصی که ابراهیم پاشا تصور می‌کرد تمایلی به عثمانیها داردو لذا برای او نامه‌ای ارسال کرد، همین منتش سلطان استاجلو می‌باشد.[۱۴]

نیروی عثمانی پس ازگذشتن از قزل‌اوزن، وارد خاك عراق‌عجم گردید. این نیرو پس ازگذشتن از اراضی تخریب‌شده بوسیله قزلباشان و تحمل مشکلات فراوان، باعزم راسخ به پیش می‌رفت. با رسیدن نیروی عثمانی به شهر سلطانیه که به وسیلهٔ اولجایتو سلطان محمد خدابنده از پادشاهان ایلخانی بنا شده بود، برف زمستانی شروع به باریدن کرد. در اینجا بود که از امرای طهماسب، محمدخان ذوالقدر اوغلی، قیا سلطان و حسین‌سلطان فرزند بورون سلطان تکلو با سه‌هزار* نفر افراد تحت فرمان خود به نیروی عثمانی ملحق گردیدند.[۱۵] طهماسب طی نامه‌ای در پاسخ به نامه سلیمان قانونی که وی را به جنگ خوانده بود، عدم آمادگی خود را به علت کثرت سپاهیان عثمانی‌که درحدود ده برابر نیروی طهماسب‌بودند اعلام نموده

۱۲) م. ت. گك‌بلجین،«تدابیر و فتوحات ابراهیم‌پاشا در سفر جنگی وی به عراقین»، بولتن، ۲۱، ص۴۷۵ — ۴۷۳.

۱۳) فریدون بیگ (روزنامه) ۵۸۷،۵۸۸.

۱۴) همان مأخذ، ص۴۷۷.

۱۵) فریدون بیگ (روزنامه)، ۵۸۸؛ تذکره شاه طهماسب، ص۲۸؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۸؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۴۹؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، b ۷۶؛ شرف‌خان، شرفنامه، ۱۸۲.

* [در تذکره و جهان‌آرا، هزار نفر ذکر شده] و

و به ابهر عقب‌نشینی نمود.[۱۶] از طرف دیگر باریدن برف بی‌وقفه ادامه داشت، ولی با تمام این مشکلات پیشروی ادامه یافت و هدف از این کار نیز ایجاد مشکلات زیاد برای طهماسب بود. با رسیدن بـه ابهر که مصادف بـا اواسط پاییز بود، برف بی‌سابقه‌ای باریده بود و تأمین آذوقه با مشکلات فـراوان مواجه‌گردیـد. پس از یك منزل دور شدن از ابهر، تصمیم گرفته شد که سپاهیان بـرای گذراندن زمستان عـازم بغداد شونـد؛ در حـالیکه در این زمـان سپاهیان عثمانـی، جـرأت قشلاق کردن در شهر ری را پیدا نکردنـد. قشلاق نکردن سپاه عثمانی در شهر ری، با مسئلهٔ بی آذوقه ماندن تمام سپاهیان درارتباط بود. برف بی‌وقفه می‌بارید وسرما و یخبندان آغاز شده بود.[۱۷] با وجود مشکلات زیاد، انضباط خاصی در اردو حاکم بود. این مشکلات تا رسیدن به بغداد کماکان ادامه داشت، حتی سیدی‌بیگ نشانچی به‌خاطر رنج و اضطرابی که برای تأمین آذوقه سپاهیان کشید دو منزل مانده به شهر دینور وفات کرد.[۱۸] بدون شك نیروی عثمانی در سفر عراقین نه تنها در تاریخ خود، بلکه در تـاریخ سپاهیان دنیا جای خاصی دارد. در حقیقت این حمله بسیار باشکوه بـود، سپاهیان بـه هنگام عبور از روم تا دینور حتی به یك درخت بـرخورد نکردند و در تمام این مـدت از اراضی بایر وخراب عبور کردند.[۱۹] بازگشت سپاهیان عثمانی ازبغداد به‌استانبول، طی ۱۲۳ منـزل و بیش از شش مـاه (۱۸۰ یـا ۱۸۳ روز) طول کشید (۲۴ جمادی‌الاول ۹۴۱هـ.ق./اول آرالیك ۱۵۳۴م.[۲۰]) محمدخان شرف‌الدین‌اوغلی تکلو ازسال ۹۳۵هـ.ق.

---

۱۶) تذکره شاه طهماسب، ص ۲۹.

۱۷) همان مأخذ، ص۳۲؛ فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۸۷،۵۸۸؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۸.

۱۸) فریدون بیگ (روزنامه)، ۵۹۰.

۱۹) فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۹۰: روز دوشنبه سوم ماه. تا استراحتگاه «ژمکان چایی» نقاط صعب‌العبوری است سربالایی سرازیری و باتلاقی وگذرگاههای تنگ. بـا تحمل مشقات زیادی، بسیاری ازگوسفندان تلف‌شدند. روز بسیاری بدی بود، سیدی‌بیگ نشانچی بر اثر فشار و مشقات زیاد فوت کرد و در بغداد درکنار امام اعظم دفن گردید. در ورود به‌استراحتگاه ازجنس درختان چیزی پیدا نمی‌شد. در بیشه‌زار کنار استراحتگاه، تنها درخت سقز به فراوانی یافت می‌شد.

۲۰) فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۹۲.

/۱۵۲۹ ـ ۱۵۲۸م. والی بغداد بود. او به محض مشاهدهٔ سرکشی بسیاری از افراد تکلوی تحت فرمان خود بـه حمایت از عثمانیها، با گرفتن اجازه از شاه، بغـداد را ترک و به طرف بصره فرارکرد. افراد تکلوی مقیم بغداد بـه خدمت عثمانی‌هـا در آمدند و از این افراد سه امیر به نام‌های قوجاولی، بـوداق‌بیگ و یکی دیگر، به مقام سنجق بیگی رسیدند.[۲۱] از این مثال‌ها چنین بـر می‌آیدکه در پاره‌ای مـوارد، تعصب قبیله‌ای ومنافع مادی می‌تواند معتقدات مذهبی را به دست فراموشی بسپارد. این افراد در حالیکه شاه خود را تا حد پرستش دوست داشتند، با او مخالفت کرده و حتی خیانت کردند. درآینده به بسیاری از این نمونه‌ها برخورد خواهیم نمود.

شاه‌طهماسب، به علت دفع اولین‌خطربزرگی که موجودیت او را تهدید می‌کرد، بدون شك بسیار خوشحال بود.[۲۲] حاکم صفوی حضرت خواندگار (امپراتور عثمانـی) را دشمن خـود نمی‌دانست، لـذا بـه محمدخان دستـور دادکه بغداد را تخلیه کند. او همیشه مـی گفت: «دشمن مـن اولامه‌سلطان است[۲۳]». در ایـن موقع طهماسب به تلافی خردشدن شخصیتش ویا شك وتردید نسبت به صداقت بیگلربیگی خود حسین‌خان شاملو، که در عین حال پسر عمهٔ او نیز محسوب می‌شد، وی را بـه قتل رساند. سایر امرای پیشقدم در این‌کار مـانند غـازی‌خان تکلو[۲۴] نیز بـه اتفاق چند نفر از اطـرافیان خود به تبریز فـرارکردند. بدین‌تـرتیب، از بـزرگان تکلو تنها شرف‌الدین‌اوغلـی والی قـدیمی بغداد بـه شاه طهماسب وفادار مـانده بود و دیگران به طرف عثمانیها رفتند. غازی‌خـان حرکت شاه را بـه سوی اولامه سلطان به اطلاع او رسانید، لذا باتفاق تبریز را ترك کردند و به «وان» رفتند. طهماسب‌وان را محاصره کرد، لکن بـه علت کمکهای فراوانـی که از اطراف بـه اولامه‌پاشا می‌رسید

۲۱) فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۹۲.

۲۲) طهماسب دراین روزهای سخت خود، این‌ابیات‌ترکی‌را سروده است:

حقدور جهاندا مددکار اولانین قلوسونا یامان‌گونده غمخوار او لانین

(تذکره شاه‌طهماسب، ص۳۲). ۲۳) تذکره شاه طهماسب، ص۳۳.

۲۴) تذکره شاه‌طهماسب، ص۳۳،۳۴،۳۷ (در سراسر متن: «قـاضی‌خان»)؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص۲۸۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۴۹، ۲۵۰؛ شرف‌خـان، شرفنامه، ص۱۷۸؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، ۱۰۸ a: «غازی‌خان».

موفق به‌گشودن آنجا نشد؛[۲۵] لذا در اول نیسان از بغداد حرکت نمود و پس از ۹۱ روز به تبریز رسید و پس از یك مدت استراحت در این شهر، دوباره در حرکت بطرف عراق وارد «درگزین»[۲۶] شد. در این سفر به طهماسب خبر رسید که سلطان عثمانی، سام‌میرزا را به فرزندی پذیرفته و آن‌سوی قزل‌اوزن را بـه او واگذار کرده. طهماسب با شنیدن این خبر گفت: «من نیز ذوالقدراوغلی را فرزند خود خوانده بودم، عاقبت چه شد!».[۲۷] وی سپس از درجزین بازگشت (۹۴۱ه‍.ق./۱۹۳۵م.)

بی‌نتیجه بودن سفر سلیمان به عراقین، موجودیت دولت صفوی را تثبیت کرد. مهمترین عامل عدم موفقیت در این کار، شرایط خاص جغرافیایی منطقه بود. این اردوی عظیم، با تجهیزات ومهمات سنگین که به وسیلهٔ کاروان شتر حمل می‌شد حرکت می‌کرد؛ و موقعی که به آذربایجان رسیدند اواخر تابستان بود، در حالیکه این منطقه کاملاً خراب شده و اهالی از طرف قزلباشها کوچانده و یا پراکنده شده و علوفه‌ها و هر چیز قابل استفاده را سوزانده یا نابود کرده بودند؛ وبدین‌ترتیب، آماده کردن مایحتاج یك اردوی بزرگ تقریباً غیر ممکن شده بود.

شاه طهماسب ــ که به وضوح تنها چارهٔ جلوگیری از پیشروی نیروی عثمانی را از بین بردن محصولات و مراتع و پر کردن چاهها ذکر می‌کند ــ عقیده داشت که درصورت اجرای این کارها، سپاهیان عثمانی قادربه اقامت طولانی در ایران نخواهندبود.[۲۸] بطوریکه دیدیم، دولت صفوی‌تماماً ازقبایل ترك شکل گرفت و تکیه‌گاه

۲۵) تذکره شاه طهماسب، ص۳۴، ۳۵؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۵۲ــ۲۵۰.

۲۶) درگزین، در شمال همدان و قصبه‌ای تاریخی می‌باشد (لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، کمبریج ۱۹۳۰م.، ص۱۹۶، ۲۲۸).

۲۷) «حضرت خواندگار به درجزین آمد، چون مقدمات را بنوع دیگر دید و لشکرش از آب و آذوقه وعلیق‌دواب عاجزوزبون می‌شدند از آنجا بازگشت»، تذکره شاه طهماسب، ص۳۷؛ فریدون بیگ (روزنامه)، ص۵۹۶ ــ ۵۹۳؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۹، ۲۹۰؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۲۶۰ ــ ۲۵۶.

۲۸) «و بارها من گفته‌ام در حضور امرا که لشکر روم بمثابهٔ مرض آتشکند که اگر در ابتدای طغیان خواهی علاج کنی مریض را می‌کشد و اگر ملاحظه‌آن نمی‌کنی بد است، پس درملاحظه بایدبود تا مدتی که کامرانی خود بکند، بعد از آن به اندك وسیله علاج‌شان ←

اصیلش نیز همین قبایل بود؛ لذا سپاهیان این دولت نیز مانند سپاهیان قدیمی ترك و مغول از سوارانی سبك اسلحه، جنگجو و پرتحرك تشکیل شده بود. بنابراین، حرکت این اردو از منطقه‌ای به منطقه دیگر و تأمین آذوقه آن کار مشکلی برای دولت صفوی نبود؛ این اردو درهجوم وحملات خود به موفقیت‌های بزرگی می‌رسید. با وجود این حقیقت انکارناپذیر، شاه طهماسب هیچ موقع ادب و حرمت خود را از دست نداده و درهرفرصت به سلیمان‌قانونی پیشنهاد صلح می‌نمود. ولی سلیمان با رد این درخواست‌ها، با نهایت تعجب، در سال ۱۵۴۸م. دوباره خود را برای حمله به ایران آماده ساخت. شاه‌طهماسب مانندگذشته با حرکتی منطقی حاضر بـه مقابله و رویارویی با سلیمان قانونی نشد، زیرا به خوبی می‌دانست که امپراتور عثمانی قادر به اقامت زیاد در ایران نخواهد بود. طهماسب بـا این عمل خود، تمام امیدهای سلیمان را نقش برآب کرد. القاص‌میرزا برادر طهماسب نیز نتوانست هیچ یك از امرای قزلباش را با خود متحد نماید، بـالعکس بسیاری از اطرافیانش او را ترك گفته و بـه طهماسب ملحق شدند. امپراتور عثمانی بیش از چهار روز نتوانست در تبریز اقامت کند، وی در مراجعت وان را محـاصره و شاه علی چپنی محافظ قلعهٔ وان را مجبور به تسلیم کرد. سقوط وان باعث تأثر شدید پادشاه صفوی شد.[۲۹] طهماسب برای تسکین این تأثر، پسرش اسماعیل‌میرزا را با سپاه فراوان مأمور تعمیر قلعهٔ قارص و پراکنده ساختن نیروی عثمانی کرد. اسماعیل‌میرزا پس از پراکنده ساختن نیروی عثمانی در این منطقه، در حوالی ارزروم به پـدرش ملحق شد. شاه طهماسب قبلاً نواحی ارجیش واخلاط را غارت کرده وسوزانده بود. شهرهای ارزروم، ارزنجان، بایبورد و اطراف آنها به شکل وحشتناکی تخریب و غارت‌گردید. بطوریکه خود

←می‌شود؛ وایشان را سوای قلت آذوقه بطریق دیگر چسان عاجز و زبون می‌توان کرد» (تذکره شاه طهماسب، ص۵۱،۵۲).

۲۹) «گفتند شاه‌قلی‌سلطان چکنی (چپنی) قلعه را سپرده، از این جهت بغایت مـلول و آزرده خاطر شدم که سایهٔ سارقیا (ساروقیا: یعنی قلعهٔ وان) تمام آذربـایجان را در پناه خـود داشت، یکسـتون آذربـایجان افتاد» (تذکره شاه طهماسب، ص۵۶)؛ در صفحهٔ ۴۷ همین کتاب اسم «بیگ» نـامبرده بطور اشتباه «حسینی» ضبط شده است. شـرف‌خان نیز اشتباهاً «علی سلطان حسینی» ذکر کرده است (شرفنامه، ص۱۹۹).

طهماسب اعتراف می‌کند،[۳۰] از این غارت و تخریب تنها مساجد مصون ماندند. این غارت و چپاول تا مناطق طرابوزان نیز کشانده شد. قزلباشان چپنی ساکن این مناطق، باکمك به هم مذهبان خود، به‌اتفاق آنها به ایران مهاجرت کردند.[۳۱] طهماسب چپاول و تخریب را مدتی طولانی ادامه داد؛ و احتمال دارد که در این میان بسیاری از بناها نظیر مدارس، مزارات، خانقاه‌ها، کاروانسراها، مساجد، و آثار هنری شهرهای قارص، ارزروم، بایبورد، ارزنجان، اخلاط، عادلجواز و ارجیش نابود شده باشد. هدف طهماسب از این غارت و تخریب، بطوریکه خود نقل می‌کند، نابودکردن امکانات زندگی در شرق آناطولی و مانع شدن از حمله و هجوم سپاهیان عثمانی به خاك ایران بوده است. زیرا با استقرار کامل سپاه عثمانی در این مناطق، موجودیت دولت صفوی دائماً در معرض تهدید قرار می‌گرفت و بدون شك، در این مورد حق با شاه طهماسب بود. سلیمان قانونی در سفر دوم خود به ایران در سال ۱۵۴۸م، قبل از هر چیز شهر وان و سایر شهرهای اطراف دریاچه مانند ارجیش، عادلجواز، اخلاط و سایر قلاع دیگر را بطور قطعی جزو متصرفات عثمانی درآورده و برای آنها بیگلربیگی و سنجق بیگی تعیین کرد. پادشاه صفوی نیز با توجه به هدف اصلی خود که قبلاً اشاره گردید، بین سالهای ۶۱-۹۵۹ه.ق./ ۵۴-۱۵۵۱م. قلاع ارجیش، عادلجواز، بارگیری و اخلاط را متصرف شده و تا حوالی شهر موش را غارت و تخریب نمود. فرزندش اسماعیل‌میرزا نیز اسکندر پاشا بیگلربیگی ارزروم را شکست داد و درآنجا و حوالی «پاسین‌اووا» همان کار را تکرار کرد.[۳۲] هدف نهایی پادشاه صفوی از این غارت و تخریب، مجبورکردن امپراتور عثمانی به صلح بود. زیرا او از مدتها قبل درآرزوی صلح با امپراتوری عثمانی بسر می‌برد، چون این موضوع برای طهماسب و دولتش غیر از ارزش مادی، ارزش معنوی نیزداشت. زیرا با استقرارصلح، دولت صفوی ازخطر بزرگی که موجودیت او را تهدید می‌کرد رهایی‌یافته و همچنین از طرف قوی‌ترین

---

۳۰) تذکره شاه طهماسب، ص۶۰-۵۶.

۳۱) فاروق سومر، اوغوزها، ص۳۳۲.

۳۲) تذکره شاه‌طهماسب، ص۵۶،۷۷.

امپراتور جهان نیز به رسمیت شناخته می‌شد.

سلیمان قانونی پس از شنیدن خبر غارت و تخریب طهماسب، سومین سفر خود را به شرق آغاز کرد (۹۶۱ ه‍. ق./۵۵-۱۵۵۴م.). طهماسب، نیز به ترتیب سابق، تمام مسیر سپاهیان عثمانی را سوزانده و خراب کرد و به پراکنده ساختن و بازداشت اهالی این مناطق فرمان‌داد وخود نیزعقب‌نشینی کرد. قانونی‌درسرزمین‌های شاه طهماسب مقابله به مثل کرده و مناطق چخورسعد (ابتدای منطقهٔ ایروان)، قراباغ و نخجوان را غارت کرد؛ لکن پیشروی بیشتر در اراضی تخریب شده و سوخته را صلاح ندید و به ارزروم عقب‌نشینی کرد. طهماسب نیز با حدسی قوی، نیت سلیمان را ــ که برآن بود تا با فرا رسیدن تابستان به تبریز و اردبیل حمله کرده و قبور شیوخ صفوی و شاه اسماعیل را ویران کند ــ دریافت و به صلح باوی متمایل شد و ایلچی به نزد سلیمان فرستاد. سرانجام بدون برخورد به مانعی جدی، معاهدهٔ صلح در تاریخ رجب ۹۶۲ه‍.ق./مائیس ۱۵۵۵م. درآماسیه به امضا رسید. براساس این‌قرارداد، ایالت «شهرزور» واطراف دریاچهٔ وان به‌تصرف دولت عثمانی درآمد وشمال «آرپاچای» مرز بین دو دولت را تشکیل داد. صلح آماسیه، درحقیقت موفقیتی بزرگ‌برای طهماسب بود. طهماسب با این‌معاهده، موجودیت دولت شیعی صفوی را بر بزرگترین قدرت اسلامی آن زمان قبولاند. ازطرف دیگر، فکر نابودی دولت صفوی‌نیزازطرف امپراتوران‌عثمانی‌برای همیشه‌ازبین‌رفت. موفقیت طهماسب در این صلح، لیاقت و شایستگی او را نشان می‌دهد؛ گرچه در این میان حتی بعضی از نزدیکان شاه طهماسب درایت و لیاقت او را با شك و تردید تلقی کرده‌اند.

طهماسب در عین‌آرام بودن، زندگی بسیارساده‌ای داشت. ازکبر و غرور به دور بود و در مسایل زندگی حتی با دخترش نیز مشورت می‌کرد. بسیاری‌کسان در مورد شخصیت او دچاراشتباه شده‌اند، بطوری‌که سفیر ونیزی از عدم علاقه او به جنگ‌انتقاد می‌کند.[۳۳] این‌ایراد منطقی به نظرنمی‌رسد، زیرا با درنظرگرفتن قدرت نظامی و وضع اقتصادی‌آن دوره، احتمالاً چالدران دوم می‌توانست در نابودی

۳۳) وینچنتیود الساندری، A Narrative of Italian travels in Persia، ص ۲۱۶، ۲۱۷.

دولت صفوی مؤثر باشد. شاه طهماسب قدرت دولت صفوی را در ایران تثبیت کرد، خاندان‌های محلی را از میان برداشت و منـاطق شیروان، گیلان و قندهار را جـزو متصرفات رسمی صفویه ساخت. او همواره قدرت وامکانات وسیع امپراتوری عثمانی را تمجید می کرد، واین موضوع را به امرای بزرگ و ارکان دولت خودگوشزد می‌نمود. او میگساری را دوست نمی‌داشت و دستور دادکه میخانه‌ها را تعطیل کنند. طهماسب سعی می کرد برای مردم پادشاهی عادل و دیندارومهربان باشد. او رسم تمغا را از بین برد، ولی جامعه ازاین افکار و تعبیر درستی نداشت. چون به هنگام مرگش، در بسیاری از مناطق کشور مالیاتها از هفت و در بعضی موارد از نه سال قبل وصول نشده بود. در اواخرعمرش باگوشه‌نشینی، بسیاری از کارهای مهم‌مملکتی را به دست امراء سپرد؛ و این کار زمینه را برای اعمال نفوذ و سوءاستفاده بسیاری از امراء و قضات درکارهای مملکتی هموار نمود. اوشاکیان را از مقابل دربار پراکنده نمـوده و می گفت برای دادخواهی به قضات مراجعه کنید.[۳۴] طهماسب در زندگی‌خود به‌دو چیز دلبستگی داشت، یکی جمع آوری پول و دیگری علاقه بیش ازحد به زنان. بنا به نوشتهٔ شرف‌خان مؤلف شرفنامه، او به هنگام مرگ ثروت بزرگی از خود بجای گذاشت.[۳۵] علاقهٔ بیش ازحد او به پول، سبب گردید که مقرری۱۴ سالهٔ محافظین خود را نپردازد. اکثر زنان اوگرجی یا چرکس بودند و اکثرفرزندانش نیزازاین زنها به وجودآمدند. در اثر سیاست درست طهماسب پس از صلح آماسیه، زراعت و اقتصاد ایران شروع به‌گسترش نمود. در نتیجه، آبادانی شهرها آغاز گردید وجمعیت افزایش یافت؛ ومذهبی که پدرش اسماعیل مستقرنمود، درزمان او به را حتی درمیان‌مردم پذیرفته شد. اگر زندگی خصوصی طهماسب مـورد بررسی و تحقیق قرارگیرد، می‌توان با نظر شرف‌خان در مورد عادل و عاقل و با شفقت بودن طهماسب هم‌عقیده گردید.[۳۶]

---

۳۴) همان مأخذ، ص۲۱۶،۲۱۷.

۳۵) شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۵۲؛ به نقل از او، منجم‌باشی، ج۳، ص۱۹۹.

۳۶) شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۵۱؛ حسن‌روملو نیز زندگی مرفه مردم را در زمان شاه طهماسب مـی‌نویسد (ص۴۸۹)؛ شرف‌خـان عـدم شکایت محافظین را بـه علت دریافت نکردن چهارده سال مقرری خود، دلیل علاقـهٔ آنها بـه طهماسب ذکر می‌کند (ص۲۵۱). ←

پیرسلطان ابدال شاعر اهل سیواس، در مورد اعتقادات دینی و اهداف سیاسی ترکان‌قزلباش آناطولی، مطالبی را به‌وضوح بیان‌می‌کند. اشعار این‌شاعر، درضمن تأیید وقایع و علاقه و دلبستگی قزلباشان آناطولی به شاهان صفوی، نشان می‌دهد که آنان چگونه با مهاجرت به ایران به خدمت شاهان درآمدند و یا با تحف وهدایای خودبه حضور آنهامی‌رسیدند؛[۳۷] و درنهایت، آرزومند روزی بودند که حاکمیت شاهان‌خود را بر آناطولی ببینند.[۳۸] آنان ازاین‌طرز گذران زندگی‌خود راضی بودند وبرای تحقق

← به هر حال این موضوع ارزش تحقیق دارد؛ راجع به دیگر خصوصیات طهماسب به گزارش «سفیر ونیزی» مراجعه‌کنید (ص۲۲۹–۲۱۱).

۳۷) پیرسلطان ابدال (به‌کوشش ج. اوزتللی)، انتشارات ملیت، استانبول، ۱۹۷۱م.، ص۱۹:

«خضر پاشا بیزی بردار اتمدن — آچیلین قاپیلار شاهاً گئدلیم
سیاست گونلری گلیپ یتمدن — آچیلین قاپیلار شاها گئدلیم
گونول چیقماق ایسترشاهین کوشکونه — جان بویانماق ایستر علی مشکنه
پیریم علی اون‌ایکی امام عشقینا — آچیلین قاپیلار شاها گئدلیم
ایلقین ایلقین اسر سحر ئیللری — یارا سلام ایلن اروم ارلری
بیزه پیك گلدی شاه بلبل‌لری — آچیلین قاپیلار شاها گئدلیم
پیر سلطانیم ایدور مروتلی شاهیم — یارام باش وئردی سیزلار جگرگاهیم
عرشه دیرك دیرك اولمشدور آهیم — آچیلین قاپیلار شاها گئدلیم»

ترجمهٔ اشعار:

پیش‌از آنکه خضرپاشا ما را به‌داربزند — ای درها باز شوید تا نزد شاه برویم
پیش از آنکه روزهای مجازات برسد — ای درها باز شوید تا نزد شاه برویم
دل می‌خواهد که به قصر شاه برسد — جان‌می‌خواهد که‌به‌مشك علی‌آغشته شود
پیرمن **علی** است، به عشق **دوازده امام** — ای درها باز شوید تا نزد شاه برویم
نسیم باد سحر خوش می‌وزد — جوانمردان روم به‌یارسلام می‌فرستند
بلبلان شاه به‌عنوان پیك پیش ما آمدند — ای درها باز شوید تا نزد شاه‌برویم
پیر سلطان من، شاه با مروت من — زخمم سر باز کرد، جگرم می‌سوزد
ستون‌آهم به عرش می‌رود — ای درها باز شوید تا نزد شاه برویم

۳۸) اشعار ذیل بهترین شاهد بر این مدعا می‌باشد (همان مأخذ، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸):

←

آرزوهای خویش، هرنوع فداکاری ورنج ومشقت را با آغوش بازاستقبال می کردند.

قبل از صلح آماسیه نیز مهاجرت مداوم و دسته‌جمعی قزلباشان از آناطولی به ایران وجود داشته است.[۳۹] در معاهدهٔ صلح ماده خاصی برای اعاده و کنترل

ای بنیم صاری تنبورام — سن نه ایچون بؤیله‌آغلارسان
دردیم بویوك، ایچیم اویوق — بن، شاهیم دئیو آغلارام
سفیل آیلارینـدا سکون ایله‌دیم — گوزل شاهیم، سنی گورمگه گلدیم
یوز سوروبده تمناهین ایله‌دیم — اوستاددیوا نینا دور ما یا گلدیم
حقدان عنایت اولورسا — شاه اوروما گلـه بیرگون
غزادا بو ذولفقاری — کافرلره چالا بیرگون
هسپ دئیو شیره گلـه ائللر — شاها اولا کوله قوللار
اورمدا آغلایان سفیللر — شاد اولا گوله بیرگون
چکه سانجاقی گوتوره — شاه استانبولا او تو را
فرنگدن اسیر گتیره — خراسانا سالا بیرگون
دئو شیره بیگی، پاشایی — ضبط ایلیه دورت کوشایی
خسرو ائوده تماشایی — عالی دیوان قورا بیرگون»

ترجمهٔ اشعار:

ای تنبور زرد من — چرا چنین گریانی؟
دردم بزرگ است و دلم ریش — به خاطر شاهِ خود گریانم
ماههای سرگردانی را صبور بودم — شاه خوبم، برای دیدار تو آمدم
چهره بر خاک سائیدم و ترا تمنا کردم — برای ایستادن در پیشگاه استادم آمدم
اگر خداوند عنایت کند — شاه، روزی به روم خواهد آمد
و در روز جنگ با کفار — بر فرق کافران خواهد زد با تیغ ذوالفقار
کاش همهٔ قبیله‌ها به حرکت درآیند — و همه، غلام شاه شوند
آوارگانِ گریانِ روم — روزی شاد و خندان خواهند شد
کاش، شاه روزی پرچم برافرازد — بیاید و در استانبول جلوس کند
از فرنگ اسیر بیاورد — وآنان را در خراسان اسکان دهد
بیگ‌ها و پاشایان را مغلوب کند — و چهار جهت را تصرف کند
کاش، روزی شاه — بارگاه تماشائی خود را بر پا کند

۳۹) به عنوان مثال، ما گفتار ایلچی ونیزی را نقل می کنیم: «در آن روز (اغوستوس ۱۵۳۹م.)، از شهر ارزنجان ترکمنی به نام علی با هشتصد خانواده به حضور شاه آمد که ششصد مرد مسلح در میان آنها بود. در اطراف شاه با گفتن «الله، الله» فریاد می زدند،—

مهاجریـن دو طرف از طرف عثمانی لازم‌آمد، زیرا ایـن مهاجرت‌ها مثل سابق در درجهٔ اول از ایالت روم (سیواس، آماسیه، توقات)، نـواحی بوزوق، ایـل ذوالقدر و ترکمان‌های حلب صورت می‌گرفت. عوامل اصلی این مهاجرت‌ها، و یا یکی از عـوامل اصلی آنها، عـدم استقرار عـدالت در جامعه بـوده است. گسترش سیستم جمع‌آوری سپاه نیز می‌توانـد در ردیف عوامل اصلی مورد مطالعه قـرار گیرد. در واقـع سیستم سربازگیری، از نیمهٔ دوم قرن ۱۵ تـا اواخر قرن ۱۷م. با افزایش سپاه ینی‌چری مواجه‌بود. درنتیجه، غلامان پادشاه ــ یعنی ینی‌چری‌ها ــ تنها درسپاهیان‌مرکز نبودند، بلکه در تمام ایالات وقلاع امپراتـوری از جـوانان‌آناطولی (جوانان روم) استفاده می‌شد. این شرایط استثنایی سبب‌گردید تا جوانان زراعـت و صنایع‌دستی خود را رها ساخته وارد خدمت سپاهیگری شوند. این مشکلات دولت عثمانـی را مجبور بـه اتخاذ تصمیمی کرد مبنی بر بازگرداندن اشخاصی که زراعت یـا صنعت خود را رها کرده بودند؛ حتی آنهایی که قبلاً به مشاغلی وارد شده بودنـد ــ به غیر از محصلین ــ از شغل خود اخراج‌گردیده و به محل زندگی اولیه خود بـرگردانده

→ شاه نیز آنها را یکی‌یکی به حضور می‌پذیرفت. آنها به محض واردشدن، پای شاه را می‌بوسیدند و شاه نیز به‌آنها تاج (؟) اعطاء می‌کرد و مریـدان نیز هدایای خـود را تقدیم می‌کردند. شاه‌آنها را بـه سه قسمت تقسیم‌کرد و بـه نواحی خـراسان، شیروان و ادس فرستاد. از «آدانا» آناطولی نیز شخصی‌آمده بـود که پس از تقدیم هدایای خود، از شاه یك دستمال خواست. این شخص پس ازگرفتن دستمال، دستهای خود را به‌آسمان‌گرفت و خدا را ستایش‌کرد. سپس سرش را بـر زمین‌گذاشت و پس ازگفتن‌کلمه «شاه،شاه» و اظهار امتنان بسیار آنجا را تـرك‌کرد. راجع به این موضوع سؤال‌کردم، جواب دادند: این دستمال تبرك است. پدر این شخص بیمار است، او شاه را به خواب دیده و بـرای بهبودی خود این دستمال را خواسته است. بدین‌ترتیب، هرسال بسیاری ازمردم‌آناطولی بطورمخفی به دیدار شاه می‌آیند (م. ممبر، «Relazione di persia»، ۱۵۴۲م.، بولتن، ۳۶، ص۱۱۲، م.ح. شاکراوغلی). پس‌ازپایان بخشیدن به حاکمیت ذوالقدرها توسط شاه اسماعیل، ولدخان فرزند علی‌بیگك با جمعیت زیادی به حضورشاه‌آمد (۹۲۸هـ.ق./۱۵۲۲م.). قسمتی از این جمعیت در ملازمت شاه باقی ماند، قسمتی دیگر به ذوالقدرهای ساکن فارس ملحق شدند وسومین قسمت آنان به خدمت دورمیش‌خان والی هرات رفتند (تاریخ شاه اسماعیل، a۲۹۹، ۳۰۰). راجع به عاقبت ولدخان، نوشته دیگری به دست نیامد.

شدند. این کار ناخشنودی ترکانی راکه از مدتها قبل بـه شغل سپاهیگری و سیاست پرداخته بودند فراهم نمود؛ زیرا آنها حاضر نبودندبه زندگی دهقانی که ازمدتها پیش آنرا ترک گفته بودند برگردند. از سوی دیگر، ادارهٔ غیر عادلانه دهقانان نیز یکی از عوامل سرکشی آنها بود. برخورد با این حرکات، درتمام مراحل تاریخی امکان‌پذیر بـوده. شکل‌گیری ایـن حرکات و منازعات بر سر سلطنت، یکی از بحرانی‌تریـن مراحل تاریخ ترک را تشکیل می‌دهد.

بطوریکه قبلاً ذکرکردیم، عنصراصلی تشکیل‌دهنده و تکیه‌گاه عمدهٔ دولت صفوی‌را قبایل‌ترک تشکیل می‌دادند. درتشکیلات‌نظامی دولت‌صفوی تنها ترکان‌شیعی نبودند، بلکه مهاجرت قبایل‌ترک سنی مذهب به‌ایران نیز یکی‌ازعوامل مهم محسوب می‌شود. در اینجا به مطالعهٔ قبایلی که به موضوع ما مربوط می‌شود می‌پردازیم.

یاوزسلیم در برگشت خود از سفر جنگ بـا مملوکان و هنگام اقامت درشهر حلب در سال ۱۵۱۸م.، از رابطهٔ پنهانی قاضی «بولو» مـولانا حسام با شاه اسماعیل خبردارگردید. لـذا با فرستاندن قاپوچی او را در «مرزیفـون» دستگیر نمـوده و در انظار عمومی اعدام‌کردند.[۴۰]

مدت‌کمی پس از وارد شدن سلیم به ادرنه، عصیان بزرگی درنواحی بوزوق شکل‌گرفت. اهالی بوزوق، بطوریکه قبلاً نیز ذکرکردیم، شاخه‌ای از قبایل اوغوز ساکن مناطق شهر امروزی یوزقات و امتداد این مناطق تا شهرهای همسایه‌آن یعنی سیواس وقیصریه بوده‌اند. این اسم بعدها به محل سکونت این‌قبایل داده شده‌است. امیر تیمور در اوایل قرن پانزدهم میلادی «تاتارهای سیاه» ساکن ایـن مناطق را به ترکستان کوچاند؛ در نتیجه، این مناطق از طرف ایل ذوالقدر مسکون‌گردید و جزو حاکمیت ذوالقدرها درآمد. قبایـل مهم و پرجمعیت بوزوق عبارتنداز قزل‌قوجه‌لو، آقچه‌قویونلو، شام‌بیاتی، آقچه‌لو (اوبهٔ پرجمعیتش: حاجیلر)، حصاربیگلو، سوکلن (اوبهٔ پرجمعیتش: ساری خلیل‌لـو) و چیچکلو. اکثر این قبایل به اسم رؤسای خود مشهور شدند. از قبایلی که به اسم امرای خود مشهور شده‌اند، حصاربیگ[۴۱] و قزل

۴۰) فریدون بیگ (روزنامه)، ص۴۹۷.

۴۱) س. تانسل، یاوزسلیم، (نامهٔ شادی پاشا، فتوکپی ۲۳).

قوجه منتسب به فرزندان ذوالقدر می‌باشند.

در اواخر سال ۹۲۹ه‍.ق./۱۵۱۹م. شخصی به نام شاه‌ولی، بـا جمع‌آوری سه الی چهارهزار جنگجو، خانهٔ اویس‌بیگ فرزند علـی‌بیگ ذوالقدر والی‌بوزوق را غارت کرد. شاه ولی بلافاصله به شادی‌پاشا بیگلربیگی روم (سیواس) حمله‌کرد و باندادن فرصت جهت گردآوری سپاه به‌وی، سپاه شادی پاشا را درکنار «زیله» منهدم کرد. در این محاربه شادی‌پاشا مجروح و از فرزندان ذوالقدر، ذونون، چری‌باشی توقات و دفتردار ایالت روم (سیواس) و بسیاری از لشکریان شهید شدند. شاه ولی با اتحاد با ملحدین نواحی زیله و آماسیه به نـامهای کچی‌جه و چاناقی،[۴۲] و بـا کمك قزلباشان این نواحی، قدرت خود را افزایش داد. لکن طولی نکشیدکه علـی‌بیگ ذوالقدراوغلی وخسروپاشا بیگلربیگی روم (سیواس) با یکدیگر متحد شده به‌سوی شاه ولی حرکت کردند. شاه‌ولی در محلی بـه نـام پـل شاهرخ‌بیگ،[۴۳] که از محل تجمع آنان زیاد فاصله نداشت، باآنها مقابلـه‌کرد. جنگ خونینی که تـا عصر ادامه داشت، در سایهٔ شجاعت علی‌بیگ شهسواراوغلی به شکست شاه ولی انجامید و او مجبور شد با بسیاری ازکسان خـود فرارکند. طولـی نکشیدکه او بـه وسیلهٔ افراد قبایل چونقار[۴۴] وابسته به‌گروه‌های « الوبوروك» ساکن نواحی زیله دستگیر گردید. علی‌بیگ شهسواراوغلی سر شاه‌ولی را برید و به حضور یاوزسلیم فرستاد، بسیاری ازکسان او نیز در این جنگ به قتل رسیدند. از نزدیکان وی حمزه‌خلیفه و ازبیگهای اصیل و خویشاوندان علی‌بیگ شهسواراوغلی، حصاربیگ اوغلی به اتفاق دو زن

۴۲) همان مأخذ، ص۹۶ و فتوکپی ۲۱. بطوری‌که از نامه مذکور بـه‌دست مـی‌آید، طوایف ملحد (ازمـذهب حق خارج شدن و به مذهب بـاطل گرویدن) کچه‌جی و چانـاقی غیر از قزلباشها بودند. طهماسب ودیگرمؤلفان صفوی، ملحد را برصاحبان عقاید افراطی و عجیب اطلاق می‌کنند.

۴۳) این پل روی رودخانهٔ قزل‌ایرماق قرار داشته ودارای هشت چشمه است. امروزه به این پل نـام «پل‌شهر» داده‌اند. راجع به این پل در مقالهٔ «بررسیهای تاریخی بوز ــ اوق» اطلاعات داده شده است (ص۳۴۱،۳۴۲).

۴۴) راجع به این قبیله رجوع شود به: فاروق سومر، اوغوزها، ص۱۷۸؛ مغولان در آناطولی ص، ۱۳۷،۱۳۸.

عـروس و چهار پسر وی بـه اســـــــارت درآمـدنـد.[۴۵] شاه ولـی در منابـع معاصر، ملحد و از آن مهمتر جلالی (جلال نمی‌باشد) توصیف می‌شود.[۴۶] بدین‌سبب شاه‌ولی شخصیتی غیر از جلال بوده و احتمال مرید بودن شاه‌ولی بـه جلال را بـه نظر می‌آورد. این جلال، مـی‌تواند جلال مـورد بحث عاشق پاشازاده بـاشد.[۴۷] بسیاری از افراد اداری با استفاده از سفرهـای جنگی طولانـی سلطان‌سلیم، ظلم و اجحاف زیادی به مردم اعمال نمودند. سلیم پس از بـرگشتن از سفر مصر شکایات بسیاری در این باب از مردم دریافت کرد، و مـأمورینی را که از قدرت خـود سوء استفاده نموده بودند، بـه شدت مجـازات نمود.[۴۸] بدین‌سبب در عصیان شاه ولـی

۴۵) س. تا نسل، یاوزسلیم، ص ۹۷، فتوکپی ۲۲،۲۳.

۴۶) «در خصوص طایفهٔ جلالی، حکم شریف از آستانـهٔ سعادت شما وارد گردیـده است» (فتوکپی ۲۳)؛ «صوفیان جلالـی ظاهر و پیدا شدند» (فتـوکپی ۲۲). «از میان کسانی که بـه جلالی معروف هستند، یـك نفر ملحد ظهور کرده» (حیدرچلبی، روزنـامه فریدون‌بیگ، ص۴۹۹).

لطفی‌پـاشا در این خصوص مـی‌گویـد: «در سال ۹۲۶ هجری در ولایـت ذوالقدر شخص مفسدی به نام شاه ولـی، جلالی شد...» (تواریخ آل‌عثمان، ص۲۸۳)؛ جلال‌زاده نیز چنین می‌گوید: «در این اثناء در دیار ترکمن (بوزوق) طایفه‌ای معروف بـه جلالی خروج کرد و اکناف ممالك را نهب و غارت کرد. مباشرت بـه فساد آنان معروض درگاه عالم پناه شد» (طبقات‌الممالك، ۳ b ۱۶).

۴۷) «در چهار یا پنج سالگی حیدر، شخصی شبیه به شیخ‌جنید در توقات ظهور کرد. مریدان شیخ‌جنید، اورا جنید خوانده و پیرو اوشدند. آن مرد را نزد سلطان محمدآوردند و به خیرالدین معلم شیخ‌جنید ــ که معلم‌سلطان محمد نیز بود ــ نشان‌دادند. او گفت: این‌شخص جنید نیست. آن‌مرد گفت: من جنید نیستم، نام من جلال‌است. آن‌مرد را رهاکردند که برود. هنگام عزیمت، مریدان‌جنید وی را گرفته و گفتند: چراگفتی‌من‌جنیدنیستم. بینی‌اورا بریدند وسنگسارش کردند وپس‌ازمردن اوآنجا را ترك کردند. مریدان جلال، جسد وی را اززیر سنگها خـارج کرده و بـردند. او راگاه جنید و گاه جلال مـی گفتند» (عـاشق پاشازاده، تواریخ آل‌عثمان، نشر.ن.آتسز، ۱۹۴۹م. ص۲۵۱؛ نشرعالی، استانبول ۱۳۳۲، ص۲۶۷).

۴۸) «درآن تاریخ رعایا و سپاهی بر اثر ظلم واجحاف ضابطین مالیاتی و دفتردارها به‌ناله درآمده، شکایت بسیاری را به مرکز فرستادند. آخـرالامر خسرو رستم صـولت از این اوضاع باخبر خواهدگردید و اکثر احشام آنها طعمهٔ درندگان خـون‌آشام شد. با روشن شدن تبانی‌قضات شهرستانهای منتش با لوندها، از درگاه به جعفربیگ فرمان داده‌ـــ

احتمال دخالت این نوع فشار و سوء استفاده نیز وجود دارد. به هر حال، حرص جمع‌آوری مال به‌وسیله فرهادپاشا در ولایت روم (سیواس) و ظلم فشار او را به مردم و کشتار بیش از ششصد نفر از اهالی این نواحی را می‌دانیم.

در سال ۱۵۲۲م. به هنگام سفر جنگی رودس، علی‌بیگ شهسواراوغلی که در تابعیت عثمانی و در رأس قبیلهٔ ذوالقدر بود، به اتفاق پنج فرزند خود بطور مخفی به قتل رسیدند. جرم او ظلم به افراد زیردست و کشتن مأمورین رسیدگی به شکایات‌مردم بود.[۴۹] علی‌بیگ مانندپدرش‌شهسواربیگ، مردی جسوروجنگجوبود. خدمات علی‌بیگ در جنگ چالدران، فتح شرق و جنوب شرقی آناطولی، در لشکرکشی به سوی مملوکان، در سرکوبی عصیان شاه‌ولی و همچنین جان بیردی غزالی والی شام فراموش نشدنی است. حتی او در فتح بلگراد ۱۵۲۱م. در نامهٔ تبریکی که به سلیمان قانونی فرستاد، از او درخواست نمود او را نیز در جنگها شرکت دهد. او در جنگها بااشتیاق تمام در جلو شاه به جنگ می‌پرداخت.[۵۰] بدون شك هدف اصلی ازکشتن علی‌بیگ، الحاق ایالت ذوالقدر به امپراتوری بوده است. اجرای این عمل درآناطولی بیشتر به خاطر چشم زخم بود. گرچه قتل علی‌بیگ منطقهٔ ذوالقدر را تحت حاکمیت عثمانی درآورد و منطقه بوزوق نیز یکی از ایالت‌های عثمانی گردید؛ ولی امپراتوری برای این عمل خود بهای گرانی پرداخت، زیرا این قتل در عصیانهای بعدی این ناحیه تأثیر زیادی بجای نهاد.

ـــ شدکه آن قضات مدت سه سال از شغل قضاوت محروم باشند و در مورد سایر مجرمین نیز نظیر همین مجازاتها اعمال شد»: حیدرچلبی، روزنامه فریدون‌بیك، ص۴۹۸.

۴۹) جلال‌زاده، 618a ـ 538a، علی،کنه‌الاخبار، قسمت چاپی،III، ص۴۴. همان مؤلف درجای دیگراین مطالب را می‌نویسد (کتابخانهٔ بنیاد تاریخ ترك، شماره ۵۴۶، 275b): به‌ظاهر با ادعای عبودیت و وفاق‌کمر خدمت بسته اما باطناً به علت بدنهادی وکج‌نژادی، به غلامان اتابیگ علیا بدخواه و بدگمان شده بود؛ این احوال منافقانه به عرض ملوکانه رسید. خلاصه برای قتل علی‌بیگ شهسواراوغلی اتهام قابل قبولی ثابت نشد. شرکت و دسیسهٔ فرهادپاشا از امرای «دوشیرمه» در این‌کار محقق است. نگاه‌کنید به: منجم‌باشی، III، ص۱۷۰، ۱۷۱: علی‌بیگ درمقابل فرزندان گفت، «من آل‌عثمان حقیقی هستم و ازکسی باکی ندارم (چاپ عالی، III، ۳، ص۴۴).

۵۰) فریدون‌بیگ، ص۵۱۹.

در سال ۱۵۲۶م. درحالی که سپاهیان عثمانی در ناحیه موهاج پیروزی بزرگی در مقابل نیروهای مجارستان کسب نموده بودنـد، در وطن اصلی امپراتـوری یعنی آناطولی خون جاری بود. در موقع نوشتن دفاتر مالیاتـی نـاحیه بوزوق که جـزء ایالت‌های عثمانی گردیده بود، دویست آقچه مـالیات برای آن نـاحیه مقرر گردیـد. رئیس قبیله «سوکلن» (؟) موسی بیگ دویست آقچه مالیات مقرر شده در حق خودرا عادلانه‌ندانسته و تخفیف آنرا به‌صد آقچه، ازمصطفی بیگ هرسك‌زاده وقاضی‌مصلح‌الدین درخواست نمود. ولی نه تنها به درخواست او رسیدگی نشد بلکه بـا بـریدن ریش دهٔ همراهش، با تحقیر از آنجا رانده شدند. در مقابل این عمل ناشایست، مـوسی بیگ در حمله‌ای سریع قاضی مصلح‌الدین (قره قاضی) و مصطفی بیگ سنجق‌بیگی فرزند هرسك‌زاده احمدپاشا را به قتل رساند. بعد از این واقعه اشخاص زیـادی از قبایل سوکلن و حصاربیگلو و دیگر قبایل تاتار (مغول)، دراطراف شخصی قزلباش‌به نام آتماجه جمع شدند. مسکن سوکلن‌ها در ایالت یوزقات و در شمال شرقی قصبهٔ «صاری‌قایا» (حمام) در نواحی «بوخاری‌قاناق» می‌باشد. حصاربیگلوهـا در شمال «خاص‌بیك» در نواحی «آلیقی» و تاتارها در غرب صاری‌قایا در نـواحی «ایلی‌سو» بودند. آتماجه، خسروپاشا بیگلربیگی قرامان را در قـاناق (احتمالاً بوخاری قاناق) شکست سختی داد؛ بطوریکه جنازه خرم‌پاشا، ایچ‌ایل و سنجق‌بیگ‌های قیصریـه در میدان نبرد باقی ماند. آتماجه پس ازغارت بسیاری از نواحی، عازم ایران گردید. در این موقع بیگلربیگی روم (سیواس) حسین‌پاشا، به اتفاق بعضی از حکام شهرها، در نواحی «حمزه» به آتماجه هجوم برد ولی پس از شکست، درعقب‌نشینی به سیواس وفات کرد. در اینجا هنگامی که شورشیان مشغول مـداوای مجروحین خود بودند، خسروپاشا بیگلربیگی دیار بکر با نیروی کثیر امپراتوری در مقابل آنها قرارگرفت؛ و چون شورشیان دریافتند که قادر به مقابله با این نیروی بسیار و تازه نفس نخواهد بود، لذا پراکنده شدند. در این هزیمت، آتماجه دستگیر نشد و لذا احتمال دارد که به اتفاق بخشی از قزلباشان همراه خود، به ایران عزیمت نموده باشد.[۵۱]

۵۱) بـر اساس بررسیها، تنها منبع قـابـل اعتماد من در این خصوص، نوشتهٔ مورخ معاصر فردی می‌باشد (تاریخ، کتابخانهٔ ایاصوفیه، نمره ۳۳۱۷، a ۹۸–b ۹۶). جلال‌زاده←

درسال بعد نیز (۱۵۲۷م.) درایالت بوزوق شورش دیگری به وقوع پیوست، و این بار در رأس شورشیان، فرزند ذونون‌بیگ ذوالقدر دیده می‌شد. او غیر از قبیلهٔ حصاربیگلو که خود در رأس آن قرار داشت، افراد سایرقبایل ازجمله چیچکلو، آقچه‌قویونلو، مسعودلو واز سایرقبایل نیزپنج شش‌هزارنفر به دورخود جمع کرده، در حرکت به سوی ایران تمام مسیر خود را غارت کرد. یعقوب‌پاشا بیگلربیگی روم (سیواس)، در محلی بنام «اوناور» باآنها به مقابله پرداخت ولی شکست یافت وآنها به‌راه خود ادامه دادند. خسروپاشا بیگلربیگی دیار بکر به‌موجب دستوری که ازمرکز دریافت‌کرده بود، در محل پاسین اوا راه برشورشیان‌گرفت و در نبردی که رخ داد بسیاری از شورشیان کشته شدند؛ ولی ذونون که رهبر شوشیان بود خود را از مهلکه نجات داد.[۵۲]

در همان سال (۹۳۳ه.ق/۲۸-۱۵۲۷م.) شورش قلندرچلبی که یکی ازدیگر شورشهای مهم بود رخ داد. او خودرا ازنسل حاجی‌بکتاش خوانده وازحومهٔ آماسیه و (احتمالاً بعدها) از مناطق مارش ـ البستان و در رأس همه از قبایل قراجه‌لو و بیشانلو (اسم دیگرش: دوقوز) افراد بسیاری را به دور خود جمع نمود. مورخین افراد مجتمع به دور چلبی را بیست تا سی‌هزار نفر می‌نویسندکه قسمت مهم آنها

←می‌نویسدکه دررأس شورشیان، ازخاندان ذوالقدر، ذونون قرارداشت (b—a ۱۲). به‌نقل از او،عالی،کتابخانهٔ دانشگاه،نمره ۵۴۶، ۲۸۵b b ۲۸۴؛ وبه نقل ازعالی، تاریخ‌پچوی، استانبول، ۱۲۸۳م.، ص۱۲۳ـ۱۲۰. البته قبول این مسئله امکان ندارد، زیرا ذونون بیگ به اتفاق شادی‌پاشا بیگلر بیگی روم (سیواس) به سال ۱۵۱۹م. در جنگ با شاه‌ولی شهید شدند (س. تانسل، همان مأخذ، فتوکپی۲۱). اوزون‌چارشلی (تاریخ دولت عثمانی، بنیاد تاریخ ترک، آنکارا ۱۹۴۹م.، II، ص۱۳۴) درباره این حادثه بررسی نموده؛ محمد پاشا نشانجی (ص۳۲۲) شورش آتماجه را بطورکوتاه نقل می‌کند؛ لطفی پاشازاده (ص ۳۳۱) شورشیان را به اسم جلالی و رفتن آنها را به سوی سرزمین قزلباشان (یعنی ایران) ذکر می‌کند.

۵۲) فردی، b ۱۰۱ ـ b ۱۰۳ ـ b ۱۰۲؛ جلال‌زاده،b ۱۳۲؛ محمدپاشانشانجی کشته شدن ذنون‌اوغلی به وسیلهٔ یعقوب پاشا بیگلربیگی سیواس‌را در ناحیهٔ «پاسین‌اووا» می‌نویسد (ص۲۲۳)؛ به نقل از او درکتاب: تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۱۷۲ ـ ۱۷۱.

را قبایل ذوالقدر ــ که خانه و کاشانه خود را از دست داده و پــراکنده شده بودند ــ تشکیل می‌دادند. به علت اهمیت این شورش، از سوی مــرکز، ابراهیم‌پاشا وزیــر اعظم به منظور سرکوبی آن اعزام شد. براساس گفته‌های فردی،[۵۳] قلندرچلبی درمسیر خود به ایران بــا بهرام‌پاشا بیگلربیگی آناطولی برخــورد نمود و در جنگی که در ناحیه «قازاووا» رخ داد، بهرام‌پاشا شکست خورد. بهرام‌پاشا با همکاری محمودپاشا بیگلربیگی قرامان دوباره به مقابله قلندر شتافت؛ ولی در جنگ دومی که در حوالی توقات در محلی بنام «جین‌جیفه» رخ داد، برای بار دوم شکست خوردند و هــر دو در میدان نبرد کشته شدند. قلنــدر پس ازآنکه شنید راه ایــران به وسیلهٔ خسروپاشا مسدود شده است، تغییر مسیر داده و برای رفتن به بغداد به ناحیه «ساریز» واقع در میان قیصریه و البستان رفت. پس از شکست سپاهیان آناطولی و قــرامان از قلندر، ابراهیم‌پاشا وزیراعظم به‌بررسی علل موفقیت قلندر واجتماع این همه سپاه به‌دور او پرداخت. قبلاً نیزاشاره شدکه بسیاری‌ازسپاهیان قلندر را افرادی تشکیل می‌دادندکه املاک و زندگیشان را از دست داده بودند. با وعدهٔ وزیراعظم مبنی‌بر پس‌دادن املاک آنها، همهٔ سپاهیانی که به دورقلندرجمع شده بودند اورا ترک گفته وتنها پانصدنفر در اطراف او باقی ماندند و خودش نیز عاقبت به اتفاق یکی از بیگ‌زاده‌های ذوالقدر موسوم به ولی (و یا: دلی) دوندار به قتل رسیدند (۹۳۳ه.ق./۱۵۲۷م).[۵۴]

در سال‌هــای ۱۵۲۷ــ۱۵۲۶م. برخــی شورشهای دیگر در منطقهٔ چخوراووا به وقوع پیوست، که بیشتر در نواحی «برندی» (تقریباً در قصبهٔ جیهان امــروزی) و بوسیله دوموز(دونوز) اوغلان درشمال‌غربی‌طرسوس وتوسط بیکجه امیرطایفهٔ اولاش و ولی‌خلیفه ساکن قصبهٔ «قراعیسالو» در شمال آناطــولی انجام‌گرفــت. پیری‌بیگ رمضان‌اوغلی حاکم آدانا، دوموزاوغلان را درمحلی به‌نام «قونورقویو»(چاه‌قونور) شکست داده به‌قتل رساند و اولاش‌ملحد را نیزدربیکجه‌بیکی دستگیرنموده‌به‌استانبول فرستاد (۹۳۳ه.ق./۱۵۲۶م.). ولی خلیفه، فرزند مصطفی‌خلیفه، بــا عنوان خلیفه در رأس قزلباشان قراعیسالو و مبلغ شاه بوده است. ولی خلیفه با پانصد نفر از افــراد

۵۳) فردی، b ۱۰۳ــ.

۵۴) فردی، b ۱۰۲ــ۱۰۱ و b ۱۰۴ــ۱۰۳؛ جلال‌زاده، b ۱۳۶ــb ۱۳۳.

تحت حاکمیت خود وبدون ترس ازسرانجام خویش، پس ازغارت قصبات قراعیسالو و قوسونلو، امیر ناحیهٔ طرسوس را باهزار نفر افرادش شکست داد ولی در مقابل پیری‌بیگ نتوانست کاری انجام دهد و درنتیجه به‌اتفاق بسیاری از افراد خود به قتل رسید (۱۵۲۷ م.).[۵۵] در سال ۹۳۵ ه.ق./۱۵۲۹م. امیر سنجق «اوزر» (مناطق اسکندرون، پایاس و دورت‌یول) از فرزندان اوزر و احتمالاً از برادرزاده‌های احمدبیک باگذاشتن تاج‌قزلباشی بر سر خود و به اتفاق شخصی به نام انجیریمز با ایجاد شورشی مدتها پیری‌بیگ رمضان‌اوغلی را به خود مشغول کردند.[۵۶]

بهنگام سفر [سلیمان] قانونی به عراقین، شیعیان منطقهٔ آماسیه سر به شورش برداشتند. این شورش با قتل عام شورشیان پایان پذیرفت.[۵۷] در ایجاد این شورشها نقش مبلغینی با نام «خلیفه» انکارناپذیر است. در این خصوص به اسناد بسیاری در آرشیوها برخورد می‌کنیم و براساس این اسناد اغلب شورشهای قزلباشان، مانند سابق در مناطق آماسیه ـ توقات بوده که در امتداد این مناطق شهرهای سیواس، چوروم و بورون نیز دیده می‌شود. این شورشها به وسیلهٔ ترکان ساکن این مناطق شکل می‌گرفت، که به دادن اطلاعاتی در این خصوص نیازی نیست.

در سال ۹۷۶ه.ق./۱۵۶۸م. در فرمانی که خطاب به بیگ آماسیه صادر شده، قیدگردیده است که اعمال سلیمان فقیه ساکن قصبهٔ «بوداق‌اوزو» از مناطق آماسیه را که به اتفاق دیگر خلفاء با تشکیل مجالس مشغول توطئه و تشویق افراد به شورش می‌باشند، تحقیق و بررسی نموده و در صورت صحت اعمال خلاف آنها، سلیمان فقیه را با افراد تابعش در رودخانهٔ «قزل‌ایرماق» غرق نموده و یا به اتهام راهزنی به قتل رساند؛ و این فرمان اجراءگردید.[۵۸] اسناد دیگری از ولی خلیفه ازخاندان «اورتاپاره» از سه شاخه بزرگ قبیلهٔ الویوروك بدست آمده است که شامل سی‌و

۵۵) جلال‌زاده، a ۱۳۲ـb ۱۳۱.

۵۶) تاریخ پچوی، I ،ص۱۲۶، ۱۲۷.

۵۷) فریدون‌بیگ (روزنامه)، ص۵۹۲.

۵۸) احمد رفیق، رافضی‌گری و بکتاشی‌گری در قرن ۱٦، استانبول، ۱۹۳۲م.، ص ۲۶ـ۲۸؛ سند ۲۹ و ۳۱.

چهار کتاب در مورد قزلباشها و رافضی‌ها می‌باشد.[۵۹] در سال ۹۸۷ه.ق./۱۵۷۹م. در یک فرمان دیگر، منصورخلیفه به اتفاق دوستانش از دهات «آرتق آباد» (آرتق اووا = ارتوای، وابسته به توقات امروزی) یک‌هزاروپانصد سکه فلورین تقدیم نماینده امیرعلی‌خلیفه که از ایران آمده بود نمود. این شخص پس از دریافت این مبلغ، با دفتری که اسامی سه‌هزار قزلباش ساکن نواحی بوزوق، توقات و آرتق آباد در آن بود به ایران برگشت و از ایران برای خلفا شمشیر و سپر آورد؛ و پس از مسلح شدن، از تجمع آنها در محلی به نام «آق داغ» وابسته به منطقهٔ توقات بحث گردیده است.[۶۰] باز در فرمانی که خطاب به قضات نواحی آماسیه، چوروم، زیله، آرتق آباد، حسین آباد، دمیرلو قراحصار و سایر نواحی صادر شده، مطالبی مبنی بر ناسزاگویی بعضی از طوایف قزلباشان ملحد به ابوبکر، عمر و عثمان و اطلاق «یزیدی» به سنی‌ها و گردهمایی شبانه در منازل یکدیگر، تصرف زنان و دختران یکدیگر،[۶۱] و این که اینها خلفای خود را از ایران انتخاب نموده و دیگر چیزهای خود را نیز از آنجا آورده در میان قزلباشها می‌گردند و هدف آنها گفتگو برای ایجاد مذهبی مانند «جلال» و «رسول خلیفه» وگسترش دادن این فکر با کمک شورشهای مسلحانه می‌باشد، مشاهده می‌شود.[۶۲] منابعی در دست است که بر اساس محتوی یک حکم مربوط به سال ۹۷۹ه.ق./۱۵۷۱م. زنی از دهات «حاجی بوقو» (بوقو؟) از قصبات داش کوپروی قسطمونی نزد قاضی اعتراف کرده است که او به اتفاق شوهرش و بسیاری از قزلباشان شبها در مجالسی گردهم آمده به ساز و آواز و عیش و عشرت می‌پرداختند.[۶۳] درگذشته نیز اظهارات شاه طهماسب را در این

۵۹) همان مأخذ، ص ۳۶،۳۵، سند ۴۷.

۶۰) همان مأخذ، ص ۴۰،۳۹، سند ۵۲.

۶۱) همان مأخذ، ص ۴۱،۴۰، سند شماره ۵۳.

۶۲) همان مأخذ: **جلال خلیفه** نام برده شده، در اینجا باید همان **جلال** مشهور اهل توقات باشد. راجع به **رسول خلیفه** هیچ اطلاعی در دست نداریم.

۶۳) همان مأخذ، ص ۲۹،سند، ۳۵؛ در حکمی دیگر (XL II، ص۱۲۳، ردیف ۴۲۰، تاریخ ۹۸۹ ه.ق.): قزلباشان با دشنام دادن به سه تن از اصحاب پیغمبر، واجبات را انکارکردن و با تشکیل اجتماعاتی آزاد از زنان و دختران، از عقاید—

خصوص راجع به جماعت سارولو اشاره کردیم.

از صدور احکام ذکر شده و اسناد موجود در آرشیوها بر می‌آید که اعمال قزلباشها در ترکیه [عثمانی] همواره به طور مخفی کنترل می‌شده است و نسبت به میزان فعالیتشان، کشته یا مجازات می‌شدند. این روش ادامه سیاست تنظیم شده زمان یاوز سلیم بوده است. این سیاست بعد از مرگ سلیمان قانونی مانع تقسیم پول به افراد بی‌بضاعت آناطولی بوسیلهٔ شاه‌طهماسب گردید.[۶۴] ادامهٔ تعقیب مخفیانه قزلباشها، به منظور جلوگیری از ایجاد شورشها بوده است. از تدابیری که بوسیلهٔ دولت عثمانی اتخاذ گردیده، جلوگیری از ورود افراد چینی به خدمت سربازی ــ به علت قبول قزلباشی و خیانت مکرر آنها به دولت عثمانی ــ بوده است؛ و آنهایی نیز که قبلاً در خدمت سپاهی بودند از خدمت اخراج شدند.[۶۵]

پس از شکست شاهزاده بایزید از برادر بزرگش سلیم، او ناچار شد که به‌اتفاق دوازده‌هزار سپاهی خود به شاه طهماسب پناهنده شود.[۶۶] در رأس امرای او آق‌سق‌سیف‌الدین، پیری‌حسین‌بیگ تورغوداوغلی و قدوزفرهاد بودند. یک قسمت از افراد تحت فرمان او از سپاهیان و اهالی دهات آناطولی و قسمت دیگرش از قبایل

←درسول و جلال خلیفه پیروی می‌کردند.

[لازم به تذکر است که وارد آوردن اتهامات خلاف اخلاق به مخالفان سیاسی و مذهبی از سوی جباران تاریخ بی‌سابقه نبوده است و آنچه به نقل‌قول از رافضی‌گری و بکتاشی‌گری در قرن شانزده در بالا آمده، از رفتار سوء امپراطوران عثمانی و ستایشگران آنها برای مخدوش کردن مبارزات مردم محروم آناطولی در قرن شانزدهم است] مترجم.

۶۴) همان مأخذ، ص ۲۴، سند ۲۴. در این اثر، راجع به موضوع سایر اسناد نیز نگاه‌کنید به شماره‌های: ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۰.

۶۵) اوغوزها، ص ۳۳۴، ۳۳۵. راجع به این مسئله و بعضی اخبار دیگر مبتنی به آرشیو اسناد، نگاه‌کنید به‌کتاب Bekir Kütük Oğlu، مناسبات سیاسی ایران و عثمانی در سالهای ۱۵۷۸–۱۵۹۰ م.، استانبول، ۱۹۶۲ م.، ص۱۳ ـ ۷، ۱۹۹، ۲۰۰.

۶۶) راجع به این حادثه نگاه‌کنید به: S.Turan، وقایع شاهزاده بایزید فرزند [سلیمان] قانونی، آنکارا، ۱۹۶۱م.؛ از منابع ایرانی، تنها از کتاب حسن روملو استفاده نموده است.

ترکمان تشکیل شده بود. در رأس قبایل ترکمان، سوارکاری جنگجو و زبردست بنام قدوز فرهادپاشا دیده می‌شد و در میان سپاهیان بایزید، افراد منسوب به شیعه و یا دوستداران شیعه نیز وجود داشتند. شاه طهماسب در مقابل وعده و تهدیدات قانونی، بایزید و پسرانش را تسلیم ایلچیان عثمانی کرد.[۶۷] اما از سپاهیان همراه او، آنهائی که در ایران قبیله‌ای داشتند اجازه الحاق به آنها داده شد و بقیه آنها که در حدود پنج‌هزار نفر بودند به قتل رسیدند. قدوزفرهاد نیز در میان کشته‌شدگان بود. از سایر نزدیکان بایزید، پیری‌حسین بیگ تورغوداوغلی، احمدبیگ شاهین‌چی‌باشی، دلی سیف‌الدین قرامانلو[۶۸] و عبدالغنی چاووش اهل سیواس نیز نتوانستند جان خود را نجات دهند.[۶۹] از این افراد، پیری حسین‌بیگ تورغوداوغلی خویشاوندان نزدیکی در دستگاه صفوی داشت.

۶۷) شاه طهماسب در خاطرات خود شاهزاده بایزید را جوانی بی‌عقل توصیف می‌کند و بدین مناسبت این بیت ترکی را می‌نویسد تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۷۷۰):

هوایی کیمسه سلطانلیق باشارمازنه سلطانلیق کی چوپانلیق باشارماز نه

یعنی: «پادشاهی کار هرکسی نیست و چوپانی هم کار سلطان نیست».

شاه‌طهماسب پناهندگی بایزید را مفصلاً نقل می‌کند (ص۸۱-۷۴)؛ و در خاطرات خودگفتار خود را با ایلچیان عثمانی با صمیمیت می‌نویسد و به خاطرات خود اینطور پایان می‌دهد:

«بعدکه فرستادگان خواندگار آمدند، فرمودم: پاشا حضرتلری و حسن آقا شما خوش آمدید، صفا آوردید. آنچه فرمودهٔ حضرت خواندگار است، چنان می‌کنم و از اشارت ایشان تجاوز نمی‌نمایم؛ و به هر خدمت که فرمایند استادگی دارم؛ و اما در برابر این نوع خدمت کلی، از حضرت خواندگار و سلیم‌خان جایزه و جلدوئی که لایق ایشان باشد می‌خواهم. در عالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت به سلطان بایزید و فرزندان نرسد» (ص ۸۱).

۶۸) ما به درستی نمی‌دانیم که آیا این شخص همان آق‌سق سیف‌الدین، که در بالا اسمش ذکر گردید، می‌باشد یا نه.

۶۹) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۵، ۳۰۶؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۰۷، ۴۱۲-۴۱۰، ۴۱۵ و ۴۱۶؛ به روایت شرف‌خان (شرفنامه، II، ص ۲۱۵)، نجات‌یافتگان شامل این افراد هستند: پیری‌حسین بیگ تورغوداوغلی، احمدبیک‌شاهین‌چی باشی ذوالقدر، عبدالغنی چاووش سیواسی، دلی سیف‌الدین قرامانلو و علی‌آقا سگبان باشی؛ منجم باشی، ←

پس از ضربهٔ سنگینی که تکلوها در دستگاه صفوی متحمل شدند و قبل از بررسی موقعیت قبایل ترك دردستگاه صفوی، بررسی مختصرمقام خلفائی وتشکیلات قورچی‌ها خالی از فایده نخواهد بود.

خلفاء، نمایندگانی بودندکه در رأس قزلباشها در نقاط مختلف ترکیه زندگی می‌کردند. منشاءآنها نیز ازآناطولی بوده است. خلفاء مدتی در شهر اردبیل برای یادگیری اصول و ارکان طریقت تحصیل می‌کردند وبعد به اوطان خود بازگشته، با ترتیب دادن محافل و مجالس، تعلیمات و قوانین طریقت را به پیروان می‌آموختند و با این‌کار، وابستگی آنها را روز به روز مستحکمتر کرده و پیروان طریقت را افزایش می‌دادند. از طرفی با جمع‌آوری نذر و نیاز به شکل مالیات از پیروان و ارسال‌آنها به ایران، مرکز طریقت را تقویت مالی می‌کردند و در صورت بروز عصیان، با افراد خود به شورشیان در ایران می‌پیوستند. به طوری‌که می‌بینیم، بعد از سلیم فعالیت قزلباشان‌آناطولی به طرز خاصی با حساسیت هرچه تمامتر ازطرف دولت تعقیب می‌شد و در اجرای این سیاست، بسیاری از خلفا با ترکان آناطولی به ایران مهاجرت‌کردند. بسیاری از اینها یك جمعیت مستقل برای خود تشکیل دادند و در رأس آنها شخصیتی به نام خلیفةالخلفاء با عنوان بیگی قرار داشت. درمیان این خلفا ازطبقات اصیل‌زاده و- معمولی ویا پائین نیز دیده می‌شدند؛ و درصورت ابراز لیاقت مقامات مهم لشکری را نیز تصاحب می‌کردند. حتی ارتقاء بعضی از این افراد را به درجات عالی و متنفذ در دستگاه دولت صفوی می‌بینیم. خلیفةالخلفاء را بطورکوتاه خلفابیگ نیز می‌گفتند. اولین مقام خلیفةالخلفائی را خادم‌بیك‌طالش داشت. او در حالی‌که والی‌گری بغداد را داشت، همانطورکه قبلاً اشاره شد در جنگ چالدران کشته شد. در زمان شاه‌طهماسب مدتی طولانی از مقام خلیفةالخلفاء صحبتی به میان نمی‌آمد؛ ولی در اواخر سلطنت او این شغل را حسین‌قلی‌روملو به عهده داشت. این شخص با ده‌هزارنفر صوفی تحت تابعیت خودکه از عثمانی‌آمده بودند، در قزوین زندگی می‌کرده است. بـه طوری‌که درآینده خـواهیم دید، شاه

— III، ص۱۹۳.

اسماعیل‌دوم چشمهای حسین‌قلی راکور نموده، او را از مقام خلیفةالخلفائی عزل و شغل او را به بلغار خلیفه تفویض نمود.

قورچی‌ها سپاه خاص صفوی‌ها بودند. در آق‌قویونلوها به موجودیت این نیروها برخورد نمی‌کنیم. در صفحات قبل، تقلید شاه اسماعیل را در ایجاد این نیروها از جغتای ذکر کرده‌ایم. اکثریت این نیروها را افراد قبایل صاحب نفوذ در دستگاه صفوی مانند قورچی‌های استاجلو، شاملو و چپنی تشکیل می‌دادند؛ دیگر قورچی‌های غریب‌لو بودند که از افراد آزاد و غیر وابسته به قبایل تشکیل می‌شد. به هرحال، قورچی‌های غریب موجود درمیان سپاهیان سوارخاص عثمانی مانند ترکان و مغولان، به واحدهای دهه، صده و هزاره تقسیم می‌شدند ولی ما در زمان شاه اسماعیل وشاه طهماسب تنها به مقام یوزباشی برخورد می‌کنیم. قورچی‌ها به صورت اردوی خاص و ازنظر نظامی نیز از موقعیت بالاتری برخوردار بودند. به طوری که اسکندربیگ[۷۰] نقل می‌کند، ارزش صدنفر قورچی معادل یك هزار نفر مرد معمولی است. به هنگام مرگ شاه طهماسب تعداد قورچی‌ها معادل چهار هزار و پانصد نفر بود. غیر از اینها یك نیروی یك هزار و پانصد نفری شامل یساول (ضابطین انضباط و تشریفات) و بوکاول (متصدیان سفره‌خانه) و سردسته قورچی‌ها وجود داشت. هر قورچی، به طور متغیر، از پنج الی پنجاه نفر در تحت اختیار خود داشت و تعداد قورچی‌ها جمعاً به بیست هزار نفر می‌رسید[۷۱].

پس از ضربهٔ سختی که به تکلوها در دستگاه صفوی وارد شد، استاجلوها اعتبار گذشته خود را بازیافتند و طولی نکشید که موقعیتی بهتر از سایر قبایل در دستگاه پیدا کردند؛ به‌طوری که در زمان شاه‌طهماسب،دوسوم بیگ‌های دستگاه را افراد استاجلو تشکیل می‌دادند. این مسئله به علت علاقه و اعتماد شاه نسبت به‌آنها و همچنین علاقه و وفاداری افراد این قبیله نسبت به خانواده شاه بوده است. در این دوره تکلوها به علت تحمل‌تلفات سنگین به عثمانی‌ها پناهنده شدند. شاملوها نیز از نظر افتادند و ایلات افشارو قاجار جای آنها راگرفتند، حتی قاجارها بعد از استاجلوها

۷۰) تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۴۲.
۷۱) همان مأخذ، ص ۱۴۱، ۱۴۲.

موقعیت درجه دوم را در دستگاه دولتی به دست آوردند. ذوالقدرها نیز موقعیت درجه سوم را صاحب شدند. روملوها نیز که در در زمان شاه اسماعیل و اوایل سلطنت شاه طهماسب نقش مهمی در دستگاه بازی کرده بودند، بعد از ذوالقدرها جای گرفتند و در نهایت در اواخر سلطنت شاه طهماسب بوسیلهٔ شخصی به نام حسینقلی در دستگاه صاحب نفوذ گردیدند. پس از کشته شدن حسین بیگ رییس شاملوها و فرزند عبدی بیگ و برادر دورمیش خان و نافرمانی آغزیوار والی هرات و فرزند دمیری سلطان شاملو، موقعیت قبیله بیش از پیش تیره شد. افشارها در زمان شاه طهماسب موقعیت بهتری را کسب نموده و در میان ایلات مهم دستگاه جای گرفتند؛ یك جمعیت مهم هجده هزار نفری از آنها در حوالی کهگیلویه و خوزستان و دور از دولت مرکزی زندگی می کردند که این موضوع مشکلاتی در زندگی آنها فراهم ساخت و خیلی زود باعث از هم پاشیدگی آنها گردید. اما راجع به تکلوها، پس از آن همه ضربات سنگین که بر پیکرشان واردگردید، سرنوشت آنها به خوبی روشن گردید. پس از مطالعهٔ عمومی موقعیت سیاسی قبایل در زمان شاه طهماسب، اینك به بررسی جداگانهٔ آنها می‌پردازیم.



خواندن خطبه بنام شاه اسماعیل در تبریز

نقش قبایل در دوران شاه طهماسب

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

روملوها، ابتدا از اهالی مناطق سیواس و توقات تشکیل شده‌اند. راجع به اسم روملو نیز قبلاً بحث شده است. تمامی و یا اکثریت اهالی روملوها رامردمان شهری و یا دهات تشکیل می‌داد. بدین سبب یك قسمت از بزرگان آنها عنوان خلیفه را دارا بودند. در سال ۹۴۰ هـ. ق./۳۴-۱۵۳۳م.، امیر بیگ (سلطان) از امرای نزدیك طهماسب از این ایل بوده است.[۷۲] حسن بیگ روملوی مورخ (وفات: ۹۴۶ هـ. ق./ ۴۰ - ۱۵۳۹م.)، نوهٔ امیر سلطان بوده است. حسن روملو به سال ۹۳۷ هـ. ق./۳۱ - ۱۵۳۰م. در شهر قم متولد گردید. او با داخل شدن در ردیف قورچی‌ها، در بسیاری از جنگ‌ها شرکت کرد.[۷۳] سلیمان سلطان روملو نیز در سال ۹۴۰ هـ. ق./۳۴ - ۱۵۳۳ مانند امیر سلطان از امرای مرکز بود.[۷۴]

دیگر ازامرای روملو صوفیان خلیفه بود. اودرسال ۹۳۱ هـ. ق. ۳۵ - ۱۵۳۴م. والی مشهد و در سال ۹۴۲ هـ. ق. والی هرات بود و در همان سال، در جنگی که با

---

۷۲) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۲، ۳۶، ۳۹؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۸۴، ۳۵۵.

۷۳) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۸، ۳۱۶، ۳۴۵.

۷۴) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۲۴،۳۹؛ غفاری،جهان‌آرا، ص۲۹۰. پس ازمعدوم کردن دیو سلطان، سپاه او به سلیمان سلطان داده شد (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۰۵).



خواندن خطبه بنام شاه اسماعیل در تبریز

نقش قبایل در دوران شاه طهماسب

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

روملوهـا، ابتدا از اهالی مناطق سیواس و توقات تشکیل شده‌اند. راجع به اسم روملو نیز قبلاً بحث شده است. تمامی و یا اکثریت اهالی روملوها رامردمان شهری و یا دهات تشکیل می‌داد. بدین سبب یك قسمت از بزرگان آنها عنوان خلیفه را دارا بـودنـد. در سال ۹۴۰ هـ. ق./۳۴–۱۵۳۳م.، امیر بیگ (سلطان) از امـرای نـزدیك طهماسب از این ایـل بوده است.[۷۲] حسن بیگ روملوی مورخ (وفات: ۹۴۶ هـ. ق./ ۴۰ – ۱۵۳۹م.)، نوهٔ امیر سلطان بوده است. حسن روملو به سال ۹۳۷ هـ. ق./۳۱ – ۱۵۳۰م. در شهر قـم متولـدگـردید. او بـا داخـل شدن در ردیف قورچی‌هـا، در بسیاری از جنگ‌ها شرکت کرد.[۷۳] سلیمان سلطان روملو نیز در سال ۹۴۰ هـ. ق./۳۴–۱۵۳۳ مانند امیر سلطان از امرای مرکز بود.[۷۴]

دیگرازامرای روملو صوفیان خلیفه بود. اودرسال ۹۴۱ هـ. ق. ۳۵ – ۱۵۳۴م. والی مشهد و در سال ۹۴۲ هـ. ق. والی هرات بود و در همان سال، در جنگی که بـا

---

۷۲) تذکرهٔ شاه طهمـاسب، ص۲۱، ۲۳، ۲۷، ۳۲، ۳۶، ۳۹؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۸۴، ۳۵۵.

۷۳) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۸، ۳۱۶، ۳۴۵.

۷۴) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۲۴،۳۹؛ غفاری،جهان‌آرا، ص۲۹۰. پس‌ازمعدوم کردن دیو سلطان، سپاه او به سلیمان سلطان داده شد (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۰۵).

عبیدخان ازبك نمود به قتل رسید. او از اهالــی شهر سیواس بوده است. حسین‌جان سلطان نیز از امرای بزرگ روملو بوده است که درسال ۹۵۴ ه. ق./۱۵۴۹م. والی چخور سعد بود.[۷۵] پیر سلطان خلیفه نیز از امرای روملوی معاصر حسین جان‌سلطان بــوده است. در همان سال از شرکت قنقــرا سلطان؟ روملو در جنگ با اسکندرپاشا آگاهی داریم.[۷۶] ادهم بیگ روملو نیز فرزند دیــو سلطان امیرالأمرای قدیمی بود.[۷۷] او درسال ۹۵۴ ه. ق./۱۵۴۷م. باسمت ایلچی به مملکت دکن فرستاده شد[۷۸] وسال مرگش بعد از سال ۹۵۹ ه. ق می‌باشد.[۷۹] ولی‌خان[۸۰]، شاهقلی بیگ[۸۱]، ارس خان[۸۲] و حسینقلی خلفا از امرای روملوی اواخر سلطنت شاه طهماسب بودند. از این افراد، ارس‌خان والی شیروان‌گردید. در منابع عثمانی، به علت نبرد با عثمان‌پاشا اوزدمیر اوغلی درجنگ بین صفویان وعثمانیها، به نام اوبرمی‌خوریم. اما بطوریکه درگذشته ذکر کردیم، حسینقلی‌قبلاً مقام خلیفة‌الخلفاء را داشت. او باداشتن این‌عنوان دررأس ده‌هزارصوفی قرار داشت که از نقاط مختلف ترکیه [عثمانی] به ایران‌آمده و درشهر

---

۷۵) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۳۵، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۳.

۷۶) تــذکــرهٔ شاه طهماسب، ص۶۴؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۱.

۷۷) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۱۰.

۷۸) همان مأخذ، ص۳۲۶.

۷۹) تــذکرهٔ شاه طهمــاسب، ص۷۲؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴.

۸۰) حسن رومــلو، احسن‌التواریخ، ص ۴۲۰، ۴۲۱. صفی فرزند ولی خلیفه در سال ۹۷۲ ه. ق./۶۵ – ۱۵۶۴م. والــی گرگان بوده است (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۴۲۴).

۸۱) حسن روملو، احسن‌التــواریخ، ص ۴۳۹. صادقــی (ص ۱۱۷)، شاهقلــی را یك شاعــر خــوب دانسته و نمــونــه‌ای از اشعار او را بدست می‌دهد و اسم پدرش را نیز **قارپا** ذکر می‌کند. روملو، **پروندی‌آقا** را نیز از نزدیکان **القاص میرزا** ذکرمی‌کند (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۱۹).

۸۲) حسن روملــو، احسن‌التواریــخ، ص ۳۲۴، ۴۹۱؛ اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۴۰.

قـزویـن مـرکز دولت آنوقت ساکن بودند. ارزش و اعتبار زیاد حسینقلی خلفا در دستگاه صفوی، مدیـون داشتن عقل و درایت و شخصیت برجسته او بوده است.[۸۳] بههنگام مرگ شاه طهماسب، حسینقلی خلیفةالخلفاء، برجستهترین شخصیت پایتخت بـوده است. او بـا غلبه بـر سایر مدعیان، راه را بـرای حکومت اسماعیل [میرزا] هموار ساخت. دیگر از امرای روملوی معاصر حسینقلی خلفاء، دلی بوداق والی شهر خوی بوده است که یك ترك باایمان در دستگاه صفویان به شمار میرفت.[۸۴] براساس گفتههای فضلی اصفهانی، بههنگام مرگ شاه طهماسب ۹ امیر از روملوها دردستگاه وجود داشتهاند که نام بعضی از آنها را در اینجا ذکر کردیم.

۲) استاجلو

در بررسیهای خود از سالهای ۱۵۳۲ الـی ۱۵۷۶ م؛ از این قبیله بـا عنوانهـای خـان و سلطان به اسم بیش از ۳۰ امیر برخورد می‌کنیم. پس از قتل چوهـه (چـوقـا) سلطان تکلو، سمت امیرالامـرائی شاه طهماسب بـه حسین‌بیگ شاملو و عبداللهخان استاجلو واگذار گردید. به طـوری که قبلاً ذکر کردیـم، عبداللهخـان، برادرزادهٔ محمدخان و فرزند قراخان بـود که در تشکیل دولت صفوی نقش مهمی

---

۸۳) «حسین‌قلـی خلفاء در درگاه معلی منصب خلیفةالخلفایی داشت. میرصاحب نقاره و علم نبود، اما بغایت معتبر و مشیر و مشارالیه بـود. طایفهٔ صوفی که از دیار بکر و هـر طرف روم به پایهٔ سریراعلی جمع‌آمده بودند، بالتمام تـابع او بودند» (اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۱۴۰).

۸۴) «روز سیم، دلوبوداق از امرای روملو، مرد تـرك درست راست اعتقاد بود طلب داشت نموده گفت که...» (اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، a ۲۰۳). راجع به **دلی بوداق** (یا: دوراق)، حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۷۶؛ فضلی‌اصفهانی، افضل‌التواریخ، a ۲۷۵. از امرای روملو در این زمان **قربان سلطان** بود؛ به هنگام مرگ شاه‌طهماسب قربان سلطان در پایتخت بوده است (اسکندربیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۱۴۰). به روایت فضلی اصفهانی (a ۲۷۵): بـه هنگام مرگ طهماسب، از قبایل مختلف روملـو ۹ امیر در دستگاه صفوی وجود داشتند، که اسم بسیاری ازآنها در بالا ذکر گردید.

داشته و با خـواهر شاه نیز ازدواج کـرده بود. عبدالله‌خـان در سال ۹۵۰ هـ. ق/ ۱۵۴۳م. در سمت حاکم همدان، در یك حملهٔ موفقیت آمیز به کردهـای کلهر لیاقت خود را نشان داد؛ ولی مرگ او در سال ۹۷۴ هـ. ق/ ۱۵۶۶م. شاه طهماسب را بسیار متأثر کرد[۸۵] دیگر از امرای بزرگ استاجلوی معاصر عبدالله‌خان، منتش سلطان (از اوبهٔ شیخلر) بود. او یکی از امرای مورد اعتماد شاه‌طهماسب در پایتخت بـه شمار مـی‌رفت و در سال ۹۵۲ هـ. ق/۴۶ ـ ۱۵۴۵م. وفات کرد[۸۶]. دیگر از امرای بزرگ این قبیله و معاصر امرای مذکور، بدرخان (از اوبـهٔ شرفلو) بـود. او در سال ۹۶۵ هـ. ق/۱۵۵۸م. درجنگی که با ابا رئیس قبیلهٔ اوخلو (اقلو) ازترکمانان یقه وهمچنین علی‌سلطان حاکم خوارزم کرد، اسیر شد. چون بعد از ایـن دیگر به اسم ایـن فـرد برخورد نمی‌کنیم، به احتمال زیاد به هنگام اسارت به قتل رسیده است[۸۷]. ازبدرخان فرزندی به اسم امامقلی سلطان مـی‌شناسیم که بـه سال ۹۷۰ هـ. ق/۷۳-۱۵۷۲م. در گیلان بـه قتل رسید. در همین جنگ حسن سلطان قیچ‌اوغلی والی «دینور» و شاهقلی فرزند کچل شاهوردی نیز اسیر شدند. صدرالدین‌خان نیـز یکی از امـرای بـزرگ استاجلو بودکه که در سال ۹۴۰ هـ. ق. او را بـا عنوان خانی در میان امراء می‌بینیم. او دو دفعـه در سالهای ۹۴۴ هـ. ق/۱۵۳۷م. و ۹۵۵ هـ. ق/۱۵۴۸م. در سمت والی استرآباد انجام وظیفه نمود[۸۸]. یکی دیگر ازامرایی که ذکر نامش در اینجا لازم است حسن بیگ یوزباشی می‌باشد. او در سال ۹۴۰ هـ.ق/۳۴ ـ ۱۵۳۳م. یکی از امـرای

---

۸۵) تذکرهٔ شاه طهماسب،ص ۱۰، ۴۱، ۵۳، ۵۹؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۶،۲۹۵، ۲۹۸،۲۹۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۰۵، ۳۴۰، ۴۳۲. «با مرگ عبدالله‌خان، شاه طهماسب بسیار غمگین شد» (فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، a ۲۴۹).

۸۶) تذکرهٔ شاه طهماسب،ص ۲۱، ۲۴،۲۵،۲۶،۲۸،۳۳،۳۴؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۸۶، ۲۸۸؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۴۸، ۲۸۷ ۳۱۴.

۸۷) غفاری، جهان‌آرا، ۲۹۶، ۳۰۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۴۴، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۰، ۳۴۹، ۳۵۸؛ تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۱۷۱.

۸۸) تـذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۳۹؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص ۲۷۵،۲۸۳، ۲۹۰،۲۹۷؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۱۸۶.

معتبر پایتخت به شمار می‌رفت و در سال ۹۶۷ ه. ق. وفات کرد[۸۹]. در ضمن نباید او را با حسن بیگ دیگری از استاجلوهای اوبهٔ چاوشلو که یك سال قبل فوت کرده بود اشتباه کنیم. وی نیز در ردیف محافظین «کمانـدار» شاه بوده است و به علت بیدادگریهایش به او لقب «فرعون ثانی» داده بودند[۹۰]. شاهقلی سلطان نیز از امرای مورد اعتماد شاه طهماسب بوده است. او در سمت امیری شهرهای کرمان، استرآباد، مشهد و چخور سعد انجام وظیفه کرده بود و در سال ۹۷۵ ه. ق/۶۸-۱۵۶۷م. با سمت ایلچی به استانبول رفت[۹۱]. حسین بیگ فرزند حسن بیگ یوزباشی نیز در اواخر سلطنت شاه طهماسب از امرای باقدرت پایتخت بود. به غیر از افراد مذکور، امرای زیر نیز از این قبیله دردستگاه دولت صفوی انجام وظیفه می‌کردند: چراغ‌سلطان (وفات: بعد از سال ۹۵۵ ه.ق./۱۵۴۹ م.)؛[۹۲] شاه‌علی‌سلطان که در سال ۹۵۵ه. ق./۱۵۴۸م. والی استرآباد بود؛[۹۳] شاهوردی‌کچل والی استرآباد که در سال ۹۵۷ ه.ق/۱۵۵۰م. در جنگی با ترکمان‌های یقه به قتل رسید.[۹۴] جعفربیگ (از اوبهٔ کنگرلو) که درسال ۹۶۷ ه.ق./۱۵۵۹م. با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد.[۹۵] ایغوت‌بیگ نوهٔ چایان سلطان که در سال ۹۷۲ ه. ق. والی نیشابور واسفراین بود.[۹۶]

---

۸۹) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۳۹، ۴۱، ۶۳، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۴۵.

۹۰) غفاری، جهان‌آرا، ص ۳۰۶؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۱۶.

۹۱) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص ۵۳، ۵۶، ۶۴، ۶۵؛ غفاری، جهان‌آرا، ص ۳۰۰؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۳۱۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۸، ۴۴۰. یکی از فرزندان شاهقلی به‌نام الله قلی‌بیگ در سال ۹۸۱ ه. ق./۱۵۷۳م. داروغهٔ تبریز بود (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۴۵۵؛ اسکندربیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ص۱۱۷). و فرزند دیگرش محمدی، پس از مرگ پدر والی چخور سعد شد.

۹۲) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۲۷، ۵۳، ۶۰؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۵۷، ۳۲۱.

۹۳) غفاری، جهان‌آرا، ص ۲۹۸؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۸۴، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۳۶.

۹۴) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۶.

۹۵) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۲۷؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۶، ۳۰۸.

۹۶) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۱۰.

قنبرسلطان، که در سال ۹۷۱ ه.ق. / ۶۴-۱۵۶۳م. والـی یکی از شهرهـای اطـراف خراسان بود.[97] خلیل‌آقا (از اویهٔ کنگرلو) که در سال ۹۴۰ ه. ق./۳۴ - ۱۵۳۳م. به نامش درمنابع برخورد می کنیم.[98] ولی بیگ یساول باشی که درسال۹۶۹ه.ق./ ۱۵۶۱م. با سمت ایلچی به‌استانبول فرستاده شد.[99] الله‌قلی‌سلطان ایجیق‌اوغلی از اویهٔ گرامپا، که در سال سال ۹۷۵ه.ق./۶۸ - ۱۵۶۷م. در گیلان صاحب املاك بود و در ۹۷۷ه.ق. در سمت والی گیلان و اتـابیگی محمدمیرزا انجام وظیفـه مـی کرد.[100] نظرسلطان (برادر حسن بیگ یوزباشی[101])، امیرغیب‌سلطان که درسالهای ۹۶۶ه.ق. والی تبریز، در ۹۷۲ ه.ق. والی هرات بود و درسال ۹۷۵ه.ق. نیز در فتح گیلان شرکت داشت و در سال ۹۷۹ ه.ق. به هنگام خدمت در سمت والی‌گری دیلمان کوه وگیلان وفات یافت.[102] پیره‌محمدخان (از اویـهٔ چـاوشلو) نیـز در جنگ گیلان شرکت داشت.[103] تیمورخان والی کرمان (از اویهٔ کنگرلو) و فـرزندش مرادخان.[104] یوسف بیگ فرزند باباسلیمان چـاوشلو کـه حسن روملو نیز مـانند سام‌میرزا، او را امیری عاقل و بـا درایت ذکر می کند.[105]

---

۹۷) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۲۱.

۹۸) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۲۷،۲۸.

۹۹) حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۱۷.

۱۰۰) تـذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۵۴؛ حسن‌روملـو، احسن‌التواریخ، ص۳۵۷، ۴۲۹، ۴۴۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۳۶، ۲۴۰.

۱۰۱) حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۲۴،۴۲۷،۴۲۸. درسال ۹۶۴ه.ق./۱۵۵۷م. به هنگام برگشتن سیدعلی‌رئیس از تـرکیه بسوی ایران، تا «قلعهٔ زنجیر» او را همراهی کرد (مرآت‌الممالك، استانبول، ۱۳۱۳، ص۹۲،۹۳).

۱۰۲) حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۷،۳۶۲،۴۰۹.

۱۰۳) همان مأخذ، ص۴۳۸؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۴۳.

۱۰۴) شاه‌طهماسب در سال ۹۸۳ ه.ق.(۷۶ - ۱۵۷۵ م.) مرادخـان را مـأمور فتح «کچـو» در گیلان کرد (شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۴۷). مرادخان با تخلص فغانی، اشعار ترکی و فارسی می‌نوشت (صادقی، ص۳۰).

۱۰۵) [احسن‌التواریخ]، ص ۴۵۶؛ اسکنـدربیگ، عالم‌آرای عباسی، ص ۱۱۸. پیرقلی بیگ که اشعار ترکی دارد، از خـویشاوندان یـوسف‌بیگ بوده. او در عین حـال سمت آتابیگی حسین‌میرزا را داشت (صادقی، ص۱۲۸).

اسکندربیگ ترکمان، عده‌ای از امرای استاجلو را که به هنگام مرگ شاه‌طهماسب در قید حیات بودند ذکر می‌کند که عبارتند از: [۱۰۶] حسین‌بیگ، فرزند حسن‌بیگ یوزباشی؛ مرادخان سفره‌چی‌باشی، فرزندتیمورخان؛ الله‌قلی‌سلطان (از اوبهٔ گراملپا)؛ پیری‌بیگ (از اوبهٔ قوچلو، والی شهرری)؛ پیره‌محمدخان (از اوبهٔ چاوشلو، والی گیلان و آتابیگ امامقلی‌میرزا)؛ محمدی‌خان، فرزند شاهقلی‌سلطان ملقب به «توقماق» والی چخورسعد، که به هنگام مرگ طهماسب با سمت ایلچی دراستانبول بود؛ شاهقلی‌سلطان‌یکن‌اوغلو؟ والی هرات وللهٔ عباس [میرزا]. ابراهیم‌سلطان، فرزند شاهقلی سلطان والی سرخس؛ ولی‌خان (ازاوبهٔ شرفلو، والی‌خواف و باخرز)؛ محمد فرزند صوفی، والی‌ترشیز؛ تیمورخان، للهٔ بدیع‌الزمان میرزا ووالی‌سیستان؛ ایغوت سلطان (از اوبهٔ چاوشلو، والی شوشتر و دزفول)[۱۰۷]؛ شاهقلی‌سلطان، فرزند قارنجه (از اوبهٔ ماهی قفیه‌لو، نماینده شاه در دربار داودخان‌گرجی در تفلیس)؛ مصطفی‌خان، فرزند شاهوردی کچل. ذکر این اسامی، مقام و موقعیت قبیلهٔ استاجلو را در زمان شاه‌طهماسب نشان می‌دهد. این موضوع در عین حال نشان می‌دهد که نیروی انسانی شاه ازآناطولی تأمین می‌شده است. فضلی اصفهانی اسم نوزده امیر استاجلو را ذکر می‌کند.

۳) تکلو

غازی‌خان والی اسبق هرات، در سفر عراقین با آگاه شدن از سوء نیت شاه طهماسب در حق خود، به امپراطوری عثمانی پناهنده‌گردید. بدین‌ترتیب با فرار این امیر تکلو از خدمت شاه طهماسب، از تکلوها جز محمدخان شرف‌الدین‌اوغلی و

---

۱۰۶) در لیست صفحهٔ ۱۳۹ فضلی اصفهانی، اسم نوزده امیراستاجلو ذکر می‌شود (افضل‌التواریخ، b ۲۷۴).

۱۰۷) ظاهراً باید این شخص نوهٔ چایان‌سلطان باشد. یعقوب‌سلطان نوهٔ چایان‌سلطان که صادقی او را به سرودن اشعار ترکی و فارسی و داشتن تحصیل خوب یاد می‌کند، نمی‌تواند غیر از ایغوت‌سلطان باشد؛ و این امکان وجود داردکه در موقع نوشتن، به خطا «ایغوت» به صورت «یعقوب» درآمده باشد.

چند نفر از امـرای درجهٔ دوم و نزدیکان او کسی بـاقی نمانده بـود. چنین بـه نظر مـی‌رسد که او از تعصب قبیله‌ای بدور بود، زیرا در حالی که مقام و منزلت خود را مدیون چوهه سلطان بود، ولـی موقعی که فرزند او به محمدخان پناهنده شد، برای حفظ مقام خود بدون کوچکترین تردیدی سر او را بریده نزد طهماسب فرستاد. او قبل از رسیدن قانونی به بغداد آنجا را رها ساخته و به تابعیت پادشاه درآمد. او در مقابل این خوش خدمتی در ۹۴۳ ـ ۹۴۲ هـ.ق./۳۶ ـ ۱۵۳۵م. به سمت والی هرات تعیین گردید و در عین حال سمت للگی محمدمیرزا بزرگترین فرزند طهماسب را نیز بدست آورد. سمت والیگری محمدمیرزا اسمی بیش نبود، زیرا تمام کارها در دست او متمرکز بود. محمدخان شرف‌الدین اوغلی تاهنگام مرگش (۹۶۴هـ.ق./۱۵۵۷م.) درسمت والی‌هرات باقی‌ماند واین موضوع، لیاقت و درایت اورا درانجام وظایف محوله بـه خوبی نشان می‌دهد. وی در عین حال مردی بسیار تند مزاج بود و همین خصلت باعث برانگیختن بـرادرزاده‌ها و حتی بعضی از پیروانش علیه اوگـردیـد، بطوری که در سال ۱۵۵۶/۹۶۳ علی‌سلطان تکلو که به همراه اسماعیل‌میرزا به هـرات آمـده بـود، بـا بـرادرزادگانش تاتارسلطان و علی‌بیگ فرزندان محمدخـان و نیز شرف‌الدین‌بیگ فرزند اویس‌سلطان متحد شده به محمدخان تـوهین کرده و اقدام به کشتن او نمودنـد. در ایـن میان علی‌سلطان بر اثر شکایت محمدخان و به امـر شاه تـوسط گرجی‌ها لگدمال شده به قتل رسید.[۱۰۸] از غازی‌خـان فرزند چرکین حسن و پناهندگی او بـه دربارعثمانـی در سفر عـراقین، قبلاً سخن گفته‌ایم. نیمی از بغداد با سمت بیگلربیگی آن دیار به‌او واگذار گردید، ولی بر اثرشکایت مردم به استانبول احضار شد. او به این امر اعتنائی ننمود و در سال ۹۴۷ هـ. ق./۴۱ ـ ۱۵۴۰م. بـه اتفاق پنج الی ششهزار نفر به ایران بـرگشت؛ طهماسب نیز او را بـه سمت والی شیروان تعیین کرد. در عین حال، پادشاه صفوی او را مردی شیطان صفت و حیله‌گر و دروغگو دیـد.[۱۰۹] و عاقبت این بیگ تکلو را بـه اتفاق دو برادرش (نام یکی از

۱۰۸) غفاری، جهان‌آرا، ص ۳۰۲؛ حسن روملـو، احسن‌التواریخ، ص ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۵۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۰۸.

۱۰۹) تـذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص ۳۷،۳۵،۱۲؛ شرف‌خـان، شرفنامه، ص۱۹۶،۱۹۳؛←

آنان مصطفی بود) و اقوام نزدیك وی به قتل رساند.[۱۱۰] محمدخان والی هرات در سال ۹۶۴ه.ق/۱۵۵۷ ـ ۱۵۵۶م. وفات کرد[۱۱۱] و مقامش به یکی از فرزندانش به نام قزاق داده شد. قزاق که مردی بسیار جسور وامیری مقتدر بود در مقابل اوزبك‌ها نیز موفقیت‌هایی به دست آورد. لکن امیری ظالم‌بودو وبه علت ظلمی که در حق هراتی‌ها روا داشته، شاعری به او لقب حجاج ثانی‌داده بود. براساس نوشته‌های منابع، قزاق در اواخرحکومت خود فکر استقلال به سرش زده و در آرزوی ایجاد حکومت مستقلی در هرات بود؛ ولی شاه‌طهماسب به محض شنیدن حرکت عصیان‌گرانه قزاق، به طور مخفی با برادروعموزاده‌های والی هرات از قبیل مصطفی‌بیگ، احمدبیگ، مسیب‌بیگ و نیز شرف‌الدین‌بیگ فرزند اویس‌سلطان نقشه قتل او را کشید وبه آنها قول داد کسی که اورا بکشد مقامش را تصاحب خواهد نمود. ولی آنها نتوانستندکاری انجام دهند تا اینکه به فرمان شاه، معصوم‌بیگ صفوی از امرای بزرگ مقیم مشهد در حالی که بعضی از شاهزادگان او را همراهی می‌کردند وارد هرات‌گردید و در حالی که بااحتیاط عمل می‌کرد، قزاق راکه قدرت‌کافی نداشت به‌آسانی دستگیر کرد و او پس از ۳ الی ۵ روز وفات نمود (۹۲۷ ه.ق/۱۵۶۵ـ ۱۵۶۴).[۱۱۲] بطوری که معلوم می‌شود، خاندان شرف‌الدین‌اوغلی‌منتسب به ناحیه «منتش» آناطولی (از ناحیه مغلا) می‌باشد. عواقب عصیان قزاق‌خان، غیر از خود او دامن قبیله‌اش را نیزگرفت. اساساً عصیان اولامه و پناهندگی او به عثمانی‌ها، شاه‌طهماسب را نسبت به‌آنها خشمگین ساخت. این پیش‌آمد باعث‌گردیدکه شاه مدتی آنها را بدون معیشت‌گذاشت و این امر باعث پریشان شدن آنهاگشت. شاه طهماسب یك سال قبل از مرگش، منطقه مرطوبی‌گیلان را در بریدگی بیه‌پیش (که خوشایندترکان‌نبود) به‌بعضی‌از آنهااقطاع‌داد(۹۸۳ه.ق./۱۵۷۶).ازحوادث ذکرشده

ــــ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، a ۱۰۸.

۱۱۰) غفاری، جهان‌آرا، ص۲۹۴، ۲۹۵؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۹۵، ۳۵۵.

۱۱۱) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۲؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۱۰.

۱۱۲) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۲۳، ۴۲۶؛ تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۲۲۲، ۲۲۵.

چنین به نظر می‌آید که ترکان مهاجر جنوب غرب آناطولـی، نسبت به سایر مناطق مردمانـی فعال، جنگجو، پرهیزکار ودارای شخصیت برجسته بودند. به هنگام مرگ طهماسب ولی‌سلطان شرف‌الدین اوغلی املاک کوچکی در خراسان برای گذران خود در اختیار داشت و صـولاق‌حسین و اردوغدی‌خلیفه از امـرای دیگر تکلو نیـز دارای املاکی درگیلان بودند.[۱۱۳]

۴) شاملو

شاملوها پس از کشته‌شدن امیرالأمـراء حسین‌بیگ شاملودر سال ۹۴۰ ه.ق./۱۵۳۴م.، اعتبار قبلی خود را ازدست دادنـد. آغزیوار سلطان، فرزند دمیری‌سلطان والـی هرات بـه محض شنیدن خبـر کشته‌شدن حسین‌بیگ، بـه علت نگرانـی از سرنوشت خـود، در حالی‌که آتـابیگی سام‌میرزا (صـاحب تذکره) را نیز برعهده داشت او را بـرداشته بـه سوی قندهار حـرکت‌کرد و درآنجـا در جنگی‌که بـا جغتـای‌هـا (با برها) نمود به قتـل رسید (۹۴۱ ه.ق./۱۵۳۵م.)[۱۱۴]. در سال ۹۴۰ محمدخلیفهٔ قورچی‌باشی بـا لقـب اوغلان‌خلیفه از مقام خـود بـرکنار شد و در سال ۹۴۱ ه.ق. خلیفـه‌سلطان شاملو به جای آغزیوار سلطان به سمت والی هـرات تعیین گردید. او با وجودکبرسن، با اوزبك‌ها جنگید و به قتل رسید.[۱۱۵] در همـان سال، از شاملوها محمدبیگ و امت‌بیگ صاحب املاکی در دستگاه بودنـد. در سال ۹۵۴ ه.ق./۱۵۴۷م. حسین‌بیگ شاملو و فـرزندانش بـه اتهام خیانت به شاه طهماسب توقیف شدنـد.[۱۱۶] در حوادث مربوط به این سالها به اسم یکی از بیگ‌های شاملو

۱۱۳) تاریخ‌عالم‌آرای عباسی، ص۱۴۰؛ فضلی‌اصفهانی (افضل‌التواریخ، a ۲۷۵) اسم پنج امیر تکلو را ذکر می‌کند، یکی از اینها ولی‌بیگ حاکم «هارون‌آباد» ودیگری مسیب‌خان حاکم ورامین و رودبار است‌که درآینده نامش بارها خواهدآمد.

۱۱۴) تـذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۲۳،۲۴؛ حسن روملـو، احسن‌التـواریـخ، ص۲۳۶-۲۶۰، ۲۶۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۸۱.

۱۱۵) حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۶۴،۲۶۵.

۱۱۶) حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۲۶.

به نام چرنداب (جرنداب)[۱۱۷] سلطان برمی‌خوریم.[۱۱۸] فرزند چرنداب سلطان، عباسعلی‌بیگ در سال ۹۶۲ه.ق./۱۵۵۶م. در بین امرایی که عازم سرکوبی ابا از ترکمان‌های یقه شدند دیده می‌شود.[۱۱۹] از دیگر شاملوها، مجنون‌سلطان در سال ۹۵۹ ه.ق./۱۵۵۲م. حاکم اسفراین در خراسان بود.[۱۲۰] ولی‌خلیفه نیز در سال ۹۷۲ ه.ق/۶۵-۱۵۶۴م. والی قم بوده است. یک سال قبل حسین بیگ شاملو را در مقام یساول‌باشی می‌بینیم و نیز احمدخلیفه وفادار در سال ۹۷۵ ه.ق./۶۸-۱۵۶۷م. در میان امرایی که برای فتح گیلان فرستاده شدند دیده می‌شود.[۱۲۱] از قرار معلوم، تعداد امرای بزرگ از میان شاملوها کمتر بوده است و اکثر آنها نیز عنوان «خانی» داشتند. به نوشته اسکندر بیگ ترکمان، به هنگام مرگ شاه‌طهماسب ۱۵۷۶/۹۸۴) از شاملوها پنج امیر در دستگاه وجود داشتند که یکی از آنها ولی خلیفه بود که نامش را قبلاً ذکر کردیم.[۱۲۲] ولی‌خلیفه (از اویماق اوچی) در تاریخ مذکور والی مشهد بود و اغلب بیگ‌زاده‌های شاملو در فرمان او بودند.[۱۲۳] از شاملوهای دیگر، فولادخلیفه والی همدان بود و سلیمان‌خلیفه والی‌معزول استرآباد نیز در پایتخت سکونت داشت.[۱۲۴]

---

۱۱۷) اسم این امیر شاملو، اسم یکی از محلات شهر تبریز به نام «چرنداب» می‌باشد. به هر صورت، این امیر به علت اقامت درآنجا، براساس رسومات ترک به این اسم مشهور شده است.

۱۱۸) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۵۳؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۱، ۳۸۶.

۱۱۹) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۳؛ تذکره شاه‌طهماسب، ص۲۱۱، ۲۱۲.

۱۲۰) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۷۰.

۱۲۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۳۷.

۱۲۲) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۹۵، ۴۱۴.

۱۲۳) اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص۱۳۸.

۱۲۴) همان مأخذ، همان‌ص. درلیست اسامی فضلی‌اصفهانی نام موسی‌سلطان حاکم یکی از نواحی (ظاهراً: اهلو) که خواندنش میسر نگردید، همچنین اسامی بعضی‌دیگر از امراء مانند علی‌سلطان حاکم الموت و سلطان حسین‌خان فرزند دورمیش‌خان حاکم کلهر نیز ذکر گردیده‌است(افضل‌التواریخ، b ۲۷۵).

۵) ذوالقدر

ذوالقدرها در زمان طهماسب جزو مطیع‌ترین ایلات بودند و پرجمعیت‌ترین تیرهٔ این قبیله در حوالی فارس سکونت داشتند. با مرگ علی‌سلطان چیچکلو درسال ۹۳۱ ه. ق./۱۵۲۵م.، مقـامش به برادرزاده‌اش مـراد سلطان داده شد ولی بعداً از ایـن انتخاب صرف‌نظـر گردیده، والیگری شیراز دوباره به حمزه سلطان (از اوبهٔ جاسوسلو؟) ذوالقدرواگذار گردید.[۱۲۵] در سال۹۳۹ ه. ق./۳۳ـ۱۵۳۲م غازی خان برادر خلیل‌خان به‌همین سمت فرستاده شد ولی با مرگ او در سال ۹۶۴ ه. ق./۴۰ ـ۱۵۳۹[۱۲۶] ابراهیم سلطان فـرزند کچل بیك از اوبـهٔ حاجیلر به سمت والی شیراز تعیین گردید. ابراهیم‌خان مدتها در این سمت باقی ماند تا اینکه در سال ۹۶۲ ه. ق. /۱۵۵۵م. از مقام خود عزل ووالی استرآبادگردید ودو سال‌بعد، درسال ۹۶۵ ه. ق. در جنگ بالابای ترکمان وعلی‌سلطان اوزبك‌به قتل رسید.[۱۲۷] از ابراهیم‌خان‌برادری به اسم جنیـدبیگ[۱۲۸] و فـرزندانـی به نامهای زینل بیگ و یعقـوب‌بیگ می‌شناسیم. زینل‌بیگ در سال ۹۷۷ ه. ق. /۷۰ ـ ۱۵۶۹م. والی شهر جام از توابع خـراسان بـوده است.[۱۲۹] دیگر از امرای ذوالقدر محمودبیگ (از اوبهٔ غورغا)است که سمت مهـرداری داشته است و در سال ۹۳۹ ه. ق./۳۳ ـ ۱۵۳۲ م. به هنگام تیراندازی از اسب بـه زمین افتاده وفـات کرد.[۱۳۰] ازمیان ذوالقدرها، امیری به اسم یول‌الدی‌آقـا

۱۲۵) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۵؛ غفاری‌جهان‌آرا، ص۲۸۷؛ فضلی اصفهانی، افضل‌التواریخ، b ـ a ۷۴.

۱۲۶) تذکره شاه طهماسب، ص۲۷، ۳۹؛ غفـاری، جهان آرا، ص۲۹۰، ۲۹۴؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۵۹، ۲۷۵، ۲۹۹، ۳۰۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۸۲.

۱۲۷) تذکره شاه‌طهماسب، ص۳۷، ۵۴، ۵۵، ۵۶؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۹۴؛ حسن روملـو، احسن‌التـواریخ، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۵۷، ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۰۴؛ شرف‌خـان، شرفنامه، ۲۱۱؛ فضلی‌اصفهانی، افضل‌التواریخ، b ۱۱۲.

۱۲۸) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۳۵.

۱۲۹) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۴.

۱۳۰) غفاری، جهان آرا، ص۲۸۷؛شرف‌خان، شرفنامه، ۱۸۱؛ فضلی‌اصفهانی، افضل‌التواریخ، a ۷۴. محمـودبیگ ازاوبهٔ غـورغالو بود و شغل مهرداری اکثراً به این اوبه تعلق داشت.

(از اوبهٔ حاجیلر) ددهٔ اسماعیل میرزا که طهماسب قبل از سفر عراقین او را باسمت ایلچی بـه استامبول فرستاده بود؛[۱۳۱] اورکمزسلطان ذوالقدر که در سال ۹۳۷ ه. ق. / ۳۱ - ۱۵۳۰ م بـه اتهام تبانی باالامه سلطان به قتل رسید؛[۱۳۲] قیابیگ و محمدخان ذوالقـدر اوغلی که در سفرعراقین به عثمانی پناهنده گردید نام برده می‌شوند.[۱۳۳] از دیگر امرای منسوب به‌این قبیله شاهقلی خلیفه از (اوبهٔ غورغالو) بود. شاهقلی خلیفه جانشین محمود سلطان شد و از سال ۹۳۹ ه. ق. / ۱۵۳۳ - ۱۵۳۲ در سمت مهرداری انجام وظیفه می‌نمود. او این مقام را تا سال مرگش ۹۶۵ ه. ق. / ۱۵۵۸ م. که به‌هنگام جنگ با ابای ترکمان اتفاق افتاد حفظ کرده.[۱۳۴] ترجمهٔ کتاب صفـوة‌الصفا به‌ترکی نیز به وسیله این شخص صورت گرفته است. پس از عزل‌ابراهیم‌سلطان از حکومت فارس، علی سلطان تات اوغلی (طاتی‌اغلی، تاتی‌اغلی) به جانشینی او منصوب گردید. درسال ۹۵۳ ه. ق. / ۱۵۴۶م. میان امرای ذوالقدروافشار مقیم پایتخت اختلاف‌افتاده و کار تـا مرز جنگ مسلحانـه کشیده شد ولـی با مذاکرات امـرای دو طرف (از ذوالقدرهـا: شاهقلـی خلیفهٔ مهردار، ابـراهیم سلطان و تاتـی اوغلی؛ و از افشارها: سوندك‌بیگ‌قورچی‌باشی، شاهقلی‌سلطان ومحمودخان) موضوع فیصله‌پیدا کرد.[۱۳۵]*
و در زمان شاه طهماسب، استقلال سوکلن (سوگلن)های بوزوق ذکر می‌شود. بـه هنگام سفرعراقین درسال ۹۶۷ ه.ق. / ۱۵۶۰م. شاهوردی‌خلیفه سوکلن اوغلی قورچی،

---

۱۳۱) تذکره شاه طهماسب، ص۲۸.

۱۳۲) غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۶.

۱۳۳) غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۸.

۱۳۴) تـذکرهٔ شاه طهماسب، ص۲۶، ۳۹، ۷۲؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۳؛ حسن روملـو، احسن‌التواریخ، ص۳۰۳، ۳۴۹، ۳۷۶، ۴۰۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۸۱، ۲۱۱.

۱۳۵) تـذکرهٔ شاه طهماسب، ص۵۷؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۳؛ حسن روملو، احسن - التواریخ، ص۲۷۵، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۸۹.

* [در تـاریخ جهان‌آرا، ضمن وقـایع سال ۹۵۳، اطلاعاتی راجع به مناقشه و رفع اختلاف بین امرای دوقبیلهٔافشار وذوالقدر مشاهده نشد؛ و ظاهراً شمارهٔ صفحهٔ منبع مورد اشاره غلط چاپی است. و].

پرچمداری را به عهده داشت[۱۳۶] واز ذوالقدرها شیر حسین (از اوبهٔایمور) را درسال ۹۴۱ ه. ق./۳۵-۱۵۳۴م. در شغل قورچی‌گری می‌بینیم.[۱۳۷] از افراد منسوب به ذوالقدرها ولی سلطان در سال ۹۵۴ ه. ق. /۱۵۴۷م. درارومیه[۱۳۸] و ملکن‌اوغلی در سال ۹۶۷ ه. ق./۱۵۶۰م. در یکی از شهرهای اطراف خراسان حاکم بودند.[۱۳۹] تبت[۱۴۰] آغا که باسمت ایلچی به استانبول رفته بود و در سال ۹۶۴ ه. ق. به ایران برگشت؛ شادی بیگ که در سال ۹۵۷ ه. ق. / ۱۵۵۰ در جنگ باکردها به قتل رسید[۱۴۱]؛ یول قلی‌که ابتدا سمت قاپوآقاسی داشت و سپس از ارکان مهم دولت گردید (وفات در سال ۹۷۵ ه. ق./۶۸-۱۵۶۷م.)[۱۴۲] و حمزه‌بیگ سنجر اوغلی که‌در سال ۹۷۷ ه. ق./ ۷۰-۱۵۶۹م. در جنگ با ازبکان به‌قتل رسید[۱۴۳] نیز از ذوالقدرها بودند. براساس نوشته اسکندر بیگ ترکمان،[۱۴۴] به هنگام مرگ طهماسب محمد قلی خلیفه ازاوبهٔ غورغا، والی استرآباد؛ (برادرزاده ابراهیم‌خان از اوبهٔ حاجیلر)؛ ولی‌سلطان قلخانجی اوغلی والی شیراز و شاهقلی خلیفه والی شهرلار (از توابع فارس) ومنصوربیگ ازفرزندان ابراهیم‌خان والی شهرخوی ازامرای‌دستگاه دولت در پایتخت بودند.

---

۱۳۶) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۴۰، ۵۴.

۱۳۷) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۳۸، ۳۹؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۹۰.

۱۳۸) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۲۵.

۱۳۹) همان مأخذ، ص۴۱۳.

۱۴۰) همان مأخذ، ص۳۲۸، ۴۰۱. دراکثر منابع تبت ودر نوشتجات سید علی رئیس (ص۱۸۸) به صورت تابت‌آغا مشاهده می‌شود.

۱۴۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۵؛ ذوالقدرهای تابع‌این امیر، شادی‌بیگلو نام‌گرفتند (ر.ك: بخش چهارم‌کتاب حاضر ــ قبایل بزرگ، ذوالقدر).

۱۴۲) حسن روملو،احسن‌التواریخ، ص ۴۳۶؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۳۵.

۱۴۳) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۴۴.

۱۴۴) صفحهٔ ۱۴۰ در لیست‌فضلی‌اصفهانی (b ۲۷۵): اسم ابراهیم اوغلی، یعقوب بیگ حاکم سابور (Sabür) ذکر می‌شود.

۱۴۵) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۲۱.

۶) قاجار

این ایل در زمان شاه طهماسب جزء ایلات درجهٔ اول بود وبسیاری از امرای این ایـل به مقـامات بـزرگی ارتقاء یافتند. از ایـن ایل، **اچه سلطان در سال ۹۳۹ ه.ق./۳۳ــ ۱۵۳۲م.** بـه کمك شرف بیگ حاکم بدلیس در جنگ با الامه سلطان شرکت نمودنـد، ولـی در مقابـل الامه شکست خـورده و حـاکم بدلیس به قتل رسید.[۱۴۵] اما از یعقوب سلطان که قبلاً نامش را ذکر کردیم، بعد از سال ۹۴۴ه.ق. ذکری بـه میان نمـی‌آید.[۱۴۶] بوداق‌خان، معاصر یعقوب‌خان، در سال ۹۴۳ ه.ق. /۱۵۳۷م. به‌سمت والی اراضی مفتوحهٔ قندهار و زمین داور تعیین‌گردید.[۱۴۷] احتمال دارد بـوداق سلطان قاجار کـه در سال ۹۶۷ ه.ق./ ۶۰ــ ۱۵۵۹م. حـاکم یکی از نواحی خراسان بود، شخص دیگری باشد.[۱۴۸] قایا بیگ (قایاپا) معاصر این اشخاص بوده است و در سال ۹۶۵ ه.ق./۱۵۵۸م. احمد بیگ قایا اوغلی (فرزند قایابیگ) که اسمش ذکر گردید دیـده مـی‌شود.[۱۴۹] دیگر از امرای قاجـار شاهوردی سلطان زیاداوغلی است و ایـل قاجاری که در اواخر قرن ۱۸ میلادی قدرت را در ایران به دست‌گرفت، از فـرزندان زیـاد می‌باشند. زندگی زیاد در اواخر قرن ۱۵ و اوایل قرن ۱۶ میلادی کمتر مورد تردید قرار می‌گیرد. مسکن قاجارها در نواحی گنجه در ناحیه اران بوده است. آمدن این ایل را در اواخر قرن ۱۵ میلادی از منطقه بوزوق به این نـاحیه قبلاً متذکر شدیـم، در سال ۹۴۴ ه.ق./۳۸ــ ۱۵۳۷ شاهـوردی در سفر جنگی قندهار شرکت‌کرده واز آن به بعد نیز در سفرهای مهم سهیم بوده است. وی در سرزمیـن قـراباغ یعنی سرزمین آباء و اجدادی خود که مرکزش گنجه بود

---

۱۴۶) همـان مـأخذ، ص۳۹، ۴۱؛ حسن روملـو، احسن‌التـواریخ، ص۲۸۶؛ فضلی اصفهانی، b ۳۹، a ۴۰.

۱۴۷) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۳۹؛ غفاری، جهـان‌آرا، ص ۲۹۰، ۲۹۱؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۲۵۹، ۲۷۵، ۳۰۵، ۳۱۰.

۱۴۸) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۴۱۳.

۱۴۹) غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۳

۱۵۰) تـذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۷۱؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص۲۷۹؛ حسن‌روملـو، احسن‌التواریخ، ص۲۸۳، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۴۱، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۴.

سمت والی‌گری داشته است. او در سال ۹۷۵ ه.ق./۶۸ - ۱۵۶۷م. - سال پلنگ - وفات نمود و ابراهیم‌بیگ (سلطان) به جای او منصوب گردید.[۱۵۱] دیگر از امرای قاجار گوکجه‌سلطان که به علت شرکت در سفر جنگی عراقین نامش برده شد، در سال ۹۴۶ ه.ق./۴۰ - ۱۵۳۹م. به‌گرجستان حمله نمود ودر سال ۹۵۴ ه.ق./۴۸ - ۱۵۴۵ للهٔ‌بهرام میرزا و حاکم شیروان گردید. وی در سال ۹۶۲ ه.ق. در جنگی با ابای ترکمان وعلی‌سلطان اوزبك به‌قتل رسید.[۱۵۲] ابو القاسم خلفا درسال ۹۵۱ ه.ق./۱۵۴۴م. به سمت پرچمداری منصوب شد[۱۵۳]؛ و شاهقلی آقا در سال ۹۶۱ ه.ق./۱۵۵۴م. برای مذاکرات صلح با سمت ایلچی به حضور قانونی فرستاده شد.[۱۵۴] طویقون بیگ در سال ۹۵۸ ه.ق. به سمت والی‌شکی و معاصر او بیرام‌بیگ[۱۵۵] یوزباشی و علی آقای آقچه‌سقل در سال ۹۶۷ (۶۰ - ۱۵۵۹) با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد.[۱۵۶] از میرزاعلی‌بیگ در سال ۹۷۵ (۶۸ - ۱۵۶۷) نام برده می‌شود.[۱۵۷] وعلیقلی‌بیگ که در سال ۹۷۶ نامش ذکر می‌شود،[۱۵۸] از منسوبان قاجار بود. به هنگام مرگ شاه‌طهماسب یکی از بیگهای طراز اول قاجار شاهوردی سلطان‌اوغلی یوسف‌خلیفه بود وگرچه به سمت والی قراباغ و للهٔ‌سلطانعلی‌میرزا تعیین شده بود، ولی به هنگام مرگ طهماسب در مرکز (قزوین) حضور داشت. میرزاعلی‌سلطان نیز در این زمان، با سمت دیوان بیگی، از مهمترین امرای مرکز

۱۵۱) حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ۴۳۷.

۱۵۲) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۴۱؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۹۳، ۳۸۶، ۳۸۷.

۱۵۳) غفاری، جهان‌آرا، ص۲۹۵.

۱۵۴) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۷۳،۷۴؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۲؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۰۹،۳۷۹.

۱۵۵) حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۲۲، ۳۵۱،۳۶۱: اسکندر پاشا بیگلربیگی ارزروم در سال ۹۵۹ ه.ق./۱۵۵۲م. این دو بیگ قاجار را در گرجستان شکست داد (ص۳۶۱).

۱۵۶) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۴۲،۷۸؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۱۱.

۱۵۷) حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ۴۳۹.

۱۵۸) همان مأخذ، ص۴۴۱.

به شمار می‌رفت. علی خلیفه (از قبیلهٔ آقچالی) در این زمان والی شهرهای دامغان و بسطام بود؛ و غیر از اینها به نظر می‌رسد سلیمان‌بیگ برادر یوسف‌خلیفه شکم (؟) اوغلی و سلیمان سلطان نیز به مقام امیری ارتقاء پیدا کرده بودند.[۱۵۹]

۷) افشار

در زمان شاه‌طهماسب اکثریت ایل افشار در حوالی کوه‌گیلویه وخوزستان سکونت داشتند. درسال ۹۴۳/۱۵۲۸ ــ ۱۵۲۷، مصطفی سلطان از امرای افشار مقیم خراسان، و زینل‌خان شاملو و جکرگه (Cekirge) سلطان شاملو در حوالی فیروز کوه همگی از طرف اوزبك‌ها به قتل رسیدند. الوندخان والی کوه گیلویه به هنگام سفر جنگی عراقین، با هزار جنگجوی تحت فرمان خود و دو طویله اسب به حضور شاه طهماسب آمده او را خوشحال ساخت. ولی سال بعد به علت بروز نافرمانی‌های متعدد، به وسیلهٔ طهماسب بـه قتل رسید و مقامش با لقب شاهرخ‌خان، به محمدی بیگ حسن‌سلطان‌اوغلی نوهٔ‌منصور بیگ داده شد.[۱۶۰] درسال ۹۵۵/۴۹ ــ ۱۵۴۸ محمودخان افشار و احتمالاً از نواده‌های منصوربیگ بـه سمت والی کوه گیلویه تعیین گردید. محمودخان سه‌هزار جنگجو در تحت فرمان خود داشت.[۱۶۱] رستم‌بیگ افشار که ما اسم او را در حوادث سال ۹۵۷/۱۵۵۰ می‌بینم، در سال ۹۶۴/۱۵۵۷ دوباره او را در سمت والی کوه‌گیلویه می‌یابیم.[۱۶۲] گفته شده که شاخه‌ای ازایل افشارنیز در خوزستان سکونت داشتند که اینها ازافشارهای گوندوزلو

---

۱۵۹) اسکندر بیگ، ص۱۴۰؛ فضلی‌اصفهانی، علی‌خلیفه را از آقچه قویونلو معرفی می‌کند (b ۲۷۵).

۱۶۰) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۳۲، ۳۳؛ غفاری، جهان آرا، ۲۸۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ۲۵۰، ۲۶۵؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۸۷.

۱۶۱) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۵۳، ۵۶؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۳۱.

۱۶۲) غفاری، جهان آرا، ص۳۰۳؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۵، ۴۰۴: رستم‌بیگ (۹۶۵/۵۸ ــ ۱۵۵۷) را در میان امرائی که به جنگ ابای ترکمان فرستاده شد ذکرمی‌کند که در جنگ به قتل رسید. شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۱۰، ۲۱۱.

بودنـد. در رأس افشارهای خوزستان در سال ۹۴۶/ ۴۰ ـ ۱۵۳۹ چولی‌بیگ اوغلی بـا لقب مهدی قلی سلطان دیـده مـی‌شود. مهدی قلی سلطان در همان سال به امر طهماسب بـه وسیلهٔ بـرادرش سوندوك بیگ بـه قتل رسیـد. براساس نوشته حسن بیگ روملـو،[۱۶۳] در سال ۹۴۸/۴۲ ـ ۱۵۴۱ به هنگام عـزیمت شاه بـه شهر دزفول، حاکمیت آنجا را به‌حیدرقلی سلطان افشار داده بود. غفاری یك سال بعد حاکمیت این شهر را در دست ابوالفتح سلطان افشار می‌نویسد.[۱۶۴] دیگر از امرای افشار در سال ۹۴۳/۳۷ ـ ۱۵۳۶، شاهقلی سلطان در سمت والی کرمان بود. او مدت زیادی در ایـن مقام بـاقی بود و اسمش آخرین بار در اخبار سال ۹۷۲/۶۵ ـ ۱۵۶۴ ذکر می‌شود.[۱۶۵] در سال ۹۷۷/ ۷۰ ـ ۱۵۶۹ یعقوب‌بیگ افشار سمت والیگری کرمان را داشت.[۱۶۶] او از خویشان نزدیك شاهقلی سلطان بود و سوندوك‌بیگ قورچی باشی از مهمتـرین امرای افشار در زمـان مورد بحث بـوده و در میان امرای مهم زمان طهماسب جای مهمی داشت.[۱۶۷] به‌هنگام مرگش در سال ۹۶۹/۱۵۶۱، در حالی که بیش از نود سال داشت درگذشت و گفته می‌شد که از صوفیان گیلان بوده است.

---

۱۶۳) احسن‌التواریخ، ص ۳۰۰.

۱۶۴) جهان آرا، ص ۲۹۵.

۱۶۵) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۲۷۵، ۲۸۱، ۳۱۰، ۴۲۴، ۴۲۵.

۱۶۶) همان مأخذ، ص۴۴۳.

۱۶۷) در نامهٔ وزیر اعظم احمد پاشا که خطاب بـه امرای نـزدیك طهماسب نـوشته می‌شود: اسمش ذکر شده (فریدون بیگ، منشآت، ص۶۱۹)؛ دیگران معصوم‌بیگ صفوی و شاهقلی خلیفه ذوالقـدر و بـدرخان استاجلـو بودند (همان جـا و درجای دیگر مجلد دوم نگاه کنید به صفحه ۶۱). در اینجا به خودش لقب مبارزالدین می‌دهد.

۱۶۸) غفاری، جهان آرا، ص۳۰۷؛ مقدم‌بیگ در ملازمت سوندوك‌بیگ بـاخواندن وارساقی شهرت پیدا نموده بود و این وارساقی از اوست:

چـرخ فلك آیـرولوپ دونـرسه — بلـی دئمیشم دونمـزم یاریمـدان
منع ایتمگه عیسی گوگدن یانارسا — بلـی دئمیشم دونمـزم یاریمـدان

(صادقی، صفحه۱۲۹)

ترجمهٔ شعر: اگر چـرخ‌فلك سرنگون شود، مـن که به‌یار خود آری گفته‌ام، از او جدا نخواهم شد.

به هر حال با این گفته‌ها چنین به نظر می‌آید که در دوران اقامت شاه اسمعیل درگیلان او از صوفیان وفادار به او بوده است. از دیگر امرای افشار، نامهای پیر۔ قلی بیگ، رستم‌بیگ و محمدبیگ در حوادث سالهای ۹۵۷ – ۹۵۵/ ۱۵۵۰ – ۱۵۴۹ ذکر می‌شود. از امرای بزرگ دیگر افشار اصلان‌بیگ را باید نام برد که از اوبهٔ ارشلو افشار بوده است. به نظر می‌آید ارشلو اسم محلی است. اصلان‌بیگ در سفر جنگی گیلان در سال ۹۷۵/ ۶۸ – ۱۵۶۷ شرکت داشت.[۱۶۹] اسکندر افشار نیز در این سفر همراه بود و درگیلان املاکی به او داده شده.[۱۷۰] از امرای دیگر افشار سنجاب سلطان درسال۹۵۷/ ۱۵۵۰،[۱۷۱] الله‌قلی‌بیگ دانابیگ اوغلی در سال ۹۶۳/ ۱۵۵۶ در خراسان صاحب املاك بودند[۱۷۲] و محمدبیگ از نزدیکان القاص میرزا نیز از افشارها بوده است.[۱۷۳] اسکندر بیگ ترکمان به‌هنگام مرگ طهماسب، از شش امیر افشار نام می‌برد.[۱۷۴] یکی از این امرا اصلان سلطان ارشلو است که نامش در بالا ذکر شد. اسکندربیگ او را از امرای بزرگ افشار، و صاحب سپاه و للهٔ سلطان احمد میرزا ذکر می‌کند.[۱۷۵] دیگر از امرای افشار، خلیل‌خان در رأس ده‌هزار چادر در کوه‌گیلویه و محمود سلطان والی ساوه و یوسف (برادریعقوب والی کرمان که در این زمان هنوز به‌کرمان نرفته بود). اسکندر بیگ، والی هزارجریب، ازاقربای خلیل‌خان که بعدها به‌سمت والی کوه‌گیلویه‌تعیین گردید، یگن سلطان والی فراه و اسفزار از توابع خراسان و خسروسلطان والی

---

۱۶۹) حسن روملو، احسن التواریخ، ص۴۳۸.

۱۷۰) همان مأخذ؛ اسم اسکندر بیگ در حوادث سال ۹۸۰/ ۷۳ – ۱۵۷۲ نیز ذکر می‌شود (شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۴۴).

۱۷۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۴۳.

۱۷۲) همان مأخذ، ص۳۹۵، ۳۹۶.

۱۷۳) همان‌مأخذ، ص۳۳۴.

۱۷۴) عالم‌آرای عباسی، ص۱۴۰.

۱۷۵) همان مأخذ، همان ص.

یکی از شهرهای خراسان نیزاز افشارها بودند.[۱۷۶]

۸) ترکمان

در دوران صفوی در تاریخ قبایل ترك نام ترکمان معنای خاصی دارد و ترکمان نزدآنها به ایل آق‌قویونلوها، مخصوصاً دو قبیلهٔ مهمش به نامهای موصللو و پرناك که در خدمت صفویان بودند، اطلاق می‌شد[۱۷۷] و ترکمان در میان قبایل صفوی، نام قبایل موصللو و پرناك بوده است. علت شهرت این قبایل به ترکمان به مناسبت ترکمان بودن آق‌قویونلوها است؛ ولی اطلاق اسم ترکمان به قبایل مذکور بی‌معنا بوده و شاید هم یك عنوان اهدائی باشد، زیرا قبایل دیگر نیز منشاء ترکی داشته وحداقل قسمتی از آنها به این اسم مشهور بودند. به هر حال می‌توان دربارهٔ نام‌گزاری آق‌قویونلو و یا نام مناسب دیگری روی این قبایل تعمق کرد.

دربارهٔ انتساب مادربزرگ و پدرمادر شاه‌اسماعیل به‌ایل آق‌قویونلو قبلاً تذکر داده‌ایم. شاه اسماعیل نیز با دختریکی ازبیگ‌های موصللو (به نام تاجلوخانم) ازدواج کرد و ثمرهٔ این ازدواج طهماسب و بهرام میرزا بود. طهماسب نیز با دختریکی از بیگ‌های موصللو به نام‌عیسی‌بیگ ازدواج نمود. مادرسلطان‌محمد و اسماعیل‌میرزا دختر عیسی‌بیگ می‌باشد. اولوس‌های منسوب به ایلات آق‌قویونلو و قراقویونلو پس از تشکیل دولت صفوی به‌خدمت صفویان درآمدند. در سال ۹۱۳/۷–۱۵۰۶ (سال نهنگ) درمورد الحاق امیربیگ موصللو حاکم دیاربکر با افرادتحت فرمان خود به خدمت شاه‌اسماعیل و خوشحالی بیش از حد او در این باره، صحبت کرده‌ایم. از امیرخان برادرانی به اسامی ابراهیم و علی‌بیگ و فرزندانی به اسامی معصوم، محمدی و مرجمك می‌شناسیم. از اینها ابراهیم‌سلطان در سال ۹۳۳/۱۵۲۷ والی بغداد و نخود سلطان علی‌بیگ اوغلی (که اسم اصیلش ذوالفقار بود) والی کلهر بود.

---

۱۷۶) همان مأخذ؛ فضلی اصفهانی اسم هفت امیر افشار را ذکرمی‌کند (b ۲۷۵).

۱۷۷) در همان زمان یك قسمت از قبایل موصللو و پرناك در ترکیه سکونت داشتند.

در سال ۱۵۲۸/۹۳۴ نخودسلطان غیر ازعموی خود ابراهیم‌سلطان ومرجمك سلطان، اکثر عموزاده‌های خود را بــه قتل رسانده و بغداد را به دست‌گرفت. شاه‌ـ طهماسب بــه محض شنیدن این خبر از حرکت به سوی خراسان صرف‌نظر نموده به سرعت به سوی بغداد حــرکت‌کرد و بغداد را با وجودگرمای سوزان محاصره نمود، ولی به علت بی‌نتیجه ماندن این محاصره احساس اضطراب و نگرانی‌کرد و در چنین اوضاع و احوال، نخود سلطان به وسیلهٔ فــرزندان بکتــاش‌بیگ و علی و احمدبیگ از نواده‌های صوفی خلیل‌بیگ که از فرماندهان مشهور اوزون‌حسن بود کشته شد.[۱۷۸] از مرجمك‌سلطان فرزندی به اسم یادگار محمدترخان می‌شناسیم. وی در سال ۹۶۹ ـ/۱۵۶۱ در حالی‌که حکومت ساوه را داشت فوت نمود.[۱۷۹] فرزند او ابوالمعصوم سلطان نیز بـه هنگام مرگ طهماسب در میان امـرای پـایتخت قرار داشت.[۱۸۰] در سال ۹۷۲/۶۵ ـ ۱۵۶۴ امیرخــان، فرزنـد محمدی‌بیگ و پسرعموی یــادگار محمد نیز در میان امرا حضور داشته و در سال ۹۷۵/۶۸ ـ ۱۵۶۷ در سفر گیلان شرکت نمــوده و بــه هنگام مــرگ طهماسب در قصبهٔ خــوار ری سکونت داشت.[۱۸۱] طهماسب درسال ۹۳۹/۳۳ـ۱۵۳۲موسی سلطان ترکمن برادر زن خود را

---

۱۷۸) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ۱۳ــ۱۰؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۴،۲۸۵؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ۲۰۸،۲۰۹،۲۲۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷. محاصره در ماه رمضان ۹۳۵/مائیس ۱۵۲۹ شروع شد (فضلی اصفهانی، a ۳۳).

۱۷۹) غفــاری، جهان‌آرا، ص۳۰۷. یــادگار محمدترخان در سال ۹۶۵/۱۵۵۸ در جنگ با ابـای‌ترکمن اسیر گردید: غفاری، جهان‌آرا، ص۳۰۳،۳۰۴؛ شرف‌خان،شرفنامه، ص۲۰۹،۲۱۰؛ حسن‌روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۰۴؛ فضلی‌اصفهانی، a ۲۲۰.

۱۸۰) اسکندربیگ تـرکمان، ص۱۴۰؛ فضلی‌اصفهانی (a۲۷۵) اسم ده امیرترکمن راذکر می‌کند.

۱۸۱) در صفحات بعد بــه اسم امیرخان برخورد خــواهیم نمود. ولـی اسم پدر این شخص را به درستی نمی‌دانیم. در زمان شاه‌اسماعیل بیگلربیگی معزول هرات شرف‌خان گلابی‌اوغلی‌که به علت داماد بودن‌با امیرخان ازنزدیك با این خانواده‌آشنائی داشت می‌ـ نـویسد در قتل عــام مشهور نخودسلطان، از فـرزندان امیرخان تنها یك پسر ده‌ساله اوکه برادر شیری شاه‌طهماسب نیز بــود به نام محمدی‌بیگ جــان ســالـم بدر برد. روی این حساب، لازم می‌آیدکه امیرخان ثانی فرزند محمــدی باشد. باز به نوشته او، از ابراهیم

به سمت والی تبریز تعیین نمود. وزیر اعظم عثمانی، ابراهیم‌پاشا، از تمایل موسی سلطان برای وارد شدن به خدمت عثمانیها آگاهی یافت. ولی هنگامی که به سوی تبریز حرکت می‌نمود خبر تخلیه شهر از طرف موسی‌سلطان و حرکت او را به طرف عراق عجم دریافت کرد.[۱۸۲] چون با نام موسی ازاین به‌بعد برخورد نکرده‌ایم، احتمال وفات او پس از این تاریخ وجود دارد. در همان سال محمدبیگ اینوق اوغلی، رئیس ایشیك آقاسیان شاه‌طهماسب بود. در سال ۴۱/۹۴۷ ـ ۱۵۴۰ بار دیگر بنام امیری به نام احمد از این قبیله بر می‌خوریم و احتمال دارد این امیر و برادرش علی‌بیگ که در سال ۲۹/۹۳۵ ـ ۱۵۲۸ نخود سلطان را کشتند، نوهٔ صوفی خلیل‌بیگ از امرای مشهور آق‌قویونلو باشند. شاه‌طهماسب در سال ۹۳۶/ ۳۰ ـ ۱۵۲۹ به علی‌بیگ که در کشتن نخودسلطان نقش مهمی داشت مقام امیری اعطاء کرد.[۱۸۳] در سفرجنگی دوم [سلیمان] قانونی درسال ۴۹/۹۵۵–۱۵۴۸، علیقلی‌بیگ از امرای ترکمان در رأس یك سپاه دو هزار نفری قرار داشت واین خود ارزش و شایستگی این امیر را نشان می‌دهد.[۱۸۴] در مورد این که این امیر باعلی‌بیگ سابق المذکر یکی هستند هیچ دلیلی در دست نداریم. در این زمان محمدی‌بیگ امیرخان‌اوغلی موصللو در شیروان دارای اقطاع بود و از زندگی این بیگ در

← سلطان نیز تنها فرزندی به نام ملك‌قاسم نجات پیدا نمود (ص۱۷۵).پس بدین ترتیب اصل و نسب امیرخان چنین خواهدبود: امیربیگ عمر بیگ‌اوغلی، موصللو (که با لقب توقات بایندر مشهور بود و از امرای حسن‌بیگ آق‌قویونلو)، فرزندش گلابی بیگ (از امرای دوره یعقوب بیگ)، فرزندش امیرخان (مهردار شاه اسماعیل و للهٔ‌شاه‌طهماسب و بیگلربیگی هرات، فرزندش محمدی‌بیگ وفرزند او نیز امیرخان می‌باشد. فضلی اصفهانی نیز در جای دیگر (b ۱۳۵، b ۱۵۵، a ۱۵۶).

۱۸۲) غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۷؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۲۷. ابراهیم پاشا این خبر را از وزیر موسی‌سلطان خواجه شاهقلی و از مولانا احمدی طبسی که معلم کوچکی طهماسب بود دریافت نموده بود. آنها بدون اطلاع موسی‌سلطان، عزیمت ابراهیم‌پاشا را به تبریز تشویق نمودند. فضلی اصفهانی (a ۷۶).

۱۸۳) شرف‌خان، ص۱۷۷: طهماسب در جای دیگر به علی‌بیگ لقب ذوالفقار قوش داده بود. راجع به احمدبیگ در همان زمان، به حسن روملو مراجعه کنید (ص۲۲۹).

۱۸۴) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۵۳.

سال ۹۶۰/ ۱۵۵۳ اطـلاع داریـم.[۱۸۵] از همیـن قبیلـه در سال ۹۷۵/ ۶۸ - ۱۵۶۷ حیـدربیگ، والی ساوه بـود.[۱۸۶] در موقع مرگ طهماسب از ایـن قبیله پنج امیر صاحب شغل در دستگاه حکومت شرکت داشتند که عبارتند از: امیرخان محمدی‌بیگ اوغلی موصللو، شاهقلی‌خان پرناك (در اصفهان)، سلیمان‌خلیفه سهراب خلیفه‌اوغلی (والـی تـون و طبس در خـراسان)، حیدرسلطان (جابوق ترخان‌اوغلی؟) والی قم و یادگار ابوالمعصوم‌سلطان[۱۸۷]

ب: قبایل کوچك

۱) ورساق

در رأس و رساق‌هـا تـا سال ۹۶۲/ ۵۵ - ۱۵۵۴، مصطفی‌بیگ قرار داشت؛ و شجاع‌بیگ، فرزند مصطفی‌بیگ در سال ۹۷۲/ ۶۵ - ۱۵۶۴ در خراسان صاحب اقطاع بود. علاوه برآن، در میان قورچیان ورساق‌ها نیزانجام وظیفه می‌کردند.[۱۸۸]

۲) چپنی

از چپنی‌هـا سلیمان‌بیگ درسال ۹۵۴/ ۴۸ - ۱۵۴۷ در شیروان دارای اقطاع بود. درهمان سال شرکت قورچی‌های چپنی را در سفرهای‌جنگی می‌بینیم. در سال

---

۱۸۵) تذکرهٔ شاه‌طهماسب، ص۷۲،۷۳؛ غفـاری، جهان‌آرا، ص۲۸۳، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۷؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۲۰،۳۲۱،۳۶۰،۳۷۳.

۱۸۶) حسن‌روملو، ص۴۲۴،۴۳۷، ۴۳۸: در سال ۹۴۲/ ۱۵۵۶ - ۱۵۵۳ سفره‌چـی باشی طهمـاسب امیر بیگ از قبیلهٔ ترکمان بود. شرف‌خـان، ص۱۸۶. صادقـی نیز در ص۳۲ از شخصی به نـام محمـدامین سلطان که اشعار ترکی و فارسی سروده است ذکر می‌کند که می‌تواند همین امیر باشد. محمدامین سلطان ازخویشاوندان اسماعیل‌میرزا بود.

۱۸۷) اسکندربیگ، ص۱۲۹،۱۴۰.

۱۸۸) حسن روملو، ص۳۸۶،۳۸۷،۴۳۱،۴۶۶.

۴۹/۹۵۵ ـ ۱۵۴۸ شاه‌علی‌سلطان‌چپنی، والـی وان، با تسلیم قلعه به «قانونی» شاه طهماسب را دچاراندوه بزرگی کردکه به‌این موضوع قبلاً نیزاشاره کردیم. در سال ۹۶۳ از این قبیله محمدبیگ مصدرکار است و به هنگام مرگ طهماسب از چپنی‌ها محمد خلیفه، و محمد سلطان جلال‌اوغلی دو نفـر سلطان در تابعیت زیاداوغلی در قراباغ بودند.[۱۸۹]

۳) عربگیرلو

از ایـن قبیله محمد آقا در سال ۳۴/۹۴۰ـ۱۵۳۳ اوجی باشی طهماسب بود. از این قبیله، مهلهل (Mühelhil) بهادر به سال ۳۶/۹۴۲ـ۱۵۳۵ در حمله‌ای که در حـوالی وان صورت‌گرفت دیـده می‌شود. طایفۀ عرب‌گیرلو در زمان شاه‌عباس در شاملوها مستحیل شدند.[۱۹۰]

۴) تورغودلو

شرکت حسن (حسین) سلطان تورغود (دورغوت) اوغلی از این قبیله را در جنگ سال ۲۹/۹۳۵ـ۱۵۲۸ با جغتای‌ها، قبلاً ذکر کردیم.

باز شرکت قاسم‌بیگ ازاین خاندان مشهور را در جنگ ابای ترکمان در سال ۱۵۵۸/۹۶۵ می‌دانیم و پناهندگی پیر حسین بیگ را به اتفاق شاهزاده با یزید به ایران و آزادی او را پس از تسلیم بایزید به ایلچیان عثمانی قبلاً ذکر کرده‌ایم و غیراز آن به نوشته دیگری درباره تورغودها برخورد نمی‌کنیم.

۵) بزچلو

در زمان طهماسب راجع به این قبیله به مطلبی برخورد نکردیم.

---

۱۸۹) حسن روملـو، ص۳۱۶، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۹۳؛ اسکنـدر بیگ، ص۱۴۱؛ در متن به طور اشتباه«چکنی» نوشته شده است، اسم دونمز، نیز به شکل دونمز می‌باشد.

۱۹۰) تذکرۀ شاه طهماسب، ص۴۵؛ غفاری، جهان‌آرا، ص۲۸۹؛ حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۲۹۶.

۶) اجیرلو

دربارهٔ این قبیله اطلاعاتی در دست نداریم، تنها موسی سلطان که نامش در میان‌امرای شاملو ذکر می‌شود ممکن است منتسب به این قبیله باشد.

۷) خنسلو

یکی از امرای شناخته شده این قبیله قایتمیش‌بیگ می‌باشد که به سال ۹۵۴/ ۱۵۴۷ باسنجق بیگی پاسین عثمانی‌ها جنگ کرد. به هنگام مرگ طهماسب، از این قبیله حسین‌خان وجود داشت که اسمش در میان امرای معتبر آن دوره ذکر می‌شود.[۱۹۱]

۸) سعدلو

در اصل سعدلوها جزو یکی از قبایل بزرگ قراقویونلو هستند که از مدتها قبل مسکنشان در حوالی نخجوان و جنوب ایروان در محل سعد (چخورسعد)بوده است. اساساً اسم چخور سعد نیز می‌تواند با اسم بیگ این قبیله رابطه داشته باشد. پس از اضمحلال قراقویونلوها، قبیلهٔ سعدلو نیز مانند قبایل قراقویونلو به خدمت آق‌قویونلوها درآمدند و بعدها جزء قبایل صفوی شدند. در آن زمان نیز مسکن این قبیله مانند سابق چخور سعد بوده است. در سال ۹۵۴ در رأس سعدلوها الوندخان و درسال ۱۵۵۲/۹۵۹ الغ‌خان‌بیگ قرار داشت.[۱۹۲]

۹) الپائوت ـ الپاوت

الپائوت‌ها نیز یکی از قبایل قراقویونلوها بوده و امرای بزرگی از میان‌آنها

---

۱۹۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۳۲۲؛ اسکندر بیگ، ص۱۴۱.

۱۹۲) تذکرهٔ شاه طهماسب، ص۷۲؛ حسن روملو، احسن التواریخ، ص۳۲۳، ۳۵۷؛ فضلی اصفهانی، a ۱۵۸، a ۱۵۹.

برخاسته‌اند. این قبیله نیز در زمان صفویان در حوالی چخور سعد مسکن داشت. در سال‌های ۹۸۴ - ۱۵۷۶/۹۷۵ - ۱۵۶۷ آلپاوت‌ها در زیر فرمان ابراهیم‌بیگ (و یا خلیفه) اداره می‌شدند.[۱۹۳]

۱۰) بیات

این قبیله هرچند جزو ایلات پرجمعیت بوده است، ولی هیچ موقع نتوانست جزو ایلات درجه اول دستگاه صفوی درآید. قسمت پرجمعیت این قبیله در کزاز (Kezzaz) جنوب شرق همدان ومنطقهٔ [کره رود]، زندگی می‌کردند و دارای ده هزار چادر بودند. در زمان طهماسب بیات‌ها به وسیله امیرشاه‌بیگ و سیف‌بیگ و حاجی‌اویس‌بیگ و علی‌سلطان اداره می‌شدند. برای جداکردن این قسمت از بیات‌ها از سایر شاخه‌ها، به‌آنها اوزبیات (بیات‌مطلق) و یاآق بیات می گفتند. در همین زمان یك شاخه‌ای از بیات‌ها در حوالی گنجه سکونت داشتند.[۱۹۴]

۱۱) قرامانلو

این قبیله دراوایل قرن ۱۵ در حوالی گنجه وبردع مسکن داشتند. قرامانلوها ابتدا تابع قراقویونلوهابودند وبعدبه‌آق‌قویونلوهاگرویدند ولی نسبت به‌سایرقبایل زندگی خود مختاری داشتند؛ اما از نظر سیاسی رفته‌رفته موقعیت خود را ازدست دادند. درتشکیل دولت صفوی حضور بایرام‌بیگ قرامانلو را می‌بینیم؛ ولی بایرام‌بیگ هنگام حرکت خود از ارزنجان، رئیس قبیله خود نبوده بلکه فرمانده سپاهیان ذوالقدرها بوده است. در زمان شاه طهماسب بندرت به اسم قرامان‌ها

---

۱۹۳) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۳۷، ۴۴۱؛ اسکندربیگ، ص۱۴۱. اسم این قبیله بعضی مواقع به شکل (القاوت) نیز نوشته شده است.

۱۹۴) اوغوزها، ص۲۳۴، ۲۳۵؛ محتملاً در رأس اینها حاجی اویس‌سلطان قرار داشت (اسکندر بیگ، ص۱۴۱).

برخورد می‌کنیم و تمام این مسائل می‌رسانـد که قبیلهٔ قرامانلو در میان قبایل درجهٔ دوم نیـز مقام مهمی نداشته است. در سال ۴۹/۹۵۵ ـ ۱۵۴۸ در رأس قرامـانلوها ابراهیم خلیفه و حسام‌بیگ بایرامخان اوغلی دیده می‌شوند. از اینها ابراهیم خلیفه در جنگ باگرجیها به قتل رسید و حسام‌بیگ نیز تا سال ۱۵۷۷/۹۸۵ زنده بود و در همین سال به علت کشتن یك فقیر اعدام شد.[۱۹۵]

۱۲) بایبورت‌لو

به هنگام مـرگ طهماسب، قراخان با یبورتلو فرزند قراجـه‌الیاس ـ که در تشکیل دولـت صفـوی نقش داشته و والـی شوره‌گل بـوده استـ وجود داشت. قـراخان‌بیگ سال ۱۵۷۸/۹۸۵ ـ ۱۵۷۷ مـوفـق شد نیروی منتسب به بیگلربیگی ارزروم را مغلوب نماید.[۱۹۶]

۱۳) بهارلو

جزو قبایل قراقـویونلوهـا بوده است. در موقع مـرگ طهماسب در رأس بهارلوها، خان ولی‌بیگ دیده می‌شد. این بیگ بهارلو از طرفداران اسماعیل میرزا بوده است.[۱۹۷]

۱۴) اسپیرلو

در ایـن دوره از اسپیرلـوها، تنها علیقلی‌بیگ را مـی‌شناسیم. بطوری کـه مـی‌دانیم اسپیراسم یکی ازبخشهای تابع ارزروم است. درتشکیل دولت صفوی‌غیر از امرای ترکمن بعضی‌ازامرای کرد وجغتای نیز شرکت داشتندکه تعدادشان بسیار

۱۹۵) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۳۴، ۴۴۰، ۴۹۴.
۱۹۶) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۵۰۴، ۵۰۵؛ اسکندربیگ، ص۱۴۱.
۱۹۷) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۶۶.

اندك بود و اکثر آنها جزو امرای محلی بوده ودر حیات سیاسی دولت نقشی برعهده نداشتند. به‌نوشتهٔ اسکندربیگ‌ترکمان[۱۹۸]، یکی از آنها شرف‌بیگ از خاندان‌قدیمی امرای بدلیس (مورخ و حاکم‌آینده‌بدلیس) بود که‌به‌هنگام مرگ‌طهماسب در گیلان صاحب اقطاع بود. خلیل سطان سیاه منصور (والی نحاس سیورلق) چکنی واوغلان بوداقی (والی خبوشان خراسان) و قلیچ خلیفه پازوکی ـ که در چخور سعد اقطاع داشت. و تیمورخان (حاکم اردلان) امرای مهم کرد این‌دوره را تشکیل می‌دادند.[۱۹۹]

در میان امرای‌کرد نیز مرتباً به اسامی ترك برخورد می کنیم.

قبیلهٔ گرایلو [گرایلی]منتسب‌به ایل جغتای ساکن‌خراسان نیزدرخدمت دولت صفوی بودند. به هنگام‌مرگ‌طهماسب،میرزاعلی‌خلیفه در رأس‌گرایلوها قرارداشت. بعد از معاهـدهٔ صلح‌آماسیه، مناسبات‌ترکان قزلباش آناطولی با ایران مانند سابق با قدرت تمام ادامه داشت و همـان طور که از اشعار پیر سلطان ابدال معلوم می‌شود، ترکان قزلباش آناطـولی بـه حضورشاهان خـودآمـده و در آرزوی فتـح آناطولی به وسیله آنها بودند. شاهان و امراء و تمام قزلباشان ایـران ازکثرت نفوذ و قدرت معنوی هـم مسلکان خـود در آناطولی به خوبی‌آگاه بودند. بـه طور مثال: معصوم بیگ صفـوی شیخاونـد (یعنـی منتسب بـه خانـدان صفـوی)، در سـال ۹۷۶/ ۶۹ ـ ۱۵۶۸ از مقـام دیوان بیگی و وزیـری استعفا داده به اتفاق نزدیکان و بعضی اشخاص دیگر بـرای رفتن به حج به شام‌آمد. به سلطان‌سلیم، امپراطور عثمانی،خبر دادندکه هدف اصلی معصوم‌بیگ رفتن به‌حج نبوده وبلکه‌تشویق قزلباشان آناطولی بـه شورش و ایجاد فسادمی‌باشد. بدین سبب به درویش پاشا بیگلربیگی‌شام دستور داده شدکه معصوم‌بیگ و اطرافیانش را به ترتیبی از میان بردارد. درویش پاشا نیز افراد زیردست خود را با پوشاندن لباسهای[اعراب] بدوی اعزام‌کرد و معصوم‌بیگ و همراهـانش را بـه قتل رسانید. طهماسب باآگاهی از اصل واقعه، به خاطر حفظ

---

۱۹۸) اسکندر بیگ، ص۱۴۱.

۱۹۹) همان مأخذ، همان ص.

۲۰۰) اسکندر بیگ، ص۱۴۱.

معاهده صلح، به صورت ظاهر قتل معصوم‌بیگ و اطرافیانش را به وسیلهٔ اعراب بدوی پذیرفت.[۲۰۱] این موضوع نگرانی شدید امپراطوری عثمانی را از قزلباشان آناطولی تابع خود به خوبی روشن می‌کند وگرنه اجرای چنین کاری از طرف معصوم‌بیگ قابل‌قبول نبوده است.

به طوری که قبلاً اشاره شد و بعداً نیزبه شرح آن خواهیم پرداخت، اسماعیل میرزا پسر طهماسب از سال ۹۶۴/۵۷ - ۱۵۵۶ درقهقهه زندانی بود واز سوی‌دیگر، خزانه‌ای که طهماسب از سالها قبل از روی علاقه و عشق گردآورده بود در آنجا نگهداری می‌شد؛ و محافظ قلعه نیز حبیب‌بیگ از استاجلوها بوده است. در سال ۱۵۷۲/۹۸۹ - ۱۵۷۱ یک شمش طلا ویک شمش نقره از این خزانه به سرقت رفت وگفته شد که آنها را اسماعیل گرفته و به میان صوفیانی که از آناطولی برای زیارت او آمده و در کنار قلعه انتظار می‌کشیدند انداخته است. هدف اسماعیل‌میرزا از این کار تبلیغ طرفداران و ازدیاد نفوذ خود در میان آنها بوده است و این کار اسماعیل می‌تواند درخواست کمک از قزلباشان آناطولی و یا لااقل امید بستن به آنها تلقی شود. به طوری که بعداً خواهدآمد، ظهور اسماعیل‌های دروغین پس از مرگ اسماعیل، و حمایت مردم آناطولی از آنها عشق و علاقه قزلباشان این نواحی به اسماعیل را به خوبی روشن می‌کند. در سال ۹۸۸/ ۱۵۸۰ برای اولین بار درایران،در کوه گیلویه شخصی با ادعای اسماعیل بودن برخاست و با جمع‌آوری لرهای ساده‌لوح به دور خود، اعلام کرد آناطولی را به کمک طرفداران خود فتح خواهد کرد.[۲۰۲] در اوایل سلطنت شاه‌عباس، بکتاش‌خان افشار که والی‌گری کرمان و یزد را نیز در اختیار داشت، نسبت به شاه نافرمانی نمود و با افراد تحت فرمان خود سرکشی آغاز کرد. وی مردی مغرور و متکبر بود و به هر مناسبتی فتح آناطولی را متذکر می‌شد و به همین علت نام یکی از فرزندان خود را نیز سلیم

---

۲۰۱) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۴۴۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۳۹، ۲۴۰.

۲۰۲) به صفحهٔ ۱۳۲ نگاه کنید.

گذاشته بود.[۲۰۳] ایـن نمونه‌ها نشان می‌دهد که از شاه گرفته تا فردعادی، چه اندازه نسبت به سرنوشت هم‌کیشان قزلباش خود در آناطولی اهمیت می‌دادند.

---

۲۰۳) به صفحهٔ ۱۸۹ نگاه کنید.

بخش سوم

دوران شاه اسماعیل دوم
و
سلطان محمد خدابنده

(۹۸۴–۹۹۵ه‍.ق/۱۵۷۶–۵۸۷م.)

مسئلهٔ اختلاف بر سر جانشینی طهماسب تقریباً دوسال قبل از مرگش، یعنی هنگامی که به علت بیماری بستری بود، بین امرا آغاز گردید. امرای استاجلو که تکیه‌گاه اصلی دولت در این دوره بودند و در رأس آنها حسین‌بیگ فرزند حسن بیگ یوزباشی، مرادخان سفره‌چی‌نوه‌منتش سلطان، پیری‌بیگ اوقجو قوروچو (از اوبهٔ قوچلو)، امیر آخور باشی محمدبیگ قویونچی اوغلی؟، الله‌قلی سلطان ایجك اوغلی خواستار سلطنت حیدر بودند. صدرالدین‌خان معصوم‌بیگ اوغلی (که طهماسب، پدرش معصوم بیگ را «عمواوغلی» خطاب می‌کرد)، علی خان گرجی و زال بیگ نیز در کنار استاجلوها بودند. دستهٔ اخیر از طرف مادر با حیدر خویشاوندی داشتند. از منسوبین خاندان، مصطفی برادر حیدر و از فرزندان بهرام میرزا (برادر طهماسب)، ابراهیم میرزا نیز در مسیر خواست استاجلوها بودند. درمقابل آنها حسین‌قلی خلیفة‌الخلفای روملو و اصلان افشار (از اوبهٔ ارشلو) و حیدر سلطان چابوق ترکمان (ازاوبهٔ موصللو) به دیدگاههای طهماسب احترام‌گذاشته؛ ودخترطهماسب، پری‌خان [خانم]ـ که مورد علاقه زیاد پدرش بود ـ وداثی او شمخال‌سلطان چرکس نیز در انتظار پیروزی اسماعیل میرزا بودند.

بعضی از این افراد در عین طرفداری از اسماعیل راضی به سلطنت اونبودند و به خود لقب «شاهی سیون»[2] داده، طرفداران حیدر را نمك‌نشناس، ظالم و دو رو

---

۱) اسکندربیگ ترکمان، ص ۱۲۱.

۲) بر اساس اطلاعاتی‌که تا به امروز در دست داریم، این تعبیر برای اولین بار در این تاریخ به‌کار رفته است (اسکندربیگ، ص ۱۱۹، ۱۲۰).

لقب[۳] داده بودند.[۴] شاه طهماسب پس از بهبودی و آگاهی یافتن بر اختلاف موجود در دستگاه حکومت نظرخود راآشکار نساخت، چون برملا ساختن این‌امر را به مصلحت نمی‌دانست؛ و به این ترتیب حیدر را از کنار خود دور نساخت و اسماعیل میرزا را هم که از سال ۹۶۴ در زندان بودآزاد نکرد. به محض فوت طهماسب در پانزده صفر ۱۴/۹۸۴ مائیس ۱۵۷۶،[۵] نزاع بین طرفین آغاز گردید و این مجادله با پیروزی طرفداران اسماعیل پایان پذیرفت. غیر از استاجلوها سایر قبایل نیز به طرفداری از اسماعیل‌میرزا برخاستند واین‌کارتنها به حمایت از اسماعیل که بر خلاف حیدر مردی بسیار جسور و جنگجو و سالهای طولانی (نوزده سال و شش ماه وبیست یکروز) در قلعهٔ قهقهه زندانی بود مربوط نمی‌شد؛ بلکه شکستن قدرت ایل استاجلو نیز از عوامل اساسی محسوب می‌گردید. به هرحال شکست استاجلوها در این محاربه از اشتباهات خودآنها ناشی شد.

مورخین صفوی علت محکومیت اسماعیل میرزا را، که از نظر سنی دومین فرزند ولی از نظر لیاقت و شایستگی به مراتب برتر ازحیدرمیرزا بود، به‌درستی بر ما روشن نساخته‌اند.[۶] از میان این مورخین تنها اسکندر بیگ ترکمان با اطلاعات دقیق و با ارزش خود در این زمینه علت محکومیت اسماعیل را به خاطر سالم نگهداشتن دولت ذکر می‌کند.[۷] در اینجا می‌توان گفت که طهماسب‌از قابلیت و شایستگی فرزند خودآگاهی داشت و همچنین می‌ترسید که اسماعیل با تبانی با قزلباشان ـ که محبوبیت خاصی بین‌آنها داشت ـ تاج‌وتخت را از دست پدربگیرد؛

۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص۱۱۹.

۴) همان مأخذ، ص۱۲۱ ـ ۱۱۸.

۵) اگر حوادث را از نزدیك مورد بررسی قرار دهیم، در مورد مرگ طهماسب کوچکترین شبهه‌ای وجود ندارد. بدین سبب نوشته B. Kütükoglu در مورد مسموم کردن طهماسب (دایرةالمعارف اسلامی، جزوه ۱۱۸، ص ۶۴۶) به هیچ وجه قابل قبول نمی‌تواند باشد.

۶) دربارهٔ گفتار سفیر ونیز در مورد زندانی شدن اسماعیل، نگاه‌کنید به‌کتاب:
A. Narrative of Itaian Travels in Persia ,S 114.

۷) عالم‌آرای عباسی، ص ۱۲۲.

[و بـه این دلیل] او را زنـدانی ساخته بود. مسئله زندانی شدن اسماعیل میرزا در قلعهٔ قهقهه در منطقهٔ قراچه‌داغ (در شمالشرقی تبریز)، در داستانهای زمان صفویان و همچنیـن در داستانهایی کـه بعدها از ایران به ترکیه رفته دیده می‌شود. او پس از آزادی از قلعهٔ قهقهه به اتفاق طرفدارانش ضمن شرکت در مهمانی‌هایی که به وسیلهٔ دوستدارانش در مسیر راه ترتیب‌یافته بود وارد قزوین، مرکز دولت گردید (ربیع‌الاول ۹۸۴/حزیران ۱۵۷۶). در روزهـای اول سلطنت خود، با طرفداران برادرش حیدر با مهربانی و شفقت معامله‌کرد ولـی طولی نکشیدکه چهرهٔ حقیقی خـود را آشکار ساخت. او برای ایجاد محیط‌آرام و از بین‌بردن نگرانی‌های خویش دستور کشتن بسیاری از اعضای خاندان سلطنت را صادر کرد، که جلادی اکثراین کشتارها به دست چرکس‌های چشم‌آبی شمخال [بیگ] انجام‌گرفت.[۸]

اسماعیل میـرزا حسینقلی خلیفةالخلفای روملو راکه در به سلطنت رسیدن او نقش مهمی داشت، پس از میل کشیدن به چشمها مجبور به‌اقامت در مشهد ساخت. این عمل اسماعیل‌میرزا، تنها به‌خاطررهایی ازدین سنگینی نبودکه به‌حسینقلی روملو به خاطرکمك بـه سلطنتش داشت، بلکه به علت اتکاء [خلیفةالخلفا] به ده‌هزار خلیفه موجود درقزوین و بروز بعضی لغزش‌هـای وی در انجام‌کار بوده است. بعد از این بدبختی خلیفه‌الخلفا، سایرامرای روملو که دررأسشان ولی‌بوداق ــ که یك‌ترك درست کار بود ــ قرارداشت از نظر شاه اسماعیل دوم نیافتادند[۹] و طوری زمینه‌سازی‌گردید که امراء و افراد متعصب و دوستداران شاه در این قبیله، افراد مخالف شاه و یا اقوام و خویشان وهم قبیله‌ای‌های خود راکه مورد بی‌مهری شاه قرارگرفته بودند بی‌رحمانه قتل‌عـام مـی‌کردند. طبیعی است کـه در ایـن کشتارهـا، به بهانهٔ مخالفت با شاه، دشمنی‌های دیرینهٔ قبیله‌ای نیز به‌میان‌کشیده می‌شد. پس‌از به‌سلطنت رسیدن اسماعیل

---

۸) «... چـراکسه ازرق چشم‌کریه منظر را فرستادو کشیك خانه‌میرزا را نگاه داشته محافظت نمایند» (اسکندربیگ، ص ۲۰۸)

۹) اسکندربیگ، ص۲۰۴؛ شرف‌خان، شرفنامه (صفحه ۲۴۹): خلیفةالخلفا و شمخال چـرکس در نظـر داشتند یکی از فرزندان طهماسب راکه مادرش چرکسی بود به تخت نشانند، ولی به علت موقعیت اسماعیل میرزا مجبور به اطاعت از اوگردیدند.

میرزا بدبختی اصلی استاجلوها آغاز شد. اسماعیل هنوز در راه بود که سولاق حسین و اردوغدی خلیفه از تکلوها، محل زندگی خودگیلان را رها کرده و برای گرفتن انتقام از استاجلوها که آنها را عامل تمام بدبختی‌های خود در زمان شاه طهماسب می‌دانستند به طرف قزوین، مرکزحکومت، حرکت کردند.

هریك از این امرای تکلو در حالی که حدود یکهزار و پانصدنفر از افراد قبیله را به همراه داشتند، در قزوین فرزندان الله‌قلی سلطان و حتی علی‌خان‌بیگ، فرزند پیره محمدخان را که به‌طرفداری از اسماعیل شناخته شده‌بود، وبسیاری دیگر از استاجلوها را به قتل رسانده و خانه‌های ایشان را به طرز وحشتناکی ویران و اموالشان را به یغما بردند.[۱۰] امیرخان ترکمان که ساکن خوار بود، پیری‌بیگ استاجلو (ازاوبه قوچلو) ازطرفداران حیدر را که در املاك خود در ورامین زندگی می‌کرد به قتل‌رساند.[۱۱]

اسماعیل پس از ورود به قزوین و به دست گرفتن قدرت، حسین‌بیگ یوزباشی‌را که در رأس طرفداران حیدر قرار داشت موقتاً زندانی نمود ولی سایر برادرانش، فتح‌الله‌بیگ، شاهقلی‌بیك، نظرعلی‌بیك و شاهوردی بیگ را به وسیلهٔ مرادخان (ازاوبه‌کنگرلوی همان قبیله) بـه قتل رساند.[۱۲] همچنین برادران‌توقماق - خان، ساری لاچین و الله‌قلی بیگ را، که خود درزمان شاه طهماسب به عنوان ایلچی به استانبول رفته و هنوز برنگشته بود، به وسیلهٔ پسرعمویشان ابوتراب میرزا، ایغوت میرزا (اوغلی؟) به همان سرنوشت دچار شدند.[۱۳] این قتل‌ها باکشتن شاهقلی سلطان یگن اوغلی والی هرات‌ادامه یافت. شاهقلی سلطان یك ترك عاقل و بافکر،[۱۴] و امیری مطیع و وفادار به دولت مرکزی بود. بامشاهده مسامحه و بی‌اعتنائی‌مرکز نسبت به قتل‌عام استاجلوها، حسین سلطان افشار والی فراه نیز شاهقلی سلطان را به

۱۰) اسکندربیگ، ص ۱۹۷،۱۹۸.

۱۱) همان مأخذ، ص۱۹۸.

۱۲) همان مأخذ، ص۲۰۱.

۱۳) همان مأخذ، ص۲۰۱.[شماره صفحهٔ مرجع مؤلف ۲۰۳ است وابوتراب «بیگ» است، نه «میرزا»].

۱۴) «... شاه‌قلی سلطان که مردترك صلاح‌اندیش عاقل بود» (همان مأخذ، ص۲۰۴).

قتل رسانده خانه‌اش را به‌باد غارت داد. استاجلوهائی که دراین هنگام هرات را ترک کردند تعدادی نزد ابراهیم‌سلطان شاه‌قلی‌سلطان اوغلی والی‌سرخس رفتند و تعدادی دیگرراهی قزوین شدند.[۱۵] استاجلوها نسبت به‌کشتار دسته‌جمعی‌خود مقاومتی نشان نداده و تسلیم سرنوشت شدند. شاه اسماعیل نوهٔ دورمیش‌خان شاملو، میرزا علی بیگ حسین‌بیگ اوغلی را به هرات فرستاد و در مورد قتل شاهقلی سلطان نیز با بی‌اعتنائی برخوردکرد. این حرکت شاه اسماعیل، امرای استاجلوی مقیم مرکز را در نگرانی عمیقی فرو برد. دراین هنگام توقماق‌خان که با سمت ایلچی به استانبول رفته بود، در مراجعت خود تصاحب املاکش را در چخور سعد به وسیله ابوتراب میرزا ــ که در عین پسرعمو بودن، قاتل برادرانش نیز محسوب می‌شد ــ مشاهده کرد. با شاهقلی سلطان‌قارنجه اوغلی‌نیز که از تفلیس برای اثبات صداقت و عرض تبریک‌آمده بود، به همان نحو رفتار شد. در این موقع استاجلوها برای نجات‌خود لباس صوفیان را پوشیده و دسته جمعی در مقابل سرای پادشاه متحصن شدند. پیری محمدخان نیزکه در دستگاه اسماعیل صاحب مقامی بود به علت تعصب و همبستگی قبیله‌ای و موثرافتادن این حرکت در پیش اسماعیل به متحصنین پیوست، ولی این عمل‌آنها نیز فایده نداشت. امرای استاجلو که عهدکرده‌بودند تا عفو کامل‌خود دست ازتحصن بر ندارند، سایبانهایی برپاکرده و در ظروف طلا مشغول پذیرائی از یکدیگر شدندکه زندگی‌شان شکل مضحکی به خودگرفته بود. در این زمان به امر شاه، مردم به‌آنها هجوم برده وپس از غارت اموال،آنها را مجبور به فرارکردند.[۱۶] اسماعیل استاجلوها را، پس از قتل یکی از برادرانش موسوم به مصطفی سلطان به دست‌خود، عفو نمود و حتی خودش داماد پیره‌محمدخان‌گردید. ابراهیم سلطان و مرشدقلی سلطان، پسران شاهقلی سلطان یکن والی قدیمی هرات نیز به سمت والی قزوین وسیستان تعیین‌شدند. توقماق‌خان نیز پس‌ازگرفتن سمت‌قبلی‌خود، والی‌گری چخور سعد، به اتفاق وزیر برای انجام‌کارهای مرکزنیز نامزدگردید.[۱۷] بدین ترتیب

۱۵) همان مأخذ.

۱۶) اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۰۴، ۲۰۵.

۱۷) اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۰۶.

استاجلوها با استفاده از تجربه‌گذشته، با خونسردی سرنوشت جدید خود را قبول کرده و از بدبختی بزرگی که دامنگیر آنها شده بود نجات یافته و شروع به بالا بردن اعتبار خود نمودند.

اسماعیل میرزا اعتبار وموقعیت تکلوها را مانند سابق به‌آنها اعاده کرد، ولی از تعدادآنها نسبت به سابق در دستگاه حکومت بسیارکاسته‌شد. اسماعیل والی‌گری منطقهٔ آباد و پرمحصول ری را به پسرخالهٔ خود مسیب‌خان شرف‌الدین اوغلی سپرد وازتکلوها به‌سولاق‌حسین و اردوغدی‌خلیفه نیز اقطاع مناسبی اعطاءنمود. اردوغدی خلیفه به اتفاق مسیب‌خان در میان امرای مرکز جای‌گرفتند، ولی بعداً به علت پاکدلی و سادگی به‌غضب اسماعیل دچارگردید که بعداً بدان اشاره خواهیم نمود. در زمان اسماعیل دوم ترکمان‌ها نیز جزو قبایل مهم آن‌دوره به شمارمی‌رفتند و دلیل افزایش اعتبارشان حمایت آنها از اسماعیل بوده است. این حمایت طبیعی بود زیرا همانطورکه قبلاً نیزذکرکردیم مادراسماعیل میرزا دختر عیسی‌بیگ ترکمان (ازاویهٔ موصللو) بوده است.[۱۸]

قسمت‌اعظم قبایل ترکمان در این زمان در عراق عجم مخصوصاً در اطراف شهرهای قم و ساوه زندگی می‌کردند. امیر بزرگ و ریش سفیدآنها امیرخان موصللو بودکه دررأس امرای مرکزی قرارداشت. از دیگرامرای زمان شاه‌اسماعیل دوم، مرتضی قلی‌خان (ازاویهٔ پرناك) به سمت والی شهر مشهدکه یکی از مناطق بسیارآباد و پرمحصول و در عین حال از شهرهای مقدس شیعیان بود تعیین شده بود. از امرای بزرگ افشار، خلیل‌خان نیز در عین حال‌که والی کوه گیلویه بود، درمیان امرای مرکز نیزجای داشت. از ذوالقدرها نیز ولی‌خان قلخانچی‌اوغلی جزو مورد اعتمادترین امرای اسماعیل دوم بود واسماعیل او را به سمت آتابیگی فرزند

---

۱۸) اسکندربیگ، در صفحهٔ ۱۳۲ به طور اشتباه در جائی مادر اسماعیل را دختر **موسی سلطان** ذکر می‌کندکه B. Kütükoglu این اشتباه را تکرار می‌کند (عنوان طهماسب، ص۶۴۶). به طوریکه قبلاً ذکرکردیم، موسی‌سلطان برادرزن طهماسب و دائی اسماعیل بوده است؛ این موضوع در منابع ما نیز ذکر می‌شود (به عنوان مثال نگاه کنید به T — Gokbilgin، همان مقاله، ص۴۶۳، سند I؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۵۲).

تازه تولد یافته خود شاه شجاع تعیین نمود.

همان طور که گفتیم، اسماعیل دوم با اعتباردادن دوباره به‌استاجلوها و شاملوها میان چهار قبیله موازنه برقرار نمود: ترکمن‌ها با تکلوها و استاجلوها با شاملوها متحد شده بودند. تنها خصوصیتی که می‌توان به شاه اسماعیل دوم نسبت داد، روش اعتدالی او در تشیع و مسامحه در عقاید سنی‌گری بود. اسماعیل‌خواهان هر دو مذهب در یک جا بود. لعنت‌کردن حضرت عاشیه را درست نمی‌دانست و این موضوع راگاهی به طور مخفی به شرکت‌کنندگان در مجالس خود می‌گفت. در یکی از این مجالس نظر بلغار خلیفه را (وی بدون شك از اهالی آناطولی بود)، که مقام خلیفةالخلفائی داشت[19]، در مورد لعن به حضرت عایشه سؤال کرد. او در جواب گفت: «کفر گفتن حرام است، اما لعنت‌کردن حواله‌دادن این‌موضوع به خدا است و هیچ مانعی در این مورد وجود ندارد». اسماعیل از او پرسید: شما ترك ساده‌لوحی هستی، چه کسی این موضوع را به شما آموخته است؟ وی پاسخ داد: «در زمان مرحوم شاه طهماسب از علما شنیدم». ولی شاه اسماعیل دوم که این پاسخ را درست نمی‌دانست او را از مقام خود عزل کرد [و بلغار خلیفه] باکتکی که از قورچی‌ها خورد مجبور گردید سه ماه‌بستری گردد.[20] مقام او به دده‌خلیفه از استاجلوها

۱۹) ما نمی‌توانیم به طور قطعی انتساب بلغار خلیفه را به قبایل ساکن در کوههای بلغار مناطق ارغلی و مرسین ادعاکنیم زیرا از قرن ۱۶ مخصوصاً در میان قبایل ساکن آناطولی‌ما به‌افراد بسیاری با نام بلغار برخورد می‌کنیم. براساس نتایج تحقیقات امروزی ما، طایفهٔ بلغار ساکن کوههای توروس کلمهٔ بلغار را از اسم ریش‌سفید خود به‌نام بلغار گرفته است. در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم اولاد بلغار بیگ هنوز در این مناطق زندگی می‌کرده‌اند.

۲۰) «روزی اسماعیل میرزا به بلغار خلیفه که به منصب والای خلفایی معزز و سربلند شده بود، اظهار نمود که خلیفه، اگر کسی زوجه تو را در مجمع عوام نام ببرد و دشنام دهد تو را بد می‌آید یا نه؟ جواب داده بود که بلی. گفت پس چگونه مردم حرم محترم رسول خدا را لعن می‌کنند. بلغارخلیفه در جواب گفت که دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خدا و نفرین است؛ هرکس را نفرین کرده‌کار او را به خدا حوالت نمایند قصوری ندارد. اسماعیل‌میرزا پرسید که تو مرد ترك ساده‌لوحی، این حکایت را چه‌کسی به تو تعلیم داد؟ گفت در زمان شاه جنت مکان از علما شنیده بودم» (اسکندر بیگ، عالم‌آرای عباسی، ص۲۱۴).

داده شد و سپس لعن کردن را قدغن نمود و به بسیاری از اهالی قزوین که هیچ موقع از زندگیشان به‌عشره‌مبشره دهان به لعنت نگشوده‌اند، نذرو نیاز پخش نمود و دستور داد همهٔ اشعاری را که دراین زمینه به در ودیوار مساجد نوشته شده‌بود پاك کنند. *

این اعمال اسماعیل باعکس‌العمل‌مردم مواجه‌گردیده تمایل اورا به‌سنی‌گری، در بین مردم اشاعه داد ولی‌علماء و امراء با تدبیر با موضوع درست برخورد نموده و این کار اسماعیل را «از بین بردن دشمنی دو مذهب و نزدیکی پیروان آنها» قلمداد کردند؛ ولی این نیت پاك بزرگان طور دیگری به اسماعیل تفهیم گردیده چنین جلوه داده شد که «تکلوها و ترکمن‌ها قصد دارند [شاه] را بین برده و برادرزاده‌اش حسن میرزا را به تخت بنشانند»؛ بدین ترتیب اعتماد پادشاه نسبت به ترکمانان و تکلوها کم شد و اردوغدی خلیفهٔ تکلو توقیف گردید و این امر موجب بالارفتن اعتبار استاجلوها و از بین بردن حسن میرزا گردید[۲۱]. اسماعیل میرزا با توقیف میرزا مخدوم شریفی یکی از علمای سنی که با سخنان خود باعث دشمنی دومذهب می‌گردید به شایعات خاتمه داد[۲۲]. این موضوع قدرت یافتن تشیع در بین مردم ایران را به خوبی نشان می‌دهد که پس از گذشت هشتاد سال و دو نسل تمام طبیعی به نظر می‌رسد؛ ولی طولی نکشید که اسماعیل در منزل حسن بیگ حلواچی اوغلی از افراد مورد علاقه‌اش، در سیزدهم رمضان ۹۸۵، به علت مصرف بیش از حد افیون وفات نمود.[۲۳]

مرگ نابهنگام اسماعیل موجب شد که امرای مرکز که عبارت بودند از امیرخان ترکمان، مسیب‌خان تکلو، پیره‌محمدخان استاجلو، حسین‌خان شاملو (نوه

* «بعضی علمای شیعه که در اردو بودند اخراج بلدان فرمودند؛ و برخی دیگر را از حرکتِ خانهٔ خود منع نموده و کتب علمی و احادیث ائمهٔ اثنی عشرعلیهم السلام را که در خانه‌ها داشتند، مضبوط کردند»: سیدحسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، به اهتمام احسان اشراقی، ص ۹۹.

۲۱) همان مأخذ، ص۲۱۶.
۲۲) همان مأخذ، ص۲۱۵، ۲۱۶.
۲۳) همان مأخذ، ص۲۱۸، ۲۱۹.

دورمیش‌خان)، خلیل‌خان‌افشار و ولی‌سلطان‌قلخانچی اوغلی ذوالقدر یك جا جمع شوند. در این اجتماع، با وساطت میرزاسلطان وزیر خلیل‌خان افشار، برای از بین بردن دشمنی خونین میان ترکمان‌ها و تکلوها از یك سو و استاجلوها وشاملوها از سوی‌دیگر، مذاکراتی صورت گرفت. زیرا به طوری که قبلاً دیدیم ترکمن‌ها و تکلوها به خاطر حمایت از اسماعیل بسیاری از افراد استاجلوها و شاملوها را به قتل رساندند. بدین صورت روسای قبایل (آق‌سقل = ریش‌سفید) قسم یاد کردند برای حفظ دولت مسایل قبیله‌ای را به‌میان نکشند؛ وبعد در موردجانشینی اسماعیل به مذاکره پرداختند و در مورد به سلطنت رساندن محمد بزرگترین پسر طهماسب به توافق رسیدند. ولی خان ذوالقدر آقابیگ پسر هشت ماهۀ اسماعیل، لزوم به سلطنت رساندن وی را مطرح نمود ولی سخنان او با مسخره روبروگردید.[۲۴]

سلطان‌محمد از طرف امراء به شاهی برگزیده شد. وی بر اثر بیماری، بینایی چشمانش را از دست داده و شخصیتی بسیار ضعیف داشت. طبیعی است که امراء موقع انتخاب او به سلطنت این موضوع را در نظرداشتند. ازطرفی امرای صاحب نفوذ مانند امیرخان ترکمان و مسیب‌خان تکلو، از طرف مادری با سلطان‌محمد خویشی داشتند. ازامراء تنها ولی‌خان قلخانچی‌اوغلی‌ذوالقدر درابتدا به‌علت برخورد نامعقولش با سلطان‌محمد کشته شد و مقام او با شغل مهرداری به شاه‌بیگ تاتی اوغلی اعطاء گردید. هریك‌ازامرا (ریش سفیدان)، بزرگ قبایل‌خودگردیده بیگ‌های دیگر و امرای منسوب به قبیله مجبور به اطاعت ازاوگردیدند. بدین ترتیب امیرخان در رأس ترکمن‌ها، پیره محمدخان دررأس استاجلوها، مسیب‌خان در رأس تکلوها، قلی‌بیگ قورچی‌باشی در رأس افشارها، شاهرخ خان در رأس ذوالقدرها و سلطان حسین‌خان در رأس شاملوها قرارگرفتند.

حسینقلی‌خان روملو که در زمان شاه‌اسماعیل به‌چشمهایش میل کشیده شده بود، دوباره به مقام خلیفةالخلفایی منصوب شده در رأس روملوها قرارگرفت.[۲۵] به موازات این انتصابات‌برای ایالات و ولایات نیزامیرانی‌تعیین شدند. ایالت تبریز به

۲۴) همان مأخذ، ص ۲۱۹– ۲۲۰.

۲۵) همان مأخذ، ص۲۱۹ – ۲۲۰.

امیرخــان واگذار گردید و به برادرانش اسماعیل‌سلطان و شاهقلی‌سلطان وفرزندش مراد ویکی از خویشاوندانش به‌نام ابراهیم‌سلطان‌پیاده نیز در آذربایجان اقطاع تعلق گرفت. از خویشاوندان امیرخان، محمدخان در کاشان و حیدر سلطان جابوق‌اوغلی درقم وابوالمعصوم‌سلطان ترخان‌اوغلی درساوه به سمت والی تعیین گشتند و ازدیگر ترکمن‌ها مرتضی قلی‌خان پرناك مـانند سابق بـه سمت والـی مشهد تعیین گردید. بـا کسب این مشاغل، قبایل ترکمن در تشکیــلات سیاسی و نظامی دولت‌موقعیت بـاارزشی راکسب نمودند؛ و در ایـن امر علاوه بر وجـود امرای بـاشخصیتی مانند امیرخان و مرتضی قلی‌خان و داشتن خـویشاوندی درجـهٔ یك با شاه، پیوستن باقی مانده ایل آق‌قویونلوی شرق آناطولی(بوزالوس) به‌قبایل‌مذکورنیز مؤثر بوده است.

به تکلوهای متفق قبایل ترکمن نیز بدون درنظرگرفتن نفوذ قبیله‌ای مشاغـل مهمی واگذار گردید. مسیب‌خان پسرخالهٔ شاه، به سمت والـی شهر ری و ولی‌خان به سمت والی همدان[۲۶] منصوب شده و بـه اردوغـدی خلیفه نیز پس ازآزادی وی اقطاعی در شروان داده شد.

از روملـوها نیزبه غیر از مقام‌امیرالامرائی شروان که بـه ارس‌خان داده شد، بسیاری از بیگ‌های این قبیله نیــزدرآن نـواحی صاحب اقطاع شدند و از آنها دلی بوداق نیز به سمت والی شهر خوی تعیین گردید.

ازقاجارها تنهااسم امامقلی‌خان‌ذکرمی‌گردد. او منتسب به‌اوبهٔ«یوا»یا«یووا»بوده است وبه سمت‌امیرالامرائی ناحیهٔ قراباغ مسکن‌اصلی‌قاجارها تعیین گردید. درناحیهٔ قراباغ غیر از قاجارها، قبیله قرامانلو به اسامی ایگرمی دورت واتوزایکی نیزمسکن داشتند. فرزندان زیاد نیز که‌ازبیگ‌های‌اصلی و مهم تشکیل دهندهٔ قبیلهٔ قاجاربودند، در زیرفرمان امامقلی‌خان قرارگرفتند.

از استاجلوها، پیره محمدخـان به سمت والی طارم و خلخال و بعضی مناطق نــزدیك بـه این نـواحی و محمدی سلطان توقماق نیز مانند سابق در نواحی چخور

---

۲۶). در متن: بندان (اسکندربیگ، عالم‌آرای عباسی، ص۲۷۷)

سعد به حکومت رسید و از فرزندان شاهقلی سلطان یگن، مرشد قلی‌خان در نواحی باخرز خراسان و بعضی جاهای دیگر و برادرش ابراهیم سلطان در اسفراین و محمود صوفی اوغلی در ترشیز، ولی‌خان چرخچی باشی در خواف از توابع خراسان به حکومت برگزیده شدند.

از شاملوها سلطان حسین‌خان در قزوین و فرزندش علیقلی‌خان به‌سمت والی هرات انتخاب گردیدند. غیر از اینها ابوالفتح‌خان آغزیواراوغلو وخوش‌خبرخان(اسم اصلیش اسکندر) در همسایگی هرات در شهرهای کوسویه و غوریان صاحب اقطاع شدند. بخشی از شاملوها نیز در کنار علیقلی‌خان در هرات بودند.

از افشارها غیر از قلی‌بیگ قورچی باشی، ازنزدیکانش ولی‌خان مانند سابق در کرمان و خلیل‌خان در سمت والی کوه‌گیلویه به‌خدمت مشغول گردیدند. ذوالقدرها نیزمشاغل‌مهمی رااحراز کردند: ساوجبلاغ وجوشقان‌به‌شاهرخ‌خان‌تاتی‌اوغلی‌مهردار، سمنان به شاهقلی سلطان‌تبت اوغلی؟ و استرآباد به محمدخان (ازاوبهٔ حاجیلر و برادرزاده ابراهیم‌خان) واگذار گردید. ایالت فارس‌نیز که‌از آغاز تشکیل‌دولت صفویه در دست ذوالقدرها بود، اداره‌اش مثل سابق میان بیگ‌های این قبیله تقسیم‌گردید.[۲۷]

بطوریکه قبلاً ذکر شد، سلطان محمدخدابنده از نعمت بینائی محروم و شخصیتش نیز بی‌اندازه ضعیف بود. بدین لحاظ علیرغم برقراری صلح و آشتی میان امراء بزرگ در ابتدای سلطنت او، خصومت و دشمنی کماکان میان آنها ادامه یافت. ترکمن‌ها بار دیگر با تکلوها، واستاجلوها با شاملوها متفق گردیدند. حاکم خوارزم جلال‌خان اوزبك خواست از این موقعیت استفاده نماید، لذا به‌طرف ایران هجوم آورد. ولی مرتضی‌قلی‌خان بیگلربیگی مشهد (از اوبهٔ پرناك) او را شکست داده به قتل رساند. شجاعت استاجلوها دراین نبردوهمچنین اسارت جلال‌خان‌اوزبك به وسیلهٔ امت بیگ‌استاجلو موجب‌حسادت ترکمن‌ها‌گردید. از سوی دیگرشرکت عباس میرزا پسر شاه محمد در کنار علیقلی‌خان شاملو بیگلربیگی هرات‌که به‌کمك مرتضی‌قلی‌خان‌آمده بود، آتش کینه و تعصب قبیله‌ای را از نو برانگیخت.

---

۲۷) اسکندربیگ، عالم‌آرای عباسی، ص۲۲۷.

اما عثمانیها همسایهٔ بزرگ صفوی‌ها در غرب برای اینکه این فرصت طلایی از دست نـرود، به فرمان مراد سوم بدون اتلاف وقت به بهانه بعضی مسایل،معاهدهٔ صلح موجود بین طرفین رانادیده‌گرفته[۲۸] (شوال۹۸۵/ اوجاق ۱۵۷۸)، حرکت‌خود را با حمله به نواحی وشهرهای مرزی خوی و سلماس و ارومیه‌آغاز کردند.حسین سلطان خنوشلو و محمود سلطان روملو دراین جنگ مغلوب‌گردیدند و قسمت‌اعظم گله بزرگ اسبان عربی (اسب بدوی) متعلق به طهماسب (نزدیك به ده هزار اسب) به دست بیگ‌های عثمـانی افتاد.[۲۹] امیـرخان ترکمـان حـاکم جدید تبریـز باسپاه فراوان خواست نقاط متصرف شده را پس بگیرد ولی موفق نگردید.

ابوبکر میرزا از خاندان شیروانشاهان با جمع‌آوری لشکر از قـوم قرابورك ولزگی از نسل سپاهیان قدیمی شیروان بـه حرکت درآمد. نیروی عظیم عثمانی به فرماندهی وزیر مصطفی‌پاشالله، دراوایل اغوستوس ۱۵۷۸ تاحوالی اردهان‌آمدند و این موضوع نظر منطقی مصطفی پاشا سردار راکه باید اول‌گرجستان را فتح نمود می‌رساند. محمدی‌خان توقماق استاجلو بیگلربیگی نواحی چخور سعدکه‌مرکزش ایروان بود، به‌قزوین اطلاع‌دادکه:«عثمانی‌هاکه حاکمیت‌ایران را بر گرجستان قبول داشتند،گرجستان را فتح‌نمودند»واودرمقابل این تجاوزتماشاچی نخواهد بود،لذا با امامقلی‌خان قاجاربیگلربیگی‌قراباغ وامیرخان‌ترکمان‌بیگلاربیگی آذربایجان (ازاوبه موصللو) متفق‌گشته ولزوم حمله را درموقعیت مناسب ونیز خبر کمك‌ازطرف حمزه میرزا ولیعهد به وسیلهٔسپاهیان عراق عجم وفارس وکرمان‌رادریافت نمود. در حالی که سپاهیان امامقلی‌خان قاجاربیگلربیگـی قراباغ ومحمدی‌خان به هم پیوستند، امیر خان به علت خصومت دیـرینه میان تـرکمن‌ها و استاجلـوها، برای جلوگیری از

---

۲۸) سخنان B. Kütukoglü در مورد برهم زدن مفاد معاهده صلح به وسیلهٔ ایرانیان درکتـاب مناسبات سیاسی ایران و عثمانی (صفحه ۱۷ و ادامـه‌اش)، مخصوصاً بـدون توجه نمودن به منابع ترکی و براساس نظر منابع ایرانی بررسی گردیده است. به‌طوری که مـا درنوشتجـات کوتاه گذشته نشان دادیم،اسماعیل در موقعیتی نبوده است که بتواند معاهده صلح را به هم زده و عواقب این مسئولیت سنگین را بپذیرد.

۲۹) اسکندر بیگ: عالم آرای عباسی، ص۲۳۲.

خودنمایی و پیشرفت استاجلوها، باتوقف خود در تبریز تماشاچی این حوادث گردید. با وجود این، بنابروایت اسکندر بیگ ترکمان، محمدی‌خان توقماق و امامقلی‌خان قاجار با پانزده‌هزار سپاهی و یا چندهزار بیشتر، در نواحی چیلدر با نیروهای برترلله پاشا به مقابله برخاستند و در جنگی که اتفاق افتادشکست خوردند (جمادی‌الآخر ۹۸۶/اغوستوس ۱۵۷۸). در این نبرد نیز نیروهای قزلباش مانند بسیاری از دفعات گذشته با شجاعت به نبرد پرداخته وبا تمام توان خود مبارزه کردند.[۳۰] نبرد چیلدر، فتح تفلیس و قسمتی ازگرجستان وتابعیت بعضی از شاهزادگان گرجی را به حکومت عثمانی درپی داشت. بعد از این پیروزی سپاهیان عثمانی به سوی شیروان حرکت کردند و پس از تحمل مشقات زیاد در ساحل رودخانه قانیق (Kanik) با سپاهیان امیرخان ترکمن و امامقلی‌خان قاجار و دیگر امرای صفوی برخوردنمودند. نیروهای صفوی از بیراهه عقب‌نشینی کردندو امیرخان به تبریز برگشت. ارس‌خان روملو بیگلربیگی شیروان چون دید به تنهائی قادر به مقابله بالله پاشا نخواهد بود شیروان را تخلیه و بـه ساحل رودخانه کر عقب نشینی نمسود. وزیر عثمانـی تا نواحی‌دمیرقاپوی شیروان را فتح کرد و از امرای همراه خود عثمان پاشا اوزدمیر اوغلی را بـه سمت وزیـر شیـروان و قیتاس‌بیگ را بـه سمت بیگلـربیگی‌ارش تعیین‌نموده وخود به سوی ارزروم به راه افتاد اما درمسیرخوددر راه تفلیس با حمله و هجوم نیروهای متحد قزلباش وگرجی مـواجه شده و پس‌از تحمل مشقات‌بسیار به ارز روم رسید (رمضان ۹۸۶/ کاسیم۱۵۷۸). این سفر جنگی شیروان و قسمت مهمی ازگرجستان را به حاکمیت عثمانی‌ها درآورد[۳۱] ولی نگهداری این مناطق فتح شده کوشش زیادی لازم داشت. در حقیقت به محض بـرگشتن مصطفی پاشا، ارس‌خان روملـو بیگلربیگـی قبلـی شیروان و بعضی دیگـر از امـرای روملو و اردوغدی خلیفـهٔ تکلو به اتفاق سایر امرا خود را برای جنگ با عثمان پاشاآماده می‌کردند. در این زمـان امامقلی‌خان قاجار بـه سوی قیتاس پاشای‌عثمانی‌حمله برد و او را در کنار قلعهٔ‌ارش شکست داد، بیشتر سپاهیان قیتاس پاشا در میدان نبرد به قتل رسیدند.

۳۰) همان مأخذ، ص ۲۳۵ ـ ۲۳۱؛ B. Kütükoglu، همان مأخذ، ص۵۳ ـ ۴۵.
۳۱) همان مأخذ، همان ص؛ B. Kütükoglu، ص۶۹ ـ ۴۷.

ارس‌خان روملو نیز با نیروهای برتر خود شماخی را محاصره کرد. عثمان پاشا با تمام قدرت از شهر دفاع می‌کرد و احتمال موفقیت ارس زیاد بود ولی رسیدن نیروهای جلودار و کمکی عادل‌گرای [تاتار] (Kirim'li-Kalgay) وضع را بکلی دگرگون ساخت و در نبردی که اتفاق افتاد ارس‌خان به سختی شکست خورد و اسیر گردید. در این جنگ هفت امیر وبسیاری از قزلباشان کشته شدند. فرزندان ارس خان به اتفاق اردوغدی خلیفه موفق به فرارگردیدند ولی سپاهیان ارس‌خان در ناحیهٔ «سالیان» براثر حمله نیروهای کریمه پراکنده شدند وعادل‌گرای تعداد زیادی اسیر و غنیمت به چنگ آورد. بدین ترتیب نیروی روملوها به علت تحمل ضربات سخت و پی‌درپی به وضع دردناکی درآمدند. بعد از اندك محاصرهٔ شماخی به وسیلهٔ میرزا سلمان وزیر وکشته شدن ارس‌خان و بعضی دیگر از امرای قزلباش موقعیت روملوها پیش از پیش بحرانی شد (رمضان ۹۸۴/ کاسیم ۱۵۷۸[۳۲]). میرزا سلمان وزیر بلافاصله عادل‌گرای را مغلوب و اسیر نمود[۳۳] ولی به طرف عثمان پاشا که به دمیر قاپوعقب‌نشینی کرده بود نرفت و به درخواست امیرخان و مسیب‌خان تکلو وپیره محمدخان استاجلو و قلی‌بیگ قورچی‌باشی افشار بازگشت.[۳۴] محمد خلیفهٔ ذوالقدر (ازاویهٔ حاجیلر) به سمت والی‌شیروان واسترآباد تعیین گردید.

با انتقال پای تخت به قزوین، حوادث پیش‌آمده راه را برای تضعیف حاکمیت دولت هموار ساخت. در حقیقت ضعف شخصیت سلطان محمد و کوچك بودن فرزندانش، زن او را در کارهای دولت صاحب‌نظر کرده بود. او که دخترعبدالله‌خان از امرای مازندران دردوران شاه طهماسب بود، زنی عاقل و جسور ولی حریص و

---

۳۲) اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۳۶، ۲۳۷.

۳۳) **عادل‌گرای** به وسیله یکی از سپاهیان صفوی به نام **باباخلیفه دانقرالو** از اسبش پائین کشیده شد و اسیر گردید (اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۳۸). در این کتاب و سایر منابع بار دیگر به این اسم برخورد نمی‌شود. [مترجم: درکتاب نقاوة الآثارفی ذکر الاخبار،نام این شخص **باباخلیفه** قرامانلو ذکرشده است،ص۹۹،به اهتمام احسان‌اشراقی ؛ در مآخذ مورد استفاده مؤلف نیز بابا خلیفهٔ دانقرالو ثبت شده و **بها خلیفه** در متن ترکی اشتباه چاپی است].

۳۴)اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، صفحه ۲۳۸ ــ ۲۳۹.

تابع احساسات بود. او نتوانست احترام امراء را به خود جلب کند و یا قدرت آنها را بشکند؛ وچون دراین هنگام به‌علت اینکه امرا تنها به اخراج عثمان‌پاشا ازشروان و شکست عادل‌گرای‌خان اکتفاء نموده و بازگشتند، این‌کار آنها موجب انتقاد تند و بجا از طرف مهد علیا بیگم گردید.

پس از بازگشت به قزوین، ملکه سپاهی به فرماندهی پیره محمد خان استاجلو و قورخمزخان شاملو ــ تنها برای گرفتن انتقام خون پدرش ــ به سوی میرزا خان حاکم مازندران فرستاد و به علت طولانی شدن محاصره، این امراء به وسیله شاهرخ‌خان مهردار ذوالقدر تقویت گردیدند. این امراء پس ازادای سوگند وتضمین زندگی میرزاخان، او را از قلعه به زیر کشانده به‌قزوین فرستادند، ولی ملکه به قول و قرار این امراء اهمیت نداده حاکم مازندران را به قتل رساند و این حادثه باعث ناخشنودی امرائی که از ملکه دلخوشی نداشتند گردیده آنان را علیه او تحریک نمود. در این زمان حکومت مرکزی با اختصاص دادن جایگاه مخصوصی در دربار به عادل‌گرای و همراهان او، باآنها مانند مهمان رفتار می‌کرد و هدف از این‌کار تشویق محمدگرای،خان کریمه به عصیان بر علیه امپراطوری عثمانی و در غیر این صورت باز داشتن او از کمك به امپراتوری عثمانی بود. امراء برای انتقام گرفتن از ملکه، از او خواستند که برای سکونت عادل‌گرای مکانی خارج از دربار در نظر گرفته شود، در حالی که از عدم قبول درخواست خود از جانب ملکه به خوبی آگاهی‌داشتند وبالاخره نیزهمین‌طور شد. امراء نیزعلاقهٔ ملکه را به‌عادل‌گرای شایع ساخته، عادل‌گرای را به اتفاق نزدیکانش از دربار خارج ساخته به قتل رساندند.[۳۵]

در این زمان عباس میرزا (شاه‌عباس آینده) از فرزندان سلطان محمد در کنار علیقلی‌خان شاملووالی هرات بسرمی‌برد. چون‌عباس میرزا درسنین کودکی بود، ملکه از ترس ایجاد فتنه و فساد امرای خراسان و استفاده از وجود فرزندش، دستور داد عباس‌میرزا را از هرات به قزوین منتقل کنند. ولی‌علیقلی‌خان شاملو ضمن به‌دست

---

۳۵) همان مأخذ، ص۲۴۲ ــ ۲۳۹.

آوردن حمایت سایر امرای خراسان از اجرای دستور ملکه خودداری کرد. آخرین فرستادهٔ ملکه سلطان حسین‌خان تواجی‌باشی* پدر علیقلی‌خان نیز در این مأموریت موفق نگردید و در حالی که با یأس و ناامیدی باز می‌گشت خبر قتل ملکه او را خوشحال ساخت. در حقیقت دشمنی ملکه با امرای مرکزی پس از قتل عادل‌گرای بالاگرفته بود. امراء و قزلباشان از اتکاء ملکه به همشهریان مازندرانی خود و دادن مشاغل مهم دولتی به‌آنهاخوشنود نبودند.

در این زمان محمدخان ترکمان حاکم‌کاشان به اتهام ظلم و ستم نسبت به مردم، از طرف ملکه به‌جای دیگری‌منتقل گردید. محمدخان به خاطر حفظ شخصیت خود از ملکه خواست که از تغییر او صرف‌نظر کند، ولی ملکه درخواست اورا رد کرده و اظهار داشت که بی‌توجهی به امور باعث ضعف حکومت می‌گردد؛ و این حرکت ملکه باعث‌گردید تا زندگیش به وضع فجیعی پایان پذیرد. امراء به تحریک محمدخان به حرکت درآمدند و ملکه در مقابل آنها تسلیم نشده و مانند سابق سخنان توهین‌آمیز و زننده‌ای به آنهاگفت و حتی نقشه تحریك سربازان و مردم را به‌نام «شاهسیونی» درمقابل متعرضین کشید ولی‌امیری‌مناسب این‌کار نیافت. **او انجام این کار را به‌مسیب‌خان تکلو پسرخالهٔ شاه تکلیف نمود، ولی او نیز از انجام‌این کار سر باز زد. امراء انتقال ملکه را [به پیشنهاد شاه] به یکی از شهرهای قم و مازندران** قبول نکردند و هیئتی راتشکیل دادند که درآن از هر قبیله یك نفر شرکت داشت که عبارت‌بودنداز: صدرالدین‌خان ولدمعصوم‌خان‌صفوی وحسینعلی‌بیگ الکسن‌اوغلی ذوالقدروامامقلی‌میرزا موصللو ازخویشاوندان شاه‌وچلبی‌بیگ تکلو. این امراء وارد حرم‌شاه‌گردیده وملکه را درحالی که برای حفظ خود شوهرش را سپر قرار داده بود به قتل رساندند و جسد عریان او رادر بیرون دربار یك روز در معرض‌تماشاگذاشتند (اواخر سال ۹۸۷).[۳۶] جای تعجب بسیار است که شاه‌سلطان محمد در مقابل قتل فجیع زن خود عکس‌العملی نشان نداد. پس از قتل ملکه، امرای خراسان جلسه‌ای

---

* مترجم: تاواجی.

۳۶) همان مأخذ، ص۲۵۱ – ۲۴۴؛ شرف‌خان،شرفنامه، ص۲۶۰،۲۶۱.

تشکیل دادند. اغلب این امراء ازقبایل استاجلو وشاملوبودند. آنها با انتخاب علیقلی خان به عنوان «خانلرخانی»[۳۷] در رأس خود، عباس میرزای ده‌ساله را پادشاه اعلام نمودند و به این ترتیب جبههٔ جدیدی علیه امرای مرکز که اکثر از ترکمن‌ها و تکلوها بودند و خصومتی دیرینه با شاملوها و استاجلوها داشتند گشوده شد. دررأس متحدان باقدرت علیقلی‌خان، ازامرای خراسان حاکم خواف و باخزر، مرشد قلی‌خان استاجلو (فرزند شاهقلی‌سلطان یگن) و قبادخان قاجار والی سبزوار بود. مرتضی‌قلی‌خان حاکم مشهد نه به خاطروابستگی‌اش به قبیلهٔ ترکمن بلکه به علت حسادت نسبت به علیقلی‌خان جزو امرای طرفدار مرکز باقی مانده بود؛ بدین‌سبب دشمنی آنها روز به‌روز بیشتر گردیده، عاقبت در مقابل‌هم قرارگرفتند. ترکان قزلباش نه‌تنها به ملکه، بلکه نسبت به همشهریان مازندرانی او نیز خشمگین بودند. بدین سبب مازندرانی‌هایی که در دربار یا در شهر به چنگ آنها می‌افتادند به سرنوشت ملکه دچارمی‌شدند. دراوایل سال ۱۵۷۹/۹۸۷ پس از واگذاری اقطاع در منطقه خراسان به حمزه‌خان و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی از استاجلوها و به ولی خلیفه و دیگران از شاملوها، روانهٔ تبریزگردیدند. عثمانی‌ها به علت فداکاریهای بیش از حد خود در تفلیس و دمیر قاپو مقبولیت و محبوبیتی کسب کرده بودند. آنها به علت کمبود محصولات اراضی وحملات وهجوم سپاهیان گرجی و قزلباش برای تجدید و تقویت نیروی خود مشکلات زیادی را متحمل می‌شدند. محمدگرای خان کریمه با سپاهیان تاتار در سال ۱۵۷۹/۹۸۷ به شیروان آمد. محمد خلیفهٔ ذوالقدر حاکم صفویان در شیروان تن به عقب‌نشینی نداد و در جنگی که اتفاق خود و بسیاری از سربازان قزلباش او در میدان کشته شدند و تاتارها شیروان و قراباغ را به کلی تاراج نمودند.

محمدگرای، نیروی مختصری به فرماندهی برادرش غازی‌گرای درکنار عثمان پاشاگذاشته و خود به‌کریمه برگشت. پس از عزیمت او نیروهای صفوی وارد شیروان شدند ولی نتوانستندکاری ازپیش ببرند. در این موقع روابط امیرخان

---

۳۷) همان مأخذ، ص ۲۴۷.

ترکمان با شاهقلی‌خان مهردار ذوالقدر به هم خورده و چیزی نمانده بودکار به نبرد مسلحانه بین طرفین بیانجامد.

از طرف دیگر در مناطق شیروان و قراباغ وآذربایجان قحطی بی‌سابقه‌ای بروز نموده و هیچ یك از امراء حاضر به قبول بیگلربیگی شیروان نبودند.

بدین سبب سپاهیان صفوی بدون انجام‌کاری به تبریز بازگشتند ولی مصطفی پاشا فرمانده عثمانیها در بهار آن سال (۱۵۷۹/۹۸۷) با احداث قلعه قارص و فرستادن اندکی نیروو تجهیزات به‌تفلیس، وقت خودرا گذراند[۳۸]. دراین زمان (۹۸۷) حوادث‌مهمی در خراسان‌اتفاق‌افتاد.همانطور که‌قبلاً ذکر کردیم، پس‌ازاعلام پادشاهی عباس‌میرزا به وسیلهٔ علیقلی‌خان والی هرات واتحاد سایر امرای‌استاجلو وشاملوی آن نواحی؛ برای خاتمه‌دادن به این وضع، تعدادی از امرای مورد اعتماد همان قبایل ساکن مرکز را به سوی آنها فرستادندکه عبارت بودند از ولی‌خلیفهٔ شاملو (از اوبهٔاوجی)، حمزه خان استاجلو فرزند عبدالله‌خان و نوهٔ قراخان،شاهقلی سلطان قارنجه‌اوغلی استاجلو و قورخمزخسان شاملو. این امراء هنوز در راه بودندکه علیقلی‌خان با جمع آوری امرای متحد خود به سوی مشهد حرکت نمود، چون مرتضی قلی‌خان حاکم مشهد با اعلام وفاداری به دولت خود را «شاهسیون» خوانده و به مخالفان لقب یاغی داده بود. علیقلی‌خان به محض آگاهی از نزدیك شدن ولی‌خلیفه شاملو از امرای اعزامی مرکز، نیروئی از خراسان برای عقب راندن او فرستاد و در جنگی که اتفاق افتاد، ولی خلیفه به قتل رسید. سایر امرای اعزامی مرکز مانند حمزه‌خان، شاهقلی سلطان و دیگران که مانند ولی خلیفه برای تصاحب حاکمیت بعضی از شهرهای خراسان آمده بودند، باشنیدن خبر قتل ولی‌خلیفه بازگشتند. علیقلی‌خان رقیب خود مرتضی قلی‌خان را در مقابل مشهد شکست داده او را مجبور به تحصن در شهر مشهد ساخت؛ ولی پس از چهار ماه محاصره قادر به تسخیر مشهد نگردید و همانطور که انتظار می‌رفت، این امر میان امرای تکلو و ترکمان مقیم پایتخت عکس‌العمل شدیدی ایجاد نمود و بار

---

۳۸) همان مأخذ، ص ۲۵۴–۲۵۲؛ نگاه کنید به B. Kütükoglu ، ص ۱۰۳–۹۲.

دیگر اختلافشان با امرای شاملو و استاجلو آشکار شد. اصولاً، تجمع بیگ‌زاده‌های شاملو در اطراف حمزه میرزا ولیعهد موجب حسادت میان ترکمان‌ها و شاملوها گردیده بود. درحقیقت زن سلطان‌حسین شاملو، ریش‌سفید شاملوها، دایهٔ حمزه میرزا بود و حسین بیگ برادر دایه نیزوزارت او را داشت. غیر از آن، اسماعیل قلی‌بیگ فرزند ولی‌خلیفهٔ مقتول نیز از افراد نزدیك حمزه‌میرزا بود و از طرف حمزه میرزا لقب (یولداش‌باشی) گرفته بود ومهدی قلی‌بیگ فرزند حسینقلی‌سلطان ایشیك‌آقاسی باشی نیزامیرآخورباشی وابوالفتح‌بیگ فرزند فولادبیگ و طهماسبقلی بیگ فرزند قورخمزخان نیز از امرای مورد توجه حمزه میرزا بودند. در این زمان امیرخان و محمدخان ترکمان و مسیب‌خان تکلو باکمك میرزا سلمان وزیر، سلطان حسین‌خان ریش‌سفید شاملوها و زنش و همچنین حسینقلی‌سلطان شاملو ایشیك آقاسی باشی را مقتول ساختند و مقام سلطان‌حسین‌خان (حاکم قزوین و تاواجی باشی) به اسماعیل قلی‌خان فرزند ولی خلیفه و مقام ایشیك‌آقاسی باشی متعلق به حسینقلی سلطان به قورخمزخان شاملواز همان قبیله تفویض گردید و شغل ایشیك‌آقاسی حمزه میرزا نیز به پیری‌بیگ (از اوبهٔ اینااللوی شاملو) واگذارگردید. بدین ترتیب ترکمان‌ها و تکلوها در مرکز دوباره برتری خود را بر استاجلوها و شاملوها به دست‌آوردند ودر عین حال با انداختن امرای شاملو به جان یکدیگر، موفق به تیره نمودن روابط شاملوها با استاجلوها نیزگردیدند. درادامهٔ برتری ترکمن‌ها درمرکز، خویشاوندی با شاه نیز نقش مهمی بازی می‌کرد. حتی پس از این حوادث، شاه یکی ازخواهران خرد فاطمه‌بیگم را به‌ازدواج امیرخان درآورد. عروسی مفصلی در تبریز برپاگردید و دستور داده شد پیره‌محمدخان استاجلو به عنوان خویشاوند پدر داماد[۳۹] در نقش ساقدوش و مسیب‌خان نیز در نقش سولدوش در خانهٔ خود مراسم عروسی به پاکنند و آنها نیزبه شاه وولیعهد رسم عروسی فرستادند. مسیب‌خان تکلو نیز به‌علت‌خویشی باشاه،دوست داشت‌مانندامیرخان بایکی ازدختران خاندان[شاهی] ازدواج کند؛ ولی پس ازناامید شدن ازایـن کار، درحین ترتیب مراسم سولدوشی، نظر به‌آشنایی که با شعر و موسیقی داشت، این رباعی را نوشته برای شاه فرستاد:

۳۹) دختر پیره‌محمدخان زن سلطان مراد فرزند امیرخان بود (اسکندر بیگ،ص۲۶۰).

ای شاه جهان بی‌اثـراولــدی دئمگیم
تـوتـدی غـم اثلـی‌الیم اثلم تیکنی اتکیم
یـوز بلیـداکـی خدمـتـیمله درگاهینــدا
سولـدوش امگینه دونـدی‌آخیرامگیم[۴۰]

ترجمه شعر:

ای شاه جهان گفتارم نزد تو بی‌اثر شد
اندوه دستم را و درد دامنم راگرفت
پس از صد سال خدمت به درگاه تو
عاقبت مزدم را با عنوان سولدوشی جبران کردی!

سرانجام این عروسیها رابطهٔ امراء را بهبودی بخشید و یك مدت اختلاف از بین آنها رخت بربست. درترتیب این مجالس صلح و آشتی، مانند سابق شاهرخ‌خان مهردار ذوالقدر و قلی‌بیگ قورچی‌باشی افشار و دیگر امرای قبایل نقش ارزنده‌ای داشتند.

به طوری که قبلاً دیدیم، قبایل استاجلو و شاملو در تشکیل وگسترش دولت صفوی نقش برجسته‌ای داشتند. آنها از نظر جمعیت نیز نسبت به سایر قبایل برتری چشمگیری داشتند وبدین سبب تمام نقشه‌هایی که ازطرف دشمنانشان برای شکستن قـدرت و دور نمـودن‌آنها از مرکز حکومت کشیده می‌شد به نتیجه‌ای نمی‌رسید. قبایل استاجلو و شاملو برای دولت صفوی نقشی مانند نقش جلایرو سولدوز برای ایلخانیان، بهارلو وسعدلو برای قراقویونلوها وموصللو و پرناك برای آق‌قویونلوها داشتند. در واقع بقای دولت صفوی بستگی به وجود این دو قبیله داشت زیراهمان طوری که قبلاً اشاره‌گردید، هم از نظر تعداد بیشتر بودند و هم در اداره اموردولت واجد افراد با تجربه‌ای بودند. بالاخره حکومت شیروان که مورد قبول هیچ یك از امراء نبـود، بـه سلمان‌خـان فرزند شاه علی‌میرزا و نوهٔ قراخان استاجلو واگذار

۴۰) اسکندربیگ، عالم آرای عباسی، ص۲۶۰.

گردید.[۴۱] که بعداز اندك زمانی با خواهرشاه نیز ازدواج کرد. در این مأموریت ازامرای استاجلوحسینقلی سلطان نظر سلطان اوغلی، علیقلی سلطان (ازاوبهٔ چاوشلو)، مرتضی سلطان (از اوبهٔ شرفلو) و مهدیقلی سلطان ایغوت‌بیگ اوغلی، سلمان خان راهمراهی نمودند. خلیل‌خان افشارنیز که‌مدت چهارسال‌بود که درمرکز انجام وظیفه می‌نمود، باکسب اجازه برای سرکوب عصیان شخصی به‌نام‌قلندرعازم محل حکومت خود درکوه‌گیلویه‌گردید.

با شروع فصل بهار، شاه نیز به اتفاق امرای خود تبریز را بهسوی ییلاق ترك نموده وسپس به قراباغ رفت. مرتضی قلی‌خان بیگلربیگی مشهد در نامه ای‌که برای شاه فرستاده بود، ازدست علیقلی‌خان شاملو ومرشد قلی استاجلوبه وی شکایت کرد. دراین هنگام به‌علت پیشرفت‌مذاکرات صلح باعثمانی‌هاتنهایك نیروبه‌فرماندهی محمدخان ترکمان به مشهد اعزام شد. اسماعیل قلی‌خان و قورخمزخان و دیگران در این سفر او را همراهی نمودند. اما پس از مدت‌کوتاهی خبر شکست سلمان‌خان حاکم شیروان درتهاجم نیروهای کریمه به شهر شروان وبه فرماندهی غازی‌گرای به شاه رسید. علی‌قلی‌خان ایشیك عوض‌اوغلی (ازاوبهٔ چاوشلو) نیز دراین حمله بهقتل رسید. برای‌گرفتن انتقام این شکست میرزا سلمان وزیر و امیرخان به حرکت درآمدند، قلی‌بیگ قورچی باشی افشار،شاهرخ‌خان مهردارذوالقدر وپیره‌محمدخان استاجلو و دیگران نیز در این سفر همراه‌آنها بودند. نیروهای عثمانی از مقابل نیروهای قزلباش به طرف دمیر قاپو عقب‌نشینی‌کردند. سپاهیان صفوی زیاد به تعقیب‌آنها نپرداخته، به محاصرهٔ باکو پرداختند ولی موفق به فتح‌آنجا نگردیدند و به قراباغ برگشتند. به هنگام این سفر جنگی، پیره محمدخان ریش‌سفید استاجلوها بیمارشده فوت‌کرد وتمام مناصب اوبه‌پسرش پیره مرادخان داده شد؛[۴۲] ولی استاجلوها

---

۴۱) به وضوح روشن است‌که نسل محمدخان فرمانده جناح چپ سپاهیان صفوی در جنگ چالدران، بعد از قلیچ‌خان و فرزندش قطع شده است.

۴۲) به نظر من منشأ و معنای پیره مجهول است و لازم می‌آیدکه این معنی یك تعبیر باشد. اسکندربیگ درجایی پیره را با دده یکی ذکر می‌کند. به یکی از مریدان تکلوی شیخ حیدر نیز پیره‌سنان می‌گفتند (حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص۱۲۸)؛ حتی پیره‌—

اعتبار خود را در میان امرای مرکز از دست دادند.

ازدیاد قدرت مرشد قلی‌خان طغیانگر در خراسان باعث ایراد سخنان درشت از جانب تکلوها به استاجلوها گردید. حتی شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی استاجلو به هنگام بازگشت از خراسان مورد حملهٔ محمدبیگ [مذاقی] نوهٔ قراجه سلطان‌تکلو قرارگرفت.[۴۳]

دولت صفوی برای نشان دادن حاکمیت خود بر قسمت اعظم ایالت شیروان در نزد ایلچی عثمانی، پیکربیگ از فرزندان زیاد را با عنوان خانی به شروان فرستاد و به بعضی دیگر ازبیگ‌های قاجار نیز املاکی در شیروان اعطا شده، دستور حرکت قبیلهٔ اوتوزایکی ساکن قراباغ و سایر قبایل نیز به شیروان داده شد. عمر آقا ایلچی عثمانی پس از مشاهده اوضاع شیروان، به اتفاق شاهقلی سلطان تبت اوغلی ذوالقدربه‌نزد سنان پاشا جانشین مصطفی پاشا به ارز روم رفتند. طولی‌نکشید که سلطان‌محمد به توصیهٔ سنان‌پاشا سفیری به استانبول فرستاد. این شخص ابراهیم‌خان حیدر سلطان اوغلی والی قم از قبیلهٔ ترکمان بوده است.[۴۴] در همان سال به امرای استاجلو در ناحیه تقاطع غرب بیه‌پس (مرکز رشت) اقطاع واگذار گردید. این امیران عبارت بودند از سلمان‌خان و شاهقلی سلطان قارنجه اوغلی (للهٔسلمان

سنان درباره برگشتن حسن خلیفه از اردبیل به ایل تکه می‌گوید: «حسن‌خلیفه آمد و لکن به‌همراه خود آتشی برای سوزاندن ایل‌آورد» (همان‌جا). اسکندربیگ نیز درصفحهٔ ۴۵۳ مطلبی در رابطهٔ بااین مسئله دارد: درخلال این حال، سادات پیره و اعیان مزینان سبزوار اتفاق نموده از روی اخلاص...

بازدرکتاب همان مؤلف به‌این موضوع برخورد می‌کنیم: درمیانهٔ صوفیان‌قزلباش، پیره و خلیفه می‌نامند (ص۳۲۸). از این نوشتجات چنین برمی‌آیدکه معنی پیره شاید مانند دده، خلیفه و مرشد در سلسله مراتب عناوین صوفی‌ها باشد. مینورسکی احتمال می‌دهدکلمهٔ پیره مانند امیر مشتق ازکلمه «پیر» فارسی و از لهجه‌های متداول ایالت‌های کنار دریای خزر (گیلان و مازندران باشد) (تذکرة الملوك، قسمت توضیحات، ص۱۲۵، حاشیه۶).

۴۳) اسکندربیگ، ص۲۶۳.

۴۴) اسکندربیگ، ص۲۶۴، ۲۶۵؛ در مورد تفصیلات اجرائی: سنان پاشا، B. Kütükoglü، ص ۱۱۴ ـ ۱۰۳.

خان)، حسینقلی سلطان نظر سلطان اوغلی، مصطفی سلطان (ازاوبهٔ شرفلو)، مهدی سلطان ایغوت بیگ اوغلی (ازاوبهٔ چاوشلو)، احمد سلطان آسایش اوغلی، محمد بیگ ساری سولاق اوغلی، «پیکرلوردی[۴۵]» خلیفهٔ جعفر سلطان اوغلی کنگرلو، شاهوردی سلطان جلال اوغلی چپنی[۴۶] بودند. ولی این امرا در گیلان مورد استقبال قرارنگرفته، طولی نکشید مجبورشدند به‌قزوین برگردند.[۴۷] درسال ۹۸۸ه. ق.برابر ۱۵۸۰ (سال مار) پیکرخان زیاداوغلی قاجار موفق‌گردید سپاهیان عثمانی را شکست دهد. در این‌جنگ امرای چاکرلو و قرامانلو نیز شرکت نمودند؛ ولی طولی نکشید که پیکرخان وفات کرد و جانشین او انصار خلیفهٔ قراداغ یا (قراچه‌داغ) نیز قبل ازانجام هرکاری وفات کرد. ظاهراً بعد از این‌تاریخ هیچ یك از حکام صفوی نتوانست در شیروان موفقیتی کسب نماید.[۴۸]

در همان سال (۱۵۸۰/۹۸۸) یك درویش قلندر در میان لرهای کوه‌گیلویه خودرا شاه اسماعیل دوم خواند و شخص مقتول قبلی را یك غلام شبیه خود اعلام نمود. او موفق شد تعدادکثیری از لرها را به دور خود جمع کند. این شاه اسماعیل دروغین ادعا می‌کرد در مدت اقامت در آناطولی طرفداران بسیاری‌گرد آورده وبه‌کمك آنها آناطولی را فتح خواهد نمود.[۴۹] اوبه‌کمك افراد خود به‌سوی حکام افشار آن مناطق حمله کرد. همان طورکه قبلاً نیز ذکر گردید، این افشارها بعد از فتح این مناطق به دست آق‌قویونلوها، در زیر فرمان منصوربیگ از ترکیه به این نواحی آمده بودند. اسماعیل دروغین در این نبردهاگاهی شکست می‌خورد. ولی او موفق‌گردید درآخرین نبرد خود با رستم بیگ، که از جانب پدرخود خلیل‌خان افشار درآنجا حکومت می‌کرد، او را شکست داده و به قتل رساند و افشارها را به وضع پریشانی درآورد. خلیل‌خان با گرفتن اجازه از شاه، خود عازم این مناطق

۴۵) همان مأخذ (اسکندر بیگ، ص۲۶۷).
۴۶) متن: چگنی (اسکندر بیگ،ص۲۶۷).
۴۷) اسکندر بیگ، ص۲۶۹ ــ ۲۶۷.
۴۸) همان مأخذ، ص۲۷۱، ۲۷۲.
۴۹) همان مأخذ، ص۲۷۲.

گردید ولی درگردنه‌ای تنگ به وسیلهٔ سنگی که از طرف مخالفین به سر او اصابت کرد به قتل رسید. مرگ خلیل‌خان باعث ازهم پاشیدگی افشارها گردید. شاه سلطان‌محمد، اسکندربیگ برادرزاده خلیل‌خان یکی از امرای مرکز را با عنوان خانی به سمت والی کوه‌گیلویه تعیین نمود و دستور داد امت‌خان ذوالقدر بیگلربیگی فارس نیز اسکندربیگ را در جنگ با شورشیان یاری کند. در سال ۱۵۸۱/۹۸۹ سپاهیان دوراق‌خلیفهٔ ذوالقدر با نیروهای افشار به هم پیوسته و شاه اسماعیل دروغین را که بسیاری از اطرافیانش پراکنده شده بودند دستگیر و به قتل رساندند ولی صدمه‌ای که افشارها از شورش متحمل شدند جبرانش سالها به طول انجامید. در حقیقت یك قسمت از افشارها به دور شاهقلی پسر خلیل‌خان جمع شدند. شاهقلی با کشتن اسکندربیگ خود را حاکم کوه‌گیلویه اعلام نمود، ولی حسن‌بیگ عبداللطیف اوغلی یکی از اقربای او به مقابله باوی برخاست و با ادعای خانی اداره امور قسمتی از منطقه را به دست گرفت و این وضع تا آمدن شاه‌عباس به شیر از در سال ۱۵۹۰/۹۹۸ ادامه یافت. حسن‌خان به تشویق‌شاه عباس‌شاهقلی‌خان را به قتل رسانده و خود به تنهائی حاکم کوه‌گیلویه گردید.[۵۰]

عصیان قلندر شهرت زیادی در این منطقه‌کسب نمود، به نحوی که پس‌از او مقلدان بسیاری با نام شاه اسماعیل دوم ظهورکردند. محبوبیت بیش‌ازحد اسماعیل در بین مردم جای تعجب بسیار است؛[۵۱] زیرا همان طورکه قبلاً ذکرگردید، وی به طرفداری از مذهب تسنن متهم بود. دومین شاه اسماعیل دروغین در ایران بار دیگر در نواحی لرستان برخاسته و در حدود ده‌هزار نفر ازکردها و لرها را به دور خود جمع کرد. این شاه‌اسماعیل دروغین را نیز سولاق‌حسن سلطان تکلو نوهٔ چوهه سلطان دستگیر و به قزوین فرستاد. [سومین شاه اسماعیل نیز] در طالش ظهور نموده و در اردبیل به قتل رسید و چهارمی در میان غورها ظهور کرد. او با کشتن حسین‌سلطان افشار حاکم فراه و برادر او علی‌خان سلطان، افشارهای

۵۰) همان مأخذ، ص۲۷۵ ـ ۲۷۲.

۵۱) به طوری‌که می‌دانیم، یکی از رمان‌های مردمی نیز به اسم شاه اسماعیل است، در به وجودآمدن این رمان احتمالاً علاقه مردم به شاه اسماعیل دوم مؤثر بوده‌است.

ساکن خراسان را بیش از حد ناراحت کرد. یگن سلطان حاکم جدید فراه و از خویشاوندان امرای مقتول درفکر برانداختن شورش بود که دروغی بودن شاه‌اسماعیل برای مریدان او روشن‌گردیده و خبر قتل او به دست طرفدارانش [به یگن سلطان] رسید.[۵۲] بطوری که می‌بینیم شاه اسماعیل‌هـای دروغینی که در ایران ظهور کردند تکیه‌گاهشان بیشتر بـر عناصر کرد، لـر، طالش و غور بوده است و ایـن موضوع طبیعی بـه نظر می‌رسد. زیـرا خواست عناصر ذکر شده در ایران با وجود داشتن مـذهب مشترك از نظر سیاسی تـأمین نگردیده بـود و قزلباشهای ترك نیز از وجود عناصر غیر ترك دربین خود خوشنود نبودند. شاه اسماعیل‌های دروغین، در آناطولی خیلی قبل از ایران ظهور کردند و بـه همین علت شورشیان ایران را می‌تـوان مقلد آنها به حساب آورد. یکی ازشاه اسماعیل‌های دروغین در آناطولی ازمیان ترکمان‌های شامبیاتی ساکن بـوزوق برخـاست. او در سال ۱۵۷۷ موفق گردید بسیاری از تـرکمن‌ها را به دور خـود جمع کند و در حالی که بسیاری از طرفـدارانش او را همراهی می‌کردند، به درگاه حاجی بکتاش در منطقه قیر شهر آمد و با انجام قربانی مراسم آنجا را به جـای آورد.[۵۳] دومین شاه اسماعیل دروغین نیز در ملاتیه آناطولی ظهور کرد (۱۵۷۸/۹۸۶) و بسیاری از افراد قبایل آن مناطق مطیع او گردیدند.[۵۴]

درسال ۹۸۹ / ۱۵۸۱ (ایلان‌ئیل) علیقلی‌خان‌خانلرخانی‌شاملو به اتفاق هم پیمان خودمرشد قلی‌خان استاجلو ودیگرامرا حکومت عباس‌میرزا رااعلام نمودند وسپس برای تسخیر نیشابور بـه‌سوی درویش محمدخان حاکم آن شهر حرکت کردند، ولی موفقیتی به دست نیاوردند.

با دریافت این خبر، شاه به تشویق میرزا سلمان وزیر و بیگ‌های ترکمان و تکلو خود را برای رفتن بـه خراسان آماده ساخت. به همین مناسبت مأموریت‌های تـازه‌ای به امـرای صادق استاجلو واگذارگردیـد. از آن جمله سلمان‌خان استاجلو (فرزند شاه‌علی‌میرزا ونوهٔ عبدالله‌خان) به ریاست دیوان برگزیده شد. بەدرخواست

۵۲) اسکندر بیگ، ص۲۷۵ ــ ۲۷۲؛ F. Sumer 'Oguzlar, S. 286.
۵۳) اوغوزها، ص۲۳۱، ۲۳۲.
۵۴) احمد رفیق، ص۳۷.

امـرای استاجلو، شاهوردی یگن‌اوغلـی برای جلـب اطاعت پسرعمـویش مرشد قلی‌خان عازم آن دیار گردید ولی نتیجهٔ رضایت‌بخشی حاصل نگردید، حتی شاهوردی در بازگشت خود با تکیه بر تعصب قبیله‌ای به دفاع از مرشد قلی‌خان پرداخت. این نحو برخورد باعث گردیـد که او بـه اتفاق مهدیقلی‌بیگ او قجوقورچی‌حسن‌بیگ اوغلـی از طرف سلمان‌خان و سایـر امـرای استاجلـو برای جلب رضایت شاه و ولیعهد حمـزه میرزا کشته شوند. حوادثی که در بالا ذکر گردید نشان داد که در میان امرای قزلباش مانند اصیل زادگان عرب و مغول وجود یك تعصب شدید قبیله‌ای و انتقام خون موجود بوده و این مسئله تنها یك تعصب سادهٔ قبیله‌ای نبوده؛ بلکه در عین حـال برای بقای مقام و نفوذ قدرت آنها رسمی ضروری بـه نظر می‌رسید، بـه نحوی کـه ارزش و اعتبار امـراء در نزد دولت بستگی مستقیم به قدرت و جمعیت قبیلهٔ آنها داشت. علی‌خـان ذوالقدر بیگلربیگی فارس بـا جمع آوری سپاه، ظهور شاه اسماعیل دروغین را در کـوه‌گیلویـه بهانه قـرار داده دستور شاه را در مـورد رفتن به آذربایجان اجرا نکرد؛ لذا از مقام خود عزل گردید و مقامش به امت‌بیگ یوزبـاشی از همـان قبیله واگـذار شد. امت‌خان که به اتفاق ولی‌خـان تکلو والی همدان و ولی‌خان افشار والی کرمان به این سفر مأمور شدند محافظینی به خراسان فرستاد و دستور داد که تـا افراد طـرفدار شاه (شاهسیون) در مشهد به دور مرتضی قلی‌خان ترکمن گرد آیند. امیرخان ترکمن نیز به خاطر حمزه‌میرزا ولیعهد با نیروهای خود به سپاه مرکز پیوست. علی‌رغم تعداد زیاد سپاهیان مرکز هدف شاه در این سفر خراسان تأمین نگردید و عاملین اصلی این حرکت، علیقلی‌خان شاملو و خطرناکتر از او مرشد قلی‌خان استاجلو، مقام خود را حفظ نمودند. علت اصلی این کار وجود تعصب قبیله‌ای امرای استاجلو و شاملوی موجود در سپاه و عدم قاطعیت آنها در این سفرجنگی بود؛ واز طرف دیگرحمایت امرائی مانند شاهرخ‌خان مهردار ذوالقدر و قلی‌بیگ قورچی‌باشی افشار از آنها بوده است. حتی میرزا سلمان وزیر که در مورد مجازات امرای سرکش مطالبی به شاه القاء می‌کرد، با جلوداری قلـی بیگ افشار بـه دست امـراء به قتل رسید. سلمان یك وزیر تاجیك بود. امراء مـی‌خواستند که

او تنها در کارهای مالی دولت اظهارنظر کند واز مداخله او درکارهای‌نظامی خوشنود نبودند. ازدواج حمزه‌میـرزا با دختر او نیز از طرف امرا استقبال نگردید. توطئهٔ ترکمن‌هـا و تکلوها برای بی‌اعتبار ساختن دشمنانشان، استاجلوهـا و شاملوها، به علت نداشتن یك امیر مقتدر این بار نیز با شکست مواجه‌گردیـد. حتی در یکی از جنگها تکلوهـا یکی امـرای بزرگ خـود اردوغـدی خلیفه را از دست دادند. از شاملوها ابوالفتح‌خان فرزندآغزیوارخان و از قاجارها قبادخان والی سبزوار به قتل رسیدند و ابراهیم‌خان برادر مرشد قلی‌خان و خوش خبرخان شاملو اسیر شدند؛ از شاملوها ــ مخصوصاً از اوبهٔ اوجی ــ بسیاری کسان به قتل رسیدند و در برگشت به درخواست علیقلی‌خان که ظاهراً اطاعت شاه را قبول‌نموده بود، مرتضی‌خان ترکمن از حکومت مشهد بـه استرآبـاد تغییر مقام داد و حکومت مشهد بـه سلمان‌خان از اوستاجلوهـا داده شد و شاه‌علی بیگ قارنجه‌اوغلی نیز به للگی او انتخاب‌گردید، قلی‌بیگ سونـدوك اوغلی که پدرش از قورچی‌باشی‌های مشهور طهماسب بود به علت تمردآشکارش به قتل رسید واحمد سلطان از تکلوها به جای او به سمت حاکم سبزوار تعیین شد.[۵۵] به هنگام سفر جنگی سلطان محمد به خراسان، فرهـاد پاشا از فرماندهان عـالی عثمانی ایالت چخور سعد را فتح نموده و در ایروان مرکز ایـن ایالت در محل کاخ محمـدی‌خان حصار محکمی بنا نمود.[۵۶] محمدی‌خـان توقماق استاجلـو به علـت نـرسیدن‌کمك از سوی امیرخـان ترکمن بیگلربیگی تبریـز و امامقلی‌خان قاجار بیگلربیگی قراباغ، مجبور گردید به‌اتفاق خانواده‌اش به نخجوان عقب‌نشینی کرده و خـانواده خود را در قلعه‌النجق جـای دهد. امرای مرکز توصیهٔ

---

۵۵) اسکندربیگ، عالم‌آرای عباسی، ص۲۹۱ــ۲۷۶.

۵۶) به طوری‌که معلوم می‌شود، راجع‌به جنگ عثمانی با ایران در محدوده موضوع برخورد می‌کنیم؛ نگاه‌کنید به B. Kütükoglu که‌کتابش تا به‌امروزجزو بهترین‌تحقیقات به حساب می‌آید. باردیگربررسی وتحقیق مجدد موضوع را ــ با تکیه به ارزشیابی‌مجدد منابع ــ و نشرآن را، از همین مؤلف انتظارداریم. راجع به دوران سلطان محمد به تحقیق با ارزش H. R. Roemer نگاه‌کنید:

Der Niedergang Irans nach dem Tode Ism'ils des Grausamen 1577 - 1581, Würzbürg = Aumühle 1939.

ایلچی ابراهیم سلطان ترکمن را دایر به صلح با عثمانیها با واگذاری اراضی فتح شده به‌آنها ردکرده، باعث از دست دادن مناطق آباد چخورسعدگردیدند. فتوحات عثمانی با تأنی وگام به گام پیش می‌رفت‌وآنها برای تحکیم اراضی فتح شده قلاع مستحکمی درآنها بنا می‌نمودند.

زمان چندانی از بازگشت شاه از خراسان نگذشته بودکه به او خبر رسید مرشدقلی‌خان استاجلو حاکمیت مشهد را با حیله از دست سلمان‌خان خارج نموده است. انتقال مرتضی قلی‌خان از مشهد به استرآباد یك خطای بزرگ بود. مرشد قلی‌خان در سایه درایت خود توانست بوداق‌خان رئیس قبایل کرد چگنی اطراف مشهد وهمچنین فرزندان بابا الیاس راکه در رأس قبیله قرابیات قرار داشتند تابع خودکند وسلمان‌خان بی‌کفایت نیز مجبورشد به قزوین برگردد.[۵۷] دربهارسال ۱۵۴۸/۹۹۲ (سال میمون) شاه محمد به‌درخواست امیرخان به تبریز آمد ولی این مسافرت به بدبختی او انجامید، زیرا حمزه میرزا که تازه به سن هیجده سال رسیده بود به تحریك و همدستی نزدیکان خود علیقلی بیگ قیچ‌اوغلی استاجلو و محمدی ساری سولاق اوغلی واسماعیل‌قلی‌خان شاملو (اسم اصلیش اسماعیل‌خان) بادوازده هزار ترکمن بی‌وفا او را به قلعهٔ قهقهه فرستاد و درآنجا زندانی ساخت و مقام بیگلربیگی آذربایجان با مقام خانی به علی‌قلی‌قیچ اوغلی واگذارگردید. بدین ترتیب بار دیگر قبایل استاجلو و شاملو برتری خود را در مرکز دولت به دست آوردند. حمزه میرزا به اسماعیل‌قلی‌خان شاملو «یولداش» و به علیقلی‌خان استاجلو «قارداش» و به محمدی ساری سولاق اوغلی نیز «سرداش» لقب داد. ترکمانان با مشاهده این بی‌وفائی و بی‌صداقتی در حق رئیس خود امیرخان آذربایجان را ترك‌گفتند و اکثریت‌آنها به عراق عجم رفتند.[۵۸] محمدی‌خان ترکمان والی‌کاشان با شنیدن زندانی شدن امیرخان به نزد ولی‌خان تکلو داماد امیرخان و والی همدان رفت و فرزند و برادران امیرخان نیز نزد ولی‌خان‌آمدند. در اینجا قبایل ترکمن و

---

۵۷) اسکندر بیگ، ص۲۹۴،۲۹۵؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۷۰ــ۲۶۶.

۵۸) همان مأخذ، ص ۲۹۶، ۳۰۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۷۳.

تکلو تصمیم گرفتند به سوی تبریز هجوم برده و استاجلوها را از آنجا دور سازند. حمزه میرزا به محض شنیدن این خبر امیرخان را به قتل رساند. بدین سبب ترکمان‌ها و تکلوها نتوانستند حمله خود راعملی سازند. اما درخراسان میان دودوست قدیمی، علیقلی خان شاملو والی هرات و مرشد قلی خان حاکم مشهد، نیز بهم خورده به جنگ بین آن دومنتهی گردید. دراین هنگام علیقلی خان بااعلام پادشاهی عباس میرزا او را به همراه خود داشت، ولی در [جنگی که بین او و مرشد قلی خان رخ داد] به وسیله عوامل مرشدقلی خان ربوده شد. لذا به هنگام برگشت به هرات عباس میرزا همراه او نبود.[59] از شاملوها حسین بیگ (ازاوبه عبدللو) و علی بیگ شاه علی بیگ اوغلی (از اوبه کرامتلو) از عباس میرزا جدا نگشتند.

در بهار سال ۱۵۸۵/۹۹۳ (سال مرغ) حمزه میرزا ولیعهد جوان اوقات خود را به خوش گذرانی سپری می کرد. نوهٔ شیخ‌های پرهیزگار اردبیل دل‌بسته شراب و پسران زیباروی بود. او دلباختهٔ پسری جوان و زیباروی به نام شیطان، فرزند آهنگری از اهل اصفهان شده بود، این پسر به وسیلهٔ یکی از افراد نزدیکش علی قلی خان قیج اوغلی به‌نزد او آورده شده بود واکثراوقات خود را بااومی گذراند.

حتی شاهقلی بیك غربا اوغلی روملو[60] دربارهٔ معشوق حمزه میرزا این اشعار ترکی را می‌سراید:

گرنلرم قوشین ارل نرگس فتان آپارا   کیم دورکی‌اونون غمزه سیندن جان آپارا
شیطان‌شیطان دید وقاری[61] گربواولسا   من راضییم ایمانیمی شیطان آپارا[62]

حمزه میرزا عازم ییلاق گردیده و به خوشگذرانی خود ادامه می‌داد که حرکت عثمانیها را به طرف خود شنید. طولی نکشید که نیروی عثمانی به فرماندهی وزیر

۵۹) همان مأخذ، ص۳۰۲-۳۰۱.
۶۰) همان مأخذ (ص۳۰۶)، براساس نظریه صادقی: «قارپا».
۶۱) متن: دیدی وکلری.
۶۲) اسکندر بیگ، ص۳۰۶.

اعظم عثمان پاشا وارد تبریزگردید و بر اساس نقشه طرح شده بلافاصله مشغول ساختن قلعه گردید. این موضوع، تصاحب دائمی آذربایجان را از طرف عثمانی‌ها خبر می‌داد. احداث قلعه درمدت کوتاهی به پایان رسید و نیروهایی دراین قلعه گمارده شده، آنجا را پر از سلاح و مهمات کردند و پس از تعیین جعفرپاشا خادم به بیگلر- بیگی آنجا شهر را ترك نمودند. با وجود وفات عثمان پاشا دراثر بیماری، نیروهای عثمانی حمله وهجوم شجاعانه حمزه‌میرزا را خنثی نمودند. حمزه‌میرزا در بازگشت خود تبریز را محاصره نمود، ولی نتوانست کاری از پیش ببرد؛ اما نیروهای عثمانی در حمله متقابل خود از داخل شهر به خارج موفقیت کسب نموده از امرای بزرگ حمزه میرزا، شاهرخ‌خان مهردار ذوالقدر را به اسارت گرفته و فرزندش ابوالقاسم سلطان و پیری‌بیگ ایشیك آقاسی‌باشی به‌قتل رسیدند. قلی‌بیگ قورچی‌باشی افشار ازامرای بزرگ ازنقشه قتل‌خود به وسیلهٔ حمزه‌میرزا به‌تحریك قیج‌اوغلی ومحمدی- بیگ به موقع اطلاع یافت ولذا به اتفاق برادر خود جبارقلی به جعفر پاشا پناهنده گردیده اخبار مهمی در اختیار والی عثمانی‌گذاردند؛ یکی از خبرها با حملهٔ مشترك تکلوها وترکمان‌ها به‌حمزه‌میرزا ارتباط داشت. درحقیقت محمدخان تمام ترکمانان نواحی‌کاشان وقم وساوه را جمع نموده به‌اتفاق والی همدان ولی‌خان تکلو و والی ری مسیب‌خان شرف‌الدین اوغلی و برادر او مختار سلطان والی ورامین به حرکت درآمده بود. سولاق‌حسین (نوهٔ چوهه‌سلطان) به‌علت مخالفت با این اتفاق، ازطرف ولی‌خان کشته شد. دراین‌موقع محمدخان، امت‌خان ذوالقدر بیگلربیگی‌فارس راکه قصد رفتن به‌سوی حمزه‌میرزا را داشت به‌سوی‌خود جلب‌نمود. هدف ازاین‌حرکت، کشتن قیج‌اوغلی و محمدی ساری سولاق‌اوغلی به انتقام خون امیرخان و از بین بردن نفوذ شاملوها واستاجلوها وگرفتن اداره امور دولت به دست خودشان بود. به محض نزدیك شدن تکلوها به حوالی تبریز، افراد منتسب به این قبایل از میان نیروهای شاهی فرار نموده و به قبایل خود پیوستند. حتی در میان این افراد فراری اشخاصی مانند کچل مصطفی افشار، قورچی‌باشی حمزه‌میرزا و بسیاری دیگر از امراء دیده می‌شدند. ترکمان‌ها و تکلوها در اثر استقامت حمزه‌میرزا به هدف خود

نائل نگشته، طهماسب میرزا یکی از برادران حمزه میرزا را فراری داده و به قزوین بـرگشتند و طهماسب میـرزا را درآنجا حاکم اعلام نمودند (۱۵۸۷/۹۹۵: سال سگ)[۶۳] و افرادی به استاجلوها و افشارهای اویهٔ ابرلوکه در اطراف قزوین ساکن بودند، به منظورجلب اطاعت آنها، اعزام شدندکه چون نپذیرفتند تنبیه‌گردیدند. آنها قصد داشتند بیات‌ها را نیز سرجای خود بنشانند ولی به‌علت شنیدن خبرنزدیك شدن حمزه‌میرزا به قزوین از این‌کار منصرف‌گردیدند. جنگ نزدیك سایین قلعـه اتفاق افتاد. در رأس جنـاح چپ نیروی هفت هـزار نفری حمزه میرزا علیقلی استاجلـو، اسلمس‌خـان مهردار (فرزند شاهرخ‌خـان)، علیقلی‌سلطان تاتی‌اوغلی و علی سلطان نوهٔ شاهقلی خلیفه مهردار بـا نیروی دوهزار نفری ذوالقدر دیده می‌شدند. اسماعیل قلی‌خـان (اسمی‌خان)، قورخمزخان و شاهوردی خلیفه از (اوبـهٔ ابنالّلو) بـه اتفاق یك هزار و دویست نفر از نیروهای شاملو در جناح راست جای‌گرفتند.

پیرغیب‌خان استاجلو در رأس نیروهای مقدم قرار داشت وقبیلهٔ ایمور ساکن ری و رودبار بـا قرار دادن محمدحسین سلطان در رأس خود در اردوی حمزه میرزا جـای داشتند. نیروهـای ده‌هزار نفری مخالفین نیز با سلاحهای مجهزکه اکثرشان سوار بر اسبان عربی بودند در جناح راست سپاه، محمدخان، ادهم‌خان، اسماعیل‌خان برادر امیرخـان، گلابی‌خان فرزند امیرخان و معصوم‌خان ترخان اوغلی و از دیگر برادران امیرخـان، شاهقلی سلطان، شاهقلی سلطان پیاده؛ و در محـل استقرار امت‌خـان ذوالقـدر، تـرکمن‌ها و یـك قسمت از ذوالقدرهـا جای‌گرفته بـودند. مسیب‌خان و علی‌سلطان پاکمال پسر ولـی‌خان در رأس تکلوها در جناح چپ قرار داشتند. بدین‌ترتیب درمقابل استاجلوها، ترکمن‌ها و درمقابل شاملوها، تکلوها دیده می‌شدند. در جنگی که اتفاق افتاد، در سایهٔ رشادت حمزه‌میرزا به نفع او تمام شد. از تکلوهـا فرزند ولی‌خان علی‌سلطان پاکمال و خلیل‌بیگ و از ترکمن‌هـا شاهقلی سلطان بـرادر امیرخـان بـه قتل رسیدند. محمدخان ترکمن و مسیب‌خـان تکلو به اسارت درآمدند و از نیروی حمزه‌میرزا، علیقلی‌سلطان تاتی‌اوغلی کشته شد.

---

۶۳) همان مأخذ، ص۳۳۱-۳۰۷؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۸۲-۲۷۴.

از فرزندان امیرخان، گلابی‌خـان به اتفاق عمویش اسماعیل‌خان به عثمانی‌ها پناهنده شدند؛ آنهـا پیش شوهر خـاله (یـا: عمه) گلابی‌خان یعنی شرف‌خان، امیر بـدلیس و مورخ مشهور رفتند. قسمت مهمی از تکلوها نیز به بغداد رفتند.[۶۴] حمزه میرزا متعاقب این پیروزی از قتل مخالفین خود صرف‌نظر نمود. بدین سبب تکلوها و ترکمن‌ها متحمل تلفات زیادی نگردیدند، و لیکن هـر دو قبیله نقش مهم خود را در اداره امور دولت از دست دادند. بعد از این نبرد استاجلوها و شاملوها در اداره امور دولت صفوی بـی‌رقیب گردیدند. منطقهٔ حاصلخیز ری که در اقطاع مسیب‌خان تکلو بود، بـه جای شهر تبریز که زیر نفوذ عثمانی‌ها درآمده بود به علیقلی‌خان قیج اوغلی واگذار گردید. اقطاع ولی‌خان تکلو درهمدان نیز به‌پیرغیب‌خان استاجلو داده شد؛وبه دیگر امرای استاجلو ازقبیل حسینقلی‌سلطان برادرعلیقلی‌خان والله‌قلی‌سلطان جعفرسلطان اوغلی (از اوبهٔ کنگرلو) و احمدسلطان آسایش‌اوغلی ومهدی‌قلی سلطان ایغوت سلطان‌اوغلی (از اوبهٔ چـاوشلو) در عراق اقطاع واگذار گـردید. علی‌سلطان نوهٔ شاهقلی خلیفه مهردار ذوالقدر (از اوبـهٔ غورغلو) از میان سپاهیان حمزه‌میرزا به سمت والی قم و علی‌خان ذوالقدر (از اوبهٔ شادی بیگلو) به سمت بیگلربیگی فارس انتخاب گردیدند.[۶۵] حمزه‌میرزا با نیرویی درحدود ده‌هزار نفر به سوی تبریز حرکت کرد. او می‌دانست که با این نیرو قادر به‌گرفتن تبریز نخواهد بود. از طرفی فرهـاد پاشا فرمانده عثمانی‌ها عازم تبریز بود. بستن معاهده صلح بـرای دولت صفوی گران تمام مـی‌شد، زیرا یکی از ایـالات با ارزش خود را از دست می‌داد؛ ادامهٔ جنگ نیـز مشکلات و خسارات جـدیدی را دربر داشت، لذا حمزه‌میرزا با درك حقیقت موضوع به صلح تمایل نشان داد و پیشنهاد فرهـاد پاشا را مبنی بـر فرستادن برادرش حیدر میرزا به درگاه امپراطور عثمانی مورد قبول قرار داد وهنگامـی که قصد داشت برای اجرای ایـن منظور عازم قزوین گردد، بـه دست یـك دلاك که مـورد علاقه‌اش

---

۶۴) همان مأخـذ، ص۳۴۰-۳۳۵؛ مؤلف در این جنگ شرکت داشت، آنزمـان او ۲۶ سال داشت؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۹۳-۲۸۲.

۶۵) همان مأخذ، ص۳۴۱،۳۴۲.

بود به قتل رسید (ذی‌الحجه ۹۹۴/ کاسیم ـ ارالیك ۱۵۸۶: سال سگ)[۶۶]. خانلرخانی اسماعیل قلی‌خـان شاملو (اسمی‌خان) و علیقلی‌خان استاجلو،از فرزندان محمدشاه، ابـوطالب میرزا را ولیعهد اعلام نمودند. ولـی در مدت کمی ضعف شخصیت آنها آشکار گردید و در اثـر بی‌کفایتی آنها ولی‌جان‌خان فرزند محمدترکمن والی کاشان، ولی‌خان افشار والی کرمان وفرزند او بکتاش‌خان حاکم یزد افشارهای ساکن منطقهٔ اصفهان (از اوبـه اراشلو) و ذوالقدرهـای فارس، عباس میرزا را بـه شاهـی قبول کردند. والی تبریز جعفرپاشا با استفاده از این وضـع، بسیاری از مناطق آذربایجان را فتـح نمود.[۶۷] علیقلی استاجلـو و اسماعیل قلی‌خان (اسمی‌خان) به همراه سلطان محمد و ابوطالب میرزا و به منظورتأدیب امرای سرکش به سوی پایتخت (قزوین) حرکت نمودند (بهار سال ۱۵۸۶/۹۹۵: سال خوك)؛ اما به علت ضعف و اختلاف موجود میان آنها قادر به انجام هیچ‌کار نشدنـد. هنگامی که‌آنها دراصفهان بودند، عبداللەخان حاکم اوزبك ضمن اعلان جنگ هرات را محاصره نمود. مرشد قلی نیز در حالی کـه عباس میرزا را به همراه خود داشت بـه سوی قـزوین حرکت کرد و طولی نکشید کـه درایت و آگاهی مرشد قلی‌خان استاجلو بر همه روشن گردید؛ زیرا بـا وجود نیروی کم خود وارد قزویـن گردیده و بر اوضاع مسلط گردید (ذی‌القعدهٔ ۹۹۵ / اکیم ۱۵۸۷)[۶۸]. در ایـن هنگام علیقلی‌خان استاجلـو و اسماعیل قلی‌خان شاملو (اسمی‌خان) همراه با بسیاری از امرا مانند شاهوردی سلطان (ازاوبهٔ ایناللو)، اسلمس‌خان مهردار ذوالقدر و ادهم‌خـان ترکمن و شاهقلـی روملو خلیفةالخلفا و اسماعیل سلطان از افشارهای الپلو و همچنین شاه ولی‌خلیفه از ذوالقدرها و احمـد سلطان آسایش اوغلـی و قنبربیگ‌گزی بیوك‌لو بیات و طالش و بسیاری از امرای دیگر پـادشاهی عباس میرزا را قبول کـردند و در مقابل مرشد قلی‌خان تسلیم شدند. ولی هنوز چند صباحی از اقامت عباس میرزا در قزوین نگذشته بود، که بسیاری از

۶۶) همان مأخذ، ص۳۳۷ـ۳۴۲.

۶۷) همان مأخذ، ص ۳۵۳ـ۳۴۸.

۶۸) همان مأخذ، ۳۶۳ ـ ۳۵۲.

این امراء قبل از دیدن چهرهٔ عباس میرزا به فرمان او به قتل رسیدند.[۶۹] بدین ترتیب مرشد قلی‌خان به طور کامل بر اوضاع مسلط گردید. در این موقع مشکلات مهم داخلی و خارجی مملکت از هر طرف عباس‌میرزا را احاطه کرده بود.

دوران سلطان محمد دوران حاکمیت کامل قزلباش‌ها بر دولت بوده است، ولی در سایهٔ تدابیر شاه عباس آنها دیگر روی چنین دوره‌ای را ندیدند. در زمان سلطان محمد به طوری که دیدیم در ادارهٔ دولت چهار قبیلهٔ استاجلو، شاملو، ترکمن و تکلو نقش اساسی داشتند. دو قبیلهٔ اولی صاحب اوبه‌های فراوان بودند و برای ادارهٔ امور دولت نیز امرای باتجربه‌ای وارد دستگاه کردند و نتیجهٔ این کار این شد که سرانجام بر دشمنان خود ترکمن‌ها و تکلوها غلبه یافته و ادارهٔ دولت را به دست خود گرفتند. امرائی که شاه عباس را به تخت رساندند به این قبایل منسوب بودند. بعد از این به بحث و بررسی جداگانه قبایل خواهیم پرداخت.

۶۹) همان مأخذ؛ ۳۸۵ ـ ۳۶۳؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۸۷ ـ ۲۸۴. قاضی احمد قمی، خلاصة‌التواریخ، ص۱۶ ـ ۲.

نقش قبایل در دوران
شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

بطوری که می‌دانیم اکثریت روملوها به اتفاق ارس‌خان در شیروان زندگی می‌کردند[۷۰]. پس ازفتوحات عثمانی، روملوهای ساکن شیروان ازنظرجانی و مالی خسارت فراوانی دیدند و به وضع نابسامانی دچار گشتند ولی کوشش کردند در اطراف ارسباران به وضع خود سامان دهند[۷۱]. درگسترش فتوحات عثمانی قسمتی از روملوها به فرماندهی محمود سلطان در خوی ساکن بودند؛[۷۲] و شاخهٔ دیگری از روملوها نیز به اتفاق درویش محمدخان در شهر نیشابور از توابع خراسان زندگی می‌کردند. در زمان شاه‌اسماعیل دوم و سلطان محمد مقام خلیفة‌الخلفائی غالباً در دست این قبیله بود. اسماعیل، بعد ازحسینقلی مقام خلیفة‌الخلفائی را به بلغار خلیفه داد که احتمالاً او نیز از این قبیله بوده است. این پادشاه به نورعلی خلیفه فرزند بلغار خلیفه نیز مقامی اعطا نمود[۷۳]. بطوری که قبلاً ذکر کردیم، اسماعیل به علت دروغ‌گفتن بلغار در مسئله تبری او را از مقام خود عزل نمود و

---

۷۰) اسکندر بیگ، ص۲۳۶ـ۲۲۷.

۷۱) در میان برادران اسماعیل که به دست او کشته شدند، **محمودمیرزا** در میان روملوها بزرگ شده و به وسیلهٔ آنها تربیت شده بود (همان مأخذ، ص۲۳۶).

۷۲) همان مأخذ، ص۲۳۱.

۷۳) حسن روملو، احسن‌التواریخ، ص ۴۸۳،۴۸۶.

مقام خلیفةالخلفائی را به دده خلیفه از استاجلوها داد. ولی بطـوری که دیدیم، با به سلطنت رسیدن سلطان محمد، این مقام دوباره به شاهقلی سلطان از روملوها واگذار گردید که ما او را در سال ۱۵۸۷/۹۹۵ در مقام خلیفةالخلفائی می‌بینیم.

شاه‌عباس بـه محض جلوس به تخت شاهی، این مقام را به‌قورخمزخان دلی بـوداق‌اوغلی از روملوهـا اعطا نمود ولی او به اتفاق سایر امـرای مخالف مرشد قلی‌خان به دستور او به قتل رسید (۱۵۸۸/۹۹۶)[۷۴]. بعدازاین حادثه، شاهقلی‌سلطان دوباره مقام خلیفةالخلفائی خـود را به دست آورد.[۷۵] دیگر از امـرای قابـل بحث روملوها شاهقلـی بیگ است.[۷۶] او یکی از شعرای ترکی‌گوی مشهور زمان خود بود و اشعاری از همین شاعر در مورد محبوب حمزه‌میرزا، ملقب به شیطان، به نقـل از اسکنـدر [بیگ] در بالا ذکر گردید. صادقی نیز او را در ردیف شعرای بزرگ زمان خود می‌داند.[۷۷]

۲) استاجلو

بطـوری که می‌دانیم استاجلوها در این زمان در ایالت چخورسعد و منطقهٔ نخجوان و خلخال و طارم و خـراسان سکونت داشتند؛ و شایان دقت است که این قبیلهٔ بزرگ وقبیلهٔ بزرگ شاملو سکونت‌گاه مشخصی نداشتند. هنگامی که حکومت سلطان‌محمد به پایان رسید ازاستاجلوها مرشد قلی‌خان دررأس دولت دیده می‌شود.

۳) تکلو

اقطاع این قبیله بیشتر در حوالی همدان وری بوده است. ایـن مناطق جزء

---

۷۴) اسکندربیگ، ص ۳۸۴–۳۸۰؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۸۷؛ قاضی احمد قمی، خلاصةالتواریخ، ص۲۱۹، ۲۱.

۷۵) همان مأخذ، ص۳۸۴؛ قاضی احمد قمی، خلاصةالتواریخ، ص۲۲.

۷۶) اسکندربیگ اسم پدر این امیر را «غربا» (ص۳۵۶) و صادقی به شکل «قارپا» می‌نویسد.

۷۷) عالم‌آرای عباسی، ص۱۱۷.

بهترین ایالت‌های پرمحصول این قبیله محسوب می‌گردید، ولی پیش از نبرد سایین قلعه این مناطق به استاجلوها و شاملوها واگذار گردید و یک قسمت از تکلوها مجبور شدند به عثمانی پناهنده شوند. بعد ازاین حادثه ستارهٔ اقبال تکلوها به جای درخشش خاموش گردید و جزء ایلات درجهٔ دوم درآمدند. فتح شیروان به وسیلهٔ عثمانی‌ها موجب گردید که اردوغدی خلیفه و فرزندانش اقطاع خود را در این منطقه نیز از دست بدهند.

۴) شاملو

شاملوها نیز مانند استاجلوها در تاریخ سیاسی دولت صفوی نقش مهمی داشتند و نیز مانند آنها سکونت‌گاه مشخصی نداشتند. در زمان مورد بحث اکثریت و یا قسمت مهمی ازآنها در خراسان زیر فرمان علیقلی‌خان والی هرات زندگی می‌کردند. عبدالله‌خان اوزبك در سال (۱۵۸۷/۹۹۵) با محاصرهٔ هرات علیقلی‌خان را مجبور به تسلیم نمود، ولی اوبر خلاف وعده خود علیقلی‌خان را به اتفاق بسیاری از شاملوها به قتل رساند و با وجود این شاملوها را در زمان شاه‌عباس در رأس قبایل قزلباش می‌بینیم.

۵) ذوالقدر

بطوری که می‌دانیم، تیول این قبیله از زمان قدیم ایالت فارس بوده است. بعضی از امرای ذوالقدر در عراق عجم نیز املاکی داشتند. شغل مهم مهرداری در دولت صفوی غالباً در دست این قبیله بوده‌است. ذوالقدرها به‌علت نارضایتی که از بیگلربیگی خود علی‌خان (از اوبهٔ شادی بیگلو) داشتند در سال ۱۵۸۷/۹۹۵ او را به قتل رسانده به دور مهدی‌قلی بیگ (از اوبهٔ شادی بیگلو) جمع شدند.

۶) قاجار

قاجارها در مسکن خود، قراباغ سکونت داشتند. در این زمان امامقلی‌خان

بیگلربیگی قراباغ در رأس آنها قرار داشت. او بـا نبرد مداوم بـا نیروهای عثمانی سرزمین خـود را حفظ مـی کرد. در هنگام تصرف قراباغ به وسیلهٔ نیروی عثمانی به فرماندهی فرهاد پاشا، همـراه قسمت مهمی از نیروهای خود به ارسباران عقب‌نشینی کرد. وی از اوبهٔ «یوا» و یا «ییوا»ی قاجار بوده است. در سال ۱۵۸۸/۹۹۶ در ارسباران وفات کرد و مقام او به محمدخان فرزند خلیل‌خان نوهٔ شاهوردی سلطان از فرزندان زیاد واگذار گردید.

۷) افشار

محل زندگی این قبیله درجنوب ایران بوده است، اما به صورت ریسمانی از غرب تا شرق امتـداد داشتند. در حقیقت اقطاع آنها از کوه‌گیلویه شروع مـی‌شد و پس ازگذشتن از اصفهان و کرمان تـا شهرهـای فـراه و اسفزار در جنوب هـرات ادامـه می‌یافت. اکثر افشارها در حـوالـی کوه‌گیلویه سکونت داشتند. در مورد سکونت یك شاخه از قبیلهٔ ار شلوی افشار در حوالی اصفهان قبلاً بحث کرده‌ایم؛ و سکونـت یـك شاخـه از ار شلوافشار اوسالو را در نزدیکی قـزوین می‌دانیم. در اواخر حکومت سلطان محمد، یعنی در سال ۱۵۸۷/۹۹۵، کرمان در دست ولی‌خان، و یزد در دست فرزندش بکتاش‌خـان، و ابـرقو در دست یـوسف‌خان ـ که پدرش قلی‌بیگ به عثمانی‌ها پناهنده شده بود ـ اداره می گردید.[۷۸] بکتاش‌خان در تاریخ ۹۹۵ با دسیسه و نیـرنگ ادارهٔ یزد را به دست گرفت و یوسف‌خان را آزاد نموده به ابرقو فرستاد و اما در مسکن اصلی افشارها در کوه‌گیلویه، خصومت میان شاهقلی‌خان خلیل‌خان‌اوغلی وحسن‌خان عبداللطیف‌بیگ‌اوغلی کماکان ادامه داشت.

۸) ترکمان

با تعیین امیرخـان به سمت بیگلربیگی آذربایجان، قسمت مهمی از قبیلهٔ

---

۷۸) همان مأخذ، ص۳۵۴.

[ترکمان] در این منطقه سکونت گزیدند. ولی فتح این نواحی به وسیلهٔ نیروهای عثمانی وقتل امیرخان آنها را مجبور به ترك ناحیه نمود. شاخهٔ دیگری از ترکمانان در حوالی عراق عجم ، قم، کاشان و ساوه سکونت داشتند و بر اثر پیش آمدهایی که ذکر شد، ترکمن‌هایی که مجبور به ترك آذربایجان شدند، به این منطقه آمدند. پس ازمرگ مرتضی‌قلی‌خان (۹۹۵/۱۵۸۷) ترکمانان حوالی خراسان واسترآباد نیز به هم قبیله‌های خود درعراق عجم ملحق شدند.

ب: قبایل کوچك

در این دوره دربارهٔ قبایل کوچك به اطلاعات قابل توجهی برخورد نمی‌کنیم؛ لذا نتوانستیم جدول جداگانه‌ای برای آنها تهیه کنیم.



جنگ شاه اسماعیل با الوند میرزا آق قویونلو

بخش چهارم

دوران شاه‌عباس صفوی

(۱۰۳۷ ـ ۹۹۵ هـ. ق./۱۶۲۸-۱۵۸۷م.)

شاه‌عباس تحت شرایط سنگینی به تخت سلطنت جلوس کرد (۹۹۵ هـ.ق./۱۵۸۷م.) مسایل خارجی و طغیانهای داخلی هستی دولت را تهدید می‌کرد. ایالت‌های آباد پرجمعیت شمال غربی یکی پس از دیگری از دست ایران خارج می‌گردید و عناصر ترك کوچ‌نشین این ایالات پس از فتح این نواحی به دست عثمانی‌ها، به نقاط تحت حاکمیت دولت صفوی کوچ می‌کردند. بعضی از آنها یا مجبور به قبول حاکمیت عثمانی‌ها می‌شدند و یا تاج قزلباشی را دور انداخته، عمامهٔ عثمانی برسر می‌گذاشتند. اگر وضع به همین منوال می‌گذشت، امکان گسترش فتوحات عثمانی به عراق عجم نیز وجود داشت. بالاخره در سال ۱۵۸۸/۹۹۶ با حرکت سریعی که به وسیلهٔ عثمانی‌ها از جنوب آغاز گردید، منطقهٔ نهاوند نیز به تصرف عثمانی‌ها درآمد. اوزبك‌ها نیز از موقعیت استفاده کرده، تحت امر فرمانده با قدرت خود عبدالله‌خان به حوالی خراسان هجوم برده و در سال ۱۵۸۷/۹۹۵ هرات و به دنبال آن، شهر مشهد را تسخیر نموده و در صدد گسترش فتوحات خود بودند. شاه‌عباس با نهایت آگاهی، قبل از هرچیز به فکر ایجاد نظم و انضباط در میان ترکان قزلباش که پایگاه اصلی دولت بودند افتاد. در واقع پس از مرگ شاه‌اسماعیل دوم امرای قزلباش بر دولت حاکم شده، برسر جاه و مقام مرتباً با هم منازعه داشتند. اصولاً شاه‌عباس نیز حاکمیت خود را مدیون یکی از همین امرای حریص ولی لایق و کاردان در امور دولت، یعنی مرشد قلی‌خان استاجلو (از اوبهٔ چاوشلو) بود. او برای ایجاد تغییرات در اداره امور سلطنت کادر جدیدی را روی کار آورد. اینان نیز خواستند راه پیشینان خود را دنبال کنند، ولی به علت بی‌لیاقتی در این کار

موفق نگشته و بسیاری از آنها زندگی خود را از دست دادند. این امراء عبارت بودند از: پیرغیب‌خان استاجلو و برادرش امیر اصلان‌خان، مهدی قلی‌خان ذوالقدر والی شیراز، علیقلی‌خان مهردار ذوالقدر، یوسف‌خان افشارقورچی‌باشی، قورخمزخان دلی بوداق‌اوغلی خلیفةالخلفای روملو و معصوم سلطان ترکمان. ولی طولی نکشید که در رمضان ۹۹۶/ تموز ۱۵۸۹ مرشد قلی‌خان نیز به دستور شاه‌عباس به‌قتل‌رسید[۱]، درحالی که او مستحق چنین مجازاتی نبوده است. مرشد قلی‌خان، مانند امیر بوقا و امیر نوروززمان ایلخانان، سرور خود را نمی‌شناخت. حاکم صفوی با کشتن مرشد قلی‌خان، یعنی کسی که با فعالیت خستگی‌ناپذیر خود در به سلطنت رساندن او نقش اساسی داشت، قدرت خود را تثبیت نمود. او این سیاست را با کشتن بسیاری از امرای زمان سلطان محمد ادامه داد و به جای این افراد (چه در مرکز و چه در شهرستانها) امرای جوان منصوب کرد.

او امرای جوان را نیز که عملکرد خوبی نداشتند و یا کوچکترین قصور یا مسامحه‌ای از آنها مشاهده می‌کرد ویا حدس می‌زد که درآینده برای اوخطرایجاد خواهند کرد بلادرنگ ازبین می‌برد؛ حتی به این حد نیز قناعت نکرده، قبایل افشار، ذوالقدر، قاجار، بیات و دیگرقبایل را که به طورمتمرکز در یکجا سکونت داشتند، از مراکز خودکوچانده و در نقاط مختلف ایران پراکنده ساخت. در نتیجه این سیاست، مسکن مشخص افشارها در کوه‌گیلویه، ذوالقدرها درفارس، بیات‌ها درکزاز وکره رود* و حتی قاجارها در قراباغ به فراموشی سپرده شد.

شاه‌عباس برای جلوگیری از شورش مجدد امرای قزلباش و برای مطیع کردن کامل آنها به این قبیل اقدامات نیز بسنده نکرده، فرزندان خردسال ارامنه و گرجی و چرکس راکه ازکوچکی آنها را به دربار آورده بودند تربیت کرده و از افراد مقتدر و با لیاقت این غلامان تشکیلات خاصی به وجودآورد. این تشکیلات

---

۱. همان مأخذ، ص ۴۰۰، ۴۰۱؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص ۲۹۱؛ قاضی احمد قمی، خلاصةالتواریخ، ص ۲۳،۲۴.

* متن: قیریخ رود. منظور «کره رود» اراک است؛ ر. ك: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۹۶ که ازمنابع مهم مؤلف بوده است] و.

تقریباً شبیه و نمونه کوچکی ازسازمان «ینی‌چری» بوده است. رئیس این تشکیلات را «قوللر آقاسی» می‌گفتند. از وجود این افراد نه تنها در تصدی مناصب مهم دولتی بلکه در ریاست بسیاری از قبایل نیز استفاده مـی‌گردید که در این مورد، درآینده به مثالهای متعددی برخورد خواهیم کرد. شاه‌عباس با مسلح نمودن افراد محلی در ایالت‌هـا، سازمـان خاصی به نام تشکیلات «تفنگچی» تشکیل داد که بـه رئیس آنها «مین باشی» مـی‌گفتند. شاه‌عباس در ایجاد تشکیلات نظامـی خود ـ چـه در زمینهٔ سازمان غلامان وچه در تشکیلات تفنگچی ـ بدون شك تشکیلات نظامی عثمانی را الگوی خود قرار داده وطبیعی بود که افراد ترك قزلباش با تکیه بر اصالت و تعصب قبیله‌ای خود، ازشکل‌گیری سازمان غلامان خوشنود نبودند. شاردن، سیاح اروپایی که در زمان شاه‌عباس دوم ازایران دیدن کرده، می‌نویسد که قزلباشان ازغلامان‌نفرت داشته وبه‌آنها «قرااوغلو» می‌گفتند. شکی نیست که هدف شاه‌عباس ازتشکیل‌سازمان غلامان وسازمان تفنگچی‌ها، ایجاد موازنه قدرت در برابرترکان قزلباش بوده است.

امـا قبایل ترك چـادرنشین مـانند سابق تکیه‌گاه اصلی دولت شمرده شده و اهمیت خود را حفظ کردند. حتی روشن بود که تکیه‌گاه اصلی و دوام و بقای دولت صفوی درآن زمان به‌همین‌عناصروابسته بوده‌است. تدابیری که شاه‌عباس دررابطه با قبایل ترك به کار برد، موجب ضعف آنها گردیده ودرعوض باعث ازدیاد قدرت لرها، کردها و افغان در سیاست دولت شده و در نتیجه نابودی دولت را فراهم ساخت.

در منابـع دوران صفوی عناصری راکه در بقاء و تشکیل دولت صفوی مؤثر بودند ـ مانند اهالی آناطولی ـ «قزلباش» و «ترك» (جمع اتراك) و اهالی محلی و ایرانیانی را که در سازمانهای کشوری دولت خدمت مـی‌کردند «تاجیك» (جمع: تاجیکان یـا تاجیکیه) می‌گفتند. تـاجیکانی که در خـدمت دولت بودند، مانند زمان سلجوقیان نتوانستند درحیات سیاسی دولت نقش مهمی را عهده‌دارشوند. در دولت صفوی، نـه مانند دورهٔ سلجوقیان به‌افرادی مانند عمیدالملك کندری، نظام‌الملك، شمس‌الدین اصفهانی و معین‌الدین پروانه و نه مانند دورهٔ مغولان به اشخاصی نظیر شمس‌الدین محمد جوینی، رشیدالدین فضل‌الله و تاج‌الدین علیشاه که در حیات

سیاسی دولت قـدرت و نفوذی داشته بـاشند، بـه شخصیت‌هـای تاجیکی برخورد نمی‌کنیم. ایلچیانی که به‌ایالات‌فرستاده می‌شدند ازمیان امرای ترك انتخاب‌می‌شدند. وظیفهٔ اصلی وزرای صفوی رسیدگی بـه امور مالی دولت بـوده است. مکاتبات نیز در دست اکابر تـاجیك‌ها بـوده است. مسئلهٔ اختلاف تـرك و تـاجیك غیر از اسناد رسمی‌تاریخی وادبی، درتمام منابع آن دوره به‌چشم می‌خورد[۲]. غیراز آن، به‌شهادت بسیاری از منابع، در دوران صفوی عناصر ترك به اهالی محلی به رسم قدیم «تات» می‌گفتند[۳]. این یك کلمهٔ قدیمی ترکی بوده است و به افراد غیر ترك و یا افرادی که به تـرکی صحبت نمی‌کردند اطلاق می‌شد. امروز در بسیاری از نقاط ترکیه کلمهٔ «تات» را به افراد بی‌زبان ویا الکن اطلاق می‌کنند. فرق میان «ترك» و «تات» (و یا تاجیك) تنها در زبان نبوده، بلکه این تفاوت در رفتارهای روحی، عادات و رسوم، قیافه و حتی در معتقدات دینی نیز وجـود داشته است. عناصر ترك خود را از اولاد

---

۲) در ایـن خصوص بـه بیان یکی دو مثال می‌پـردازیـم: در میـان امـرای مخالف **مرشد قلی‌خان** بعضی از افراد تاجیك نیز وجود داشت که یکی ازاینها **میرزا عبدالله** از فرزندان میرزا سلمان از وزرای زمان سلطان‌محمد و برادرش میرزا نظام‌الملك بودندکه این‌ها نیز دستگیر شدند وچون تاجیك بودند، مهم ایشان به «ترجمان» قرار یافت و به‌هر یك مبلغی تحمیل نموده و به محصلان سپردندکه به شیراز برده از ایشان بازیافت نمودند (اسکندر بیگ، ۳۸۴،۳۸۵). «از طبقات تاجیکیه و ارباب قلم، میرزا محمدکه در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتمادالدوله شده بود» (همان مأخذ، ۴۰۱؛ به این صفحات نیز مراجعه شود: ۱۵۹،۳۸۷)؛ «امرای عظام نیز به‌کرات از این مقوله حکایت گفتند و عرض کردندکه **میرزا سلمان** مرد تاجیك است و جزرتق و فتق امور حساب و معاملات دیوانی از او متوقع نبود؛ و به او نسبت نـداشت که صاحب جیش و لشکر گشته برای خود داخل درامورسلطنت گردد...» (ص ۲۸۷)؛ «وسایرتاجیکان هم‌چنان وتحصیل‌داران و برات‌داران تعیین‌کردنـد و از اتراك، **اسلمس** (اسلمزخان ذوالقدر) مهردار و ادهـم‌خان ترکمن نیز ترجمان مبلغی حواله‌کرده‌گرفتند» (قاضی احمدقمی، خلاصة‌التواریخ، ص ۱۵).

۳) Voyages de Pietro Della Valle: تـرجمـهٔ فـارسی، ش. شفـا، تهـران، ۱۹۶۹، ص ۲۴۴،۲۴۹، ۲۵۰؛ Sanson: Voyage au relation de l'état Présent du royaume de Perse, Paris, 1695. s. 39. مینورسکی، تذکرة‌الملوك، ص ۱۵، ۱۶، ۱۳۶؛ همان مؤلف، مـاده «تات»، دایرة‌المعارف اسلامی، جزوه ۱۲۰، ص ۵۰–۴۶.

ترکمن‌ها دانسته و این فکر را نیزادامه می‌دادند و کلمهٔ «قزلباش» را تنها برای مدح خود بـه‌کار می‌بردند. این کلمه تنها بـه عناصر ترك که از نظر نظامی تکیه‌گاه دولت بودنـد ـ از قبیل طوایف قزلباش، پادشاه قزلباش، امـرای قزلباش، لشکر قزلباش، سپاه قزلباش و غازیان قزلباش[۴] ـ اطلاق نمی‌شده است؛ بلکه به دولت تشکیل دهنده و استمرار دهنده آنها، دولت قزلباش و به مناطق تحت حاکمیت آنها، منطقهٔ قزلباش می‌گفتند[۵].

در میان امرای تـرك صفوی به فراوانـی بـه القاب و اسامـی ترك برخورد می‌کنیم؛ ایـن اسامی و القاب مصطلح در میان امرای ترك صفوی، بیشتر از اسامی معمول ترك در میان بیگ‌ها و پادشاهـان دربار عثمانـی و همچنین بعضی دیگر از دولت‌های ترك می‌باشد. در اثر حملات عثمانی، مرکز حکومت صفوی از تبریز به قزوین و بعد بـه اصفهان نقل مکان کرد، ولی این انتقال تأثیر منفی در احساس ترکان ایجاد ننمود. در دربـار شاهان صفوی در اصفهان نیز مثل سابق به زبان ترکی تکلم می‌شد وطبقهٔ خلقی عنصر ترك موجودیت خود را تا به امروزحفظ نموده و صاحب ادبیات شفاهـی قوی‌گردیدندکه با وجود اختلاف عقیدتی، بسیاری از محصول این ادبیات در تـرکیه و در میان ترکان آنسوی خزر نفوذکرده و در میان ادبیات مردمی آنها جـای‌گرفته است؛ بطـوری‌کـه تا به امروز هم افسانه‌های خلقی‌که به وسیلهٔ عناصر ترك ایرانی خلق شده، مانند کرم واصلی، آرزوو قنبر، عاشق غریب وشاه اسماعیل قان قلعه‌سی در میان مـردم عـادی حتی در میـان روشنفکران نیز خـوانده و شنیده می‌شود. درمقابل این، دراوایل قرن‌هفده داستان «کوراوغلی»که به‌وسیلهٔ «عاشقهای» آناطولی شروع به خواندن‌گردید، از آن طریق در میان ترکان ایران نیز متداول‌گشته و از ایـن راه در میان ترکمن‌های آن سوی خزر نیز منتشرگردید. داستان کوراوغلی در میان نواده‌های «اوغوز» یا ترکمان ساکن ترکیه و ایران و ماوراء خزر به جای داستان «دده‌قورقود» نقش داستان ملی بخودگرفته وموجب بقای فرهنگ مشترك این

۴) اسکندر بیگ، ص۱۳۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷ (در فهرست اسکندر بیگ نشان داده شده است)

۵) همان مأخذ، ص ۳۶۹.

اقوام گردیده است که به جـای خـود شایان توجه است. دیوان مکاتبات صفوی تنها به فـارسی نـوشته نمی‌شد، در صورت لزوم به زبان ترکی نیز نوشته می‌شد و این رسم تا اضمحلال دولت ادامه داشت.[۶]

بطـوری کـه مـی‌دانیم، در میان امرای اصیل‌زادهٔ ترك قزلباش افراد آشنا به علم و ادب کم نبودند. این افراد مانند بسیاری از امرای روشنفکر عثمانی، جغتای و اوزبك به هردو ادبیات ترکی و فارسی آشنا بودند.[۷] مخصوصاً تأثیر ادبیات جغتای در زمان آق‌قویونلوهـا با نوشته‌های علیشیرنوائی که بـه موجودیت آنها بـه وسیلهٔ اوزبك‌ها خاتمه داده شده ، با جمع شدن به اطراف بدیع‌الزمان میرزا و تشکیل یك اجتماع نسبتاً بزرگی از جغتای‌ها به شاه اسماعیل پناهنده شدند. با فتح خراسان به وسیلهٔ شاه اسماعیل، رسوم ادبی جغتای‌ها مانند رسوم نظامی و سیاسی درمیان ترکان قزلباش با قـدرت جای بـاز کرده بود که تـا قـرون گذشته به موجودیت خود ادامه می‌داد. با وجود این، در زمان صفویان روشنفکران ترك از فعالیت‌های ادبی موجود در ترکیه [عثمانی] بی‌خبر نبودند؛ آنها آثار ادبی و تاریخی ترکیه را مطالعه می کردند و

---

۶) نامهٔ ترکی مـوجود در مجموعهٔ حیدر بیگ ایـواوغلی (بریتیش میوزیوم، Add، ۷۶۸۸، b ۱۰۱، a ۱۰۲) یك صورت دیگر از نـامهٔ فـریـدون‌بیگ (II، ص ۳۶،۳۸) می‌باشد؛ و باز در این اثر در نامهٔ مفصلی که طهماسب به مناسب مرگ سلیم و به سلطنت رسیدن مراد سوم فرستاده است، بعضی ابیات ترك دیده می‌شود (a ۱۰۲، b ۱۰۴)؛ باز دراثر ولی‌قلی‌بیگ شاملو رونویس‌نامهٔ دست‌نویس شاه‌عباس دوم به خط خود او به‌زبان ترکی وجـود دارد. در این‌نامه که شاه‌عباس به بیگلربیگی شیروان فرستاده، به او دستور داده که از محبت بـه چندنفر از صوفیان اهل ترکیه که قصد برگشتن به دیار خود دارند دریـغ روا ندارد (قصص خاقانی، بریتیش میوزیوم، Add، ۷۶۵۶، a ۱۴۲)، نامه مربوط به تـاریخ ۱۰۷۰ ه.ق/ ۱۶۶۰ ــ ۱۶۵۹م. می‌باشد. آقای دکتر تورخان گنجی از وجود چنین نـامه و انتشار آن در آینده اطلاع داد. دکتر گنجی مشغول بـررسی دربـاره ادبیات نوشته شده زمان صفوی می‌باشد که این بررسیها به صورت مقاله انتشار خواهد یافت. با گسترش تحقیقات دربـاره صفوی‌هـا، احتمال کشف بعضی دیگر از نامه‌های ترکی زمان صفوی وجود دارد.

۷) درباره این موضوع: محمدفؤاد کوپرولو، ذیل «آذری»، دایرةالمعارف اسلامی، II، ص ۱۳۷-۱۳۳.

بسیاری از مؤلفین نیز از میان آنها برخاستند که در رأس آنها حسن بیگ روملو، اسکندربیگ ترکمان و علیقلی بیگ شاملو از مؤلفین شناخته شدهٔ دوران صفوی می‌باشند.

شاه‌عباس تنها به انقیاد قزلباش ـ که عنصر اصلی دولت بودند ـ اکتفا نکرده، بلکه به استقلال امرای محلی گیلان، مازندران، سیستان، لار و لرستان نیز خاتمه داده و حاکمیت دولت صفوی را با قدرت تمام در آن مناطق برقرار نمود. حتی در بعضی از این مناطق مردم ترك را اسکان داد. بدین ترتیب حاکمیت خود را با قدرت تمام در داخل مملکت برقرار نمود و با استفاده از آرامش داخلی مملکت، خراسان را به راحتی از دست اوزبك‌ها پس گرفت و حتی حدود قلمرو صفویان را تا جیحون گسترش داد (۱۰۰۷/۹۹ ـ ۱۵۹۸). حالا نوبت ایالت‌هایی بود که عثمانی‌ها از دست صفویان خارج ساخته بودند. به موجب معاهدهٔ سال ۹۹۸/۱۵۹۰، تفلیس، چخورسعد، قراباغ (مرکز گنجه)، شیروان (مرکز شماخی)، آذربایجان (مرکز تبریز) و ایالت نهاوند بتصرف عثمانیها درآمده بود و جای خان‌های «سرخ کلاه» صفوی را پاشایان «عمامه سفید» ازعثمانیان گرفته بودند. دراین ایالت‌ها نیز مانند سایر ایالات، تشکیلات نظامی و دولتی برقرار شده بود. پس از سفرهای پرخرج عثمانی‌ها به ایران، سفر جنگی آنها به اطریش نیز بر خلاف انتظار سالها به طول انجامید که در نتیجه امپراتوری عثمانی را فرسوده نموده و در مراکز اصلی تأمین کننده نیروی انسانی امپراتوری یعنی آناطولی شورشهایی به‌وقوع پیوست؛ در ایالت‌های مرزی نیز بیگلربیگی‌های باقدرتی برای جلوگیری از هجوم قزلباشها وجود نداشت. شاه‌عباس در جنگی که در سال ۱۰۱۲/۱۶۰۳ با استفاده ازکمك یکی از حکام باقدرت کرد به نام قاضی با نیروهای عثمانی آغاز کرد و با موفقیت آن را دنبال نمود، پس از تسخیر تمام ایالت‌های از دست رفته ایالت بغداد را نیز فتح کرد.

شاه‌عباس مانند پدر و برادر بزرگش از یك درگیری مستقیم با نیروهای امپراتوری عثمانی طفره رفت؛ حتی او مانند طهماسب در اولین فرصت قلاع

ایالت‌های تسخیر شده را خراب نمود و اجازهٔ کشت اراضی مرزی را نداد وقسمتی از اهالی مسلمان و غیر مسلمان آن نواحی را به سایر نقاط امن ایران کوچاند. او از عـادت جنگ زمستانـی نیروهای سنگین عثمانـی و تضعیف نمودن آنها در مقابل تشنگی و گرسنگی، هـم‌چنین از اینکه سپاهیـان عثمانی قبلاً به تبریز وارد شده و بدون انجام کوچکترین کاری بـا دادن تلفات سنگینی عقب‌نشینی نموده‌اند آگاهـی داشت. ولی شاه‌عباس بعداً شروع به مرمت و احداث قلاعی نمود که قبلاً خـراب کرده بود و افراد مسلح توپچی و تفنگچی در داخل آنها گماشت. جسارت و ثباتی که این مدافعین درشجاعت و پایداری و دفاع ازقلعه‌ها نشان دادند، ثابت کرد که همیشه دیدگاه قزلباشها در مـورد اینکه «گرفتن قلعه از عثمانی محال است و عثمانی‌ها در گرفتن قلاع، از فرنگیها نیز برتر هستند»،[8] درست از آب در نمی‌آید.

شاه عباس بسیاری از افـراد قراجه‌داغ و قراباغ راکه در موقع حـاکمیت عثمـانیها درآن نـاحیه آنجا را تـرك نکرده و حـاکمیت عثمانی‌هـا را قبول نموده بودند، مجازات کرد. به قبایل «اوتوزایکی»، «قزاق»هـا و «شمس‌الدین‌لو» به علت قبول حاکمیت عثمانی، اسم «دونوق» (برگشته) داده شد وبعضی از افراد سرشناس آنها را به قتل رساند و یك شاخه از آنها را بـه اتفاق یك قسمت از اهالی مسلمان و غیر مسلمان قراباغ و شیروان که تعدادآنها در حـدود پانزده هزار خـانوار بود، در فرح آبـاد مازندران اسکان داد (۱۶۱۲م.)[9]، قبیلهٔ «احمدلو» و«اوتوزایکی» به علت مقـاومت در انتقال، از طرف شاه‌عبـاس مجازات‌گردیدند.[10] قبیلهٔ «قزاق»ها نیز به ایالت فارس کوچانده شد.[11] سیاست کوچاندن شاه‌عباس تنها جنبهٔ مجازات نداشت، بلکه در عین حال در تأمین امنیت آن نواحی نیز موثر بوده است.

در زمـان شاه عباس نیز مهاجرتهایی ازآناطولی به ایران صورت‌گرفت. در سال ۱۰۱۲/۴ ـ ۱۶۰۳ به هنگام محاصـرهٔ ایـروان به وسیلهٔ پـادشاه صفـوی،

۸) اسکندر بیگ، ص۶۴۵.
۹) همان مأخذ، ص۶۵۹، ۸۸۱، ۸۸۲.
۱۰) همان مأخذ، ص۸۸۱.
۱۱) همان مأخذ، ص۸۸۳.

یك جمعیت ترك در حدود دو هزار خانوار چادرنشین به ایران آمدند. براساس گفته اسکندربیگ، به این افراد به علت غارت و چپاول بیش از حدشان در ترکیه، لقب «سیل‌سپور» داده شده بود. شاه‌عباس با جدا کردن این افراد از یکدیگر، آنها را به اطراف ساوه، ری، خوار و فیروزکوه فرستاد. سال بعد نیز (۱۰۱۳/۱۶۰۵–۱۶۰۴) تودهٔ انبوهی از صوفیان آناطولی به اتفاق زن و فرزند و مال ومنال خود به ایران آمدند و در اطراف مراغه سکونت گزیدند.[۱۲] یکی از این مهاجرت‌ها نقل و انتقال جمعیتی به ریاست گوندوقموش منسوب به قبیلهٔ «بیگدلـی» بود که درسال ۱۰۳۲/ ۱۶۲۳ به هنگام سفر جنگی بغداد، با قبیلهٔ خود داخل شاهسونها گردیده و به خدمت شاه عباس درآمد. ایـن فرد در سرزمین مادری خود دارای موقعیتی نبوده، ولی با آمدن بـه ایران عنوان «سلطانی» گرفته و در میـان امرای ایـرانی جای گرفت و در آذربایجان اقطاع وسیعی در اختیار او گذارده شد.[۱۳] وضع نابسامان آناطولی باعث کوچ مداوم ترکان این مناطق به ایران گردید؛ و باید دانست که اهالی این مناطق در عین‌حال که نیروی انسانی امپراتوری عثمانی را تأمین می‌کردند، تأمین کنندهٔ نیروی انسانی دولت‌صفوی نیز بودند. در نمونه‌های بالا ذکر کردیم که در مورد مهاجرت بسیاری ازساکنین آناطولی درزمان شاه‌عباس به‌ایران شبهه‌ای نمی‌توان نمود. حتی در اواخرقرن هفدهم، بیگدلی‌ها تحت ریاست فیروزبیگ بالاجبارمجبوربه سکونت در رقه گردیدند. او باگفتن جملهٔ «در این سرزمین نمی‌شود سکونت نمود»، درمورد رفتنش به ایران منظومه‌ای دارد که تا به امروز پابرجاست.[۱۴]

در سال ۱۰۱۷/۱۶۰۸ – ۱۶۰۹ جمعیت انبوهی از جلالیان نیز به ایران آمدند که از رؤسای مشهور این جمعیت محمدپاشا، قلندراوغلی میمون برادر طویل احمد مشهور، قراسعید، آغاجدن پیری، ککج محمد، کرد حیـدر، یوسف مصری و

---

۱۲) همان‌مأخذ، ص۶۴۸؛ جلال‌الدین‌منجم، b ۱۲۲ a، ۱۲۹؛ جنابادی، روضة‌الصفویه، بریتش میوزیوم، Or، ۳۳۸۸، b ۳۲۷، b ۳۴۶، a ۳۴۷.

۱۳) اسکندربیگ، ۱۰۸۵؛ اوغوزها، ۳۰۹، ۳۱۰.

۱۴) اوغوزها، ص۳۰۲.

طویل‌علی بودند که تعداد اینها در حدود ۱۳۶۰۵* نفر بود. گرچه در ابتدا به امر شاه، به عنوان مهمان از اینها پذیرایی گرمی به عمل آمد؛ ولی رفتار آنها در میان قزلباشها تأثیر خوبی نبخشید.[۱۵] اصولاً قراسعید که یك عرب بدوی بود و میمون و ککچ محمد و کردحیدر و آغساجدن‌پیری، قلندر اوغلی را به ریاست خود قبول نداشتند؛ مخصوصاً قراسعید و ککچ محمد از مخالفین سرسخت او بودند. تکیه شاه‌عباس به محمد پاشا قلندر اوغلی تنها به خاطر داشتن مقام ارشد و یا افراد بیشتر نبوده، بلکه به خاطر شخصیت و اعمال و آگاهی‌های او بوده است. او از اهالی یکی از دهات آنکارا بود و یکی از علل ضعف او در قبولاندن حاکمیت خویش به اطرافیان، ضعف مزاج او بوده است. میمون نیز از نظر شخصیت و مقام در ردیف دوم بعد از محمد پاشا قلندر اوغلی قرار داشت.

شاه‌عباس خانواده میمون را از نزدیك می‌شناخت. برای استفاده از افراد جلالی در مقابل کردها، این افراد به حوالی ارومیه و سلماس کوچ داده شدند. براثر شدت عمل وزیر اعظم عثمانی قویوجو مراد پاشا، بسیاری از جلالی‌های مقیم آناطولی به ایران پناهنده شدند. در این موقع مخالفین وزیر اعظم این عمل او را مورد انتقاد قرار داده و در رأس آنها نصوح پاشا با کسب اجازه از امپراتوری امان‌نامه‌ای برای جلالی‌ها گرفته و آنها را به اتحاد و همکاری دعوت کرد، براثر همین سیاست بسیاری از جلالی‌ها به ایالات عثمانی برگشتند و در این هنگام محمدپاشا قلندر اغلی نیز در حوالی ارومیه وفات نمود (۱۰۱۹/۱۱ - ۱۶۱۰)[۱۶]. در نتیجه از جلالی‌ها فقط قراسعید و ککچ محمد با پانصد نفر از افراد خود در خدمت شاه‌عباس باقی ماندند[۱۷].

---

* [«با دوازده هزار کس کما بیش...» اسکندر بیگ، ص ۷۷۱] و.

۱۵) اسکندر بیگ، ص ۷۷۷-۷۷۱.

۱۶) همان مأخذ، ص ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۸، ۷۹۱، ۸۰۱، ۸۰۲.

۱۷) راجع به آمدن جلالی‌ها به ایران، شخصی به‌نام اعتمادالدوله در یك نامه به ترکی و دو نامه به فارسی، تاریخ ذکر نموده. از لغات ترکی که من موفق به خواندنش نگردیدم قطعه ترکی زیر است:

←

براساس اسامی که اسکندربیگ [ترکمان] آورده، به هنگام مرگ شاه‌عباس به سال ۱۶۲۷[18] بیش از نود و سه امیر کوچك و بـزرگ در دربار صفوی مشغول انجام وظیفه بودند.[19]

از میان این نود و سه امیر، هفتاد و دو نفر آنها رئیس قبیله بودند و بیست و یك نفـر دیگـر از غلامان بودند؛ از هفتاد و دو امیر، هفده نفر آنها کردولر، دوازده نفـر از جغتـای‌ها و هشت نفر از افراد غیر قزلباش بودند که تازه به خدمت دولت درآمده بودند. قبایلی کـه در اطراف این هشت امیر مجتمع بودند دو قبیلهٔ افغانی، یك قبیلهٔ سیستانی، یکی زنوزی ویکی به لك منسوب بود و بقیه نیز ترکمن بودند. با این حساب از نود و سه امیر، چهل و هشت امیر منشاء ترکی نداشتند و این‌ارقام از دست رفتـن مـوقعیت امرای ترك را در دستگاه صفوی به وضوح نشان می‌دهد. علت این کار تأسیس سازمانهای جدید نظامی از صنف غلامان (اجاق‌های قـاپوقلی) به تقلید از عثمـانیهـا از طرف شاه‌عباس می‌باشد. ابن غلامان از سنین کوچکی از خـانواده جـدا شده و در دربـار تربیت مـی‌شدند و به رئیس اینها «قوللر آقاسی» می‌گفتند. منشاء این افراد بیشتر گرجی، چرکس و ارمنی بود. شاه‌عباس به افراداین صنف ــ که مورد تنفرقزلباشها بودند وقزلباشها به‌آنها «قرا اوغلی» لقب‌داده‌بودند ــ پست ومقامهای مهم مملکتی را تفویض نمود و در رأس بسیاری از قبایل واوبه‌های

← نـه خـوش اخـلاص ایلن آن مین [اون میـن: اون بیـك] جـلالـی
اورمـدن گلـدیلـر شاه زمـانـه
او بیك بار تخجوان سوید که گلدی جلالی پاشالر شاه زمانه
(جلال‌الـدین منجم یزدی، ۱۹۴)؛ در نسخ دیگراین اثر نیز این لغات خوانده نمی‌شود. (بریتیش میوزیوم Add، ۲۷، ۲۴۱، ۲۸۰). راجـع بـه جلالی‌ها بـه صفحات b ۱۹۰، b ۱۹۱، a ۱۹۸، b ۲۴۰ همین اثرنگاه کنید. جلالی‌ها مشروب نیز می‌خوردند و به طور کلی، در یکی ازایـن مجالس مشروب‌خواری موسی چلبی بـه اتفاق خلیل‌بیگ بغدادی، میمون بـرادر طویل مشهور را بـه قتل رساندند و خـود نیز به همین عاقبت دچار شدند (۱۰۱۶/۸ـ۱۶۰۷)؛ اسکندربیگ ترکمان، ص ۸۰۲.

۱۸) مورخ ایرانی نصرالله فلسفی، زندگانی شاه‌عباس اول را جدا از موضوع مفصلاً نگاشته است: تهران، ۱۳۳۴ـ۱۳۳۲ ۵ جلد.

۱۹) عالم‌آرای عباسی، ص ۱۰۸۴.

منتسب به‌آنها، از این افراد منصوب کرد؛ مثلاً الله‌وردی خان فرزند امامقلی خان از این صنف را به بیگلربیگی نواحی وسیع فارس، کوه‌گیلویه، لار، بحرین و جرون منصوب کرد که عزل ونصب امرای این نواحی نیز دراختیار او بوده است؛ داودخان برادر امامقلی‌خان، به جای محمد قلی‌خان قاجار به‌سمت بیگلربیگی قراباغ وریاست ایل قاجار مقیم آن نواحی منصوب گردید.

صفی قلی‌خان گرجی نیز در عین حال که مقام «قورچی‌باشی» و بیگلربیگی بغداد را داشت، متولی گری شهرهای مقدس کربلا و نجف نیز به او واگذار گردید. خسروخان در استرآباد، منوچهر قرچقای اوغلی در مشهد و قزاق‌خان چرکس در شیروان در سمت بیگلربیگی انجام وظیفه می‌کردند. قزاق‌خان غیر از بیگلربیگی شیروان ریاست قبایل قرامانلو، چاوشلو (چؤشلو؟) و دیگر قبایل آن نواحی را نیز به عهده داشت. همچنین فرخ سلطان از صنف غلامان به سمت والی دربند و شابران منصوب گردید و سربازانش از افراد قبایل بیات و روملو و دیگر قبایل تشکیل می‌شدند. گرگین سلطان گرجی نیز به سمت والی مناطق چرکس و گیلان و در عین حال رئیس قبیله چپنی بود. جمشید سلطان گرجی نیز به سمت حاکم ابیورد و رئیس قبیله ابرلوی افشار که به‌آنجا کوچانده شده بودند، منصوب گردید. نوروز سلطان نیز به ریاست بزرگترین اوبهٔ قبیلهٔ «اوتوزایکی» ساکن قراباغ موسوم به جوانشیر منصوب گردید. خسرو سلطان والی ماروچاق و مرغاب بود وضمناً در رأس شاخه‌ای از قبیلهٔ شاملو نیز قرار داشت.

بعضی از قبایل جغتای که اسامی آنها از طرف اسکندربیگ ذکر گردیده و انتسابشان به ترکمن‌های یقه (اسم دیگرش سایین خانلی) ذکرشده محتملاً یکی از قبایلشان«قرابیات» می‌باشد. مسکن اینها درحوالی نیشابور بوده‌است. قرابیات‌ها در میان قبایل خراسان وفادارترین قبایل به خاندان صفوی بودند و در رأس قرابیات‌ها فرزندان بابا الیاس قرار داشتند. در مورد بابا الیاس هیچ نوع اطلاعاتی در دست نداریم. در زمان شاه‌عباس، بیرام علی سلطان [قرابیات] والی نیشابور بوده است. باز از همین قبیله طهماسب قلی سلطان فرزند محمد سلطان در سمت والی شهرهای شوشتر و دزفول خوزستان انجام وظیفه می‌نمود. به طوریکه ملاحظه می‌گردد، این

قبیله نیز منشعب گردیـده است. دیگر از قبایل جغتای، «گرایلو» بود که تا قرن گذشته موجودیت خود را حفظ کرده بود. از «جلایر» ها نیز شاه ولی سلطان و اغورلو سلطان را می‌توان ذکر کرد. در تاریخ مغول، حکومت و نقش قبیلهٔ بزرگی موسوم به جلایر را در عـراق عرب و آذربایجان و قسمتی از عـراق عجم می‌دانیم؛ اما در انتساب جلایرهای دوران صفوی به جغتای‌ها شبهه‌ای نمی‌توان داشت. درزمان مورد بحث، جلایرها به ترکمن‌های یقه منسوب بودند. همچنین ازمیان اسامی ذکر شده به وسیلهٔ اسکندربیگ، «قـراداشی»های منسوب به قبیلهٔ «بازبر» ساکن محل «درون» حوالی نساء که قسمتی از آنها بـه خدمت صفویان بودند، روشن می گردد. قبایل کرد و لر، در حکومت صفوی، در زمان شاه‌عباس کسب اعتبار سیاسی نمودند.

پس از ایـن مطالعهٔ عمومـی، لازم است بـه زندگی و موقعیت قبایلی که در زمان شاه‌عباس درگسترش دولت صفوی نقش داشتند بپردازیم.



هجوم شاه اسماعیل به یک قلعه

نقش قبایل در دوران شاه عباس

الف: قبایل بزرگ

۱) روملو

گفته مـی‌شود روملوها در اصل جمعیتی بودند که از تشکل تـرکان قزلباش ساکن مناطـق سیواس، آمـاسیه و توقات به وجود آمده‌اند. بدین جهت این گروه فاقد قبیله بوده و تنها یك شاخهٔ آنها به نام «قویله‌حصارلو» نامیده می‌شد. قویله‌حصار یکی از قصبات بیابـان کلکیت (Kelkit) منطقهٔ سیواس می‌باشد که امروز نیز به نام قویله حصار نامیده می‌شود.

در زمان شاه‌عباس، از امرای بزرگ روملو، درویش محمدخان بود. شاه‌عباس در سال ۱۵۹۳/۱۰۰۱ پس از پس‌گرفتن شهر نیشابور از دست اوزبك‌ها، درویش محمدخان روملو از امرای قدیمی را به حکومت آنجا منصوب کرد. شاه‌عباس به‌علت آگاهی و شناخت افراد، به‌قابلیت درویش محمدخان در اداره امور آنجا مطمئن بود. سال بعد (۱۵۹۴/۱۰۰۲) وقتی اوزبك‌ها دوباره نیشابور را محاصره کردند، درویش محمدخان نهایت همت‌خود را در این راه بکاربرد وعاقبت درشرایط ناچاری با گرفتن امان‌نامه برای‌خود وسپاهیانش آنجا را تسلیم اوزبك‌ها نمود. او درسال بعد به‌سمت بیگلربیگی ناحیهٔ بیه‌پیش گیلان تعیین گردید ودراین مأموریت نیزموفق بوده‌است.[۲۰] دیگر ازامرای روملو محمدبیگ فرزند حسینقلی‌خلیفة‌الخلفاء زمان شاه‌اسماعیل دوم می‌باشد. محمدبیگ ازنزدیکان شاه‌عباس نیز بوده‌است ودو دفعه باسمت ایلچی (در سالهای ۱۶۰۰/۱۰۰۹ و ۱۶۱۱/۱۰۲۰) به‌استانبول‌رفت.[۲۱] ازروملوها محمدقلی‌بیگ

---

۲۰) اسکندر بیگ ترکمان، ص۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۰۰، ۵۱۲، ۵۱۴.

۲۱) همان مأخذ، ص ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۸۹، ۸۱۷، ۸۲۳، ۸۲۷، ۸۴۸. صادقی (ص۷۲، ۷۳)←

در سال ۱۰۲۳/۱۵ - ۱۶۱۴ درمقام خلیفةالخلفایی قرارداشت.[۲۲] همچنین دنیز بیگ در زمـان شاه‌عباس بـه سمت ایلچی به پـادشاهی اسپانیا فـرستاده شد، که در این مأموریت کارهـایـی برخلاف شئونات خود انجام داد و بـه علت اعمال نادرستش، بعضی ازهمراهان وی درولایت روم وبعضی دیگردراسپانیا به‌دین مسیحی در آمدند. یکی ازآنها اروج بیگ از قبیلهٔ بیات بود که به اتفاق یکی دو نفر از اقربای خود، در اسپانیا به دین مسیحی در آمـده و از طرف پادشاهی اسپانیا اسم‌دون‌ژوان گرفت.[۲۳] به علت مسامحه دراین‌کار ونیز سایراشتباهات دنیزبیگ، به محض باز گشت به‌ایران در سال ۱۰۲۲/۱۶۱۳ (سال‌گاو) به زندگی‌اش خاتمه‌داده شد.[۲۴]

به هنگام مرگ شاه‌عباس تنها یك امیر از روملوها در دستگاه صفویان وجود داشت، او حیدرسلطان بایزید سلطان‌اوغلی قویلوحصارلو بود. که درسمت والی‌شهر تنکابن از توابع گیلان انجام وظیفه می‌کرد و در زمان شاه‌صفی به‌سال ۱۰۴۱/۳۱- ۱۶۳۰ بـه قتل رسید.[۲۵] در همین زمـان بود که شاخه‌ای از قبایل بیات و روملو در

←از شاعری به اسم محمدبیگ فرزند خلیفةالخلفا بحث می‌کند و درعین حال او را مردی آشنا بـه نقاشی و نـواختن تـار پنج سیم و دارای خط نستعلیق خوب ذکر می‌کند. به محمدبیگ، **خلفاءاوغلی** نیز می‌گفتند (صادقی، ص ۶۷).

۲۲) اسکندر بیگ تـرکمان، ص۸۸۲ در سال (۱۰۱۹/۱۶۱۱-۱۶۱۰م)، در دربند شخصی به نام **محمدسلطان روملو** وجود داشت. بازازروملوها **ولی‌بیگ** در آنجا جانشین او شده بود (جلال‌الدین منجم یزدی، تاریخ‌عباسی، a ۲۱۲، b ۲۴۰).

۲۳) دون‌ژوان (اروج بیگ سابق) عمری طولانی نداشت و در حادثـه‌ای که به سال ۱۶۰۴ درآنجا اتفاق افتاد وفات نمود. کتاب خاطراتی منتسب به او و یا نوشته شده به توصیهٔ او وجود دارد (ترجمهٔ انگلیسی):

G. L. Strange, Don Juan of Persia, A Shi'ah Catholic, 1560 — 1604, London, 1926.

در این خاطرات اطلاعـات وسیعی وجـود داردکه بعضی از مطالب ایـن کتاب بدان مـربوط نمی‌شود. مثلاً درآنجـا اوزون حسن بیگ را یك ایرانی ملی معرفی می‌کند، در حالی که می‌دانیم اوزون‌حسن بـرعکس نظر او یك پادشاه بـا فکر و احساسات عمیق ترك بوده است.

۲۴) اسکندر بیگ ترکمان، ص۸۶۲، ۸۶۳.

۲۵) همان مأخذ، ص۱۰۳۶، ۱۰۸۵؛ ذیل‌عالم‌آرای عباسی، محمدیوسف، ص۱۷، ۸۵.

نواحی دربند* وشابران شیروان سکونت گزیدند.[۲۶] درقرن نوزده درآناطولی غربی بـه قبیله‌ای به نـام روملو یـا اروملو برمی‌خوریم،[۲۷] که احتمال دارد شاخه‌ای از روملویان ایران بودندکه در قرن هیجدهم به آناطولی مهاجرت کردند.[۲۸]

۲) استاجلو (اوسته‌جلو ـ اوستاجلو)

دون ژوان (اروج‌بیگ بیات‌سابق) پس از روشن ساختن اسامی سی دو قبیله مهم واشاره به موجودیت خانواده‌های سرشناس آن روزی، استاجلو (اوسته‌جلو)ها را در رأس اینها ذکر نموده و اکثر مناصب و مشاغل مهم دولت را در دست امرای این قبیله ذکر می‌کند. او پس از استاجلوها، به ذکر قبایل زیر می‌پردازد:

شاملو، افشار، ترکمن، بیات، تکلو، خرماندالو (خربنده‌لو = خدابنده‌لو)، ذوالقدر(ذوالقدرلو)،قاجار(قاجار)، قرامانلو، بایبوردلو، اسپیرلو، اوبرات (ازقبایل مشهور وسرشناس قدیمی مغول؟)، چاوشلو (ازاستاجلوها)،آسایشلو (ازاستاجلوها)، چمشکزك‌لو، ساری‌سولاق‌لو (ساروزولاق‌لو ازاستاجلوها)، قـراباجاق‌لو، بـرجلو؟ قویون اریلو (جوئینی اریلو)، قـرقلو (قـرجلو)، بزجلو، حاجی فقیه‌لو، حمزه‌لو،

---

* [در متن ترکی«بندر» (Bender) ثبت شده‌که غلط است] و.

۲۶) ذیل عالم‌آرای عباسی، محمدیوسف، ص۲۹۴.

27) Hasluck: Christianity and Islam under the Sultans, Oxford, 1929, II, s. 477.

۲۸) مـا مهاجرت بعضی از قبایل ایران را در قرن هیجدهم به ترکیه می‌دانیم،که در اسناد از اینها به «ترکمن‌های عجم» یاد می‌شود.

در سال ۱۰۱۵/۱۶۰۷ـ۱۶۰۶، **یوسف‌خان اروملو** حاکم شهر سبزوار و اطراف آن مناطق در خراسان بوده. وی قبلاً حاکم ترشیز بوده است (جلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی، b ۱۷۶). دراینکه آیا افراد این قبیله‌که یوسف‌خان دررأس آنها قرار داشت، در زمان شاه‌عباس از ترکیه به‌ایران‌آمده و یا شاخه‌ای از روملوهای اصلی می‌باشند، به‌طور قطع نمی‌توان اظهار نظر نمود. باز در این عصر ما به نام قبیله‌ای به نـام «آیرملو» در حوالی گنجه برخورد می‌کنیم. راجع به این قبیله رساله‌ای به تـاریخ ۱۳۰۴/۱۸۸۷ ـ ۱۸۸۶ به دست آمده است (بریتیش میوزیوم، نمره ۵۴۲۸).

سولاق‌لـو، محمودلـو، قره‌چماقلو، قره‌قویـونلو،گزی بیوك‌لـو، پیك‌لو، ایناللو، کوه‌گیلویه‌لو[۲۹]. پیترودلاواله که در زمـان شاه‌عباس از ایران دیدن کرده است، می‌نویسد که از این سی ودوقبیله، شانزده قبیله بازوی راست وشانزده قبیلهٔ دیگر بازوی چپ را تشکیل می‌دادند.

قبلاً به نقش مرشد قلی‌خان استاجلو در به سلطنت رسانیدن شاه‌عباس اشاره نموده‌ایم. بـا قتل مرشد قلی‌خـان نقش استاجلوها نیز در دستگاه دولت صفوی به پایان رسید. عدم علاقه شاه‌عباس به استاجلوها که در زمان پدر و جد او مشاغل مهم مملکتی را در دست داشتند، یك حقیقت روشن بود.

ضربهٔ سختی که در زمان شاه‌عباس به استاجلوها واردآمدآنها را ازهم متفرق ساخت، بـه طوری که دیگر نتوانستند خود را متشکل نموده و موجودیت خود را حفظ نمایند. حتی بعضی از اوبه‌های این قبیله به سایرقبایل پیوستند. به هنگام مرگ شاه‌عباس تنها سه امیر صاحب اقطاع ازآنها در دستگاه می‌بینیم،که هیچ یك از این امراء عنوان «خانی» نداشته و دررأس ولایت‌های مهم قرارنداشتند. از این سه امیر، محبعلی سلطان بکتاش‌خـان اوغلی در شهرنساء، مقصود سلطان (از اوبهٔ کنگرلـو) در نیشابور و ابوالقاسم سلطان پیرغیب‌خـان اوغلـی (از اوبهٔ شرفلو) امیرحلـه بود.[۳۰] وضع استاجلوهـا در زمان شاه صفی نیز خوب نبود، زیرا کلبعلی‌سلطان امیرنساء در اثـر هجوم اسفندیارخان حاکم خوارزم، بـه علت تـرك شهر به امر شاه صفی به قتل رسید و فرزندان حسن‌خان نیز دراثر یك دسیسه ناجوانمردانه به جرم اینکه فرزندان دخترشاه‌عباس‌بودند به همان سرنوشت دچارگشتند. در زمان شاه‌صفی از استاجلوها شاهوردی بیك به سال ۱۰۴۵/۳۶-۱۶۳۵ به سمت والی دربند تعیین شد؛ اما درسال ۱۰۵۰/۴۱-۱۶۴۰از مقام خود معزول شده و بهـرام بیگ کشیکچی باشی‌استاجلو به

---

۲۹) در صفحات ۴۵ و ۴۶ جدول دون‌ژوان اسامی بعضی از قبایل مـانند: بـرجلو، سولاق‌لو، قریجلو و قـره چماقلو در منابع محلی دیـده نمی‌شود؛ اسامی بعضی دیگر از قبایل نیز به درستی خوانده نمی‌شود. اسامی رؤسای این قبایـل نیز ارزش علمی ندارد. راجع به اسامی این قبایل که از طرف مینورسکی خوانده شده، نگاه‌کنید به تذکرةالملوك (صفحه ۱۹۳).

۳۰) اسکندربیگ ترکمان، ص۱۰۸۵.

جایش منصوب گردید و فرزندش با یزیدبیگ نیز به جای پدر تعیین گردید.[۳۱]

قبل از بحث درباره اوبه‌های استاجلو، ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که ما در حقیقت یك قبیله استاجلو داریم که نامش را ازیك امیر گرفته و به تمام اوبه‌هایش منتقل نموده است؛ و زندگی شاخهٔ کوچکی از آنان را که در حوالی اولویورك آناطولی ساکن شده بودند ملاحظه کردیم؛ و نیز قبلاً نقش مهم محمدخان و برادرانش قرا، اولاش، سلیمان، عیوض و دیگران را در تشکیل دولت صفوی دیدیم و شرح آن را در منابع عثمانی ذکر نمودیم. چنین برمی‌آید که «اوستاجه» بابا و یا یکی از اجداد محمدخان بوده است. ما می‌توانیم خانواده استاجلو را در دستگاه دولت صفوی تا زمان شاه عباس بررسی کنیم. سلمان‌خان، ازوزرای شاه عباس، فرزند شاه‌علی‌میرزا و او نیز فرزند عبدالله‌خان و عبدالله‌خان نیز برادر قراخان بود. سلمان‌خان در میان امرای ترك تنها امیری بود که به‌مقام وزیری ارتقاً یافت. او درسال ۱۰۱۵/۷-۱۶۰۶ دراستانبول مریض شد و بدون داشتن فرزندی وفات یافت.[۳۲] براساس تحقیقات ما، اوبه‌های مهم استاجلو عبارتند از. چاوشلو، شیخلر*، کنگرلو، شرفلو، کرامپا (گرامپا)، قوچلو، صوفی لر، ماهی‌فقیه‌لو؟ قراسارلو، قیچلو، قوزوللو، داملو و گزی بیوك‌لو.

الف ـ چاوشلو: چاوشلو از مهمترین اوبه‌های استاجلو می‌باشد. دونژوان (اروج‌بیگ بیات سابق) این اوبه را به علت اهمیتش به طور جداگانه مورد بحث قرارمی‌دهد. بیشترین و مهمترین امرای استاجلو ازاین اوبه بودند. امرای استاجلوی منتسب‌به‌این اوبه را تاآنجایی‌که‌امکانات منابع اجازه می‌داد درجای‌خود برشمردیم و دراینجا، تنها برای یادآوری، به ذکر اسامی مهمترین آنها می‌پردازیم: شرکت کنندگان در تشکیل دولت صفوی، اوغلان‌امت و فرزندانش (باباسلیمان، ایغوت بیگ)؛ بزرگترین امیرشاه طهماسب، حسن‌یوزباشی و فرزندش حسن‌بیگ رئیس و ریش‌سفید استاجلوها درزمان سلطان‌محمد؛ پیره‌محمدخان، مهدی‌قلی‌خان ایغوت‌اوغلی و مرشدقلی‌خان که در به سلطنت رساندن شاه‌عباس نقش اساسی داشته است. دیگر

۳۱) ذیل عالم‌آرای عباسی، محمد یوسف، ص ۲۰، ۳۲، ۹۰، ۱۲۶، ۱۶۶، ۲۲۸.

۳۲) اسکندربیگ ترکمان (مخصوصاً)، ص ۸۵۳، ۹۶۶، ۱۰۱۳، ۱۰۲۲، ۱۰۹۱.

* [اوبهٔ «شیخلر» در متن ترکی حذف شده بود، که آورده شد.] و.

امرای قابل توجه اوبهٔ چاوشلو درزمان شاه‌عباس عبارت بودند از: محمدخان ایغوت سلطان اوغلی والی‌سبزوار[۳۳] (که‌آخرین بار با نام او در سال ۱۵۸۹/۹۹۷ برخورد مـی‌کنیم)؛ مهدی‌قلی‌خان سمایون‌اوغلـی که در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۰ به قتل رسید؛[۳۴] ابومسلم‌خان که در سال ۱۵۹۲/۱۰۰۰ به وسیلهٔ اوزبکان به قتل رسید[۳۵] و حسن‌خان که برادرش درسال ۱۰۰۰/۹۲-۱۵۹۱ والی اسفراین بوده‌است.[۳۶] اوقچی قورچی*شاه طهماسب، حسین بیگ؛ نوهٔ معصوم‌بیگ و فرزند خلیل‌خان، محمدشریف‌خان که درسال ۱۵۹۱/۹۹۹ به‌قتل رسید؛[۳۷] محمدخان پیره‌محمدخان اوغلی که به‌سال ۱۵۹۱/۹۹۹ به قتل رسید.[۳۸] از امرای بزرگ، قراحسن‌خان[۳۹] برادر ابومسلم سلطان و بسیاری دیگر از امرای با ارزش و با شخصیت استاجلوهای اوبهٔ چاوشلو که از بدو تشکیل دولت صفوی جزو خـدمتگزاران بـا ارزش دستگاه صفوی بودند، در اوایل سلطنت شاه

---

۳۳) همان مأخذ، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۶۱، ۲۶۷، ۳۰۴، ۳۴۲، ۳۶۱، ۳۶۴، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶؛ قاضی احمدقمی، خلاصة‌التواریخ، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶؛ قاضی احمد، ص۲۳، ۲۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱.

۳۴) همان مأخذ، ص۴۱۰، ۴۲۷، ۴۳۹، ۴۴۰؛ قاضی‌احمدقمی، ص۴۵. این همان مهدی قلی‌خان‌است که حیدرمیرزا را به‌استانبول برد ومعاهده صلح برقرار نمود؛ او یکی‌ازامرای عاقل و بادرایت بود که فدای دشمنی تمام نشدنی شاه عباس نسبت به استاجلوها گردید و به محض برگشتن از استانبول به قتل رسید و پاهای برادرش احمدبیگ نیز قطع شد؛ تنها یکی از برادرانش به نام مرادخان موفق گردید به ترکیه فرار کند (اسکندر بیگ ترکمان، ص۴۴۰).

۳۵) همان مأخذ ص۳۰۴، ۳۶۴، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶.

۳۶) همان مأخذ، ص۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴؛ قاضی احمدقمی، خلاصة‌التواریخ، ص۴۶۰.

۳۷) همان مـأخذ، ص۳۷۰، ۳۷۲، ۳۹۹، ۴۱۸، ۴۳۹، ۴۴۰؛ قاضی‌احمد قمی، خـلاصة التواریخ، ص۸۱؛ جلال منجم، تاریخ عباسی، b ۱۲. * [= قورچی تیر و کمان] و.

۳۸) قاضی‌احمدقمی، خلاصة‌التواریخ، ص ۱۰۰: محمدخان به اتفاق محمدشریف‌خان به خاطر ترس ازکشته شدن به دست شاه‌عباس، به گیلان فرار نمود.

۳۹) اسکندر بیگ، ص۴۰۰، ۴۰۱؛ قـاضی‌احمدقمـی، ص۳۳، ۹۵. آخرین بار به نام او در سال ۱۰۰۶/۸-۱۵۹۷ در منابع برخورد می‌کنیم. [درمتن ترکی ۱۰۰۶ ثبت شده که ظاهراً غلط چاپی است. و]. نابودی قـراحسن‌خان ازخـدمتکاران صدیـق شاه عباس به بهانه‌ای، دور از احتمال نیست.

عباس به قتل رسیدند.

ب ـ شیخلر: از امرای صفویه، سارو پیره قورچی‌باشی از شیخلر است که در جنگ چالدران به قتل رسید. این امیر، برادر بزرگ منتش‌سلطان از امرای بزرگ زمان شاه طهماسب بوده است. راجع به وفات او در سال ۹۵۲/۴۶-۱۵۴۵، قبلاً بحث کردیم. در زمان [محمد] خدابنده غیر از مرادخان منتش سلطان اوغلی، راجع به انتساب سایر امرای استاجلو با این اوبه به مطلبی برخورد نمی‌کنیم.

به هنگام حرکت مرشد قلی‌خان به اتفاق عباس میرزا از خراسان به سوی قزوین در سال ۹۹۵/۱۵۸۸، یکی از امرای همراه او منتش‌سلطان امیر ترشیز بود که بعد از مدت کوتاهی به مقام خانی رسید.[۴۰] احتمالاً این شخص نوهٔ یکی از امرای زمان شاه طهماسب به همین نام بوده است؛ و چنین بر می‌آید که منتش نیز به سرنوشت اکثر امرای استاجلو دچار گردیده باشد، او در سال ۹۹۸/۹۰-۱۵۸۹ از سمت والی‌گری دارابگرد فارس عزل گردید و تمام همراهان او پراکنده شدند؛ خود منتش‌سلطان نیز به بکتاش‌خان والی کرمان پناهنده گردید.[۴۱] راجع به منتش‌سلطان اطلاعات دیگری در دست نداریم.

پ ـ کنگرلو: کنگرلو[۴۲] یکی از اوبه‌های استاجلو بوده است که تا قرن گذشته به موجودیت خود ادامه می‌دادند. کنگرلوها پس از عزیمت به ایران، در حوالی نخجوان مسکن گزیدند و تا سالهای آخر نیز در این منطقه زندگی می‌کردند. در زمان شاه طهماسب، شاهوردی بیگ و پیکر خلیفه؛ و در زمان شاه محمد، جعفر سلطان

---

۴۰) قاضی احمد قمی، خلاصة‌التواریخ، ص۳.

۴۱ همان مأخذ، ص ۳۹. در کامل‌ترین منابع ما، اسکندربیگ، نیز به مطلبی در مورد منتش‌سلطان برخورد نمی‌کنیم.

۴۲) در مورد تلفظ این اسم به شکل کنگیرولو (Kengirülü) هیچ منبعی در دست نداریم؛ در صورتی که بدین شکل خوانده می‌شد، احتمال پیوند این اسم با کانغری (چانگیری امروز) در ترکیه وجود داشت. در منابع عثمانی اسم چانگیری به صورت کانغری نوشته می‌شود. در ترکیه، کنگر بیابانی و «خیارخر» را نیز کنگر می‌گویند (T. وفیق پاشا، لهجهٔ عثمانی، استانبول، ۱۳۰۶، ص۶۹۸؛ شمس‌الدین سامی، قاموس ترك، استانبول، ۱۳۱۷، ص۱۸۶).

و اللەقلی سلطان از امرای قابل ذکر این اوبه بودند. در زمان شاه عباس انتساب مصطفی‌خان، تیمورسلطان، گداعلی‌بیگ ومقصود سلطان را به‌اوبۀ کنگرلو می‌دانیم. ازاینها، مصطفی‌سلطان والی‌طبس ازتوابع خراسان بوده‌است وبه‌سال ۱۰۰۳/۹۵–۱۵۹۴* درجنگ با اوزبکان به قتل رسید وتیمورسلطان از همان اوبه به جانشینی او انتخاب گردید.[۴۳] مقصود سلطان نیز والی نخجوان بوده‌که با سمت ایلچی به استانبول رفته بود (۱۰۴۶/۳۷–۱۶۳۶)؛ وهمچنین او بود که عامل ترقی دلی حسین از فاتحین جزیره کرت و تقدیم‌کنندۀ قاتی‌پایی مشهور (مومیا؟) به سلطان مراد چهارم بود. مقصود سلطان در عین حال مقام خلیفةالخلفائی را نیز به عهده داشت و در سال ۱۰۵۱/۴۲ – ۱۶۴۱ دوبار با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد.[۴۴] امروز نیز در ولایت دیاربکر دو دهکده به اسم کنگرلو، یکی وابسته به مرکز و دیگری وابسته به قصبۀ «بسمل» وجود دارد[۴۵]. لازم به یادآوری است‌که محمدخان استاجلو و برادرش قراخان در این مناطق والی بودند.

ت ـ شرفلو: تعداد زیادی ازامرای منتسب به شرفلو را می‌شناسیم، که یکی ازآنان کرد بیگ می‌باشد‌که در زمان شاه‌اسماعیل والی نواحی بدلیس، ارجیش و عادلجواز بود. دراوایل سلطنت شاه طهماسب نیز با نام کردبیگ برخورد می‌کنیم. به هنگام مرگ طهماسب، ولی‌بیگ [شرفلو] حاکم خواف وباخرزازتوابع خراسان بود.[۴۶] ابراهیم سلطان از امرای زمان سلطان‌محمد، و پیرغیب‌خان از امرای زمان سلطان‌محمد و فرزندش [شاه]عباس که به اتفاق یکی از فرزندانش در سال ۹۹۶/

*[کشته شدن مصطفی‌خان کنگرلو، درمنبع مورد استفادۀ مؤلف، درسال ۱۰۰۲/۹۴–۱۵۹۳ گزارش شده است: اسکندربیگ ترکمان، وقایع سال هفتم جلوس شاه عباس اول = سنۀ اثنی و الف هجری] و.

۴۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص۴۵۵، ۴۵۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۵؛ جلال‌الدین منجم یزدی، تاریخ عباسی، 8 ۲۵۸.

۴۴) محمد یوسف، ذیل عالم آرای عباسی، ص۳۲، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۵۱.

۴۵) راهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص۶۶۸: راجع به‌اسم دهات کنگرنیز، به‌این‌جا مراجعه شود.

۴۶) اسکندربیگ ترکمان، ص ۱۳۹، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۵۵، ۵۷۳.

۱۵۷۸[۴۷] بـه قتـل رسید[۴۸] و فـرزندش ابوالقاسم سلطان[۴۹] از اوبهٔ شرفلو بودند؛ و همچنین احمـد آقا داروغهٔ قزوین که به سختگیری مشهور بود (وفات ۱۰۱۴/۶–۱۶۰۵) از همین اوبه بود.[۵۰]

ث ـ گرامپا: قبلاً زندگی قبیله‌ای به اسم «گـرانپا» را در قرن ۱۶ در منطقهٔ اولویوروك سیواس ذکر نموده‌ایم. اینها درنقاط الوقیشلا، کوپروجه، چوقاق‌ودرهفت منطقه مثل این‌مناطق‌زندگی کرده‌با زراعت روزگارمی گذراندند.[۵۱] ازقبیلهٔ گرامپا که به ایران مهاجرت نمودنـد چهار امیر می‌شناسیم که همهٔ آنها در زمان شاه‌عباس زندگی مـی کردند. یکـی از ایـن امراء چراغ سلطان[۵۲]؛ دیگری علی‌بیگ فرزند احمدآقا اوجی‌باشی (امیرشکار)[۵۳]؛ سومی احمدبیگ (سلطان)فرزند چراغ‌سلطان که در سال ۱۵۸۹/۹۹۷ فرمانده قلعهٔ الموت بود ودرسال۱۵۹۱/۹۹۹ در فرماندهی قلعهٔ «طبرك» اصفهـان خدمت مـی کرد و چهارمی که در سمت داروغگی همین قلعه انجام وظیفه می کرد، علی‌بیگ برادر چراغ‌سلطان بود.[۵۴]

ج ـ قوچلو: به هنگام مرگ شاه طهماسب، از امرای شناخته شده استاجلو پیری‌بیگ[۵۵] و در زمان شاه‌عباس، مرشدقلی سلطان مشهور به «چهارگاو» منتسب به

---

۴۷) همان مأخذ، ص۳۰۴.

۴۸) همـان مـأخذ، ص ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۸۱، ۳۸۴؛ قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ص ۸، ۱۵، ۱۹، ۲۱.

۴۹) اسکندر بیگ ترکمان، ص۱۰۸۵.

۵۰) همان مأخذ، ص۶۸۶.

۵۱) دفترثبت، آرشیونخست‌وزیری، نمره ۷۹، ص ۴۱۲–۴۱۰: اسم قبیلهٔ «کرانپا» را ذکر می‌کندکه در انتسابش به همان قبیله شبهه‌ای وجود ندارد.

۵۲) اسکندر بیگ ترکمان، ص ۶۴۳، ۶۴۴، ۷۵۲، ۹۰۶، ۹۰۸؛ جلال‌الدین منجم، تـاریخ عبـاسی، ۱۷۳ b: چراغ سلطان به سمت والی شماخی که از عثمانی پس گرفته شده بودتعیین گردید.

۵۳) همان مأخذ، ص۵۷۲.

۵۴) همان مأخذ، ص ۳۸۶، ۴۳۸؛ قاضی احمد قمی، ص ۶۴.

۵۵) اسکندر بیگ ترکمان، ص۱۲۱، ۱۳۹، ۱۹۶، ۱۹۸.

این اوبه بودند.[۵۶]

چ ـ صوفیلر: ما ازصوفی‌ها تنها اسم دوامیررامی‌دانیم که‌اینهاعلی‌خان‌سلطان و محمودبیگ از نزدیکان مرشد قلی‌خان مـی‌باشند.[۵۷] با اسم صوفی به یك ده در سیواس، دو ده درآماسیه، یك ده در توقات، هفت ده در زونگول‌داغ و پنج ده در قسطمونی برخورد می‌کنیم.[۵۸] راجع به ارتباط صوفی‌های اوبهٔ استاجلو با این دهات هیچ اطلاعی در دست نیست.

ح ـ ماهی فقیه‌لو: در زمـان شاه طهماسب، از این اوبـه قارینجه سلطان و فرزندش شاهقلی سلطان را می‌شناسیم.

خ ـ قراسارلو: باید تلفظ صحیح این‌اسم قراحصارلو باشد؛ واین قراحصار نیز می‌تواند قراحصار شرقی (شبین) باشد. دوامیر منتسب به این اوبه را می‌شناسیم که یکی از آنها امت‌خان کوشك اوغلی والی مشهد[۵۹] است که در ۱۶۰۰/۱۰۰۸ ـ ۱۵۹۹ وفات یافته ودیگری شاه نظر کوشك‌اوغلی که درهمان تاریخ والی نیشابور بوده است.[۶۰]

د ـ قیچلو: ازاین‌اوبه‌بیرام قلی‌بیگ رامی‌شناسیم. این شخص‌درزمان‌سلطان محمد فرمانده قلعهٔ الموت بوده است. شاه عباس او را در سال ۸/۱۰۱۶ ـ ۱۶۰۷

---

۵۶) همان مأخذ، ص ۴۴۰.

۵۷) همان مأخذ، ص ۴۰۰؛ جلال‌الدین منجم، a ۱۲. احتمال دارد اسم اوبهٔ «صوفی» مربوط به فرزندان صوفی‌هایی که از زمان شاه اسماعیل وجود داشتند باشد؛ از فرزندان صوفـی در اوایـل سلطنت شاه‌عبـاس محمودخان را می‌شناسیم (اسکندربیگ، ص۱۳۹، ۲۲۷، ۲۵۵، ۲۵۹، ۴۰۰، ۴۱۴؛ جنابادی، b ۲۶۰)، علـی‌خان سعی می‌کرد عدم اعتماد شاه عبـاس را نسبت به مرشد قلی‌خان به او تفهیم کند؛ و اینکه شاه عباس مترصد موقعیتی است تا او و قبیله‌اش را از میان بردارد (جلال‌الدین منجم، a ۲۰، a ۷۴، b ۹۲).

۵۸) راهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص ۹۸۵، ۹۸۶.

۵۹) اسکندر بیگ، ص ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱. ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵؛ قاضی احمد قمی، ص ۱۲، ۳۳، ۳۴، ۴۹، ۵۲ ـ ۵۰.

۶۰) اسکندربیگ، ۴۰۷، ۴۰۸.

به طور مخفی به سوی غازی‌گرای، خان کریمه فرستاد.[۶۱] به نظر می‌رسد که اسامی «فتح‌لو» و «فتح‌اوغلی» مذکور در اسکندربیگ، صحیحش قیچ‌لو باشد.[۶۲]

ذ ــ قـزللو (قزوللو): از ایـن او بـه تنهـا امیـری بـه اسم علی‌بیگ را می‌شناسیم که در زمان شاه‌عباس زندگی می‌کرده است.[۶۳]

ر ــ داملو: بکتاش‌خان والی مرو از این اوبه‌بود. او وکیل مرشدقلی‌خان مشهور بود و بعدها داروغگی اصفهان را به عهده‌داشت و درسال ۱۰۰۹/ ۱ ــ ۱۶۰۰ به سمت امیری شهرهای ماروچاق و مرغاب از توابع خـراسان منصوب گردید؛ و در همان سال در عیـن حال که والی مرو بود، فـرزندش ملکش‌سلطان نیز به سمت والی نسا وابیورد منصوب‌گردید. بکتاش‌خان مدت هشت سال والی مرو بود و درسال ۱۰۱۷ /۹ــ۱۶۰۸ وفات کرد.[۶۴] فرزند بکتاش‌خان،محبعلی سلطان بود که به هنگام وفات پدر درخدمت او بود و با وجود کمی سن به سمت والی نساتعیین گردید. او در سال ۱۰۳۹ /۳۰ ــ۱۶۲۹ بر اثر هجوم اسفندیار خان حاکم خوارزم و برادرش ابوالغازی شهر را ترك نموده فرار کرد و به وضع فجیعی به قتل رسید.[۶۵]

ز ــ گوزی‌بیوکلو: گوزی بیوکلوها یکی از قبایل وابسته‌به ترکمن‌های «ینی ایل» آناطولی می‌باشند. درحال حاضر یك خانواده منسوب به این قبیله در قیصریه

۶۱) همان مأخذ، ص ۷۷۸.

۶۲) همان‌طور کـه مشاهده کـردیم، علیقلی‌خان قیچ اوغلی به اتفاق اسماعیل قلی‌خان شاملو بـر دولت مسلط شدنـد؛ هرچند اسکندر بیگ درآخرین جمله به علیقلی‌خان، «فتح اوغلی» نسبت می‌دهد (ص۳۶۵، به فهرست صفحهٔ ۱۱۵۵ نگاه‌کنید) که به طورقطع شکل درست آن «قیچ‌اوغلی» می‌باشد. در شرفنامه (صفحه ۲۱۱) نیز همین گونـه است؛ و در خلاصة التواریخ (ص۱۰، ۱۴)؛ در یك جا اسکندربیگ نیز به‌همین شکل ذکر کرده است (ص ۳۴۲). بر این اساس، علیقلی‌خان منسوب به‌این اوبه‌ویا خانواده می‌باشد؛ جلال‌الدین منجم نیز به همین شکل می‌نویسد (a ۹).

۶۳) همان مأخذ، ص۱۰۴۲.

۶۴) همان مأخذ، ص۵۷۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۲۰، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۰، ۷۴۵، ۷۴۶، ۸۰۴.

۶۵) همان مأخذ، ص۱۰۸۵؛ Z A، ص۲۰ درجنا بادی نیز شخصی به‌نام مهدی‌قلی‌خان «قاولو» ذکر می‌شود (a ۲۷۸).

وجود دارد. تردیدی نیست که گوزی بیوکلوهای ایران، شاخه‌ای از این قبیله هستند. این طایفه در داخل استاجلوها دیده می‌شوند و از این قبیله تنها یك امیر به نام قنبر بیگ می‌شناسیم. قنبربیگ بعدها با لقب «سلطان» از نزدیکان علیقلی خان مشهور که حاکمیت دولت را در دست داشت محسوب می‌شد و با پیوستگی به شاه‌عباس سلاحدارباشی او گردید.

قنبربیگ یکی از امرای شجاع وکاردان استاجلوها بوده است و شاه‌عباس درکارهای مهم مملکتی از وجود اواستفاده می‌کرد. از آن جمله درنبرد با چغال‌اوغلی سنان‌پاشا در حوالی تبریز، به اتفاق قرچقای‌بیگ با او به مقامله پرداختند. قنبربیگ بعدها در فتح قراباغ و شیروان شرکت کرد و به سال ۱۰۱۴/۶ ـ ۱۶۰۵ از طرف شاه‌عباس برای تعمیر و تحکیم دمیر قاپو مأمور گردید. بعد از این تاریخ به مطلبی از او برخورد نمی‌کنیم و احتمال دارد اندکی بعد ازاین تاریخ وفات یافته باشد.[۶۶] از اوبه‌هایی که اسامی آنها در بالا ذکر گردید، بعضی اسم خانواده آنها می‌باشد که به صورت شاخه‌ای ازاستاجلوها هریك به‌اسم رئیس خود نامیده می‌شدند.[۶۷] برای روشن شدن مطلب گذشته، استاجلوها با نقش بزرگی که در شکل‌گیری وگسترش دولت شاه‌عباس به عهده داشتند و ضربهٔ سخت و ناحقی که از طرف او متحمل شدند به وضع فلاکت باری دچارگشتند، به طوری‌که بعد ازشاه‌عباس نیز نتوانستند کمر راست کنند. ایل باقدرت استاجلو که‌درهر زمان امرای بالیاقتی برای دستگاه صفوی تربیت کرده بود به سرنوشت غم‌انگیزی دچار شد. اشعار ترکی و فارسی به جا مانده از امرای درس خوانده استاجلو در دست است، که یکی ازآنها یعقوب میرزا فرزند بایزیدسلطان و نوهٔ چایان‌سلطان بود. او علاقهٔ زیادی به تاریخ داشت و در سال ۹۵۰/۴۴ ـ ۱۵۴۳ وفات کرد. یوسف‌بیگ نیز که مانند مورخین اخلاق و شجاعت سام‌میرزا را مداحی نموده است، از امرای زمان شاه طهماسب بود و

---

۶۶) همان مأخذ ص۶۹۶، ۶۹۷، ۷۱۰، ۷۳۵؛ جلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی، b ۳۰، a ۴۹، a ۱۵۴، b ۱۶۹.

۶۷) غفاری، (ص۲۸۰) انتساب چایان‌سلطان استاجلو را به اوبهٔ «اشرلو» می‌نویسد؛ ولی ما به اسم این اوبه در جای دیگر برخورد نمی‌کنیم.

به نوشتن اشعار ترکی شهرت دارد. دیگر از امرای استاجلو که اشعار زیبای ترکی دارد مرادخان تیمورخان‌اوغلی والی کرمان بود. مرادخان به هنگام مرگ طهماسب (۱۵۷۶/۹۸۴) والـی گیلان بوده است و بـه علت حمایت از حیدر، به وسیله پیره محمدخان که از طرفداران شاه‌اسماعیل دوم بـود چشمانش میل کشیده شد. مرادخان با تخلص «فگاری» اشعار فارسی و ترکی زیبای عامه‌پسندی داشته است. علی‌خان میرزا برادر مرادخان وهمچنین امامقلی‌بیگ (فسونی) وپیر قلی‌بیگ ازخویشاوندان یوسف‌بیگ که اسمش در بالا ذکرگردید جزو شعرای استاجلو بودند.[۶۸]

۳) تکلو

تکلوها به اتفاق ترکمن‌ها در شکستی که در جنگ با استاجلوها، شاملوها و ذوالقدرها به فرماندهی حمزه میرزا در سایین قلعه متحمل شدند، به وضع پریشانی درآمدند و بخشی از آنها به بغداد مهاجرت کردند که راجع به این موضوع قبلاً صحبت کردیـم، تکلوها نیز در زمان شاه‌عباس به سال ۹۷/۱۰۰۵ - ۱۵۹۶ ضربهٔ مـرگبـاری را متحمل شدند و چند نفر از آنها به علت نداشتن مقام به خدمت ملك بهمن حاکم آمل درآمدند و شاه‌عباس بـه محض شنیدن این خبر دستور قتل تکلوها را صادر کرد. در ایـن زمان بسیاری از آنها در حوالـی همـدان سکونت داشتند. حسن‌خان کرد چگنی، بیگلربیگی همدان، بسیاری از آنها را به قتـل رسانید که در میان آنها مصطفی‌خان شرف‌الدین اوغلی و ولی‌بیگ نیزدیده می‌شدند. به طوری که روشن شده است، از امرای تکلو، بایرام‌خان سولاغ‌حسین‌اوغلی (یا: اللهوردی‌خان) نیز بـه بغداد فرار کـرد. شاه‌عباس پس از فرو نشستن خشمش محافظین زندهٔ تکلو را در پست‌های خرد ابقاء نمود. در این موقع بایرام‌خان از جلالی‌ها با مژدهٔ تسلیم شهر بغداد از طـرف مصطفی‌پاشا اوزون احمـدپاشا اوغلی (۱۶۰۸/۱۰۱۶) به حضور شاه عباس رسید. ولی مصطفی‌پاشا در باطن با محمودپاشا چغال‌اوغلی تبانی

---

۶۸) سام میرزا، تحفهٔ سامی، ص۱۸۳، ۱۸۴؛ صادقی، ص۳۰، ۶۵، ۶۶، ۱۱۴، ۱۲۸.

کرد.[۶۹]

ما از آن پس با نام بایرام‌خان در منابع برخورد نمی‌کنیم و احتمال‌دارد که به دستور شاه عباس بـه قتل رسیده باشد. شاه عباس در سال ۱۰۱۸/۱۰ – ۱۶۰۹ از

---

۶۹) اسکندر بیگ تـر کمان، ص۵۲۹، ۵۳۰. اسکندر بیگ به سال ۱۰۱۱/۳–۱۶۰۲ از شخص دروغینـی به نـام **اوزون‌احمد** که از میان آغاهای بغداد برخاسته بود صحبت می‌کند (ص۶۳۵)؛ اوزون‌احمد بـا داشتن عنوان پاشائی، شاه‌عباس را از نیت خود دایر بر تسلیم بغداد آگاه ساخت ولی پادشاه او را به سمت بیگلربیگی بغداد تعیین ننمود، لذا او از قول خود صرف‌نظر نموده، به سال ۱۰۱۲/۴–۱۶۰۳ به سوی همدان حرکت نمود ولی درجنگی که اتفاق‌افتادشکست خورد و اسیر گردید ولی شاه‌عباس‌او را آزاد ساخت و خود بـه سوی بغداد حرکت نمود و اوزون احمد در همـان سال در زنجان فوت کـرد؛ (اسکندر بیگ تـر کمان، ص۶۳۵، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲). درمورد «جلالی» بودن اوزون‌احمد که مؤلفین مـا او را **طویل‌احمد** مـی‌گویند نمی‌شود نظر قطعی داد. اوزون چارشلی در مورد زندگی و فعالیت طویل احمد بـررسی دقیقی انجام داده است (تاریخ عثمانی، مؤسسه تحقیقات تـاریخی ترك، آنکارا، ۱۹۵۱، جلد ۳، قسمت اول، ص۱۰۶، ۱۰۷). بـاز بر اساس نـوشته اسکندر بیگ ترکمان، اوزون‌احمد پاشا دارای دو فرزند به نامهای محمد و مصطفی بوده است که از این‌ها محمد با عنوان پاشائی جـانشین پـدر گردید ولی با توطئهٔ بزرگان و سپاهیان بغداد، توسط **ایچ‌اوغلان‌ها** به قتل رسید (۱۰۱۶/ ۸–۱۶۰۷) ولی بـرادرش مصطفی سنجق بیگی حله‌بـر اوضاع مسلط گردید. مصطفی به محض خبردار شدن از انتصاب **محمدپاشا** فرزند چغال‌اوغلی سنان‌پاشا به حاکمیت بغداد، از همراهان خـود بایرام (یا: الله‌وردی) خـان پسر سولاغ حسین را نزد شاه عباس فرستاد و خبر تسلیم شهر بغـداد را بـه اطلاع او رساند؛ ولی بعد در مقابل دریافت حـاکمیت شهر حله محل مأموریت قبلی خـود، بغداد را به محمودپاشا تسلیم نمود (همان مأخـذ، ص۷۶۳، ۷۶۵، ۷۸۱)؛ اماوی بـه به علت تنزل مقامش نـاراحت گردید و محل مأموریت خود را به شهر کرکوك انتقال داد و از آنجا نزد شاه‌عباس رفـت. در این زمان **قلندراوغلی** و دیگر جلالی‌ها به ایران پناهنده شده بودند (همان مأخذ، ص۷۸۱)؛ مصطفی پاشا بعدهـا به دلیل نـامعلومـی از طرف شاه‌عباس در قلعهٔ قهقهه زندانی گردید. مصطفی پاشا بـه سال ۱۰۱۸/۱۰–۱۶۰۹ بـه اتفاق سایر زندانیان عثمانی درصدد فرار از زندان برآمد، ولی به علت خیانت بـه اتفاق سایر دوستانش به قتل رسید (همان مأخذ، ص۸۱۹، ۸۲۰). دربـاره اوزون‌احمد و فرزنـدش نگاه کنید به نوشتهٔ جلال‌الدین منجم، تاریخ‌عباسی، ۱۲۷ a b، ۱۸۶ b، ۱۹۵ b).

تکلوها، شاه‌نظرسلطان را به سمت حاکم مشهد تعیین نمود. از میان امرای تکلو،در این زمان، به اسم مرشدقلی‌خان نیز برخورد می‌کنیم. در موقع مرگ شاه عباس، در میان اسامی امــرای صاحب وظیفه، هیــچ یك از امرای تکلو دیده نمی‌شود و این موضوع مــی‌رساندکه کلیه امرای این قبیله غیر از قورچی‌ها، در دستگاه شاه‌عباس مورد تصفیه قرارگرفته‌اند. فی‌الواقع زمان شاه صفی درمیان قورچی‌ها ویوزباشی‌ها از تکلوها تنها بــه اسم ولــی‌بیگ بــرخورد می‌کنیم،که او نیز در جنگی که میـان خسرو پاشا و زینل‌خان بیگدلی در همدان رخ داد به قتل رسید.[۷۰]

به طوری‌که قبلاً نیز ذکرنمودیم، تکلوها از دهقانان مناطق «تکه» (آنتالیا)، بخشی از «منتش» (مغلا) و «حمید» (اسپارتا ـ بوردور) متشکل شده بــودند؛ بدین سبب در میان آنها تشکیلات قبیله‌ای وجـود نداشت. فرزندان شرف‌الدین در اصل از اهالی منتش بودند.

در جنگی به سال ۱۰۱۴/۶ ـ ۱۶۰۵ میان امیرگونه‌خان والــی ایروان و یك سنجق بیگی عثمانی به اسم محمدی‌تکلو[۷۱] ـ که احتمال زیاد دارد این فرد منتسب به تکلوها باشد ـ قبیلهٔ تکلو مرکب از ششصد نفر بـودکه تا قرن‌گذشته درچخوراووا سکونت داشتند.[۷۲] دربــاره انتسابشان به این تکلوها هیچ مطلبی امروز نمی‌توانیم بگوییم. به طوری که مشاهده‌کردیم، تکلوهـا درگذشته در حیات سیاسی و فرهنگی دولت صفوی نیز دارای نقش برجسته بودند.

از میان شعرای تکلو، در رأس همه مسیب‌خان قابل ذکر است‌کـه در حوادث زمان شاه اسماعیل دوم وسلطان محمد، مرتب به اسم او در منابع برخورد می‌کنیم؛ و حتی او پس از ناامید شدن از دامادی خاندان صفوی، یك رباعی بـه سلطان‌محمد نگاشته بودکه قبلاً صحبت نمودیم. مسیب‌خان پس ازحاکمیت علیقلی‌خان استاجلو و اسماعیل قلی‌خان شاملو بر دولت صفوی، به‌گیلان پناهنده‌گردید و پس ازجلوس

---

۷۰) محمدیوسف، ذیل عالم آرای عباسی، ۴۳.

۷۱) اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ۶۷۶،۶۷۷.

72) V. Langlois, Voyages dans la Cilicie et dans les montagnes de Taurus, Paris, 1861, s. 21.

شاه‌عباس به تخت سلطنت به قزوین مراجعت نمود و از طرف او بـه سمت والـی تهـران تعیین گردید. ولـی طولـی نکشید که خود و فرزندش شرف‌الدین به اتفاق بعضی امرای سابق حکومت ازطرف شاه‌عباس در قلعهٔ «گل‌خندان» حوالی شهرری زندانی گردیدند و اواخـر سال ۹۹۸ به قتل رسیدند.[۷۳] صادقی، مسیب‌خان را مردی خوش‌اخلاق و متواضع که در میان امـرای قزلباش کمتر امیری با قابلیت او وجود داشته معرفی می‌کند. باز صادقی از آشنائی او بـا دستگاههـای موسیقی و سرودن اشعار مختلف و نوشتن خط نستعلیق خوب سخن می‌گوید.[۷۴] همان مؤلف، غیر از مسیب‌خـان، از تکلوهـای زمان شاه‌اسماعیل و طهماسب بـه محمدبیگ (مـذاقی) از نسل قراجه سلطان وخوش‌تاب‌بال* (درجنگی به سال ۱۵۵۹/۹۶۵ باابای ترکمن به قتل رسید) و از دیگر بیگ‌زاده‌های شاعر تکلو به «مشربی» اشاره می‌کند.[۷۵]

۴) شاملو

از زمان سلجوقیان در منابع فارسی به قبایل ترکمنی که در میان حلب و انتب قشلاق ودرمیان سیواس وگرون گمرق،ییلاق می کردند «اتراك شام» ویا «ترکمن شام» و در میان مردم ترك و درمنابع ترکی «شاملو» اطلاق می‌نمودند. غیر از اینها، در مناطق «تاشلیق» و «سلیفقه» به اسم شاملـو قبیلهٔ بزرگی زندگی می‌کرده است که اوبه‌های زیادی از این قبیله در قبرس سکنی‌گزیدند. درمنابع رسمی دوران عثمانی، جمعیت‌های ساکن در میان حلب وانتب به اسم ترکمن‌های حلب، به قبایل زیادی مـانند افشاربیگدلی، ایناللو، خربنده‌لو و بیات تقسیم شدند. از زمـان شیخ‌جنید،

---

۷۳) اسکندربیگ ترکمان، ص۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱؛ قـاضی احمدقمی، خلاصةالتواریخ، ص ۱۰، ۲۲، ۸۱.

۷۴) صادقی ص۲۹، ۳۰.

۷۵) همان مأخذ ص۳۴، ۱۲۴، ۱۲۵؛ اسکندربیگ تـرکمان، محمدبیگ مذاقی را به صورت «نداقی» نوشته است (ص۲۶۳).

*) [ظاهراً «طبال» باید باشد] و.

شاملـوهائی که در تشکیل وگسترش حکومت صفوی نقش داشتند، شاخهٔ بعضی از قبایل ذکر شده بالا می‌باشند.

شاملوهــا، به طوری که درگذشته ذکر کردیم، متحد استاجلوها در دستگاه صفوی بودند. شاه‌عباس نیز همچون شاه‌طهماسب، به شاملوها علاقه داشت و برای آنان اعتبار قایل بود. به هنگام مرگ شاه‌عباس هفت امیر شاملو ـ سه نفر با عنوان «خانی» و چهار نفر بـا عنوان «سلطانی» ـ مصدرکار بودند و در مقابل از استاجلوها فقط سه امیر با عنوان سلطانی در دستگاه شاه‌عباس وجـود داشته است؛ در حالی که ما نقش مرشدقلی‌خان استاجلو را در بـه سلطنت رسانیدن شاه عباس در قزوین قبلاً ذکر نمودیم.

محل مأموریت هفت امیرشاملو به هنگام مرگ شاه‌عباس، محل سکونت آنها را نیز نشان می‌دهد. قسمت اعظم شاملوها از زمـانهـای قدیم در خـراسان، ری و آذربایجان سکونت داشتند. پس چنین بر می‌آیدکه از زمان شاه‌عباس به بعد تقریباً محل مـأموریت آنها با محل سکونت‌شان یکی بـوده است. اوبه‌های مهم شاملوها عبارتنداز بیگدلی، اینـاللو، خـدابنده‌لو، اوجی، بیچرلو،عبدالّلو،کرامتلو، اجرلو، عربگیر و نلقاز. انتساب دورمیش‌خان مشهور به‌یکی از این اوبه‌ها ممکن نگردید.

الف ـ بیگدلی: به‌طوری‌که روشن است، بیگدلی‌ها یکی ازقبایل اوغوز و شاخهٔ مهـم ترکمن‌های حلب را تشکیل می‌دهند. به هنگام‌مرگ شاه عباس در رأس این اوبه زینل‌خان‌والی شهرری قرار داشت. زینل‌خان در زمان شاه‌صفی به‌فرماندهی اردو منصوب گردید ولـی در سال ۱۰۳۹/ ۳۰-۱۶۲۹ به علت شکست از خسروپاشا به زندگیش خاتمه داده شد. اما برادرانش توانستند موقعیت خود را حفظ کنند.[۷۶]

یکی دیگر از امـرای بیگدلی،گون‌دوغموش سلطان می‌باشد که درآذربایجان صاحب اقطاع بـود. این امیر بـه هنگام فتح بغداد به وسیلهٔ شاه عباس، با ترك محل سکونت خـود «تـوق» (اسم قـدیم: دقـوق) وکرکوك به خدمت شاه رسید و جزو طرفداران شاه درآمـد (شاهسیون). در مقابل ایـن خـدمت، شاه اقطاع وسیعی در

---

۷۶) اوغوزها، ص۳۰۹.

آذربایجان به او واگذار کرد.[۷۷] از این مطالب کوتاه چنین بر می‌آید که گوندوز‌غموش‌سلطان از بیگدلی‌های منتسب به ترکمن‌های ساکن نواحی بزاوس و یا حلب بوده است، که با افراد تحت فرمان خود از ترکیه به ایران رفته است.

ب ـ ایناللو: ایناللوها از شاخه‌های مشهور ترکمن‌های حلب بوده‌اند و از اوایل قرن پانزدهم در فعالیت‌های سیاسی اطراف آماسیه شرکت داشتند. این قبیله پرجمعیت از قرن پانزدهم و بلکه قرن چهاردهم در بسیاری از نقاط مختلف آناطولی برای خود مسکن و مأوی گزیده بودند. در زمان سلطان محمد از این اویهٔ شاملو اسم افرادی مانند اصلان‌اوغلی بیلمز بیگ،[۷۸] پیری‌بیگ[۷۹] وفرزندش رضاقلی‌بیگ،[۸۰] شاهوردی‌خلیفه[۸۱] و در زمان شاه‌عباس، طهماسبقلی سلطان را می‌بینیم.[۸۲]

پ ـ خدابنده‌لو: این اسم در اصل مانند اسم الجایتو حاکم ایلخانان است و در خربنده بودنش شبهه‌ای نمی‌توان نمود.[۸۳]

در زمان شاه‌عباس از خدابنده‌لوها، شاه‌علی‌سلطان، علی‌بیگ و حسین‌بیگ دیده می‌شوند؛ که از این افراد شاه‌علی سلطان در سال سال ۱۰۱۲/۴ـ۱۶۰۳ به اتفاق قاسم‌سلطان از ایمانلوی افشار، اوزون‌احمد پاشا را که به محدودهٔ همدان پیشروی

---

۷۷) همان مأخذ، همان ص.

۷۸) اسکندر بیگ ترکمان، ص۳۴۱.

۷۹) همان مأخذ، ص۲۶۰، ۳۱۸.

۸۰) همان مأخذ، ص۳۱۹، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۷۱، ۳۷۲.

۸۱) همان مأخذ، ص۳۳۵، ۳۶۷، ۳۷۰.

۸۲) اسکندر بیگ، ص۵۴. اسکندر بیگ در بعضی جاها اسم این قبیله را اشتباهاً «ایناللو» می‌نویسد (همان جا، ص۹۳۵).

۸۳) در جدول دون‌ژوان نوشته شدن این اسم را به صورت «خرماندالو» قبلاً دیده بودیم. در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ در غرب آناطولی به اسم قبیله‌ای به نام «خرماندالو» برخورد می‌کنیم که احتمال دارد اسم اصلی این قبیله نیز خربنده‌لو باشد؛ در مورد ارتباط خدمتکاران (Zeybeg) خرامانداللی به این قبیله تردید نمی‌توان نمود. قسمت مهم خربنده‌لو‌های ترکیه در میان ترکمن‌های حلب زندگی می‌کردند؛ و گروه زیادی از آنها نیز در مالاتیا سکونت گزیدند (قبل از قرن ۱۶).

کرده بود شکست داده و اسیر نمودند.[۸۴]

اما درمورد علی‌بیگ وحسین‌بیگ، شاه‌عباس حسین‌بیگ*را با سمت ایلچی به هندوستان فرستاد.[۸۵] ازامرای این دوره می‌توانیم الوخان‌سلطان و خاندان‌قلی‌سلطان را نیز به اینها اضافه کنیم. خاندان‌قلی سلطان در سال ۱۶۰۶/۱۰۱۴ ـ ۱۶۰۵ در جنگ با عثمانیها [کوسه] صفرپاشا** را اسیر نمود.[۸۶] صادقی‌بیگ رئیس کتابخانه و شاعر و نقاش دربارشاه عباس منتسب به این اوبه (خدابنده‌لو) بوده است. صادقی بیگ که در عین داشتن استعدادهای ذاتی صاحب تعصب قومی نیز بوده است، تذکرهٔ خود ـ مجمع‌الخواص ـ را به زبان ترکی جغتای نوشته است. صادقی در قسمت سوم‌این‌اثرچنین نقل می‌کند که: ترکان رکن اصلی وعامل دوام وبقاء سلطنت هستند.[۸۷]

بدون شك این تنها نظریهٔ صادقی بیگ نبوده است، بلکه امرای قزلباش آن دوره نیز دارای چنین عقیده‌ای بودند. در زمان قاجارها نیز رواج این اندیشه را در بین مردم می‌دانیم. در این زمان روشنفکران عثمانی، در صورت درك این موضوع، آن را به زبان نمی‌آوردند.

ت ـ **اوجی**: از این اوبه تنها ولی‌خلیفه را می‌شناسیم که از امرای زمان سلطان محمد بوده است که در سال ۸۰/۹۸۷ ـ۱۵۷۹ به حکومت یکی از شهرهای اطراف‌خراسان منصوب‌گردید ولی در جنگی در حوالی دامغان شکست خورد و به قتل رسید.

---

۸۴) اسکندربیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ص۶۶۱.

۸۵) همان مأخذ ص۹۷۰.

* [درمنبع مورداستفاده مؤلف، میرزا علی‌بیگ خدابنده‌لو است؛ حسین بیگ به قندهار فرستاده شده است] و.

۸۶) همان مأخذ، ص۹۷۱؛ جلال‌الدین‌منجم، تاریخ عباسی، b ۱۵۱، b ۲۳۱.

** [در ص ۹۷۱ چنین مطلبی دیده نشد؛ در ص ۶۹۷، ۶۹۹ اسارت کوسه صفر ذکر شده است] .و

۸۷) مجمع‌الخواص، ص۲۹. دربارهٔ‌این‌اوبه به‌اسکندربیگ نگاه کنید (ص۹۹۷).

در این دوره اسماعیل قلی‌خان، که به‌اتفاق علیقلی‌خان استاجلو حاکمیت دولت را در دست داشتند، فرزند ولی‌خلیفه و از اوبهٔ اوجی بوده است.

ث ـ بیچرلو: حسینقلی‌سلطان رئیس ایشیک آقاسیان زمان سلطان محمد که در سال ۹۸۸/۱۵۸۰ به قتل رسید و فرزندش مهدی‌قلی سلطان از این اوبه بودند.[۸۸] همچنین محمودبیگ وکیل علیقلی‌خان بیگلربیگی هرات از همین قبیله بوده است.[۸۹] مرتضی‌قلی‌سلطان رئیس ایشیک آقاسیان زمان شاه صفی نیز از بیچرلوها بوده است.[۹۰] در این جااحتمال خویشاوندی مرتضی قلی‌سلطان با امرایی که نام آنها در ابتدای این قبیله ذکر گردید وجود دارد.

ج ـ عبدللو: از این اوبه حسین‌بیگ با عنوان «خانی» ابتدا والی قم و «قورچی‌تیروکمان*» پادشاه، وبعدازفتح هرات به سمت والی این شهر تعیین گردید. با مرگ حسین‌خان درسال ۱۰۲۷/۱۶۱۸[۹۱]، بیگلربیگی خراسان به پسرش حسن‌خان داده شد. حسن‌خان در زمان شاه‌صفی نیز توانست سالهای زیادی مقام خود را حفظ نماید.[۹۲]

چ ـ کرامتلو: از این اوبه علیقلی‌بیگ (خان) در زمان شاه‌سلطان‌محمد در معیت علیقلی‌خان والی خراسان روزگار می‌گذراند؛ او پس از جلوس شاه‌عباس به تخت سلطنت، مدارج ترقی را به سرعت طی نمود و مقام ایشیک آقاسی و دیوان بیگی راکسب نمود. با مرگش به‌سال ۱۰۳۴، فرزندانش درسنین طفولیت بودند.[۹۳]

علی‌بیگ یوزباشی که به هنگام اقامت شاه‌عباس در هرات در معیت او بوده

---

۸۸) همان مأخذ، ص۲۵۹؛ قاضی احمد قمی، خلاصةالتواریخ، ص۹۰.

۸۹) اسکندر بیگ ص۲۴۴ (در متن به صورت «بیخرلو») است.

۹۰) محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ۱۹۰،۱۹۹،۲۶۷.

۹۱) اسکندربیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ص۶۲۰، ۷۵۵،۸۴۷،۸۵۵،۸۹۴، ۸۹۵،۹۴۱،۹۴۲. * [«قورچی شمشیر» عالم‌آرای عباسی، ص ۴۴۱] و.

۹۲) همان مأخذ، ص۹۴۱،۹۴۲،۱۰۸۴؛ محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۲۶، ۲۷،۱۰۴،۱۰۷،۱۰۸،۱۴۴،۱۴۶،۱۵۸،۱۶۳،۲۸۴،۲۸۷.

۹۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص۴۰۳،۴۱۸،۴۲۰،۴۲۱،۴۲۲،۱۰۴۰،۱۰۶۰،۱۰۶۹، ۱۰۷۰،۱۰۸۴،۱۰۹۱.

است و در سال ۹۹/۱۰۰۷ ـ ۱۵۹۸ بـا سمت ایلچی به هندوستان فـرستاده شد، از این اوبه بوده است.[۹۴]

ح ـ **اجرلو**: در اینجـا دور از احتمـال نیست که ایـن قبیله شاخـه‌ای از «عجورلو»ها باشد که در قرن شانزدهم در میان ترکمن‌های حلب مـی‌زیستند.[۹۵] در زمـان شاه‌عبـاس از این اوبه امامقلی‌سلطان را می‌شناسیم.[۹۶] در زمان شاه صفی، از یوزباشی‌ها سارو خان بیگ از اجرلوها بوده است.[۹۸]

خ ـ **عربگیرلو**: عربگیرلوها در زمان شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب یك قبیله مستقل بودند و بعدهـا داخل شاملوهـا گردیدند. به هنگام مرگ شاه عباس، از میان امرای آذربایجان حق‌وردی‌سلطان،[۹۸] محمدقلی‌بیگ،[۹۹] کمال‌بیگ[۱۰۰] و اسفندیاربیگ[۱۰۱]

---

۹۴) همان مأخذ، ص۵۸۶،۳۰۵.

۹۵) **عجورلوهایی** که به سال‌های ۱۵۳۰ ـ ۱۵۲۰م. درمیان ترکمن‌های حلب زندگی مـی‌کردند قبیله بـزرگی بودند که پنج شاخـه را تشکیل می‌دادند؛ شاخه‌ای از اینها در حاکمیت محمدبیگ بـا یکصد وهفتادویك مالیات دهنده در ولایت شرق (در منطقه دیار بکر) زندگی مـی‌کردنـد (دفتر تحریـر ترکمن‌هـای حلب، آرشیو نخست‌وزیری، نمره ۱۰۴۰ ص۷۸ ـ ۷۲). در اسناد رسمی عثمانی، بطـوری کـه قبلاً نیز اشاره‌گردید، اسم این قبیله به صورت «عجرلو ـ عجورلو» نوشته شده است. اجرلوها مانند اغلب ترکمن‌های حلب بـه سال ۹۱/۱۱۰۲ ـ ۱۶۹۰ جزو قبایلی بودند که بـرای سکونت در منطقه «رقه» تشبث می‌کردند؛ ولـی سال بعد از محل سکونت جدید خود فرار کـردند (احمد رفیق، عشایر ترك درآناطولی، استانبول، ۱۳۰، ص۹۶،۹۷،۱۰۰).

۹۶) اسکندربیگ، ص۸۰۰؛ جلال‌الدین منجم، b ۲۲۸، a ۲۳۰.

۹۷) محمدیوسف، ذیل‌عالم‌آرای عباسی، ص۹۹،۲۱۵،۲۲۷؛ دیوان فضولی، تصحیح عبدالباقی‌گلپینارلی، صcx، که بر اساس نسخهٔ خطی دیوان فضولی موجود درکتابخانهٔ شخصی مصحح که به امر آقام وردی‌بیگ سلمان آقا اوغلی ازشاخهٔ «قراجه‌لو» قبیلهٔ اجرلو به سال ۱۶۶۸/۱۰۷۹ (سال میمون) نسخه برداری شده، تصحیح گردیده است. از این سند می‌توان دریافت که اجرلوها تیره‌ای به نام قراجه‌لو داشته‌اند. به طوری‌که نشان دادیم، اسم این اوبه به‌شکل «اجرلو» نوشته شده است اما تلفظ صحیحش رانتوانستیم تثبیت کنیم.

۹۸) اسکندربیگ، ص۱۰۸۴. در زمان شاه‌عباس نیز از این قبیله، افندی بیگ وجود داشت (جلال‌الدین منجم، b ۱۲۴، a ۱۲۵).

۹۹) اسکندر بیگ، ص ۴۴۴، ۵۲۹.

←

از این اوبه بودند. شرف‌خان منشاء عربگیرلوها را کرد می‌داند[۱۰۲].

د ــ نلقاص (نلقاز): جزء اوبه‌هائی است که بعد داخل شاملوها گردیده است. به نظر من منشاء قومی این اوبه مجهول است.[۱۰۳*]

به هنگام مرگ شاه‌عباس، محمدزمان‌سلطان والی غور و فضلعلی‌سلطان والی بالا مرغاب از شاملوها بودند.[۱۰۴] ولی اسکندربیگ اوبهٔ این امراء را روشن نمی‌کند.[۱۰۵]

از امرای شاملو، حسینقلی‌میرزا طبع شعر داشت. اومانند پدر خود میرآخور شاه‌اسماعیل بود ولی بعدها از مقام خود عزل گردید و به خدمت همایون، پادشاه هندوستان رفت. از شاملوها یول‌قلی‌باشی، قاسم‌بیگ و دورابیگ (کرامی) نیز شاعر بودند. از این افراد یول‌قلی بیگ کتابدار علیقلی‌خان بیگلربیگی هرات بود. قاسم بیگ نیز ازیاران نزدیك علیقلی‌خان بود و دورابیگ در سمت سفره‌چی علیقلی‌خان خدمت می‌کرد.[۱۰۶]

۵) ذوالقدر

به‌هنگام مرگ شاه‌عباس شش امیراز ذوالقدرها در دستگاه وجود داشت. از این مطلب چنین مستفاد می‌شود که ذوالقدرها پس از شاملوها مقام دوم را در دستگاه دارا بودند. اوبه‌های مهم ذوالقدرها عبارتند از قورغلــو، سوکلن؟، شمس‌الدینلو،

---

۱۰۰) همان مأخذ، ص۱۰۲۲

۱۰۱) همان مأخذ، ص۸۱۴، ۸۸۱، ۸۸۹، ۸۹۱، ۸۹۲، ۹۷۸، ۱۰۲۲.

۱۰۲) شرف‌خان، شرفنامه،قاهره، ص۴۲۴.

۱۰۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص۱۰۸۴.

*[همان ص: **نقدی سلطان نلقاص** که میرایل نلقاص و داخل شاملو است.] و.

۱۰۴) اسکندر بیگ، ص۱۰۸۴.

۱۰۵) براساس نسخه موجود اسکندر بیگ درکتابخانهٔ عمومی بایزید (نمره۴۹۷۶ ــ qb) از امرایی‌که در معیت خانلرخانی علیقلی‌خان بودند یکی نیز **غازی سطان بالابانلو** شاملو بوده است؛که نتیجه می‌گیریم شاملوها یك اوبه به نام «بالابانلو» داشته‌اند.

۱۰۶) سام‌میرزا، ص۱۸۳؛ صادقی، ص۱۰۶،۱۲۲،۱۲۳.

ایمور، حاجیلر، ساری شیخلو، جاموسلو؟ و چیچکلو.

الف ــ قورغلو: ازاوبه‌های مهم ذوالقدر می‌باشد. این اوبه شاخه‌ای از قبیلهٔ بزرگ قورغلومنسوب به‌ایل ذوالقدر درترکیه می‌باشد. خود قبیلهٔ اصلی قورغلو در آناطولی به‌صورت شاخه‌های‌مختلف درنواحی ماراش، قدیرلی وینی‌ایل به زندگی خودادامه می‌داد. ازامرای قورغلوی ساکن ایران، علیقلی‌سلطان ساکن قم است، که علیقلی‌خان استاجلواو را به علت کمك و فداکاری بیش از حدش به‌شاه‌عباس نصایح زیادی کرد، که علیقلی‌سلطان به نصایح او توجهی ننمود. او حتی به اندرزبیگ‌ها و صوفی‌های ذوالقدر که می‌گفتند: «جوانمرد می‌میرد، لیکن اسمش باقی می‌ماند» (ایگیت او لور، آدی قالور) نیز توجهی نکرد. علیقلی سلطان پس از به تخت نشستن شاه‌عباس به حضور او آمده و از طرف شاه به مقام مهرداری رسید؛ ولی طولی نکشید که به اتفاق سایر امراء به علت شرکت درتوطئه‌ای بر علیه مرشدقلی خان دستگیر و به قتل رسید.[۱۰۷] به هنگام مرگ شاه‌عباس دو امیر از این اوبه را در دستگاه می‌بینیم، یکی ابراهیم‌سلطان والی سرخس، و دیگری درگاه‌قلی‌سلطان نوه شاهقلی خلیفه مهردار که در فارس اقطاع داشت.[۱۰۸]

ب ــ سوکلن (سوکلان؟): مسکن سوکلن‌ها منطقه بوزوق (بوزقات)[۱۰۹] بوده است و شاخهٔ اصلی در آنجا سکونت داشت. مسکن سوکلن‌ها در بوزوق د حوالی آق‌داغ[۱۱۰] بوده است. سوکلن‌ها نام خود را از اسم یکی ازبیگ‌های خود

۱۰۷) اسکندربیگ، ص۳۶۲، ۳۶۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴؛ قاضی احمد قمی، ص ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۹، ۲۱.

۱۰۸) اسکندربیگ، ص ۱۰۸۰.

۱۰۹) تلفظ صحیح این اسم را نمی‌دانیم. من احتمال «سوکلن» بودنش را بروزن گوکلن (Goklen) می‌دهم؛ ولی به طور قطع نمی‌تواند «سوغلون» باشد، چون در دفاتر تحریر قبایل اسمش مرتباً به صورت «سوکلان» نوشته شده است. در تاریخ پشیك، (Bibliotheque Nalional, mans. Arabe, nr. 6026, 24b) به صورت «سوکلگان» نوشته شده است. آیا تلفظ این کلمه «سوگیلن» و کلمه ذکر شده در این کتاب نیز «سوگیلگن» است؟

۱۱۰) به‌سال ۹۲۸/۱۵۲۱–۲ سوکلن‌های‌ساکن آق‌داغ مشغول انواع مختلف کشت بودند، وازشاخه‌های‌مشهور و بزرگ آنان اوبهٔ «ساری خلیل‌لو» بود (آرشیو دفتر نخست‌وزیری، ←

گرفته‌اند. موسی سوکلن اوغلی از خانوادهٔ رئیس قبیله، به سال ۱۵۲۶ دربوزوق به اتفاق ذونون اوغلی از فرزندان ذوالقدر در شورش خطرناکی علیه دولت شرکت کردند؛ که قبلاً راجع به این موضوع اشاره‌گردیده است. احتمال دارد سوکلن‌ها بعدها وارد قبیلهٔ ذوالقدر ساکن ایران شده باشند. در زمان شاه‌عباس، رستم‌سلطان والی کرمان به سال ۱۶۰۳/۱۰۱۲ از طرف عثمانی‌ها به اسیری گرفته شد.[۱۱۱] فرزند او امیرخان درزمان شاه‌عباس والی کرمان بود ودرزمان شاه صفی شغل قورچی‌باشی داشت.[۱۱۲] همچنین از امرای سوکلن زمان شاه‌صفی، نظربیگی [۱۱۳] و خنداندقلی‌بیگ بودند.[۱۱۴]

پ ـ شمس‌الدینلو: این اوبهٔ ذوالقدر در زمان مورد بحث ما در قراباغ سکونت داشت و دلی‌محمدسلطان ریاست این اوبه را عهده‌دار بود. دلی محمد قبلاً درسال ۱۶۰۶-۷/۱۰۱۵ والی تفلیس بود. این امیر به علت خوش طبعی و نکته سنجی‌اش در میان امرای نزدیک شاه عباس جای داشت؛ حتی به‌گفته پیترودلاواله (Pietro Della Valle)، لقب‌دلی (دیوانه) را شاه عباس به‌او داده بود. باز به نوشته همین مورخ، دلی‌محمد در سالهای آخر عمر به مقام خانی ارتقاءیافته بود و به علت زیاده‌روی در صرف مشروبات الکلی و رعایت نکردن توصیه پزشکان، در سال ۱۶۲۰/۱۰۲۹ وفات‌کرد.[۱۱۵] ومقامش با عنوان خانی به برادرش سلیم‌بیگ واگذار

←نمره ۱۱۰، a ۴۱، a ۴۸). در سفر عراقین از فرزندان سوکلن، شاهوردی در سنجاق شاه‌طهماسب بوده‌است. راجع به‌سوکلن‌های آناطولی، به«تحقیقات تاریخ بوزوق» نوشته فاروق سومر، ص۳۱۷ مراجعه شود.

۱۱۱) اسکندربیگ ترکمان، ص۶۵۸، ۶۵۹، ۷۱۴، ۱۰۸۵؛ جلال‌الدین‌منجم، b ۱۲۴۵. امت‌سلطان از فرزندان رستم سلطان به‌علت اسارت پدرش، والی منطقه سمنان و در سال ۱۰۱۹ والی بادکوبه گردید (جلال‌الدین منجم، a ۱۵۹ – a ۲۱۲).

۱۱۲) اسکندربیگ ترکمان، ۱۰۵۸، ۱۰۸۵؛ محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۹۹، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۹۴.

۱۱۳) محمدیوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۲۲۸.

۱۱۴) همان مأخذ، ص۲۳۹.

۱۱۵) همان مأخذ، ص۷۱۹، ۸۶۹، ۸۲۲، ۸۹۲، ۹۰۴، ۹۰۸، ۹۵۵؛ ترجمهٔ فارسی کتاب پیترودلاواله، ص۲۱۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰؛ جلال‌الدین منجم، a ۱۶۴.

گردید. سلیم‌خان، زمانی نیز والی اخسقه بود.[۱۱۶] غیر از امرای ذکر شده، علی‌خان‌بیگ[۱۱۷] و حسین بیگ[۱۱۸] نیز از همین اوبه بودند.

ت ـ ایمور: ایمورها یکی از قبایل «اوغوز» می‌باشند. در آناطولی نیز یکی از قبایل بزرگ ذوالقدرها را ایمورها تشکیل می‌دهند. از این اوبه خلیل‌سلطان فرزند کلبعلی به هنگام مرگ شاه‌عباس در قراباغ صاحب اقطاع بود.[۱۱۹]

ث ـ حاجیلر: این اوبه شاخه‌ای از حاجیلر قبیلهٔ «آغچه‌لو»[۱۲۰] ساکن نواحی بوزوق می‌باشد. به سال ۱۵۸۶ شاه‌عباس از میان امرایی که بر ضد مرشد قلی‌خان توطئه کرده بودند، مهدی‌قلی‌خان ذوالقدر را به دست یعقوب‌بیگ فرزند ابراهیم‌خان حاجیلر به قتل رساند و ایالت فارس را بارتبه «خانی» به‌او واگذار نمود. او یک شخصیت نامتعادل بود، لذا نتوانست موقعیت خود را در فارس مستحکم کند و با اختلافی که با امرای شاهی پیدا کرد به سختی سرکوب گردید (۱۵۹۲/۹۹۵) و شاه‌عباس مقام بیگلربیگی فارس را به بنیادبیگ ذوالقدر «وسرجلو» داد. این اسم احتمال دمیرجولو (Demırcülü) بودن را به خاطر می‌آورد.[۱۲۱] مستدام‌سلطان والی «کبود جامهٔ» استرآباد نیز از این اوبه می‌باشد.[۱۲۲]

---

۱۱۶) اسکندر بیگ ترکمان، ص۹۳۵، ۱۰۱۷، ۱۰۳۱، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۸۹. سلیم‌خان در سال ۳۶/۱۰۴۵ ـ ۱۶۳۵ هنگامی که والی کاخت بود وفات نمود. (محمد یوسف، ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۳۷، ۱۳۴، ۱۶۵).

۱۱۷) اسکندر بیگ ترکمان، ص۶۷۱، ۶۹۴.

۱۱۸) همان مأخذ، ص۸۹۹

۱۱۹) اسکندر بیگ، ص۱۰۸۵.

۱۲۰) مسکن قبیلهٔ آغچه‌لو منطقه «گدوك» بوزوق بوده است. بطوری که می‌دانیم، اسم گدوك در منابع سلجوقی نیز ذکر شده است. براساس تحقیقاتی که برای شناسایی محل گدوك به عمل آوردیم، احتمالاً «شار قشلا» یا «شهر قشلا» واقع در راه سیواس ـ قیصریه و از توابع سیواس می‌باشد. شاخه مهم قبیله آغچه‌لوی ساکن گدوك حاجیلر می‌باشد که در قرن ۱۶ به زراعت مختلفی می‌پرداختند. شاخه‌ای از آغچه‌لو نیز در تشکل قبیله قاجار نقش داشت.

۱۲۱) اسکندر بیگ، ۳۸۴، ۴۰۳، ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۶۱۶، ۷۲۵، ۷۲۶؛ قاضی احمد قمی، ۲۰ـ۲۲، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۶۸، ۸۰.

۱۲۲) اسکندر بیگ، ۱۰۸۵. اوبهٔ حاجیلر و یا یك شاخه ازآنها در زمان حاکمیت ←

ج- ساری شیخلو: در زمان شاه اسماعیل، خلیل‌سلطان امیر الامرای فارس از این اوبه بوده است. اسم اصلی این امیرامت بوده و به دستور شاه اسماعیل به قتل رسید. ماده تاریخ قتل او، «حیف ازخلیل سلطان» است.

چ ـ چیچکلو: این اوبه شاخه‌ای از قبیلهٔ چیچکلوی ساکن منطقه بغازلیان بوده است.[۱۲۳] شاه‌اسماعیل پس ازقتل خلیل‌سلطان،ایالت فارس رابه عزالدین رئیس این اوبه واگذار نمود و به اولقب علی‌سلطان داد.

ح- جاموسلو (؟): پس‌ازوفات علی‌سلطان درسال۱۵۲۵/۹۳۱،ایالت فارس به حمزه‌سلطان از این اوبه واگـذارگردید. از این اوبه در سال ۹۹۸/ ۱۵۹۰ به اسم حمزه‌بیگ نیز برخورد می‌کنیم.[۱۲۴]

خ- شادی بگلو: اولین امیری‌که ازایـن اوبه می‌شناسیم محمدخان‌آقا والی شیراز بوده است. شاه‌اسماعیل دوم ایـن امیر را از مقام خود عزل و به جایش ولی خان قلقانچی‌اوغلی را منصوب کرد. در سال ۹۹۵ مقام بیگلربیگی فارس به علی‌خان شادی بگلو واگذارگردید؛ ولـی، علی‌خان درهمان سال بـه دست فامیل خود مهدی قلی‌خان‌به قتل رسید. طهماسبقلی سلطان فرزندعلی‌خان به سمت والی دارابگرد تعیین گردید؛ و بیگلربیگیِ مهدی‌قلی‌خان نیز در فارس تایید نگردید.[۱۲۵]

۶) ترکمان

در میان قبایلـی‌که در خدمت صفوی‌هـا بودند، ترکمانها از دو قبیلهٔ مـهم موصللو و پرناک که تکیه‌گاه‌اصلی‌دولت آق‌قویونلو بودند به میدان آمدند؛ که‌قبلاً راجع

ـــ‌عثمانیها به قراباغ، در آنجا سکونت داشتند (اسکندر بیگ، ص۶۴۹). در سال ۱۰۳۹ / ۳۰ــ۱۶۲۹ اوبهٔ حاجیلر منطقه استرآباد به اتفاق چمشکزک‌لوها درتحت ادارهٔ خسروخان ازصنف غلامان درآمدند (محمدیوسف،ذیل‌عالم‌آرای عباسی، ص۲۲۰).

۱۲۳) شرکت چیچکلوهای نواحی بوزوق بـه سال ۱۵۲۷ در عصیان سرکوب شده قلندرچلبی را قبلاً بحث نمودیم.

۱۲۴) اسکندر بیگ، ص۴۰۳،۴۲۰،۴۲۲؛ جـلال‌الدین منجم، ص‌b ۱۸.

۱۲۵) همان مأخذ، ص ۳۴۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۱.

به این موضوع صحبت شده است.

در اوایل سلطنت شاه‌عباس امرایی نظیر شاه بوداق سلطان، شاهقلی سلطان، سلیمان خلیفه (داماد مرشدقلی‌خان استاجلو)، حیدر بیگ دلی اوغلی، محمدبیگ، امامقلی بیگ، بسطام آغا، طهماسبقلی، سهراب خلیفه، محمدقلی‌خان فرزند مرتضی‌قلی‌خان، علی‌بیگ و شاه بنده‌خان و از بایندرها مرادبیگ و پیربوداق‌خان دیده می‌شدند.[۱۲۶] شاه‌عباس با گذشت زمان این اقوام خود را نیز تصفیه نمود، به طوری که در سال ۱۶۲۸ تنها دو امیر از این قبیله در دستگاه دیده می‌شود که یکی از آنها پیربوداق‌خان فرزند شاه بنده‌خان بیگلربیگی تبریز، و دیگری حسن‌سلطان اردکلو والی قپانات[۱۲۷]. هستند ما قبلاً به اوبهٔ اردکلو برخورد نمی‌کنیم.

دیگر از مسائل قابل توجه ترکمان‌ها نسبت به سایر قبایل، داشتن افراد باسواد ودرس خوانده درمیان آنها بوده است که این مسئله چند دلیل داشت.[۱۲۸] **بطوری که** صادقی نقل می‌کند، **این امراء درس‌خوانده** بوده واشعار ترکی وفارسی می‌سرودند: سلطان محمدخان فرزند امیرخان، محمد مؤمن بیگ، محمدصالح میرزا، قاسم‌بیگ (با تخلص «حالتی»)، محمدبیگ (با تخلص «سالم»)، سوسنی، عباس‌بیگ (اصل او از قبیلهٔ دوغر) و موالی. این امیران به اتفاق اصیل زادگان ترکمن که ارتباط خواندن و نوشتن بین آنها بود، در میان قبایل قزلباش در رأس قرار داشتند.[۱۲۹]

---

۱۲۶) راجع به این اسامی به اسکندر بیگ و قاضی احمد قمی مراجعه شود.

۱۲۷) حسین‌خان درسال ۱۰۱۲/۴-۱۶۰۳ از نیروهای عثمانی در گنجه شکست خورد و ازامرای همراهش رستم‌سلطان سوکلن به اسیری گرفته شد (جلال‌الدین منجم، b ۱۲۲؛ م -جنابادی، a ۳۲۰؛ اسکندربیگ، ص۱۰۸۵)؛ شرف‌خان **بهارلو** را نیزیك‌اوبهٔ ترکمن ذکر می‌کند (ص۲۸۱). بهارلوها در اصل وابسته به اولوس قراقویونلو بودند.

۱۲۸) **سلطان‌خانم** زن شاه‌طهماسب - مادر فرزندانش اسماعیل ومحمد و مادربزرگ پدری عباس‌میرزا- دختری‌ازاوبهٔ **عیسی‌بیگ**‌ترکمان‌وبرادرزاده **موسی‌سلطان** بودکه‌درسال ۱۰۰۲/۹۴-۱۵۹۳ که سنش نزدیك به هشتاد بود وفات کرد. او مانند خاتونهای دوران سلجوقیان زنی خیرخواه بود ودرحوالی قزوین کاروانسرایی‌احداث نمود (اسکندربیگ، ص ۴۹۰).

۱۲۹) صادقی، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰. راجع‌به سوسنی ←

در زمان شاه‌عباس بعضی از امرای بایندر، یعنی خانواده آق‌قویونلو، اعلام موجودیت کردند. بی‌توجهی شاهان صفوی به‌این امراء آق‌قویونلو جای تعجب است. یکی از این امراء محمدزمان سلطان بود. خانواده این امیر اهل یزد بودند و او که در عین آشنائی به فنون نظامی مردی دیندار و دانشور بود و طبع شعر داشت و در میان ندیمان شاه‌عباس جای گرفته بود، در سال ۱۰۱۷/۹ ـ۱۶۰۸ وفات کرد. دیگر از بایندرها، مرادبیگ پدر این امیر ذکر شده است.[۱۳۰]

۷) قاجار

بـه طوری که قبلاً ذکر نمودیم، بـه هنگام گسترش فتوحات عثمانی‌ها، در ولایت چخورسعد شاخه‌ای از استاجلوها، سعدلوها و اسپیرلوها؛ درقراباغ قاجارها، اوتوز ایکی، قزاق‌ها، ایگیرمی‌دورت، قرامانلو و بعضی دیگر از قبایل؛ در شیروان یك قسمت پرجمعیت از روملوها و یك شاخه از تکلوها زندگی می کردند. پس از تصرف قراباغ به وسیله عثمانی‌هاقاجارهاحاضر به قبول حاکمیت عثمانی نگردیدند و به‌آن سوی ارس که در حاکمیت صفوی‌ها بود، مهاجرت نمودند.[۱۳۱]

این مهاجرین ابتدا بـه وضع پریشانی درآمدنـد. شاه‌عباس پس از کشتن فرهادخان قرامانلو، حکومت استرآباد را در سال ۱۰۰۷/۹۹ ـ ۱۵۹۸ به حسین‌خان قاجار از فرزندان زیاد که امیرلایقی بـود واگذار کرد.[۱۳۲] شاه‌عباس بـرای فتـح سرزمینهائی که به تصرف عثمانی‌ها درآمده بـود به حرکت درآمد و حسین‌خان را نیز مأمور فتح قرابـاغ نمود؛ تمامی و یا اکثریت اهالی قراباغ که تحت حاکمیت

← نیز نگاه کنید به سام‌میرزا، ص۱۸۷، ۱۸۸.

۱۳۰) اسکندر بیگ، ص۶۱۱، ۸۰۴، ۱۰۰۹؛ جلال‌الدین منجم، b ۸۹.

۱۳۱) حتی سردار فرهادپاشا، قاجارها رادرآنجا نیز راحت نگذاشت (۱۵۸۸/۹۹۶) و فی‌الواقع به‌آنها و قبایل همدست آنها حمله نموده اموال و گوسفندان آنها را به یغما می بردند (شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۹۱).

۱۳۲) اسکندر بیگ ترکمان، ص۴۳۵، ۵۸۱ (که دراینجا به طور اشتباه حسن‌خان ذکر شده)؛ جلال‌الدین منجم، ص۷۰ a.

عثمانی‌ها بودند به حسین‌خان ملحق گشتند (۱۰۱۲/۴ ـ ۱۶۰۳)[۱۳۳]؛ درنتیجه قراباغ فتح گردید (۱۰۱۵/۷ ـ ۱۶۰۶) ولی حسین‌خان به علت شکایت و نارضایتی مردم قراباغ، موقعیت خود را ازدست داد[۱۳۴] وحکومت قراباغ به محمدخان فرزند خلیل‌خان از فرزندان زیاد واگذار گردید.[۱۳۵] پس از این تاریخ به اسم حسین‌خان در منابع برخورد نمی‌شود و احتمال دارد به دستور شاه‌عباس به قتل رسیده باشد. استرآباد نیز از تاریخ ۱۰۱۲ به دست امرائی از طبقهٔ غلامان مانند یوسف‌خان، فریدون‌خان و خسروخان اداره مـی‌شد. محمدخان والی قراباغ نیزدر سال ۱۰۲۴ (۱۶۱۵) در جنگی که باگرجی‌ها نمود به قتل رسید و پس از او حکومت را باز در دست یکی از فرزندان زیاد به نام محمدقلی‌خان می‌بینیم. گرچه اسکندر بیگ سخنی نمی‌گوید، ولی احتمال دارد که او فرزند یکی از پیشینیان محمدقلی‌خان باشد. محمدقلی‌خان در سال ۱۰۳۶/۲۷ ـ ۱۶۲۶ از مقام خود عزل گردید وبیگلربیگی قراباغ و همچنین ریاست ایل قاجار به داودخان از طبقهٔ غلامان واگذار گردید.[۱۳۶] بـه هنگام مرگ شاه عباس تنها دو امیر از قاجارها در دستگاه وجود داشت. این مسئله موقعیت‌سست آنهارا دردستگاه می‌رساند. یکی ازاینها بیگلربیگی چخورسعد، طهماسبقلی‌خان فرزاندامیرگونه‌ودیگری پیکرخان ایگیرمی‌دورت والی بردع بود.[۱۳۷] اوبه‌های مهم قاجار عبارتند ازآغجه‌قویونلو، آغچه‌لو، شامبیاتی، یوه و ایگیرمی‌دورت. قبل از پرداختن به این اوبه‌ها لازم می‌آید نظر خود را در مورد تشکیل ایل قاجار بیان نمایم.

در مورد تسمیه قاجار که‌آیا اسم یك ایل بوده یا اسم یـك شخصیت، هیچ مطلبی نمی‌توان‌گفت. چون احتمال هر دو وجود دارد. در قرن ۱۶ در میان ترکمان‌های حلب قبیله‌ای به اسم قاجار وجود داشت. در سال ۹۷۸/۷۱ ـ ۱۵۷۰ در این

---

۱۳۳) اسکندر بیگ ترکمان، ص۶۵۷.
۱۳۴) همان مأخذ، ص۶۵۷، ۷۱۶؛ جلال‌الدین منجم، ۱۵۷ a.
۱۳۵) اسکندر بیگ ترکمان، ص۸۹۲.
۱۳۶) همان مأخذ ص۱۰۱۲، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۶۸، ۱۰۷۴، ۱۰۸۸.
۱۳۷) همان مأخذ، ص۱۰۸۵.

قبیله ۷۸۰ مالیات دهنده وجود داشت. این قبیله، مهم‌ترین قبیلهٔ تثبیت شده قاجار در قرن شانزدهم می‌باشد.[۱۳۸]

در اوایل قرن ۱۸ در آناطولی غربی در اطراف منطقه آیدین یك قبیله به نام قاجار که به وسیله کدخداهــای مختلف اداره می‌شد دیده می‌شود. در مورد ارتباط این قبیله با قاجارهای سابق‌الذکر، امروزه هیچ مدرکی دردست نداریم. ایل قاجاری که به وسیله خلیل و حاجی‌حسن قاجار اداره مــی‌شدند، در سال ۱۱۴۴/ ۳۲ ــ ۱۷۳۱ پس ازسکونت درمنطقهٔ «چخور اووا»، نواحی آیدین را برای قشلاق کرن ونگهداری دامهای خود و مناطق «سلطان داغلاری» را برای ییلاق کــردن از دولت به اجاره گرفتند.[۱۳۹] قسمت مهم این قبیله درمنطقهٔ قشلاقی خود آیدین سکونت اختیار نمودند، که امروزه همهٔ آنها انتساب خود را به ایل قاجار به خوبی به خاطر دارند.[۱۴۰] حالا می‌توانیم به بررسی اوبه‌های قاجار بپردازیم.

الف ــ آغچه‌قویونلو: اوبهٔ آغچه‌قویونلوی قــاجار شاخه‌ای از قبیلهٔ بزرگ

---

۱۳۸) جماعات قاجار تابع کدخداسام:

خانه	مالیات عوام	مجرد	افراد
۳۴۶	۲۵	۳۳۴	۷۸۰

اغنام	رسم	رسم	بادهوای عروسانه	رسم	جمع
۱۱۱۵۱۵	۵۵۷۵۴۲	۳۰۰	۳۴۰۰	۲۰۵۸	۶۱۵۱۵۲

دفتر ترکمانهای حلب، آرشیو ثبت اسناد مدیریت عمومی، شماره ۳۷، b ۶۴، a ۶۷.

۱۳۹) احمد رفیق، عشایر ترك آناطولی، ص۱۴۹، ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۸. در مــورد تبعید این قبایل قاجار به قبرس در سال ۱۱۲۶/ ۱۷۱۴ می‌توان تأمل نمود.

۱۴۰) Hasluck: اثرفوق‌الذکر، ج۲، ص۴۷۵ (نقل از جدول رم، چاقیر اوغلی، در مورد قبایل غرب آناطولی) و به هر حال بعضی از اوبه‌های قــاجار در مسکن اصلی خود خود «چخور اوا» باقی ماندندکه یکی از اینها تا این اواخر در منطقه مشهور «اوچ قاپو» و در بریدگی «یوز آغاج» ییلاق می‌کردند (علی رضا، قبایل ترکمن جنوب، ج۳، ص۲۱، ۲۳؛ ج۴، ص۴۰ و ج۵، ص۱۰۶). راجع به قبیلهٔ تلی قاجار ساکن «ایچل» بنگرید به همین منبع. در اخلاط واقع درساحل دریاچه وان محله‌ای به نام قاجار وجود دارد (ع. شریف، کتابخانه‌های اخلاط، استانبول، ۱۹۳۰، ص۹۷)؛ غیر ازآن، اینها در سال ۱۱۴۱/ ۲۹ ــ ۱۷۲۸ در میان قبایل ترکمن ساکن «رقه» بودند، که از آنجا فرار کردند. در بین قبایل فراری ترکمن، با قبیله‌ای به نام قاجار نیز برخورد می‌شود (احمد رفیق، همان مأخذ، ص۱۷۱).

آغچه قویونلوی آناطولی می‌باشد. مخصوصاً به علت کثرت جمعیت می‌توان آن را جزء یکی از قبایل اوغوز به شمار آورد. بر اساس تحقیقات به عمل آمده، آغچه قویونلوها یکی از قبایل بااهمیت تشکیل‌دهندهٔ ایل ذوالقدر می‌باشند. شاخهٔ اصلی این قبیله در نیمه‌های اوایل قرن ۱۶ درمناطق ماراش ـ البستان ییلاق و در حلب ـ انتاکیه قشلاق می‌کردند. در همان سالها شاخه‌ای از این قبیله در میان «بوزاولوس» ساکن منطقه دیار بکر و شاخهٔ دیگر در «ینی‌ایل» (ساکن میان سیواس و قرون) و یك شاخهٔ دیگرش در منطقه‌گدوك (شارقیشلا) بوزوق بسر می‌بردند (قبلاً شرکت اینها را در سال ۱۵۲۷ درشورشهای قلندرچلبی متذکر شدیم). یك شاخهٔ پرجمعیت دیگر نیز در میان اولریوروك سکونت داشت. در میان اوبه‌های قاجاری که به ایران مهاجرت کردند، در مورد مهاجرت آغچه قویونلوهای ناحیه بوزوق در میان آنها نیز کمتر می‌توان شك نمود. ولی امروزه آغچه قویونلوها در غرب رودفرات که به تمام نواحی پخش گردیده، به زمین وابسته شده اند. حتی دراسناد رسمی سال ۱۱۵۷/۱۷۴۴، در میان «ترکمانان عجم» که از ایران به ترکیه مهاجرت کردند یك اوبه از اینها نیز دیده می‌شود.[۱۴۱] آغچه‌قویونلوها غیر از مراکز اصلی خرد ماراش والبستان درمناطق چخوراووا، غازی، انتب، قیرشهر، قونیه، افیون، بالیکسیر و آیدین نیز مسکن داشتند.

در زمان شاه‌طهماسب، در رأس آغچه‌قویونلوهای قاجار علی‌خلیفه قرارداشت که قبلاً به این موضوع اشاره کردیم. در زمان شاه‌عباس ازمعروف‌ترین شخصیت‌های این اوبه، امیرگونه بود. این امیر در فتح ایالت چخورسعد خدمات برجسته‌ای از خود بروز داده بود و در مقابل خدماتش بیگلربیگی این ایالت به او واگذار گردید. این امیر تا هنگام مرگش در سال ۱۰۳۵/۱۶۲۳ مقام خود را حفظ نمود و ازطرف شاه‌عباس به او لقب ساری‌اصلان داده شد. شاه صفی، طهماسب‌قلی فرزند امیرگونه را نیز به سمت بیگلربیگی چخورسعد تعیین نمود. این همان شخصی

---

۱۴۱) تاریخ عزی، عبدالرحیم‌شریف، ارزروم، استانبول، ۱۹۳۶، ص ۸۲، ۸۳، حاشیه ۲. این نوشته را در تاریخ عزی پیدا نکردم، ولی بازبه بررسی دقیق خود مطمئن نیستم.

است که ایروان را به سلطان‌مراد چهارم تسلیم کرد و مورخین عثمانی نیز به این مسئله اشاره نموده‌اند. فرزند امیرگونه که پس از این کار خود مورد توجه سلطان مراد چهارم قرار گرفت، در محلی از بغاز سکونت گزید که امروز نیز اسم این محل در ارتباط با این امیر به ناحیه «امیرگان» مشهور است.[۱۴۲]

ب ـ آغچه‌لو: اوبهٔ آغچه‌لو نیز شاخه‌ای از قبیلهٔ بزرگی است که در مناطق بوزوق و در میان سیواس ـ قیصریه (گدوك)، قاری‌قاشی و ایلی‌سو سکونت داشتند. در زمان شاه‌طهماسب از این اوبه تنها علی‌خلیفه را می‌شناسیم.

پ ـ شامبیاتی: این اوبه نیز در مناطق گدوك بوزوق سکونت داشتند. این اوبه در اوایل قرن ۱۶ در ناحیهٔ حلب قشلاق می‌کردند.[۱۴۳]

ت ـ یوه: با این اسم، قبایلی در میان ترکمن‌های حلب ترکیه، ذوالقدرها و ینی‌ایل دیده می‌شود. از امرای شناخته شده اوبهٔ یوه قاجار امامقلی‌خان بود که مدتهای زیادی در مقام بیگلربیگی قراباغ خدمت نمود. او از امرای بسیار بالیاقت بود و در مقابل سپاهیان عثمانی به شدت مبارزه نمود.[۱۴۴] مرگ او در سال ۹۹۶/ ۱۵۸۸، دولت صفوی را از وجود امیری بالیاقت محروم ساخت.[۱۴۵]

---

۱۴۲) Hasluck، ج۲، ص۴۷۵ (از چاقیراوغلی)، ۴۷۸؛ (Russel)؛ الف. رضا، ج ۳، ص ۴۰، ۹۴، ج۴، ص۸۲؛ راهنمای مناطق مسکونی ترکیه، ص۱۲، ۲۶. چون آغچه‌قویونلو موضوع اصلی ما نیست، لذا به شرح و بررسی‌های شخصی خود درمورد از هم‌پاشیدگی امروزی آغچه‌قویونلوها در اینجا لزومی نمی‌بینیم. در مورد مهاجرت بعضی از اوبه‌های آغچه‌قویونلو در قرن ۱۶ و یا خیلی قبل به غرب، بعضی دلایلی در دست است. مثلاً در نیمهٔ اوایل قرن ۱۶ در نواحی «کته» (Kete) وابسته به بورسا، قبیلهٔ آغچه‌قویونلو را می‌بینیم (اگر تاریخ سند به درستی خوانده شده باشد). در قرن ۱۵ از عالمان عثمانی، ملایگن از قبیله آغچه‌قویونلوهای مناطق آیدین بوده است (تاریخ لطفعلی پاشا، ص۴۱، حاشیه).

۱۴۳) اوغوزها، ص۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷.

۱۴۴) همان مأخذ، ص۳۶۸ ـ ۳۶۰.

۱۴۵) در قاجارها امامقلی‌خان فرزند قبادخان نیز وجود دارد که به سال ۹۹۷/ ۱۵۸۹ از سمت خود در سبزوار عزل گردید (اسکندربیگ، ص۴۰۸)، اما آلپان بیگ از قاجارها در سال ۱۰۰۳/ ۱۵۹۵ یساول صحبت بود (اسکندربیگ ص۴۹۲، ۴۹۹).

ت ـ ایگیرمی‌دورت: در زمـان شاه‌عباس از این قبیله حسین علی‌بیک[۱۴۶] و پیکرخان را مـی‌شناسیم که از اینها پیکرخان والـی بردع بوده است. در زمان شاه صفی، ابراهیم‌خان جانشین او گردید،[۱۴۷] او بعدها از سمت خود در بردع عزل گردید و با سمت ایلچی بـه استانبول فـرستاده شد.[۱۴۸] شرف‌خان منشاء ایـن قبیله را کرد ذکر می‌کند.[۱۴۹] در تاریخ قبایل ترکمن مرتباً به اسم این قبیله برخورد می‌کنیم و جزو قبایلی است که بعدها داخل قاجارها گردید.

۸) افشار

بـر اساس نتایجی که از بررسیها به دست‌آمده، اوبه‌هائی که اسامی آنها ذکر می‌شود ـ به استثنای اوبهٔ ایمانلوی افشار ـ و در رأس آنـان اوبه‌های گونـدوزلـو و ارشلو قـرار دارند، در مسکن اصلی خود کوه‌گیلویـه و قسمتی از خوزستان ایران سکونت داشتند. مهاجرت افشارهـا از آناطولی به این نواحی ـ بـطوری که قبلاً نیز چند بـار ذکر گردیده ـ پس از فتح این مناطق بـه وسیلهٔ آق‌قویونلوها و تحت فرمان منصور بیگ، رئیس قبیلهٔ خودشان صورت گرفت.

هنگامی که شاه‌عباس بـه تخت سلطنت نشست (۱۵۸۷/۹۹۵) امـرای مهم افشارعبارت بودند از ولی‌خان والی کرمان که شهر یزد در تصرف فرزند او بکتاش خان بود؛ یوسف‌خان پسرعموی ولی‌خان، حاکم ابر قو؛ شاهقلی‌خان فرزند خلیل‌خان و نـوادهٔ منصور بیگ، در کوه‌گیلویـه؛ حسن‌خـان فرزند عبدالطیف‌بیگ؛ و از قبیلهٔ

---

۱۴۶) همان مأخذ، ۹۲۲،۹۱۲.

۱۴۷) همان مأخذ، ص۸۹۲، ۹۱۲، ۹۹۵، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۷۰، ۱۰۸۵.

۱۴۸) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۲۴۵.

۱۴۹) شرف‌خان، (قاهره، ص۴۲۴) درمورد حکمی که به سال ۱۵۸۶/۹۹۴ صادر شده می‌نـویسد که: «حاکمیت گنجه و بـردع به **مصطفی** امیر ایل «ایگیرمی‌دورت» از توابع گنجه که فرزندان و افرادش جهت خـوش خدمتی، ملحدی به نام **چوپان‌اوغلی** را در قلعهٔ «قایالا» به قتل رسانیده بوند واگذارمی‌شود Mühimme, Lx,318 ,s. 134).[احتمالاً، منظور مؤلف قلعهٔ «قبله» است] د.

ارشلوی ساکن آنجا، طهماسبقلی‌خان فرزند امیر ارسلان‌خان. بدرخان برادر اسکندر خان نیزدرمیان امرایی بودکه به همراه شاه‌عباس به قزوین آمد. از امرای سابق‌الذکر، یوسف‌خان (یا: سلطان) نیز به حضورشاه عباس آمد و مقام قورچی‌باشی به او تفویض گردید. یوسف‌خان فرزند قلی‌بیگ از قورچی‌باشی‌های زمان سلطان محمد بوده است. بطوری که قبلاً نیز ذکر گردید، قلی‌بیگ به محض اطلاع این خبر که حمزه میرزا قصدکشتن او را دارد به اتفاق برادرش به جعفر پاشا والی تبریز پناهنده شد. در این زمان او در ترکیه به زندگانی خود ادامه می‌داد. در رساندن یوسف‌خان به مقام قورچی‌باشی، مرشدقلی‌خان دوست پدرش نیز نقش داشت. با وجود این، یوسف‌خان در توطئه‌ای که امرای مرکز برای براندازی مرشد قلی‌خان ترتیب داده بودند شرکت داشت؛ ولی به علت شکست این توطئه یوسف‌خان نیز دستگیرگردید ولی به‌درخواست مرشدقلی‌خان از کشته شدنش صرف‌نظر گردیده، در یك قلعه زندانی شد و مقام قورچی‌باشی به بدرخان برادر اسکندربیگ سابق‌الذکر واگذار شد. بدرخان در سال ۱۵۸۹/۹۹۷ به سمت والی استرآباد تعیین شد. ولی‌خان به جای او به مقام قورچی‌باشی رسید و فرزندش بکتاش‌خان نیز به سمت والی کرمان منصوب شد. بکتاش‌خان غیر از کرمان حکومت یزد را نیز در دست داشت. یوسف‌خان نیز به شفاعت ولی‌خان با آزاد شدن از زندان به سمت والی ابرقو تعیین گردید.

درسال ۱۵۹۰/۹۹۸ شاه‌عباس حکومت همدان را به طهماسب‌خان ازازشلوها واگذار کرده و او را مأمورپس‌گرفتن نخجوان از دست عثمانی‌ها نمود؛ ولی او در این مأموریت موفق نگردید. بکتاش‌خان والی کرمان و یزد فکرهایی دور از قدرت و توانائیش درسرمی‌پروراند. اوخیال فتح آناطولی راداشت وبدین سبب اسم فرزند خود را سلیم گذاشته بود، ولی‌این امیر بلندپرواز ازطرف یعقوب‌خان ذوالقدر به‌راحتی از بین رفت و یعقوب‌خان حکومت کرمان راازجانب خود به یوسف‌خان واگذار نمود. یعقوب‌خان نیز مانند بکتاش‌خان بود وگاهی دربرابر فرامین‌شاه نافرمانی می‌نمود. بدین‌سبب شاه‌عباس در سال ۱۵۹۱/۹۹۹ برای سرکوبی او به

طرف فارس حرکت کرد و یعقوب‌خان به قلعهٔ استخر پناهنده شد. شاه‌عباس نیرویی به فرماندهی اسلمس‌خان ذوالقدر و همچنین سپاهیان فارس را مأمور فتح استخر نمود؛ وهمچنین به هنگام اقامتش درفارس نیروئی را به فرماندهی امیرالامراء فرهاد خان قرامانلو به سوی یوسف‌خان والی کرمان فرستاد. یوسف خان با وعدهٔ فرهاد خان درموردعفوخوداز طرف شاه،خودرا تسلیم نمود و ولی‌خان دوباره به حکومت کرمان تعیین گردید. تنها حکومت یك قصبه از افشارهای آلپلو بـه اسماعیل سلطان (یا: خان) واگذار گردید. اما درمورد بخشوده شدن و یا مرگ یوسف‌خان هیچ نوع اطلاعی در دست نداریم.

هنگامی که شاه عباس در شیراز اقامت داشت، حسن‌خان افشار و شاهقلی خان افشار از کوه‌گیلویه به حضور او رسیدند. این دو امیر افشار دشمن یکدیگر بودند و با تحریك شاه عباس از طرف حسن‌خان، شاهقلی‌خان به قتل رسید و حسن خان به تنهائی حکومت کوه‌گیلویه را به دست‌گرفت؛ ولی او نیز در سال ۱۰۰۳/ ۹۵ ـ ۱۵۹۴ به اتفاق بـرادر و فـرزندانش دستگیر شد و پس از قتل او، برادر و فـرزندانش زندانـی‌گردیدند. شاه‌عباس در سال ۹۹۹/۱۵۹۱ به هنگام عزیمت به شیراز طهماسبقلی سلطان از امرای افشار ارشلو را بـه علت نافرمانی دستگیر و به قتل رساند و فرزندش زهرمارسلطان نیز به همان سرنوشت دچار شد.

به هنگام مرگ شاه‌عباس تنها سه امیر از افشارها در دستگاه صفوی صاحب مقام بودند که هر یك از اینها در رأس یکی از اوبه‌های افشار قرار داشتند. اوبه‌های مهـم افشار در این دوره عبارت بـودنـد از گـوندوزلـو، ارشلو، آلپلو، ابـرلو و ایمانلو افشار.

الف ـ گوندوزلو: این اوبـه در اصل شاخه‌ای از گوندوزهای افشار ساکن در میـان ترکمان‌هـای حلب می‌باشد. این اوبه در منـاطق کوه‌گیلویه و خوزستان سکونت داشتند. بعدها یك قسمت از آنها بـه منطقهٔ ابیورد خراسان و قسمت دیگر به مناطق ارومیه فرستاده شدند.

ب ـ ارشلو: ارشلوهـا نیز در اصل درکـوه‌گیلویه و به روایتی دیگر، داخل

افشارهای منصور بیگ بودند ودر اواخرسالهای حکومت سلطان محمد (۹۵-۹۹۲/ ۸۷ - ۱۵۸۴) به اتفاق اسالوها دراطراف اصفهان سکونت داشتند. امیر اصلان بیگ در زمان شاه‌اسماعیل دوم و سلطان‌محمد در رأس اینها قرار داشت، که قبلاً راجع به این موضوع صحبت کردیم. درابتدای حکومت شاه‌عباس، طهماسبقلی بیگ ارشلو در اطراف اصفهان سکونت داشت. در زمان حیات طهماسبقلی‌بیگ و یا بعد از او(۹۹۸)، دررأس ارشلوها حاجی مهدی‌قلی قرار داشت. در این زمان یکی از بیگ‌های با قدرت ارشلو زهرمار سلطان بود که به علت حرکت نادرستش، شاه عباس قنبرسلطان‌گوزی بیوک‌لو را مأموردستگیری این‌سلطان وتبعید قبیلهٔاونمود. قنبرسلطان که احتمالاً مدت‌کمی بود که ازآناطولی به ایران‌آمده بود، قبیلهٔ ارشلو را به اطراف خوار، ری و سمنان کوچاند. زهرمارسلطان در تبعید خود به دامغان، به هم قبیلهٔ خود بدرخان پناهنده گردید ولی بدرخان او را به نزد شاه عباس فرستاد.

قسمتی‌ازارشلوها نیز به نزد هم قبیله‌ای‌های خود در ارومیه مهاجرت کردند.

پ ـ اسالو : اسالوها احتمالاً قبل از شاه‌عباس در اطراف اصفهان سکونت داشتند. هنگامی که امامقلی‌سلطان از قبیلهٔ اسالو حاکم «گاورود» کردستان بود، اکثر اسالوها درآن نواحی سکونت داشتند.

ت ـ ابرلو : ابرلوها نیز قبل از شاه‌عباس در حوالی قزوین سکونت داشتند. شاه‌عباس باکوچاندن ابرلوها به ابیورد، جمشیدسلطان گرجی را دررأس آنها گماشت. احتمال زیاد دارد که قلی‌بیگ افشار از امرای بزرگ زمان سلطان محمد، یوسف‌خان فرزند قلی‌بیگ از قورچی‌باشی‌های ابتدای سلطنت شاه عباس، ولی‌خان حاکم کرمان و فرزندش بکتاش‌خان از این اوبه باشند. بعدها یك قسمت ازگوندوزلوها به ابرلوهای ساکن ابیورد ملحق گشتند. احتمال زیاد وجود دارد که قبیله «قرخلوی» منتسب به نادرشاه افشار منشعب ازیکی از این دواوبهٔ ابرلویاگوندوزلو باشد.

ث ـ آلپلو : آلپلوها نیز در اصل شاخه‌ای از افشارهای ترکمان‌های حلب می‌باشند. احتمال دارد که اینها از افشارهای کوه‌گیلویه باشند. از افشارهای آلپلو

اسماعیل‌خان را مـی‌شناسیم کـه در سال ۹۹۸/ ۱۵۹۰ املاکـی در کـرمـان بـه او واگذار گردید. او در سال ۱۰۰۳/۹۵ ـ ۱۵۹۴ والـی کازرون بـود. اسماعیل‌خان را بعـدهـا در سالهای ۱۳ ـ ۱۰۱۱/۵ ـ ۱۶۰۲ در سمت والـی فـراه از تـوابع خـراسان مـی‌بینیم. قبـل از او نیز حـاکمیت شهرهـای فـراه و اسفزار در دست اردوغدی‌خان از آلپاو بوده است.

ج ـ ایمانلو افشار: این اوبه شاخه‌ای از ایمانلوهای بزرگ افشار وابسته به ایل ذوالقدر ساکن ترکیه می‌باشد. ما می‌توانیم در مورد مهاجرت این شاخهٔ افشار در زمان شاه‌محمد و اوایل سلطنت شاه‌عباس به ایران حدس بزنیم، زیـرا قبلاً به نـام آنها در هیچ یك از منابع برخورد نکرده‌ایم. اولین امیری که ازاین‌اوبه شناخته مـی‌شود قاسم‌سلطان است که درسال۱۰۰۲/۹۴ ـ۱۵۹۳ به‌اسمش برخورد می کنیم. او در این تاریخ حاکم یکی از نقاط اطراف همدان بوده است. اودر سال ۱۰۱۲/ ۴ ـ ۱۶۰۳ به اتفاق حاکم لر، اوزون‌احمد پاشا والـی بغداد را اسیر نمود. در سال ۱۶۲۳ در فتـح موصل شرکت داشت و بـا عنوان خانی به سمت والی ایـن شهر تعییـن شد؛ و درسال بعد با نزدیك شدن سپاهیان عثمانی، بـه علت نداشتن نیروی کافی و شیوع مرض وبا مجبور به عقب‌نشینی و تـرك شهر گردید. در سال ۱۶۲۵ از امرائی که دوبارەازطرف صفویان برای فتح موصل اعزام‌گردیده بودند، کلبعلی‌سلطان فرزند قاسم‌خان را باید ذکر کرد. ایـن امـر می‌رساند که احتمالاً قـاسم سلطان توسط شاه عباس، که در مقابل خطاهای کوچك نیزگذشت نداشت، از مقام خـود برکنار و یـا بـه قتل رسیده باشد. در سال ۱۰۳۷/۱۶۲۷ کلبعلی‌خان حاکم ارومیه بود. قاسم‌سلطان فرزند دیگری به اسم بیرام‌خـان داشت و قسمت مهم افشارهائی که درقرون بعد درحوالی ارومیه زندگی‌می کردندمنتسب به‌افشارهای ایمانلو بوده و حکام ارومیه از نسل قاسم‌خان می‌باشند.[۱۵۰]

۱۵۰) اوغوزها، ص۲۹۱ ـ ۲۸۶.

۹) بیات

اکثریت جمعیت بیش از حد بیات‌ها قبل از شاه‌عباس در اطراف کزاز و کره رود* واقع درجنوب شرقی همدان سکونت داشتند و جمعیت آنها از ده‌هزارچادر تشکیل مـی‌شد، که قبلاً به ایـن مـورد اشاره شده است. شاه‌عباس بیات‌ها را نیز پراکنده ساخت و به هنگام مرگش، از بیات‌ها یارعلی‌سلطان در قلعهٔ بایزید،[۱۵۱] محمدعلی سلطان در مـاکو[۱۵۲] و بدرسلطان نیز والـی یکی از نقاط ایـالت چخورسعد بـوده است.[۱۵۳] غیر از اینها، قسمتی از بیات‌ها نیز بـه اتفاق روملوها در اطراف شهرهای دربند و شابران شیروان سکونت داشتند و فرخ‌سلطان از طبقهٔ غلامان در رأس آنها قـرار داشت.[۱۵۴] در همان زمان در منطقهٔ نیشابور نیزگروه دیگری از بیات‌ها به نام «قـرابیـات» سکونت داشتند. براساس گفتهٔ اسکندربیگ، قرابیات‌ها داخل اولوس جغتای‌ها بودند.[۱۵۵] جهت تمییز قرابیات‌ها از بیات‌ها، به قبیلهٔ اخیرالذکر «اوزبیات» (بیات‌مطلـق) و یـا «آق‌بیـات» (بیـات‌سفید) مـی‌گفتند. آق‌بیات‌هـا شاخـه‌ای از ترکمان‌های حلب می‌باشند که به احتمال زیاد درزمان آق‌قویونلوها به ایران مهاجرت کرده‌اند. محتملاً شاعر مشهور فضولی از آق بیات بوده است.[۱۵۶]

ب: قبایل کوچك

۱) قرامانلو

مسکن اصلی قرامانلوها، قراباغ بوده است. قبلاً نقش این قبیله را درتشکیل

*[درسه موردمذکوردرمتن ترکی کتاب حاضر، «گیره رود» ثبت‌شده، که غلط است]و.

۱۵۱) اسکندربیگ ترکمان، ص۱۰۸۶.

۱۵۲) همان جا.

۱۵۳) همان جا.

۱۵۴) اسکندربیگ، ص۱۰۸۸.در سال ۱۹–۱۸–۱۱/۱۰۱۸–۹–۱۶۰۹، **محمدسلطان** بیات والی شوشتر بوده است؛ ازفتح قلعهٔ «شوره گل» به وسیله **شاهقلی‌سلطان** از همین قبیله در سال ۱۰۱۳/۱۶۰۵–۱۶۰۴ نیز آگاهی‌داریم (جلال‌الدین‌منجم، ۱۳۰b، ۱۹۷a، ۲۲۶a).

۱۵۵) اسکندربیگ ص۱۰۸۷.احتمال قوی می‌رود که اینها از ترکمان‌های «یقه» باشند.

۱۵۶) راجع به بیات‌ها، ر.ك: اوغوزها، ص۲۳۷–۲۲۲.

دولت صفوی ملاحظه کردیم. این قبیلهٔ ضعیف در زمان طهماسب و دوران جانشین بلافصل او نتوانست قد علم کند. ولی به محض جلوس شاه‌عباس به تخت سلطنت ستارهٔ اقبال آنها از نو درخشید، زیرا فرهادخان فرمانده کل (سپهسالار) شاه‌عباس از این قبیله بوده است. فرهادخان به علت داشتن موقعیت مناسب خدمات ارزنده‌ای انجام داد، ولی در سال ۱۰۰۷/۹۹ ـ ۱۵۹۸ به علت نامعلومی از طرف شاه‌عباس به قتل رسید. هنگامی که برای کشتن او وارد چادرش شدند، به محض دیدن اللهوردی‌خان از طبقهٔ غلامان و افرادش، این جملهٔ ترکی را به زبان آورد «بیله می‌اولدی»؟ (کارما چنین شد؟)[۱۵۷] یکی از نسخ جامع‌التواریخ موجود در توپ قاپوسرای برای کتابخانهٔ فرهادخان آماده شده بود.

شاه‌عباس پس از قتل فرهادخان، به برادر او ذوالفقارخان که در سمت بیگلربیگی آذربایجان خدمت می‌نمود آسیبی نرساند و بعدها او را والی شهر پس گرفتهٔ شیروان نمود؛ ولی او نیز در سال ۱۰۱۸/۱۰-۱۶۰۹ (ایت‌ئیل) به سرنوشت برادر بزرگش دچار شد. قسمتی از قراماتلوهای اطراف اوداخل قورچی‌ها شدند و قسمت دیگرشان به خدمت یوسف‌خان بیگلربیگی جدید شیروان از طبقهٔ غلامان درآمدند.[۱۵۸] از فرهادخان برادر دیگری به اسم الوندسلطان و خویشاوندی به نام قرامان بیگ می‌شناسیم.[۱۶۰] به هنگام مرگ شاه‌عباس هیچ امیری از این قبیله در دستگاه وجود نداشت؛ بالاخره به سال ۱۰۴۶/۳۷-۱۶۳۶ در دوران شاه صفی یکی از فرزندان ذوالفقارخان به نام حسام‌سلطان را در سمت والی قزل‌آغاج قرار داشت.[۱۶۱]

---

۱۵۷) اسکندر بیگ، ص۵۷۴.

۱۵۸) همان مأخذ، ص۸۰۶،۸۰۷.

۱۵۹) همان مأخذ، ص۴۴۲،۵۲۰،۵۴۲.

۱۶۰) همان مأخذ، ص۵۶۵.

۱۶۱) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۱۹۲.

۲) چپنی

در زمان شاه‌عباس از چپنی‌ها اوغورلوسلطان و مرادسلطان را می‌شناسیم. اوغورلوسلطان در سال ۱۰۱۴/۶-۱۶۰۵ والی شهر فومن واقع در گیلان بوده است.[۱۶۲] مرادسلطان نیز در سال ۱۰۱۷/۹-۱۶۰۸* در میان امرائی که مأمور فتح قلعهٔ دم‌دم در نزدیکی ارومیه شده بودند، دیده می‌شود.[۱۶۳] به هنگام مرگ شاه‌عباس چپنی‌ها در گیلان سکونت داشتند و در رأس آنها امیری به نام گرگین سلطان از طبقهٔ غلامان وجود داشت.[۱۶۴]

۳) بای‌بورت‌لو

بایبورد، یکی از شهرهای تاریخی واز توابع ارزروم است. قبلاً شرکت گروه مهمی از جمعیت این نواحی را در زیر فرمان قراجه‌الیاس در تشکیل دولت صفوی دیدیم. از نزدیکان شاه‌عباس، شاهوردی‌بیگ یساول صحبت ازبایبورت‌ها بود. به هر حال، شاهوردی‌بیگ در زمان [سلطان] محمد نیز در این مقام بود. پس از مرگش در سال ۱۰۲۳/۱۶۱۴ (اودئیل)، ثروت زیادی برای بازماندگان باقی گذاشت.[۱۶۵] به هنگام مرگ شاه‌عباس، مرادخان‌سلطان بایبورتلو والی ارسبار بود.[۱۶۶] احتمالاً از این تاریخ به بعد بایبورتلوها در این مناطق سکونت گزیدند و امروزه یك قسمت از اهالی آنجا از اولاد آنها هستند.[۱۶۷] صادقی از شاعر ترکی گوئی به نام محمدبیگ با تخلص «آمانی» منتسب به این قبیله صحبت می‌کند.[۱۶۸]

---

۱۶۲) اسکندر بیگ ترکمان، ص۵۱۲.

۱۶۳) همان‌مأخذ، ص۷۹۷. *[درمتن ترکی ۶-۱۶۰۵ است که ظاهراً غلط چاپی است]و.

۱۶۴) همان مأخذ، ص۱۰۸۸.

۱۶۵) همان مأخذ، ص۸۷۱،۸۵۳،۵۷۳،۳۴۱.

۱۶۶) همان مأخذ، ص۱۰۸۶.

۱۶۷) بایبوردی، تاریخ ارسباران، تهران، ۱۳۱۴ ش.

۱۶۸) «محمدبیگ بایبورت، مردی صالح، عابد و پرهیزگار بوده است» (ص۳۷).

۴) اسپیرلو

اسپیر، امروزه اسم یکی از قصبات تابع ارزروم است. به هنگام مرگ شاه‌عباس، از اسپیرلوها شکاری‌سلطان را می‌شناسیم که والی شهرهای سراب و اردبیل بود.[۱۶۹] اسپیرلوها جزو قبایلی بودند که در مقابل گسترش فتوحات عثمانی سخت مقاومت کردند.

۵) خنیسلو ـ خنوسلو

بر اساس نظریات شرف‌خان، قبیلهٔ خنیسلوها منشاء کردی داشتند؛ ولی اسکندربیگ آنها را در میان قبایل کرد ذکر نمی‌کند. به اضافه، اسم یکی از امرای خنیسلو قراگونه و فرزندش بوداق می‌باشد که این اسامی در داستانهای «دده قورقود» نیز ذکر می‌شود. دراین داستانها قراگونه برادر قازان سالور رئیس بیگ‌های اوغوز و بوداق نیز فرزند او می‌باشد. بوداق‌بیگ رئیس قبیله خنیسلو، مختارسلطان تکلو، ترابی‌بیگ ترکمان فرزند دلی‌اختیار و ابوالفتح‌بیگ شاملو فرزند پولادبیگ امیرآخور، به خاطر ترس از شاه‌عباس، در سال ۹۹۹/۱ـ۱۵۹۰ به نزد یعقوب خان ذوالقدر بیگلربیگی فارس فرار کردند؛ ولی بعداً دستگیر وبه قتل رسیدند.[۱۷۰] در سال ۱۰۱۵/۷ـ۱۶۰۶، در رأس خنیسلوها، سیدی‌سلطان محافظ قلعهٔ خوی قرار داشت.[۱۷۱]

۶) بزجلو ـ بوزجالو

قبلاً انتساب بزجلوها را به ترکمان‌های حلب ذکر نمودیم. به درستی نمی‌دانیم در زمان شاه‌عباس کدام امیری در رأس این قبیله قرار داشت. در زمان شاه

---

۱۶۹) اسکندر بیگ، ص۱۰۸۵.

۱۷۰) همان مأخذ، ص۴۳۱، ۴۳۶.

۱۷۱) همان مأخذ، ص۶۸۶.

صفی، عیسی‌خان سلطان والی «آغجه‌قلعه» و«لری» از ایالات چخورسعد، از بزجلوها بوده است. عیسی‌خان سلطان در سال ۱۶۵۶/۱۰۶۶ نیز در همان جا حکومت می‌کرد.[۱۷۲]

۷) سیل‌سپور

سیل‌سپورها در سال ۱۰۱۵/۷-۱۶۰۶ به هنگام محاصرهٔ ایروان به وسیلهٔ شاه عباس، از ترکیه [عثمانی] به ایران آمدند و شاه عباس آنها را در اطراف ساوه و ری مسکن داد؛ که قبلاً این موضوع ذکر شده است. قسمت مهمی از سیل‌سپورها شاخهٔ منسوب به قبیلهٔ «جرید» را تشکیل می‌داد. در همان زمان در ترکیه نیز یک قسمت از جریدها به «جرید سیل‌سپور» مشهور بودند. خانواده‌ای که در رأس سیل‌سپورهای جرید در ترکیه قرار داشتند، موجودیت خود را تا به امروز نیز حفظ نموده‌اند؛ ولی در رأس سیل‌سپورهای ایران شخصی به نام خلیل بیگ قرار داشت که شاه‌عباس به او عنوان «سلطانی» داد. خلیل سلطان سیل‌سپور در سال ۱۶۰۹/۱۰۱۸ با سیصد نفر از افراد تحت فرمان خود در میان امرائی که از طرف مرکز به سوی کردستان حرکت می‌کردند دیده می‌شد و در فتح قلعهٔ دم دم واقع در اطراف ارومیه شرکت کرد. خلیل سلطان بعداً در محاصرهٔ بغداد نیز شرکت داشت و در سال ۱۶۱۶/۱۰۲۵ برای جلوگیری از ورود کشتی‌های ارزاق عثمانی، به طرف سامره فرستاده شد. سیل‌سپورهائی که از ترکیه به ایران مهاجرت کردند در حدود دوهزار چادر بودند. شاه‌عباس یک قسمت از آنها را داخل قورچی‌های خود نمود و باقی مانده را نیز دوباره زیر فرمان خلیل سلطان قرار داد.[۱۷۳] این قبیله، در زمان شاه صفی در آذربایجان سکونت داشت.[۱۷۴] کلبعلی‌سلطان که در سال

---

۱۷۲) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص ۱۷۲، ۲۳۹، ۲۴۰. مسکن بزجلوها تا اواخر قرن گذشته در شرق همدان و درکنار قره‌گزلوها بوده است.

۱۷۳) عالم‌آرای عباسی، ص ۶۴۸، ۷۸۲، ۷۹۷، ۱۰۴۶، ۱۰۸۷.

۱۷۴) ذیل عالم آرای عباسی، ص ۱۳۴.

۱۰۶۵/۵۵-۱۶۵۴ با سمت ایلچی به استانبول فرستاده شد، از سیل‌سپورها بوده است. کلبعلی سلطان در سال ۱۰۷۴/۶۴-۱۶۶۳ در قید حیات بود[۱۷۵]. سیل ـ سپورها تا قرن ۱۸ نیز به موجودیت خود ادامه دادند. در سال ۱۱۶۲/۴۹-۱۷۴۸، منصورخان چاغداول باشی* از سیل‌سپورها بوده است.[۱۷۶]

۸) الپائوت ـ الپاوت

قبلاً انتساب الپائوت‌ها را به ایل‌قراقویونلو ذکرکرده‌ایم. این قبیله در زمان شاه‌عباس در شیروان سکونت داشت و امیری به نام منصورسلطان در رأس آنها قرار داشت.[۱۷۷] در سال ۱۰۱۳/۵-۱۶۰۴، از این قبیله امیری به نام قازان (؟) سلطان را می‌شناسیم.

۹) جاکیرلو

در مورد انتساب این قبیله به ایل قراقویونلو نیز قبلاً بحث شده است. در زمان شاه‌عباس در رأس این قبیله اخی‌سلطان قرار داشت. این امیر در سال ۱۰۱۳/۵-۱۶۰۴ در میان امرائی که برای فتح شیروان مأمور شدند دیده می‌شود. شاه عباس دستور داد که اهالی این قبیله برای زراعت در اطراف محمودآباد، به آن نواحی کوچانده شوند.[۱۷۸] در سال ۱۶۲۹ جاکیرلوها در شکی سکونت داشتند و امیر آنها محمدسلطان، والی این ولایت نیزبوده است.[۱۷۹]

---

۱۷۵) عباس‌نامه، وحید قزوینی، تهران،۱۳۲۹، ص۲۰۴،۲۲۲،۲۶۶،۳۲۸؛ ولی قلی‌خان‌شاملو، قصص‌الخاقانی، a ۱۳۳.

۱۷۶) ابوالحسن بن محمدامین گلستانه، مجمل‌التواریخ، تصحیح، رضوی، تهران، ۱۳۲۰ش، ص۵۴. * [درمجمل التواریخ، «چنداول باشی» ذکرشده است] و.

۱۷۷) اسکندر بیگ، ص۱۰۸۶.

۱۷۸) همان مأخذ، ص۱۰۷۱؛ جلال‌الدین منجم، a ۲۴۷.

۱۷۹) اسکندر بیگ، ص۱۰۸۶.

۱۰) سعدلو

سعدلوهاقوی‌ترین ویاازقبایل باقدرت قراقویونلوها بوده‌اند؛ واسم‌قبیله‌ازاسم یکی از بیگ‌های قبیله اقتباس شده‌است وچخورسعد(سعد چخور = ساعاد چخور) نیز با اسم این امیر ارتباط دارد. در سال ۱۰۱۳/۵-۱۶۰۴ که شاه‌عباس می‌خواست ایالت چخورسعد را ازعثمانیهاپس بگیرد، بسیاری‌ازسعدلوهای ساکن این ایالت به حضور اوآمدند و برای گرفتن ایروان و دیگرقلاع خدمات شایسته‌ای انجام دادند. شاه‌عباس نیزدرمقابل‌خدمات آنهاقاغزمان رابه نفس‌سلطان سعدلو داد.[۱۸۰] دیگرازامرای این قبیله مهدی‌قلی‌بیگ بودکه پدرش علیقلی‌سلطان بـه خدمت عثمانیها درآمـده‌بود ولی مهدی‌قلی بیگ با ترك پدر، در ایروان به حضور شاه رسید.[۱۸۱]

۱۱) اوتوزایکی

این قبیله به صورت یك‌گروه بـزرگ از ترکمن‌های قراباغ بوده و به علت اجتماع سی ودوقبیله که درقراباغ سکونت داشتند به این نام مشهور بـود. درقرون اخیر، ترکمانانی که مشهور به ترك بودند باقی‌مانده این قبایل محسوب مـی‌شدند. از اوتوزایکی‌ها اسم چند قبیله مانند، جوانشیر، احمدلو،گوکچه‌لو، قراقویـونلو واوزان را مـی‌شناسیم. در نتیجه بررسی دفاتر تحریر عثمانی قراباغ، ممکن است اسامی بسیاری از اوبه‌های منتسب به این‌گروه نیز بدست‌آید.

الف ـ مقدم: در رأس مقدم‌هـا تیـزروسلطان قرار داشت که با شرکت در فتح شیروان قابلیتی از خودنشان داد. پس ازمرگ تیزرو، اسکندرسلطان بـه جایش

---

۱۸۰) همان مأخذ، ص۶۴۴،۶۵۶.

۱۸۱) همان مـأخذ، ص۷۴۳. ایـن خبـر جلال‌الدین منجم، در مسائل مهم دیگر نیز دارای ارزش مـی‌باشد (b ۱۲۰ – a ۱۲۰):«ایضـاً، در حـوالی پـاسین علیقلی بیگ سعدلو چاشنی‌گیرکه ابأعن جد مغزاستخوان ایشان ازنان ونمك این دودمان ولایت نشان پرورده شده بودند روسیاه شده به جانب روم رفته بـه منصب چاشنی‌گیری رسیده بود ،کوراوغلی پسر اورا باوالده او گرفته به خدمت اشرف [شاه‌عباس] فرستاد».

این حادثه در تاریخ ۱۰۱۲/۴-۱۶۰۳ اتفاق افتاده بود.اما راجع به **کوراوغلی** کـه در اینجا اسمش ذکـر گردید،آیـا همان قهرمـان افسانـه‌ای ماست یا نـه‌اطلاعی در دست نـداریم. راجع بـه این کـوراوغلی دراین منابع که مورد استفاده قرارگرفته به مطلبی برخورد نکردیم ولی راجع‌به او مشغول بررسی هستیم.

منصوب شد.[۱۸۲] این امیر با هزار نفر سپاه خود در فتح قلعه دم‌دم شرکت کرد.[۱۸۳] شاه‌عباس در سال ۱۶۱۰ حکومت مراغه را به‌آغاسلطان رئیس قبیلهٔ مقدم داد. در زمان شاه‌صفی نیز (۱۰۴۵-۳۶/۱۶۳۵) این امیر با عنوان «خانی» حکومت مراغه را در دست داشت و پس از مرگ، فرزندش غازی‌خان به جایش نشست.[۱۸۴] بدین ترتیب اوبهٔ مقدم قبیلهٔ اوتوزایکی در اطراف مراغه سکونت‌گزید و رؤسایشان نیز حکومت بر آن ناحیه را تا قرن گذشته در دست داشتند. نسل بیگ‌های این اوبه تا به امروز نیز حفظ شده است.[۱۸۵]

ب- جوانشیر: پس از گسترش فتوحات عثمانی بسیاری از قبایل قرامانلو، قزاق‌ها، شمس‌الدینلو و جوانشیر از ارسباران به مسکن اولیه خود قراباغ برگشتند؛ که به‌آنها لقب «دونوك» (برگشتی) داده شد. این قبایل به خدمت عثمانی‌ها درآمدند. حسین‌میرزا بیگ رئیس اوبهٔ جوانشیر دونوك (یکی از اوبه‌های اوتوزایکی) نیز به خدمت عثمانی‌ها درآمد. حسین میرزا بیگ در پس گرفتن آذربایجان به حضور شاه عباس آمد و مقام ریاست قبیلهٔ خود را حفظ کرد؛ ولی تشبث برادرش علی‌خان برای به‌دست آوردن مقام ریاست قبیله باعث شد که در سال ۱۰۲۱/۱۶۱۲ به زندگی هر دو نفر آنها خاتمه داده شود و نوروزسلطان از طبقهٔ غلامان به ریاست قبیله منصوب گردید.[۱۸۶] یك قسمت از جوانشیرها نیز به ترکیه مهاجرت کردند.[۱۸۷]

۱۸۲) همان مأخذ، ص۶۷۱، ۶۸۰، ۶۸۷، ۷۹۹، ۸۰۰. بر اساس نظر جنابادی (b ۳۴۶، a ۳۴۷)، مسکن مقدم‌ها بین ارزروم و پاسین بوده است. به سال ۱۰۱۴/۱۶۰۵ نیازخان مقدم باهزار سپاهی تحت فرمان خود، به محض خبردار شدن از حملهٔ چغال اوغلی سنان‌پاشا به سوی تبریز، به حضور شاه عباس رسید (b ۳۲۷). به نظر جلال‌الدین منجم، مقام اسکندرسلطان به میرزاخان داده شده بود (b ۲۲۰)؛ به سال ۱۰۱۹ و یا بعدها، از اسکندر سلطان فرزندی به نام قاضی بیگ دیده می‌شود (b ۲۲۸).

۱۸۳) همان مأخذ، ۷۸۲.

۱۸۴) ذیل عالم‌آرای عباسی، ص۲۸۵، ۲۸۶.

۱۸۵) در این باره ر.ك فرخ اعتماد مقدم، خاندان‌مقدم، تهران، ۱۳۴۹ ش.

۱۸۶) اسکندربیگ، ص۲۶۴، ۶۵۷، ۶۹۳، ۷۵۳، ۷۸۸، ۸۱۸، ۸۵۷، ۸۵۸، ۱۰۸۷، ۱۰۸۹؛ جلال‌الدین منجم، a ۱۳۶؛ ذیل‌عالم‌آرای عباسی، ص۲۴۱.

۱۸۷) قدیمی‌ترین سند راجع به جوانشیرها درآناطولی، مربوط به تاریخ ۱۱۰۳/ ←

درقرن شانزدهم قزاق‌ها یکی ازمهمترین قبایل ساکن قراباغ بودند. اسکندر بیگ در مورد انتساب یا عدم انتساب قزاق‌ها به اوتوزایکی، مطلبی بیان نمی‌کند. قزاق‌ها را به اتفاق اسپیرلوها برای مقابله با عثمانی گذاشته بودند؛[۱۸۸] ولی بعدها به خدمت عثمانیها درآمدند وبه رئیس آنها نظرسلطان، عنوان «پاشا» داده شد. محمدخان فرزند نظرسلطان، در زمان شاه‌عباس والی‌لوری بود؛ پس ازکشته‌شدن محمدخان به دست گرجی‌ها،[۱۸۹] مقام وی به برادرش مصطفی‌بیگ واگذار شد ولی او نیز به امر شاه‌عباس بـه دست دلی محمدبیگ شمس‌الدینلو مشهور بـه قتل رسید (۱۰۲۳/ ۱۶۱۴).[۱۹۰] بعدازاین واقعه شاه‌عباس شمسی‌خان را دررأس قزاق‌هاگذشت وحاکمیت شهر دارابگرد فارس را نیز به او واگذارکرد و دستورکوچاندن«قزاق‌های برگشتی» را نیز به این ناحیه صادر نمود. ایـن تصمیم شاه‌عباس تنها به خاطر تنبیه «قزاق‌های برگشتی»نبود، بلکه برای جلوگیری از خطر نفوذ عثمانیها نیز بـوده است.

بعد ازمدت کمی شمسی‌خان را درسمت والی‌اخسقه می‌بینیم (۱۰۳۶/۲۷ – ۱۶۲۶). از ایـن مـوضوع چنین برمی‌آیدکه یـاشاه عباس از تصمیم خود صرف نظرکرده ویا پس از مدت‌کوتاهی اجازه برگشت قبیله را به سرزمین خود داده است. شمسی خان نیزاز بازگشتی‌ها بوده و از طرف عثمانیها عنوان «پاشا» بـه او داده شده بود. شمسی‌خـان بـه هنگام حکومت خود در اخسقه، ضمن جنگی‌که بـا عثمانی‌هاکرد شکست خورده و بسیاری ازسپاهیانش به قتل رسیدند و خود او نیز اسیرگردید.[۱۹۱]

← ۱۶۹۲ – ۱۶۹۱ می‌بـاشد. در ایـن سند قبیله جوانشیر را وابسته به طایفه «دانشمندلی» می‌دانندکه در این تاریخ در منطقهٔ آیدین سکونت داشتند. درمنابع بعدی، قبیله ویاقسمت مهم قبیله درقصبه چولاباداز توابع آیدین سکونت داشتند(احمدرفیق، عشایرترک آناطولی، ص۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۸۳). امکان مهاجـرت قبایـل گوله‌گیر، سلمانلو، قاشق‌چی، سرمایه‌لو، قـرالو و خرماندالو از ترکمانان دانشمندلـی بـه ایران نیز وجود دارد.

۱۸۸) اسکندربیگ، ص۴۰۶، ۸۵۶، ۸۸۲؛ شرف‌خان، شرفنامه، ص۲۷۱.

۱۸۹) اسکندربیگ، ص۷۱۶، ۸۵۶، ۸۸۲.

۱۹۰) همان مأخذ، ص۸۸۲.

۱۹۱) همان‌مأخذ، ص۶۴۸، ۶۷۱، ۶۸۲، ۱۰۶۱، ۱۰۷۳، ۱۰۸۶؛ ذیل عالم‌آرای عباسی،

بدین ترتیب، در اینجا به ذکر اسامی قبایل ترک که قسمت اعظمشان با آمدن از آناطولی در تشکیل و توسعهٔ دولت صفوی دارای نقش بودند پرداختیم. اگر در این زمان در ایران بعضی گروههای دیگر مانند «قرااولوس» و یا سایر قبایل وجود داشته باشند، اکثریت آنها از صنف رعیت بودند.

زندگی قبایل ترک در اواخر دوران صفوی، موضوع جداگانه‌ای است که در جای دیگر بررسی خواهد گردید.

نتیجه

نتایج بررسیهای خــود را در قسمت‌هــای مختلف این کتاب بیان نمودیم؛ در اینجا تکرار مختصر این بررسیها خالی از فایده نخواهد بود:

I

اظهار صریح مــؤلفین، منشاء جغرافیائی قبایل و نقش دهقانان و چادرنشینان ترك را در تشکیل دولت صفوی بــه وضوح نشان می‌دهد. ایـن عناصر ترك تشکیل دهندهٔ دولت صفوی، در زمان شیخ‌جنیـد شکل گرفت ودرزمان فـرزندش شیخ‌حیدر تشکیلات اساسی پیدا کـرد. اسماعیل، با آمدن به‌آناطولی وقرارگرفتن در رأس این عناصر دولت صفوی را بنیان نهاد.

II

دولــت صفوی پس از شکل‌گیری مــدتهای طــولانی، مخصــوصاً از نظر نیروی انسانی، ازآنــاطولی تغذیــه مــی‌نمود وتــوسعهٔ دولت نیز تنها در سایهٔ این عناصر عملی گردید.

III

تــرکان قزلباش تشکیل دهندهٔ دولت صفوی، تماماً یك عنصر جدید بودند و قبایل منسوب به‌ایلات آق قویونلو و قراقویونلو مدتهاپس از شکل‌گیری دولت وارد خدمات دولتی گردیدند.

IV

در موقع تشکیل دولت صفوی، عناصر ترک آناطولی به مسائل عقیدتی آشنا بودند و گرایش به مذهب امامیه (اثنی عشریه = جعفریه) احتمالاً اززمان شاه‌طهماسب شروع و در جریان گسترش عظیمی قرارگرفت، که در این گسترش عوامل بیرونی را نمی‌شود انکار کرد.

V

عناصر ترک تشکیل‌دهنده و توسعه دهندهٔ دولت صفوی، بااهالی فارس‌زبان ایران(تات) مخلوط‌گردیده ولی موجودیت خود را تا به امروز حفظ نموده است. ترکان صفوی که خود را از سایر عناصر قومی برتر دانسته و اصیل‌ترین‌گروه آنها محسوب‌می‌شدند،خود را عامل دوام دولت شمرده و به ترك بودن خود افتخار می‌کردند. این عناصر ترك تا به امروز فرهنگ ملی خود را با قدرت تمام حفظ کرده‌اند. در میان افراد باسواد ـ باقراردادن شاه‌اسماعیل مؤسس دولت در رأس آنها ـ تعداد افرادی که‌اشعارترکی سروده‌اند اندك نبوده؛ و با برقراری مناسبات دوستانه با ترکان همسایه خود و یادگرفتن ادبیات آنها تا قرن‌گذشته، مخصوصاً با دنبال‌کردن ادبیات جغتای از نزدیك، در این زمینه نوشته‌های ادبی زیادی به وجود آوردند.

VI

ترکان قزلباش صفوی مناسبات خود را با سرزمین مادری خودآناطولی حفظ‌کردند؛ ازآن جمله، داستان«کوراوغلی‌قره‌ده‌ای»باانتقال‌به‌ایران جزوداستان‌های ملی ترکان این مملکت شده است. در مقابل، بسیاری از رمانهای خلقی ترکان ایران مانند«کرم و اصلی»، «آرزو و قنبر» و«عاشق غریب» با انتقال به ترکیه جزورمانهای‌مورد علاقهٔ ترکان ترکیه شده‌است. همچنین ترکمانان‌آن سوی خزر (اسامی قدیمشان: ترکمانان یقه و ساینِ‌خانلی) که برادران ترکان عثمانی و صفوی بودند، درخارج ازاین مناسبات فرهنگی قرارنگرفتند. اگرقومی به طور پراکنده در

میان گروه‌های مختلف یك مملکت زندگی کند، فرهنگ مشترك میان آنها دوام پیدا نمی کند و پس ازمدتی آن گروه‌ها جذب گروههای حاکم جامعه می‌شوند.

تنها منسوب بودن به یك قوم واستفاده از مزایای سیاسی یکسان کافی نیست، زیرا درگسترش و دگرگونی دائمی جامعه، برای نگهداری فرهنگ قومی،به خلق ارزش‌های جدید نیاز دارد. بدین سبب دوام فرهنگ مشترك در میان ایل اوغوز (ترکمان) ساکن درآناطولی ترکیه،آذربایجان و ترکمنستان شایان دقت است ودر حقیقت یك حادثه مهم به شمار می‌رود.

VII

دولت صفوی بطور عمومی، از نظر تشکیلات نظامی و ملکی، به اسلاف خود آق‌قویونلوها تکیه تمام دارد. علاوه براین، دولت صفوی درتشکیلات اداری بسیاری ازمؤسسات خود را با استفاده ازروش «جغتای»ها وحتی اوزبکان بنا نهاد. در استفاده وگسترش سلاحهای آتشین به تقلید از عثمانیها، و نیز در به وجودآوردن تشکیلات غلامان (دوشیرمه) ازعثمانیها اقتباس کردند. درسازمانهای دولت صفوی، غیر از مکاتبات داخلی در مکاتبات خارج نیز از زبان ترکی استفاده می‌شد. ما تا به امروز به هیچ نوشته ترکی از سلجوقیان، قراقویونلوها و حتی از آق‌قویونلوها برخورد نکرده‌ایم (یا من برخورد نکرده‌ام). بعد ازسلیمان قانونی، دولت صفوی نیز مانند سایر دول مکاتبات را به زبان ترکی ساده نوشته و ارسال می‌داشت که توسط مأمورین دیوان عثمانی به راحتی خوانده می‌شد.

نمونه‌ی اشعار شاه اسماعیل اول صفوی

(ختائی)

۱ بو عالم حسنونه حیراندور ای دوست
سنه بو غنچه‌لب خنداندور ای دوست
من اول یعقوبه نسبت زار بولدوم
جمالون یوسف کنعاندور ای دوست
هلال قاشونی تاگوردی چشموم
بو جانوم ایدونه قرباندور ای دوست
سنه بوگون فغان واله بولوبدور
کی حسنون سورهٔ رحماندور ای دوست
سنون عشقون وجودوم شهر ایچره
بوگونلوم تختینه سلطاندور ای دوست
ختائیه دئمیشسن جور ائده‌م چوخ
ینه لطف و ینه احساندور ای دوست
۲ منوم یولومدا یکتالار گرکدور
دینی ایمانی یغمالار گرکدور
منوم تك گوهر نادان نه بیلسون
منی بیلمگه دانالار گرکدور
نه بیلسون منی هر بیر باشلوگوزلو

گونـول گوزینـده بینالار گـر کـدور
مـن اولمـان دگمـه فکـر ایلن میسر
منـه بیـر اینجـه سودالار گر کـدور
منـم ابـدال ختـائـی حیدراوغلـی
منوم یـولومدا غـوغـالار گر کدور

گرچه گون خوشدور، ولی رخسارون اوندان یاخشیدور
۳ ای راهـی تـابـان دورور،دیدارون اونـدان یاخشیدور
نـافـهٔ مشك خـتـن گـرچـه معطـر دور ولـی
ای صنـم اول خـال عنبـربـارون اونـدان یـاخشیدور
نقش طـاووس ایستمم اونـدان جمالـون یگٔ دورور
لفظـه طـوطـی دیئلمـم گفتارون اوندان یـاخشیدور
ایستمـم فـردوس بـاغونون گـل خـوشبـو سینی
دنیسا بـاغـونـدا گـل رخسارون اونـدان یـاخشیدور
بـو ختائی قـاتینا تـاکیـم قیلدیـلار تعـریف مشك
چین به چین اول زلف عنبر بـارون اوندان یـا خشیدور

۴ بیزیم اول مه لقا جانا نه میز دور
اگر اول جان دگول جانا نه میزدور
یا نارام شمع رویـون حسر تیندن
دئمزسن اول بیزیم پروانه میزدور
گـولنده دیشلرون آغزیندا ای جان
صدف ایچینده کـی دردانه میزدور
سرزلفون ایچینده دانـه خالـون
گونول قوشینه دام ودانه میـزدور
دئـدیم کیمدور ختائـی بنده نیزده

دئــدی بیر عــاشق دیوانه میزدور

۵ جــانــا غمونــده‌گــوز لــرومــه سوگلیر گئدر
سیل اولــدی شیمــدی بـه هــر سوگلیر گئدر
بیخواب قالدی کوکبه نسبت بــوگــز لــروم
هــر گئجه اوزگه گوزلره اویخــو گلیر گئدر
وصــل اولماز ایسه یوزونی گورمك منه مـدام
کویــونــدان ای صنم منــه بیر بــوگلیر گئدر
تــا گورمه دی گوزوم سنی ای سرو بویلو یار
سن سیز همیشه گــوز لــرومـه جــوگلیر گئدر
مسکین ختائی گورمه دی چشمون کیمی سنون
صحــرا ایچینده مــونجاکی آهــو گلیر گئدر

۶ ازلــدنشاه بیــزیــم سلطانــومـوز دور
پیــریمیز مــرشدیمیز جانــومــوز دور
شاه آدیــن دئییوبــن گیردوق بو یــولا
حسینی‌یــوز بــو گــون دورر انوموز دور
بیــز امــام قــوللاریــوز صادقانــه
شهیدلــوق غــازیلوق نشانــومــوز دور
یــولــومز اینجه‌دور اینجه‌دن اینجـه
بــویــول باش وئـرمگه‌ارکانــوموز دور
خــتــائــیــیــم ازلــدن مــر حیــدر
مــونو حــق بیلمه‌یــن بیگانــه‌میــز دور

۷ بیــز ازلدن تــا ابــد میدانــا گلمیشلردنــوز

شاه مردان عشقینه مــردانــا گلمیشلــرد نــوز
یــازماغــا حقدن کــلام‌الله نطقــون شرحینی
بو بیانــی علــم‌القــرانــا گلمیشلر دنــوز
کایناتــون صورتین رحمانــا تفسیر ائتمیشوز
روح قدسون روحیوز انسانا گلمیشلردنــوز
غیــر مطلقــدن تمــاشائی روح زیبــا ایچون
بــو سعادت ملکینه سیرانا گلمیشلردنــوز
بو معنبر طره‌نین کفرینــه آمنــا دئیوب
حقا تسلیم اولموشوز ایمانــا گلمیشلردنــوز
ساقی باقی الیندن مست‌اولوب ایچمکده یوز
نــرگس مستون کیمی مستانــا گلمیشلردنــوز
ای ختائــی دب اکبردور جمال دلبــرون
بیز بــو دب اکبره قربــانــا گلمیشلردنــوز

۸ اولــولاف ایلیین میدانــا گلسون
مخنث گلمه‌سون مردانــا گلسون
ارنلر منزلــی حــق منزلیــدور
ارنلر صاحبی عرفــانــا گلسون
قیلاودور ذوالفقاروم قانــدا دورمن
کیم انکار اهلیدور ایمانا گلسون
ازلدن حق دئین اهل طریقت
اوقاندان سورولوپ بوقاناگلسون
گناهکاریــن گناهیندان گئچرلــر
یوزاوسنه‌سورولوپ‌سلطاناگلسون
آرالیقدان گوتورولــدی کدورت

سورولدی‌لعنت‌اول شیطاناگلسون
روایتدور حدیث مصطفادن
مین ایل اولـویاتانلار جاناگلسون
اخان چایلار اخان ارقلار بولاقلار
یثریندن موج اوروب عماناگلسون
ختائی خسته دور کان سخاوت
خبر وئر دردلولر درمانا گلسون

۹ قیلور غمزه‌ن جفالار درلو درلو
وئریر لعلین صفالار درلو درلو
عشقونده سنون هر بیر گئجه‌ای شاه
سورر یوز مین صفالار درلو درلو
آسیلمیش زلفونون هر بیر تلینده
منوم تك مبتلالار درلو درلو
رقیبلر چکدقوم جفالار ایچون
قیلورمن بعد دعالار درلو درلو
ختائی عشقونده کمتر یندور
اومار سندن عطالار درلو درلو

۱۰ یوزون گوردوم سنون ای یار مهرو
گونوالر آفتی یا یوزمو دور بو
حبش‌دورکیم مسافر روما دوشموش
یوزون صحنینده‌کی دوخال هندو
دوداقون حسرتینده خسته جانیم
اخیتدی گوزلریم یاشین بهر سو

گوزوندن آهـو تـك داغلارا دوشدوم
نه سحر ائتدی منه اول ایکی جادو
ختائی دئر یوزون خورشیده نسبت
سوزی روشن دیئرم یوزونه قارشو

۱۱ شها قیل قیل تـرحم مـن گدایـا
عشقینده یـئتیـر قیـل بیـرنـوایـا
نـولا حسنون ذکاتـی بـوسه وئـر سن
ضـعیـفم دردمندم مـن گـدایـا
دیشون اینجو گوزون نرگس لبون لعل
سنون اول خـوش جمالـون بنزر آیا
همایـون قصری نیزدن شاه خوبـان
نـولا سالسان منوم اوستومـه سایه
سنون جـوریندن ای سلطان عالم
ختائی بـاش آلـور وارور ختـایـا

۱۲ منـه دردوبـلالار یـاخشی گـلـدی
سنه ذوق و صفالار یاخشی گلدی
سنه خوش اولدی یارون یار بولدی
منـه اول آشنالار یـاخشی گلدی
سن اولگیل درد ایلن غمدن کی‌منه
لـب درده دوالار یـاخشـی گـلـدی
سنـون یـوز قیمتـون بیـر پـولا دوشـدی
بـو در پـسر بهـالار یـاخـشـی گـلـدی
مـن اول پـروانـه تـك حسـرت اودونـدا

سنه شمع وضیالار یاخشی گلدی
سنه جور جفا بولسون مسلم
منه اهل وفالار یاخشی گلدی

ترجمهٔ فارسی

۱ این عالم بـه حسن تـو حیران است ای دوست
این غنچه لب برای‌تو خندان است ای دوست
مـن آن یـعـقـوب زار هستـم
جمال تو آن یوسف کنعان است ای دوست
تا چشمم هـلال ابـروی تـرا دید
جـان من قربـان تـو است ای دوست
همـه کائنـات والـه تـو است
زیرا که حسن تو سورهٔ رحمن است ای دوست
عشـق تـو در درون شهـر وجـود مـن
بر تخت دل من سلطان است ای دوست
اگر هم گفته باشی به‌ختائی جور خواهم کرد
این هـم لطف واحسان است ای دوست

۲ در راه مـن عـاشق یکتـا بـایـد
دیـن و ایمان را یـغما بـایـد
گوهری چون مـرا نادان کجا می‌شناسد
شنـاختـن مـرا دانـا بـایـد
مرا با چشم سر نمی‌توان دید
از چشم دل بینـا باید
با اندیشه درك من میسر نیست

اینجا سودای دقیق باید
منم پسر حیدر؛ ختائی ابدال
در راه من غوغاها باید

۳ اگر چه روز خوش است، رخسارت از آن خوشتر است
ماه تابان است اما دیدارت از آن خوشتر است
نافه مشک ختن خوشبو است، اما ای صنم
خال عنبر بارت از آن خوشتر است
جمالت از نقش طاوس زیباتر است
نغمهٔ طوطی را گوش نمی‌کنم، گفتارت از آن خوشتر است
گل باغ فردوس خوش است، اما
در باغ دنیا گل رخسارت از آن خوشتر است
به پیش ختائی خیلی از مشك تعریف کرده‌اند
اما زلف چین در چین عنبر بارت از آن خوشتر است

۴ آن مه لقا جانانه ما است
اگر جان ما نیست پس چیست
در حسرت شمع رویت می‌سوزم
نمی‌گوئی که این پروانه ما است
هنگام خندیدن، دندانها در دهان تو، جان من
درون صدف، دردانه ما است
دانه خال در میان سر زلف تو
دام دانه سرخ دل ما است
گفتم ختائی کیست که دربند تو است
گفت یکی از عاشقان دیوانه ما است

۵ جانا در غم تو اشك به چشمهایم می‌آید و میرود
چشمان من به‌ستارگان دوخته بی‌خواب مانده‌اند
هرشب به چشمهای‌دیگران خواب‌می‌آیدومی‌رود
اگر وصل دیدن دوست برای من میسر نباشد
ای صنم‌ازکوی توبوئی به مشام‌می‌آید ومی‌رود
از وقتی که چشمم ترا نمی‌بیند ای یار سرو قد
بی‌توهمیشه جوئی به چشمان من‌می‌آید ومی‌رود
ختائی مسکین نظیر چشم ترا ندید
مثل آهوئی است که در صحرا می‌آید ومی‌رود

۶ از روز ازل شاه سلطان ما است
پیر ما، مرشد ما، جانان ما است
نام شاه راگفتیم قدم در این راه نهادیم
ما حسینی هستیم امروز دوران ما است
ما صادقانه غلام امام هستیم
شهید شدن و غازی بودن نشان ما است
راه ما باریك است باریك‌تر از باریك
سرباختن در این راه شعارما است
من ختائی هستم وازروز ازل سر حیدرم
کسی که‌این راحق‌نداند ازما بیگانه‌است

۷ ما از ازل تا ابد در میدان هستیم
به عشق شاه مردان آمده‌ایم
کسانی هستیم که از طرف حق برای نوشتن
شرح کلام‌الله و بیان علم قرآن آمده‌ایم

ما تفسیر سورهٔ کائنات هستیم
ماروح‌القدس‌هستیم که‌بصورت‌انسان‌در آمده‌ایم
برای تماشای روح زیبا از غیر مطلق
به تماشای این ملك سعادت آمده‌ایم
به خاطر این طره معنبر، به کفر آمنا گفته‌ایم
تسلیم حق شده‌ایم و ایمان آورده‌ایم
ازدست ساقی‌باقی‌باده‌ها خوردیم ومست شدیم
مثل نرگس مست تو ما هم مست آمده‌ایم
ای ختائی، جمال دلبرعیداکبر است
ما آمده‌ایم که در این عید اکبر قربان شویم

۸ هر کس ادعای بزرگی دارد به میدان آید
مخنث وار نیاید مردانه بیاید
منزل یاران منزل حق است
یاران به سوی صاحب عرفان بیایند
ذوالفقار من خونین است
اهل انکار ایمان بیاورند
اهل طریقت که از حق دم می‌زنند
به سوی این خون بیایند
گناه گنهکاران بخشورده می‌شود
روی برخاك بمالند و به سوی سلطان بیایند
کدورت از میان برداشته شد
شیطان رانده شد، لعنت بر او باد
این حدیث از مصطفی روایت شده
مردگان هزار ساله جان بگیرند

رودخانه‌ها، جویبارها، چشمه‌ها
درجای خود موج بزنند و به عمان بپیوندند
ختائی خسته کان سخاوت است
خبر دهید تا دردمندان برای درمان بیایند

۹ غمزه‌ات جفاهای گوناگون می‌کند
لعلت صفاهای گوناگون می‌دهد
هر شب به آستانهٔ تو ای شاه
هزاران صافدل جبین می‌سایند
به هر تار مویت آویخته است
هزاران مبتلائی چون من
رقیبان به خاطر جفائی که من چشیده‌ام
هزاران نفرین بر من می‌کنند
ختائی کمترین بندهٔ آستان تو است
از تو عطاهای گوناگون انتظار دارد

۱۰ ای یار ماهرو رویت را دیدم
این روی است یا آفت دلها
آن خال هندو که بر روی تو است
مسافر حبشی است که به‌روم افتاده است
جان خسته من از حسرت لبت
اشك چشمم را به هر سو روان کرد
چشم تو مرا مثل آهو آواره کوهساران کرد
آن دو چشم جادو چه افسونی با من کردند
ختائی می‌گوید: رویت مثل خورشیداست

سخن را روشن می‌گویم رو بروی خورشید

۱۱ شاها بر من گدا ترحمی کن
تا در آستانه تو بنوائی برسم
چه می‌شود که بوسه‌ای بابت زکوة حسنت بدهی
ضعیفم دردمندم گدا هستم
دندانت مروارید است چشمت نرگس،لبت لعل
جمال زیبایت به ماه می‌ماند
ای شاه خوبان، چه می‌شود که از قصر همایونت
سایه‌ای برروی من بیافکنی
ای سلطان عالم از جور تو
ختائی آواره شده به ختاء می‌رد

۱۲ درد بلا برای من خوش آمد
ذوق و صفا برای تو خوش‌آمد
برای تو خوب شد که یار یارت شد
برای من هم آن آشنایان خوش آمدند
تو از درد غم جان می‌سپاری
برای لب‌های دردمند دوا خوش می‌آید
قیمت صد تو با یك پول برابر شد
این در پر بها خوش آمد
من مثل آن پروانه در آتش حسرت می‌سوزم
ترا خورشید روشنائی خوش آمد
جور و جفای تو مسلم است
مرا اهل وفا خوش می‌آید

كتابشناسی

BİBLİYOĞRAFYA

A. KAYNAKLAR

Âli, *Künhül, - ahbâr*, Üniversite Ktp., İstanbul, nr. 5219; Türk Tarih Kurumu Ktp., nr. 546, basılmış kısım, III, 3.

Ahmed Refik, *Anadolu'da Türk aşiretleri*, Türkiyât Enstitüsü, İstanbul, 1930.
———, XVI. *Asırda Râfızîlik ve Bektâşîlik*, İstanbul, 1932.

A Narrative of Italian travesl in Persia in the fifteenth and sixteenth centuries, İngilizce tercümesi C. Grey, Hakluyt Society, London, 1873.

Anonim Târîh-i Şâh İsmâil (AT), British Museum, Or. 3248, baş kısmının neşir ve ingilizce tercümesi E. Denison Ross, *The Early years of Shāh Ismā'il*, Founder of the Safavi dynasty, Journal of the Royal Asiatic Society, 1896, s. 249 - 340.

Âşık Paşa Zâde, *Tevârîh-i âl-i Osman*, Ali yay., İstanbul, 1332; N. Atsız yay., Osmanlı tarihleri, Türkiye Yayınevi, İstanbul, 1947, s. 79 - 317.

Bayburtlu Osman, *Tevârîh-i cedîd-i mir'ât-i cihân*, yay. N. Atsız, İstanbul, 1961.

Boz-Ok tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 289, 315, 448; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 30, 31.

Celâluddîn-i Müneccim-i Yezdî, (CM), *Târîh-i Abbâsî*, British Museum, Or. 3549.

Celâl-Zâde, *Tabâkâtu'l - memâlik*, Fatih Ktp., nr. 4423.

Cenâbî, Süleymaniye, Reisü'l-küttâb Mustafa Efendi, nr. 608, II.

Çukur Ova tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 69; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 114.

Cünâbâdî, Mirza Kasım, *Şâh-nâme-i İsmāil*, Ayasofya Ktp., nr. 3030.

Don Juan of Persia, A Shi'ah Catholic, İngilizce tercümesi G. Le Strange, The Broadway Travellers, London, 1926.

E b û'l - H a s a n - i G ü l i s t â n e, *Mücmelu't - tevârîh*, yay. Rezâvî, Tahran, 1320 ş.

D ü z d a ğ, M. E., *Şeyhülislâm Ebû's - Suûd Efendi fetvaları*, İstanbul, 1972.

F a z l î i İ s f e h â n î * (FI), *Efdalu't - tevârih*, British Museum, Or. 4678.

F a z l u l l a h b. R u z b i h â n, *Târîh-iâlem ârâ-yi Emînî*,' Fatih Ktp., nr. 4431. İngilizce muhtasar tercümesi V. Minorsky, Persia in A. D. 1478 - 1490, London, 1957.

F e r d î, *Târîh*, Ayasofya ktp., nr. 3317.

F e r î d û n B e ğ, (FB), *Münşeâtü's - selâtîn*, İstanbul, 1274, I - II.

G a f f â r î (GAF), *Târîh-i cihân - ârâ*, Tahran, 1343 ş.

D a ğ l ı o ğ l u, H.T., *X. asr-ı Hicrîde Çorum*, Çorumlu, sayı 6, s. 77, nr. 49, s. 52, nr. 79, sayı 8, s. 105, nr. 70, s. 107, nr. 72, sayı; 9 - 10, s. 134, nr. 90, sayı 11, s 140, nr. 98, sayı 19, s. 171, nr. 123.

Ferâmîn-i Fârsî-i Matnadaran, Erivan, 1956 I-II.

Gence tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 903.

H â f ı z H ü s e y n - i K e r b e l â y î, *Ravzâtü'l - cinân, yay. C. S.* el Kurrâî, Tahran, 1349 ş., II.

Haleb Türkmenleri tahrîr defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 1040, Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 37.

H a m d u l l a h - i M ü s t e v f i, *Nüzhetü'l - kulûb*, yay. G. Le Strange, GMS. London, 1915.

H â n d e m î r (HD), *Habîbu's - siyer*, Bombay, 1857, II.

H a s a n - i R u m l u (HR), *Ahsenü't - tevârîh*, yay. G. N. Seddon, Baroda, 1931.

H a y d a r B e ğ - i İ v o ğ l u, *Mecmua*, British Museum, Add. 7688.

H o c a S a d e d d i n (HD), *Tâcu't - tevârîh*, İstanbul, 1280, II.

İ b n A c â, *Târîh Yaşbek*, Paris, Bibliothêque Nationale, mans. arabe, nr. 6026.

İ b n İ y a s, *Bedâyiü'z - zuhûr, yay.* M. Mustafa, Bibliotheca Islamica, Kahire, 1380 (1961), V.

İ b n T û l û n, *Mufâkehetu'l-hillân*, yay. M. Mustafa, Kahire, 1381, I II.

Il Canzoniere di Sāh Ismā'īl Hatāī, yay. T. Gandjaî, Napoli, 1959.

* S t o r e y *Efdalu't - tevârîh*'in müellifini meçhul olarak gösteriyor (*Persian literature*, London, 1936, II, 2, s. 308). Halbuki müellif, eserinde adını açıkça, bir kaç yerde, zikrediyor (114b - 115a, 137b, 219b, 260a).

İ s k e n d e r B e ğ - i T ü r k m e n (İB), *Târîh-i âlem ârâ-yi Abbâsî*, Beyazıt Genel Ktp., nr. 2976, Tahran, 1334 - 1335 ş., I - II.

İ s k e n d e r B e ğ - i T ü r k m e n - M u h a m m e d Y û s u f (İBMY), *Zeyl-i târîh-i âlem ârâ-yi Abbâsî*, yay. S. Hansârî, Tahran, 1317 ş.

İ z z î, *Târîh*, İstanbul, 1199.

Kabalecât-ı Fârsî-i Matnadârân, Erivan, I, 1265.

K a d ı A h m e d - i K u m i (KA), *Hülâsatü't - tevârih*, yay. H. Müller, Wiesbaden, 1964.

K e m â l P a ş a - Z â d e, *Tevârîh-i âl-i Osman*, Millet, Ali Emirî Ktp., nr. 29, 32; Fatih Ktp., nr. 4221.

K e m â l e d d i n b. C e l â l, *Zubdatu'at - tevârîh*, *Âtıf Efendi*, nr. 1861.

L a n g l o i s, V., *Voyage dans la Cilicie et dans les montagnes du Taurus*, Paris, 1861.

L â r î, *Mir'ât'ü'l - edvâr*, Ayasofya Ktp., nr. 3085.

L ü t f i P a ş a, *Tevârîh-i âl-i Osman*, yay. Âli, İstanbul, 1341.

Malatya tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 408.

M a h m û d b. H a n d e m î r, *Târih-i Şâh İsmâil ve Tahmasb*, British Museum, Or. 2939.

M e h m e d M u h y i d d i n, *Menâkib-i İbrâhim Gülşenî*, yay. T. Yazıcı, T. T. K., İstanbul, 1976.

M i r z a B e ğ b. H a s a n e l - H ü s e y nî, *Ravzatu's - Safeviyye*, Lala İsmail Ktp., nr. 346, British Museum, Or. 3388..

M u h a m m e d T â h i r - i K a z v î n î, *Abbâs-nâme*, Tahran, 1329 ş.

Mühimme defterleri, Başbakanlık Arşivi, nr. I, II, XLII, LX.

M ü n e c c i m b a ş ı, *Câmiü'd - düvel*, Süleymaniye Es'ad Efendi Ktp., nr. 2103, II, türkçesi *Sahâyifü'l - ahbâr*, İstanbul, 1285, III.

Münşeât mecmuası, Dil ve Tarih Coğrafya Fakültesi Ktp., nr. 4504.

Münşeât mecmuası, Hafid Efendi Ktp., nr. 326.

N i ş a n c ı M e h m e d P a ş a, *Târih*, İstanbul, 1290.

P a r m a k s ı z o ğ l u, İ., *Kuzey Irak'ta Osmanlı hâkimiyetinin kuruluşu ve Memun Bey'in hatıraları*, Belleten, sayı 146 (1973), s. 191 - 230.

P e ç e v î, *Tarih*, İstanbul, 1283, I.

Pîr Sultan Abdal, hazırlayan C. Öztelli, Milliyet Yayınları, İstanbul 1971.

P i e t r o d e l l a V a l l e, *Voyages*, farsça tercümesi Ş. Şafâ, Bibliothèque d'Iranologie, Tahran, 1969.

R ı z a K u l u H a n, *Ravzatu's - Safâ-yı Nâsirî*, Tahran, 1339 ş., VIII.

S â d ı k î - i K i t ä b d â r, *Mecmâü'l - havâss*, yay. A. Hayyâmpûr, Tebriz, 1327 s.

S â m M i r z a, *Tuhfe-i Sâmî*, yay. V. Destgerdî, Tahran, 1314 ş.

S a n s o n, *Veyage ou relation de l'état présent du royaume de Perse*, Paris, 1695.

S e l â n i k î, *Târîh*, İstanbul, 1281.

Sivas tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 79, 98; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 10, 12.

S o l a k - Z â d e, *Târîh*, İstanbul, 1298.

S u, K., *Balıkesir ve civarında Yürük ve Türkmenler*, İstanbul, 1938.

Ş a h T a h m a s b (ŞT), *Tezkire*, bibliotheca İndica, Calcutta, 1912.

Ş e r e f H a n (ŞH), *Şeref-nâme*, yay. V. V. Zernof, St. Pêtersbourg. 1862, II, Kahire, 1930.

Ş i k â r î, *Karaman oğulları tarihi*, Konya, 1946.

Ş ü k r ü, *Selim-nâme*, Türk Tarih Kurumu Ktp., nr. 283.

Tadhkirat al - mulûk, a manual of Safavid administration (circa 1137/1725), Persian text in facsimile, London, 1943.

H û r ş a h b. K u b â d e l - H ü s e y n î, (HKH), *Târih-i ilçi-i Nizâm Şah* Millet, Ali Emîrî Ktp., nr. F. 756.

Topkapı Sarayı Müzesi Arşivi Kılavuzu, İstanbul, 1938 - 1940, I - II.

Târîh-i Şâh İsmâil-i Sânî, Beyazid Genel Ktp., nr. 5162.

Trabzon tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 53.

Ulu Yörük tahrir defteri, Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 16.

Y a h y â - y i K a z v î n î (YK), *Lübbüt-tevârîh*, Tahran, 1314 ş.

Yeni İl tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 262; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 138.

V e l i K u l u Ş a m l u, *Kısasu'l-hâkânî*, British Museum, Add. 7656.

Zü'l - Kadriyye eyâleti tahrir defteri, Başbakanlık Arşivi, nr. 402; Tapu ve Kadastro Genel Müdürlüğü Arşivi, nr. 116.

Z â h î d î (Şeyh Hüseyin), *silsiletü'n - neseb Safeviyye*, Berlin, 1348.

B. İNCELEMELER

A l i R ı z a (Yalgın), *Cenupta Türkmen oymakları*, İstanbul - Adana, 1931 - 1937, I — VI.

Aubin, J., *Sah 'Ismā'il et les notables de l'Iraq Persan,* journal of Economic and Social History of the Orient, Leiden, 1959, II, ı, s. 31 - 81.
———, *La politique religieuse des Safavides,* Le Shi'isme İmâmite, Bibliothèque des Centres d'Etudes Superieures, s. 235 244.

Bayburdî, *Târîh-i Arasbârân,* Tahran, 1314 ş.

Browne, E.G., *A Literary history of Persia,* Modern Times, Cambridge, 1953.

Cahen, Cl., *Babaî,* the Incyclopaedia of Islam, I, s. 843 - 844.
———, *La problème du Shi'isme dans l'Asie Mineure Turque pré-Ottoman,* Le Shî'isme İmâmite, s. 115 - 129.

Demirtaş (Sümer). F., *Boz Ulus hakkında,* Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Dergisi, VII, sayı I, s. 29 - 60.

Eberhard, E., *Osmanische polemik gegen die Safawiden in 16. Jahrhundert nach arabischen handschriften,* Freiburg im Breisgau, 1970.

Efendiev, O. A., *Obrazo voni Azerbaydzhanskogo osudartsva sefeviden v nachle XVI veka, Bakü, 1961.*

Felsefî, N., *Zîndegânî-i Şâh Abbâs-ı Evvel,* Tahran, 1332 - 1352. ş., I - V.

Ferruh, İ.M., *Hânedân-ı Mukaddem,* Tahran, 1340 s.

Glassen E., *Die Frühen Safawiden nach Qazı Ahmad Qumi,* Freiburg im Breisgau, 1970.

Gölpınarlı, A., *Fuzûlî divânı,* İstanbul, 1961.
———, *Kızıl Baş* Maddesi, İA, VI, s. 385 - 386.

Gökbilgin, M.T., *Arz ve raporlarına göre İbrahim Paşa'nın Irakeyn seferindeki ilk tedbirleri ve fütuhatı,* Belleten, sayı 83, s. 449 - 482.

Hammer, I., *Devlet-i Osmaniyye târîhi,* türkçe tercümesi M. Atâ, İstanbul, 1330, V.

Hasluck, F. W., *Christianity and Islam under the Sultans,* Oxford, 1929, I - II.

Hinz, W., *Irans aufstieg zum nationalstaat im fünfzehnten Jahrhundert,* Berlin - Leipzig, 1936, türkçe tercümesi T. Bıyıklıoğlu, Uzun Hasan ve Şeyh Cüneyd, T.T.K., Ankara, 1948.

İçişleri Bakanlığı, *Türkiye'de meskûn yerler kılavuzu,* Ankara, 1946.

İlaydın, H. — Erzi, A. S., *XVI. asra âid bir münşeât mecmuası, Belleten,* sayı 82, s. 221 - 252.

Kesrevî, A., *Şeyh Safî ve tebâreş,* Tahran, 1321 ş.
———, *Şehriyârân-ı gumnâm,* Tahran, 1308 ş., II.

K ö p r ü l ü (Z â d e), M. F., *Anadolu'da İslâmiyet*, Edebiyat Fakültesi Mecmuası, sayı 4, s. 281 - 311, sayı 5, s. 385 - 420, sayı 6 s. 457 - 486.

———, *Âzerî* Maddesi, IA, II, S. 133 - 137.

K ü t ü k o ğ l u, B., *Osmanlı - İran siyasî münasebetleri*, I (1578 - 1590), Edebiyat Fakültesi Yayınları, İstanbul, 1962.

———, *Tahmasb*, Maddesi, İ. A, XI.

L e S t r a n g e, G., *The Lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge, 1930.

R o e m e r, H.R., *Der niedergang Irans nach dem Tode Ismails des-Grausamen*, 1577 - 1581, Würzburg - Aumühle, 1939.

M i n o r s k y, *Tadhkirat al - mulûk*, translated and explaind By V. Minorsky, GMNS, London, 1943.

———, *Tat* Maddesi, İA, XI, s. 46 - 50.

———, *Shakeykh Bali - efendi On tha Safavids*., BSOAS, 1957, XX. s. 437 - 450.

S o h r w e e d e, H., *Der sieg der Safaviden in persien und seine rückwirkungen auf die Schiien Anatoliens im 16. Jahrhundert*, Der Islam, 1965, 41, s. 95-223.

S ü m e r, F., *Anadolu'da Moğollar*, Selçuklu Araştırmaları Dergisi, 1969, I, s. 1 - 147.

———, *Âzerbaycan'ın türkleşmesi tarihine umumî bir bakış*, Belleten, 1957, sayı 83, s. 429 - 447.

———, *Çukur-ova tarihine dâir arastırmalar*, Tarih Araştırmaları Dergisi, 1963, I, s. 1 - 108.

———, *Kara Koyunlular*, T.T.K., Ankara, 1967.

———, *Oğuzlar* (Türkmenler), Siyasî Tarihleri - Boy Teşkilâtı - Destanları, Dil ve Tarih - Coğrafya Fakültesi Yayınlarından, II. baskı, Ankara, 1972.

———, *XV. Asırdan itibaren Anadolu'dan İran'a vukubulan göçler*, Türk Yurdu 1954, sayı 1 (234), s 36 42.

T â c b a h ş, A., *İran der zamân-i Safeviyye*, Tebriz, 1340 ş.

T a n s e l, S., *Sultan II. Bâyezid*'in *siyasî hayatı*, Millî Eğitim Bakanlığı Yayınlarından, İstanbul, 1966.

———, *Yavuz Sultan Selim*, Millî Eğitim Bakanlığı Yayınlarından, İstanbul, 1969.

T e k i n d a ğ, M. Ş., *Yeni kaynak ve vesikaların ışığı altında Yavuz Selim'in İran seferi*, *Tarih* Dergisi, XXII. 22, s. 49 - 78.

T e r b i y e t, M.A., *Danişmendân-ı Âzerbaycan*, Tahran, 1314 ş.

T o g a n, A. Z. Velidî, *Sur l'origine des Safavides*, Mélanges Massignon, Damas, 1957, III, s. 345 - 357.

T u r a n, Ş., *Kanunî'nin oğlu Şehzâde Bâyezid vak'ası*, Dil ve Tarih-Coğrafya Fakültesi Yayınlarından, Ankara, 1961.

U l u ç a y, Ç., *Yavuz Selim nasıl padişah oldu*, Tarih Dergisi, IX, s. 53 - 90, X., s. 117 - 142, XI - XII, s. 185 - 200.

U z u n ç a r ş ı l ı, İ.H., *Osmanlı tarihi*, T.T.K.. Ankara, 1949 - 1951, II - III.

Y i n a n ç, M. H., *Cüneyd* Maddesi, İA, III, s. 242 - 244.

فهرست اسامی کسان

هـ ـ ی

فهرست اسامی جایها

فهرست اقوام، طوایف، ملل و نحل

فهرست القاب ومناصب

فهرست کتابها

فهرست بخشی از آثار نشر گستره

مجموعهٔ پژوهش های تاریخ

۱) تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان — (چاپ دوم) ۱۵۰ ریال
م. ا. داندامایف / میرکمال نبی‌پور

۲) مصیبت وبا و بلای حکومت — نایاب
هما ناطق

۳) تاریخ شکنجه (تاریخ کشتار و آزار در ایران) — نایاب
مهیار خلیلی

٤) سفرنامه شمال (گزارش اولین کنسول انگلیس در رشت) — نایاب
چارلز فرانسیس مکنزی / منصوره اتحادیه (نظام مافی)

۵) تاریخنگاری در ایران — ریال
آ. س. لمبتون ــ ن. کدی ــ ... / دکتر یعقوب آژند

٦) درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران — نایاب
حامد الگار / دکتر یعقوب آژند

۷) پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت — نایاب
منصوره اتحادیه (نظام مافی)

۸) تاریخنگاری در اسلام — ریال
هـ. آ. ر. گیب ــ م. حلمی م. احمد ــ ... / دکتر یعقوب آژند

۹) تاریخ اقتصادی ایران ۲۳۳۲ ـ ۱۲۱۵ هـ. ق. — (چاپ دوم) ۳۹۰۰ ریال
چارلز عیسوی / دکتر یعقوب آژند

۱۰) پیدایش دولت صفوی — (چاپ دوم) ۹۰۰ ریال
میشل مزاوی / دکتر یعقوب آژند

۱۱) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران — ریال
سید ظهیرالدین مرعشی / به اهتمام: برنهارد دارن

۱۲) قیام شیعی سربداران — ریال
دکتر یعقوب آژند

۱۳) تاریخ زندیه (جانشینان کریم خان زند) — ریال
ابن عبدالکریم علی رضا شیرازی / دکتر غلامرضا ورهرام

۱٤) تاریخ دولت خوارزمشاهیان — ریال
پروفسور ابراهیم قفس اوغلی / دکتر داود اصفهانیان

۱۵) سفرنامه آنتونی اسمیت به کرمان، ۱۳۳۰ شمسی (ماهی سفید کور در ایران) — ۲۰۰۰ ریال
آنتونی اسمیت / محمود نبی زاده

۱۶) تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی (ذیل تاریخ حبیب السیر) ۲۸۰۰ریال
امیر محمود خواندامیر / تصحیح و تحشیه دکتر محمدعلی جراحی
۱۷) نقش ترکان آناطولی در تشکیل و توسعهٔ دولت صفوی ریال
پروفسور فاروق سومر / دکتر احسان اشراقی ــ دکتر محمد تقی امامی

مجموعهٔ مقالات

۱) گسترهٔ تاریخ و ادبیات (مجموعهٔ مقالات) ۳۵۰ ریال
سید جعفر سجادی، اسمعیل حاکمی، ابوالقاسم رادفر ...

مجموعهٔ زبان و ادبیات فارسی

۱) ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان ۴۵۰ ریال
پروفسور یان ریپکا / دکتر یعقوب آژند
۲) بختیارنامه (لمعة السراج لحضرة التاج) (چاپ دوم) ۲۴۵۰ ریال
تصحیح و تحشیه: محمد روشن
۳) حافظ پژوهان و حافظ پژوهی ۳۸۵۰ ریال
دکتر ابوالقاسم رادفر
۴) بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی ۹۵۰ ریال
بهزاد رشیدیان
۵) صوفیانه‌ها و عارفانه‌ها (بخش اوّل) ۴۶۰۰ریال
(تاریخ تحلیلی پنج هزار سال ادبیات داستانی ایران)
نادر ابراهیمی
۶) سرگذشت روان ریال
دکتر محمد معین / شرح و تحلیل: علی اصغر مصطفوی

مجموعهٔ علوم

۱) تصویر جهان در فیزیك جدید نایاب
ماکس پلانک / مرتضی صابر
۲) کیهانشناسی نایاب
ویرجینیا تریمبل / م. حیدری خواجه‌پور
۳) مساله‌های ریاضی: آسان، ولی ... (چاپ چهارم) ۶۵۰ ریال
آ. ای. اوستروسکی ... / پرویز شهریاری
۴) چیسن باپ (روش محاسبه با انگشتان دست) ۲۰۰ ریال
هانک یانک پای / کیومرث پریانی
۵) برخی کاربردهای مکانیک در ریاضیات ۱۰۰ ریال
و. ا. اوسپنسکی / دکتر کاظم ابهری

مجموعه پژوهش‌های تاریخ

خوشنویسی : حمید غبرانژاد

نشر گستره